

GOVERNMENT ORIENTAL SERIES

CLASS A, NO. 5

GOVERNMENT ORIENTAL SERIES

CLASS A, NO. 5

PREPARED UNDER THE SUPERVISION OF
THE PUBLICATION DEPARTMENT OF
THE BHANDARKAR ORIENTAL
RESEARCH INSTITUTE
P O O N A



POONA

BHANDARKAR ORIENTAL RESEARCH INSTITUTE

1935

Government Oriental Series—Class A, No. 5.

TA'RĪKH-I-SIND

BEST KNOWN AS

TA'RĪKH-I-MA'ŠŪMĪ

by

SAYYID MUHAMMAD MA'ŠŪM BAKKARĪ (d. 1019 A.H.)

edited with an Introduction, Historical Notes and Indices

by

Dr. U. M. DAUDPOTA, M.A. (Bom.), Ph.D. (Cantab.)

Professor of Arabic, Ismail College, Jogeshwari (Bombay)

with a Foreword in English

by

Dr. M. B. REHMAN, M.A., Ph.D. (Cantab.)

Principal, Ismail College, Jogeshwari



BHANDARKAR ORIENTAL RESEARCH INSTITUTE
POONA

1938

Copies can be had direct from the
BHANDARKAR ORIENTAL RESEARCH INSTITUTE, POONA 1 (India)

Price Rupees Five per copy, exclusive of postage

FOREWORD

The History of Sind is a fascinating study. The Aryans settled on the Indus before 1000 B.C. Darius Hystaspes entered the valley later, but the Persian rule in Sind had passed away when Alexander, the Great, traversed the country in 325 B.C. After his departure, it was part of the Mauryan Empire, and then was included in the territories of the Bactrian Greeks. From the first century B.C. until the seventh century A.D. India was invaded by various hordes from Central Asia, of which the "White Huns" settled in Sind and established the Hun dynasty, which subsequently passed to the Brahmans. In 711 A.D. Muḥammad b. Qāsim captured the seaport of Daibul, and by conquering Multan two years later laid the foundation of Muslim government, which ended with the annexation of Sind by Charles Napier in 1843. This province of India has passed through so many vicissitudes and has seen so many different cultures that the analysis of the historical background will yield very important results.

The recent archaeological excavations in Sind have thrown considerable light on its past culture, and it is certainly not a while to write a new history. As a matter of fact it has been long due, but the scarcity of data and material has retarded the attempt. The Muslims are well-known for their rich historical lore, and it is highly unfortunate that even about their own rule we do not possess enough of records. The *Ta'rikh-i-ṣūmī*, which is now being published for the first time, is one of the most important sources of our information. It is a matter of gratification that a scholar of extraordinary linguistic talent and ripe judgment, my friend and colleague, U. M. Daudpota, undertook the work. His introduction and annotations to the text have certainly enhanced the value

of this work, which has been drawn upon so profusely by all students of Sind History. It is hoped that this publication will open a fresh avenue and will induce other scholars to the study of the merging cultures in Sind.

In the end, even at the cost of being personal, I should like to express my gratitude to the authorities of the Bhandarkar Oriental Research Institute, Poona, who so readily undertook to publish this work at my suggestion. Without their generosity, it may not have seen the light of day.

Ismail College,
Jogeshwari (Bombay),
13th Jan., 1938.

MD. BAZLUR-REHMAN.



غلطنامه

(بعضی اغلاط چاپی که در بین تجدید نظر دچار شد اینجا درج کرده آمد)

صفحہ	صفحہ	صواب
ز	۱۴	اوقات
۵	۳	قندھار
کا	۸	باد از
کا	۱۵	مکر
کج	۵	شوخ
۱۰	۸	برای
۱۹	۱۵	نیام
۲۹	۹	بر آساید
۳۳	۱	چو
۱۶۶	۴	مردہ
۱۷۲	۱	برغذائی
۱۸۱	۷	پیشہ
۲۰۳	۶	تمام
۲۶۴	۲۲	آسانی و سکاہ
۲۷۰	۲۰	مبندری
۲۸۹	۱۰	سند را
۳۰۳	۹	صلاح نمایی
۳۱۰	۱۹	بک

هزاره ۸۰، ۸۱، ۹۱، ۹۳، ۹۵، ۹۷، ۹۸

وتر ۱۴۵.

۱۰۵، ۱۰۶، ۱۴۶، ۱۸۲.

ونگه ۲۰۸.

هند ۱، ۶، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۹، ۵۹، ۱۳۴

۵

۱۴۳، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۲۰۸، ۲۱۲

هاله‌کندی ۱۴۴، ۱۶۸، ۲۰۵،

۲۳۸، ۲۶۹.

هالیر ۲۷.

هندوستان ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۴۱، ۶۵، ۱۲۶

هراة ۳۳، ۷۶، ۸۰، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰،

۱۸۲، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۱۱، ۲۲۱، ۲۲۳

۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۷، ۱۰۰،

۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۷۴، ۳۱۴.

۱۰۱، ۱۲۸، ۱۴۴، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۳۹،

هنگورچه ۲۴۰.

۳۰۴، ۳۰۸.

ی

یکه ۹۷، ۱۰۲.

هرمز ۲۱۴، ۲۳۸.



- ماوراء النهر ۵، ۱۰۱، ۱۰۹، ۲۰۴
 محبت دیره ۲۶۵
 محمدآباد ۵۵، ۵۶
 محمدنور (طور) ۶۱، ۲۹۴
 مدینه ۵، ۲۰۲، ۲۰۴
 مرو ۹۵
 مستونک ۸۱
 منزل (منول) ۲، ۳۱۳
 مغلان ۲۷۹، ۳۱۵
 مکران ۶، ۸، ۹، ۱۶، ۲۰، ۲۱، ۲۶
 ۲۰۶
 مکی ۲۱۷
 مکه ۱۲۷، ۱۸۳، ۱۹۲، ۱۹۴، ۲۰۳، ۲۰۴
 ۲۲۱
 ملاحده ۱۱۸، ۲۸۳
 ملتان (مولتان) ۵، ۲۹، ۳۲، ۳۳، ۳۴
 ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۲
 ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹
 ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷
 ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵
 ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲
 ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰
 ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸
 ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶
 ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳
 ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰
 ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷
 ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳
 ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹
 ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵
 ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱
 ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷
 ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳
 ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹
 ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵
 ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱
 ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷
 ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳
 ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹
 ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵
 ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱
 ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷
 ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳
 ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹
 ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵
 ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱
 ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷
 ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳
 ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹
 ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵
 ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱
 ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷
 ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳
 ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹
 ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵
 ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱
 ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷
 ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳
 ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹
 ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵
 ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱
 ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷
 ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳
 ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹
 ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵
 ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱
 ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷
 ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳
 ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹
 ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵
 ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱
 ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷
 ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳
 ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹
 ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵
 ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱
 ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷
 ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳
 ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹
 ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵
 ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱
 ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷
 ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳
 ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹
 ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵
 ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱
 ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷
 ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳
 ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹
 ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵
 ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱
 ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷
 ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳
 ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹
 ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵
 ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱
 ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷
 ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳
 ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹
 ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵
 ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱
 ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷
 ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳
 ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹
 ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵
 ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱
 ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷
 ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳
 ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹
 ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵
 ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱
 ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷
 ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳
 ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹
 ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵
 ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱
 ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷
 ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳
 ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹
 ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵
 ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱
 ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷
 ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳
 ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹
 ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵
 ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱
 ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷
 ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳
 ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹
 ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵
 ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱
 ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷
 ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳
 ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹
 ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵
 ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱
 ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷
 ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳
 ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹
 ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵
 ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱
 ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷
 ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳
 ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹
 ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵
 ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱
 ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷
 ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳
 ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹
 ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵
 ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱
 ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷
 ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳
 ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹
 ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵
 ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱
 ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷
 ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳
 ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹
 ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵
 ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱
 ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷
 ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳
 ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹
 ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵
 ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱
 ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷
 ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳
 ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹
 ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵
 ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱
 ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷
 ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳
 ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹
 ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵
 ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱
 ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷
 ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳
 ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹
 ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵
 ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱
 ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷
 ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳
 ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹
 ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵
 ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱
 ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷
 ۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳
 ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹
 ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵
 ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱
 ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷
 ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳
 ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹
 ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵
 ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱
 ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷
 ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳
 ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹
 ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵
 ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱
 ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷
 ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳
 ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹
 ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵
 ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱
 ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷
 ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳
 ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۰۹
 ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۱۵
 ۱۲۱۶، ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱
 ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷
 ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳
 ۱۲۳۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹
 ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵
 ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱
 ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۵۷
 ۱۲۵۸، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۶۱، ۱۲۶۲، ۱۲۶۳
 ۱۲۶۴، ۱۲۶۵، ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹
 ۱۲۷۰، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲، ۱۲۸۳، ۱۲۸۴، ۱۲۸۵، ۱۲۸۶، ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۲۹۰، ۱۲۹۱، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۲۹۶، ۱۲۹۷، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۲، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲، ۱۳۴۳، ۱۳۴۴، ۱۳۴۵، ۱۳۴۶، ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸، ۱۳۴۹، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰، ۱۳۶۱، ۱۳۶۲، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴، ۱۳۶

- کهرور ۲۲۷ ، ۲۲۸ .
- کهنکار ۱۱۸ ، ۱۶۰ ، ۲۲۰ .
- کھوکران ۳۴ ، ۲۷۴ .
- کیچ ۹ ، ۱۶ ، ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۶ ، ۲۰۶ .
- کی کانان ۹ .
- گجرات ۴۴ ، ۴۸ ، ۵۱ ، ۵۵ ، ۶۴ ، ۶۵ ، ۶۶ ، ۷۶ ، ۱۱۸ ، ۱۱۹ ، ۱۲۱ ، ۱۲۵ ، ۱۲۶ ، ۱۲۷ ، ۱۴۴ ، ۱۶۲ ، ۱۶۳ ، ۱۶۴ ، ۱۶۵ ، ۱۶۸ ، ۱۶۹ ، ۱۷۴ ، ۱۷۹ ، ۱۹۴ ، ۲۰۲ ، ۲۰۴ ، ۲۲۰ ، ۲۲۳ ، ۲۲۴ ، ۲۳۰ ، ۲۳۲ ، ۲۳۹ ، ۲۵۱ ، ۲۷۹ ، ۳۰۱ ، ۳۱۳ ، ۳۱۴ ، ۳۱۵ .
- گچیرہ ۲۶۵ .
- گرم سیر ۸۱ ، ۸۴ ، ۸۵ ، ۸۹ ، ۹۲ ، ۹۸ ، ۱۰۲ ، ۱۰۵ .
- گنبد ۲۴۵ .
- گنجاہ ۱۱۳ ، ۱۳۰ ، ۱۸۶ ، ۲۳۵ ، ۲۳۶ .
- گوالیار ۵۷ .
- گونگرہ ۲۹۴ .
- گووہ ۲۰۷ .
- گہکر ۱۸۲ .
- ل
- لار ۱۵۲ .
- لاش (قلعہ) ۹۶ .
- لاہور ۳۳ ، ۳۴ ، ۳۵ ، ۳۸ ، ۴۰ ، ۴۱ ، ۴۲ .
- لاہوری بندر ۸ (رجوع کنسید بہ لاہری بندر) .
- لکعلوی (لکی) ۲۱۲ .
- لککخانہ ۹۴ .
- لکھنوتی ۳۵ ، ۳۸ ، ۲۸۵ .
- لکی ۱۱۳ ، ۱۹۱ .
- لنجواری ۲۲۹ .
- لند ۱۷۹ .
- لنگاہان ۷۰ .
- لنگر ۱۳۶ ، ۱۳۷ .
- لوهرانی ۲۶۱ .
- لہری ۱۲۲ ، ۱۲۳ ، ۱۴۷ ، ۱۶۷ ، ۱۷۰ ، ۱۷۳ ، ۱۷۸ ، ۱۸۱ ، ۲۳۲ ، ۲۳۳ ، ۲۳۶ ، ۲۴۲ ، ۲۴۳ ، ۲۴۴ .
- م
- ماتیلہ ۱۰ ، ۷۲ ، ۱۴۴ ، ۱۴۵ ، ۱۶۹ ، ۱۸۵ .
- ماچی ۲۷ ، ۱۴۴ ، ۱۴۵ ، ۳۱۶ .
- ماچیان ۱۲۰ .
- مازندران ۲۶۰ .
- مالم ۲۷۸ .
- مہرور ۲۲۷ ، ۲۲۸ .
- مہنگار ۱۱۸ ، ۱۶۰ ، ۲۲۰ .
- مہوکران ۳۴ ، ۲۷۴ .
- مہیچ ۹ ، ۱۶ ، ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۶ ، ۲۰۶ .
- مہی کانان ۹ .
- مہجرات ۴۴ ، ۴۸ ، ۵۱ ، ۵۵ ، ۶۴ ، ۶۵ ، ۶۶ ، ۷۶ ، ۱۱۸ ، ۱۱۹ ، ۱۲۱ ، ۱۲۵ ، ۱۲۶ ، ۱۲۷ ، ۱۴۴ ، ۱۶۲ ، ۱۶۳ ، ۱۶۴ ، ۱۶۵ ، ۱۶۸ ، ۱۶۹ ، ۱۷۴ ، ۱۷۹ ، ۱۹۴ ، ۲۰۲ ، ۲۰۴ ، ۲۲۰ ، ۲۲۳ ، ۲۲۴ ، ۲۳۰ ، ۲۳۲ ، ۲۳۹ ، ۲۵۱ ، ۲۷۹ ، ۳۰۱ ، ۳۱۳ ، ۳۱۴ ، ۳۱۵ .
- مہچیرہ ۲۶۵ .
- مہرم سیر ۸۱ ، ۸۴ ، ۸۵ ، ۸۹ ، ۹۲ ، ۹۸ ، ۱۰۲ ، ۱۰۵ .
- مہنبد ۲۴۵ .
- مہنجاہ ۱۱۳ ، ۱۳۰ ، ۱۸۶ ، ۲۳۵ ، ۲۳۶ .
- مہوالیار ۵۷ .
- مہگونگرہ ۲۹۴ .
- مہگووہ ۲۰۷ .
- مہگہکر ۱۸۲ .
- ل
- لار ۱۵۲ .
- لاش (قلعہ) ۹۶ .
- لاہور ۳۳ ، ۳۴ ، ۳۵ ، ۳۸ ، ۴۰ ، ۴۱ ، ۴۲ .
- لاہوری بندر ۸ (رجوع کنسید بہ لاہری بندر) .
- لکعلوی (لکی) ۲۱۲ .
- لککخانہ ۹۴ .
- لکھنوتی ۳۵ ، ۳۸ ، ۲۸۵ .
- لکی ۱۱۳ ، ۱۹۱ .
- لنجواری ۲۲۹ .
- لند ۱۷۹ .
- لنگاہان ۷۰ .
- لنگر ۱۳۶ ، ۱۳۷ .
- لوهرانی ۲۶۱ .
- لہری ۱۲۲ ، ۱۲۳ ، ۱۴۷ ، ۱۶۷ ، ۱۷۰ ، ۱۷۳ ، ۱۷۸ ، ۱۸۱ ، ۲۳۲ ، ۲۳۳ ، ۲۳۶ ، ۲۴۲ ، ۲۴۳ ، ۲۴۴ .

ع

، ۱۷۸ ، ۱۷۴ ، ۱۷۳ ، ۱۷۲ ، ۱۶۹ ، ۱۴۴

عجم ۳۹ .

، ۲۰۸ ، ۲۰۰ ، ۱۹۸ ، ۱۹۴ ، ۱۹۳ ، ۱۹۱

عراق ۶ ، ۱۰۸ ، ۲۱۸ ، ۲۲۵ ، ۲۳۹ .

، ۲۶۳ ، ۲۴۸ ، ۲۴۷ ، ۲۲۶ ، ۲۲۲ ، ۲۰۹

علی پوتره ۱۹۲ .

، ۲۹۵ ، ۲۸۱ ، ۲۷۹ ، ۲۷۶ ، ۲۷۵ ، ۲۶۴

عمرکوت ۱۷۷ ، ۱۷۸ ، ۲۰۸ .

سیوی ۱۰۴ ، ۱۰۵ ، ۱۱۰ ، ۱۱۲ ، ۱۱۳ ،

غ

، ۱۸۶ ، ۱۴۶ ، ۱۳۰ ، ۱۲۹ ، ۱۲۸ ، ۱۱۷

غزنین ۳۲ ، ۳۳ ، ۳۴ ، ۳۶ ، ۶۰ ، ۱۰۳ .

، ۳۰۲ ، ۲۴۹ ، ۲۴۵ ، ۲۳۸ ، ۲۲۱ ، ۲۲۰

، ۳۰۴ ، ۳۰۳

سیهوان ۲۵۱ ، ۲۵۲ ، ۲۵۴ ، ۲۶۴ ، ۲۷۵ ،

غور ۳۶ ، ۸۰ ، ۸۱ ، ۹۱ ، ۹۳ .

، ۳۰۲ ، ۲۹۲ ، ۲۸۱

غورک ۲۷۰ .

ف

ش

شادیله ۱۸۳ .

فارس ۹ ، ۵۴ ، ۲۶۹ .

شال ۸۱ ، ۱۰۴ ، ۱۱۱ ، ۱۱۲ ، ۱۱۳ ، ۱۱۶ ،

فتح باغ ۲۵۴ .

، ۱۱۸ ، ۱۱۷

فراه ۸۱ ، ۸۸ ، ۸۹ ، ۹۳ ، ۱۰۲ ، ۱۰۷ .

شام ۶ .

فرغانه ۵ .

شاه کپور ۲۹۴ .

فیروزآباد ۵۲ ، ۵۳ ، ۵۸ .

شاه گره ۲۵۴ .

ق

شهداد پور ۲۶۳ .

قازرون (کازرون) ۲۵۹ .

شیراز ۷۵ .

قباچاق ۸۱ ، ۹۱ ، ۹۳ .

ص

قرا باغ ۸۰ ، ۳۰۸ .

صورت (سورت) بندر ۸ .

قرا مظه ۱۴۸ ، ۲۷۰ ، ۲۷۱ .

صفاریه ۲۸۷ .

قزلباش ۱۱۰ .

ط

قرمطی ۲۷۰ ، ۲۷۱ .

طلنبه ۵۹ .

قندهار ۹ ، ۷۵ ، ۸۱ ، ۸۲ ، ۸۳ ، ۸۴ ،

ظ

، ۸۶ ، ۸۸ ، ۹۱ ، ۹۵ ، ۹۶ ، ۹۷ ، ۱۰۰ ،

ظفر (قلعه) ۱۰۸ .

، ۱۰۲ ، ۱۰۳ ، ۱۰۴ ، ۱۰۵ ، ۱۰۶ ، ۱۰۹ ،

دجلہ ۳۱ ۲۶۶ .

ر

دریہ ۱۴۴ ، ۱۷۱ ، ۲۰۲ ، ۲۰۴ ، ۲۱۰ ، راؤت ۲۰۲ .

۲۲۶ ، ۲۴۰ ، ۲۵۱ ، ۲۶۴ . رادن پور ۱۶۳ ، ۱۶۴ .

درہ بولان ۳۰۱ . رانی پور ۲۴۳ .

دریای سند ۳۱۱ . راور ۲۶۴ ، ۲۶۵ .

دکن ۴۴ ، ۱۳۲ ، ۲۱۷ ، ۲۵۷ . راہمان ۱۴۳ .

دلاور ۱۵۵ ، ۱۷۶ ، ۲۱۹ . رپری ۱۴۸ ، ۱۴۹ .

دمریلہ ۲۷۵ ، ۲۷۶ ، ۲۸۰ . رفیان ۲۳ ، ۲۱۰ ، ۲۲۶ ، ۲۶۴ .

دمشق ۵ ، ۲۶۶ . رند ۱۵۳ .

دمیک ۳۴ ، ۲۷۳ . رکالہ ۲۷۵ .

دودائی ۱۵۳ . رود سند (مہران) ۲۸۳ ، ۲۹۴ .

دوشاب ۲۶۱ . روم ۲۴ .

دولت آباد ۴۷ . رھری (رجوع کنید بہ لوہری) ۲۶۳ ، ۲۶۴ .

دھر ۱۴۴ ، ۱۴۵ ، ۳۱۶ . رین ۱۱۹ .

ز

دھلی ۳۴ ، ۳۵ ، ۳۶ ، ۳۷ ، ۳۸ ، ۳۹ ، ۴۱ ، ۴۲

۴۳ ، ۴۵ ، ۴۶ ، ۴۸ ، ۴۹ ، ۵۰ ، ۵۱ ، ۵۲

۵۳ ، ۵۴ ، ۵۵ ، ۵۸ ، ۵۹ ، ۶۴ ، ۶۵

۶۶ ، ۷۰ ، ۱۶۲ ، ۲۷۶ ، ۲۸۲ ، ۲۸۳ .

۲۹۹ ، ۳۰۰ ، ۳۰۵ ، ۳۱۶ .

زری ۱۱۲ .

زمین داور ۸۸ ، ۸۹ ، ۹۱ ، ۹۳ ، ۱۰۰ ، ۱۰۳ ، ۱۰۵ ، ۱۴۰ .

س

ساپاہ ۱۸۹ .

ساتلیر ۱۷۶ ، ۲۱۹ .

ساربان ۱۴۰ .

ساگر ۱۷۹ .

ساگرہ (ساکورہ، شاگرہ) ۲۶۰ ، ۲۶۱ .

۲۶۲ ، ۲۸۳ ، ۲۹۴ ، ۳۱۱ .

سامانہ (سمانہ) ۵۳ ، ۲۴۷ .

دیبالپور ۲۸ ، ۳۱ ، ۴۴ ، ۵۷ ، ۵۸ ، ۲۸۵ .

دیبل (دیول) ۶ ، ۷ ، ۱۲ ، ۲۵۹ ، ۲۶۲ .

۲۶۳ ، ۲۷۴ ، ۲۷۵ ، ۲۷۶ ، ۲۷۷ .

دیراور ۱۴۵ .

دیو ۹ .

دیول (رجوع کنید بہ دیبل) .

- ۲۲۹ ، ۲۳۲ ، ۲۳۳ ، ۲۳۴ ، ۲۳۵ ، ۲۳۶ ، ترخان ۸۰ ، ۹۷ ، ۱۰۲ ، ۱۱۷ ، ۱۶۴ ، ۱۷۷ ،
 ۲۳۸ ، ۲۳۹ ، ۲۴۱ ، ۲۴۲ ، ۲۴۳ ، ۲۴۴ ، ۱۷۸ ، ۱۸۳ ، ۱۸۴ ، ۱۸۷ ، ۱۸۸ ، ۱۹۲ ،
 ۲۴۵ ، ۲۴۶ ، ۲۴۷ ، ۲۴۹ ، ۲۵۰ ، ۲۵۱ ، ۱۹۴ ، ۲۰۷ ، ۲۲۰ ،
 ۲۷۷ .
 بیانہ ۵۷ .
 بی بی نانی ۳۰۱ .
 بیت المقدس ۵ .
 بیکانیر ۱۷۶ .
 بیہار ۵۷ .
 پ
 پاتر ۱۳۰ ، ۱۴۷ ، ۱۸۲ ، ۲۰۶ ، ۲۴۰ ، ۲۴۷ ،
 پارس (رجوع کنید بہ فارس) ۲۶۹ .
 پارکر ۱۹۴ .
 پتن ۶۵ ، ۱۶۲ ، ۱۶۴ ، ۲۱۱ ، ۲۲۴ ، ۳۱۶ .
 پشنک ۸۸ ، ۸۹ .
 پل سالار ۹۵ .
 پل مالان ۹۴ ، ۹۵ .
 پنجاب ۵۹ ، ۳۱۶ .
 پنجواہی ۱۳۰ .
 پہلودی ۱۷۶ .
 پہواری ۲۳۳ .
 پیر آر ۱۱۴ ، ۱۹۰ ، ۲۱۳ .
 ت
 تبرہندہ ۲۷۴ .
 تبریز ۳۰۴ .
 تخارستان ۲۶۹ .
 تلہتی ۲۳ ، ۶۳ ، ۱۱۳ ، ۱۱۶ ، ۱۱۷ ، ۱۱۹ ،
 ۱۹۸ ، ۱۹۹ ، ۲۱۹ ، ۲۶۳ ، ۲۶۴ .
 تہتہ ۱ ، ۶ ، ۲۱ ، ۲۲ ، ۳۲ ، ۴۳ ، ۴۶ ، ۴۸ ،
 ۴۹ ، ۵۱ ، ۶۴ ، ۷۰ ، ۷۱ ، ۷۲ ، ۷۴ ،
 ۷۵ ، ۷۷ ، ۷۸ ، ۱۱۲ ، ۱۱۳ ، ۱۱۴ ، ۱۱۶ ،
 ۱۱۷ ، ۱۱۸ ، ۱۱۹ ، ۱۲۶ ، ۱۲۷ ، ۱۴۱ ،
 ۱۴۲ ، ۱۴۳ ، ۱۴۴ ، ۱۵۷ ، ۱۶۰ ، ۱۶۱ ،
 ۱۶۲ ، ۱۶۴ ، ۱۶۸ ، ۱۷۳ ، ۱۷۸ ، ۱۸۰ ،
 ۱۸۴ ، ۱۸۵ ، ۱۸۷ ، ۱۸۹ ، ۱۹۰ ، ۱۹۱ ،
 ۱۹۳ ، ۱۹۴ ، ۱۹۷ ، ۲۰۰ ، ۲۰۲ ، ۲۰۳ ،
 ۲۰۶ ، ۲۰۷ ، ۲۰۹ ، ۲۱۰ ، ۲۱۱ ، ۲۱۳ ،
 ۲۱۴ ، ۲۱۷ ، ۲۱۹ ، ۲۲۶ ، ۲۲۷ ، ۲۳۸ ،
 ۲۴۲ ، ۲۴۳ ، ۲۴۷ ، ۲۵۰ ، ۲۵۲ ، ۲۵۴ ،
 ۲۵۶ ، ۲۵۷ ، ۲۶۰ ، ۲۶۳ ، ۲۸۰ ، ۲۸۱ ،
 ۳۱۰ ، ۳۱۱ ، ۳۱۲ .
 تہری ۲۷ ، ۴۸ ، ۶۰ ، ۶۱ ، ۶۲ ، ۶۴ ، ۲۶۵ ،

۱۵۰ ، ۱۵۲ ، ۱۵۳ ، ۱۵۵ ، ۱۵۶ ، ۱۶۶	۲۷ ، ۱۱۶ ، ۲۷۷ ، ۲ ، ۲ ، ۲ ، ۲
۱۶۷ ، ۱۶۶ ، ۱۶۸ ، ۲ ، ۲ ، ۲ ، ۲ ، ۲ ، ۲	بلالہ ۲۷۵
۲۲۳ ، ۲۶۵ ، ۲۶۶ ، ۲۶۷ ، ۲۶۸ ، ۲۶۹	بلالپور ۲۰۴
۲۸۹	بلح ۹۵ ، ۹۶ ، ۲۶۹
اوزبک ۱۰۱ ، ۱۰۲ ، ۱۱۰	بلوچ ۶۷ ، ۱۸۰ ، ۲۴۹ ، ۲۴۹ ، ۲۴۹ ، ۲۴۹
اورنگیہ ۱۰۱	بلوکات ۹۳ ، ۱۳۷
اوق ۹۱	مکالہ ۴۴ ، ۵۵ ، ۵۷ ، ۱۳۲ ، ۱۶۵
اورپور ۲۵۵	نومری ۲۵۲
ب	ہاٹھ ۲۷۱ ، ۲۷۲
بادغیس ۹۵	جی واہی ۶۹ ، ۱۱۱ ، ۱۶۱ ، ۲۲۳
مات ۹۳ ، ۹۴ ، ۲۲۳	جی کھوان ۱۵۷
ماغاب (یعنی ماغان) ۲۰۲ ، ۲۰۹	میرام پور ۶۳ ، ۲۹۷
۳۱۱	میراج ۳۷
ماغمان ۱۲۰ ، ۱۱۷ ، ۲۱۹ ، ۲۰۹	میرہ ۱۲۶ ، ۱۶۷ ، ۲۱۴
ماسراہ ۲۶۳	مہکر ۳۶ ، ۳۸ ، ۴۱ ، ۴۱ ، ۴۸ ، ۵۰ ، ۵۰
میرلو ۱۱۱ ، ۱۶۶ ، ۱۶۷ ، ۱۷ ، ۲۲۱	۶۳ ، ۶۹ ، ۶۰ ، ۷۱ ، ۷۳ ، ۷۴ ، ۷۷
شورہ ۱۶۱ ، ۱۷۱ ، ۱۶۳	۱۲۱ ، ۱۲۲ ، ۱۲۳ ، ۱۲۴ ، ۱۲۵ ، ۱۲۶
میراہ ۲۱۵	۱۲۷ ، ۱۲۸ ، ۱۲۹ ، ۱۳۰ ، ۱۳۱ ، ۱۳۲
نعر عمان (دریای عمان) ۲۶ ، ۲۶۱	۱۳۳ ، ۱۳۴ ، ۱۳۵ ، ۱۳۶ ، ۱۳۷
نعر ہندی ۲۰۱	۱۳۸ ، ۱۳۹ ، ۱۴۰ ، ۱۴۱ ، ۱۴۲ ، ۱۴۳
لدخشان ۱۱۲ ، ۱۱۹	۱۴۴ ، ۱۴۵ ، ۱۴۶ ، ۱۴۷ ، ۱۴۸
ملہیں ۲۵۱	۱۴۹ ، ۱۵۰ ، ۱۵۱ ، ۱۵۲ ، ۱۵۳ ، ۱۵۴
رمساو ۱۶ ، ۱۱ ، ۲ ، ۲۳ ، ۲۶ ، ۲۶۳	۱۵۵ ، ۱۵۶ ، ۱۵۷ ، ۱۵۸ ، ۱۵۹ ، ۱۶۰
میرلو (وہ صحیح پیرلو) ۱۲۱ ، ۲۳	۱۶۱ ، ۱۶۲ ، ۱۶۳ ، ۱۶۴ ، ۱۶۵ ، ۱۶۶
نعداد ۱ ، ۱ ، ۱ ، ۱ ، ۱ ، ۱ ، ۱ ، ۱ ، ۱ ، ۱	۱۶۷ ، ۱۶۸ ، ۱۶۹ ، ۱۷۰ ، ۱۷۱ ، ۱۷۲
مکر (سرخ کمر) ۳۶ ، ۳۶ ، ۳۶ ، ۳۶ ، ۳۶ ، ۳۶ ، ۳۶ ، ۳۶ ، ۳۶ ، ۳۶	۱۷۳ ، ۱۷۴ ، ۱۷۵ ، ۱۷۶ ، ۱۷۷ ، ۱۷۸ ، ۱۷۹ ، ۱۸۰

۲ - فهرست اسماء الاماكن والقبايل

الف

استراباد ، ۸۶ ، ۸۷ ، ۹۳ ، ۹۵ .

اسفراين ۹۰ .

اسكندره ۲۷ ، ۲۶۵ .

اسير گره ۲۵۷ ، ۲۵۹ .

اشكلجه ۱۳۷ ، ۱۳۸ ، ۱۳۹ ، ۱۹۸ .

اصفهان ۲۱۸ .

اكر و بكر [يعنى سكر و بكر؟] ۲۷۴

اكرى ۷۵ .

آگره ۲۴۵ .

اگهم ۱۲۶ ، ۳۱۴ .

الله بند ۲۹۴ .

النك نشين ۸۹ ، ۹۰ ، ۹۱ ، ۹۲ ، ۹۴ .

الور (رجوع كنيد به الور) ۲۶۱ .

الور ۸ ، ۹ ، ۱۰ ، ۱۵ ، ۱۶ ، ۱۷ ، ۱۸ ، ۲۰ ،

۲۱ ، ۲۳ ، ۲۴ ، ۲۷ ، ۲۹ ، ۶۹ ، ۱۲۴ ،

۲۳۲ ، ۲۴۷ ، ۲۶۳ ، ۲۶۵ .

انجوى ۲۱۵ ، ۳۱۸ .

اند خود ۹۳ ، ۹۹ .

اوباره ۷۲ ، ۲۲۸ .

اوچه (اچه) ۱۰ ، ۳۲ ، ۳۳ ، ۳۵ ، ۳۶ ، ۳۷ ،

۳۸ ، ۴۲ ، ۴۳ ، ۴۵ ، ۵۹ ، ۶۳ ، ۶۸ ،

آب آمويه ۹۸ ، ۱۰۱ .

آب جون ۵۲ ، ۲۸۴ .

آب چناب ۱۶۷ .

آب سند ۲۸۱ .

آب گهاره ۱۵۳ ، ۱۵۴ ، ۱۵۵ .

آب مرغاب ۹۵ ، ۹۶ .

اجير ۲۳۴ .

احمد آباد ۱۶۴ ، ۲۰۳ .

احمدنگر ۲۵۷ .

اختيار دين (قلعه) ۱۰۸ .

ادسيه ۹۳ .

ادها پور ۲۹ .

ارغنداب ۱۳۱ ، ۱۳۴ ، ۱۴۰ .

ارغون ۱۴۶ ، ۱۵۷ ، ۱۵۸ ، ۱۵۹ ، ۱۶۴ ، ۱۷۱ ،

۱۷۲ ، ۱۸۷ ، ۱۹۰ ، ۲۰۷ ، ۲۰۹ ، ۲۱۰ ،

۲۱۱ ، ۲۱۴ ، ۲۳۳ ، ۲۴۲ ، ۲۴۸ .

ارغونيان ۳۱۵ .

ارغونيه ۱ ، ۲ ، ۸۰ ، ۱۱۰ ، ۱۱۲ ، ۱۷۳ ،

۱۷۹ ، ۱۸۸ ، ۲۱۰ ، ۲۱۴ ، ۲۲۱ ، ۲۲۷ ،

۲۲۸ .

- | | |
|-----------------------------|--------------------------|
| یوسف، امیر . ۹۸ | یار محمد، مولانا . ۲۳۹ |
| یوسف، شیخ . ۱۴۸ ، ۱۴۹ ، ۱۵۰ | یحییٰ تواجی . ۲۴۳ |
| یوسف طیونہ . ۲۰۵ | یعقوب بن لیث . ۲۸۷ ، ۲۶۹ |
| یوسف، مولانا . ۲۱۷ | یزید بن ابی کبشہ . ۲۶۵ |
| یونس، امیر . ۹۸ | یعقوب بیگ . ۲۲۱ |
| یونس سمرقندی . ۲۰۴ | یعقوب، مولانا . ۲۰۲ |



ولید (بن عبد الملك) ۴، ۵، ۶، ۲۰، ۲۶، ۷۵، ۷۶، ۱۱۵، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳ (اینجا در سطر ۹ اشتباهاً «صلاح الدین» چاپ شده است)،
 ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۲۵۹، ۲۶۵.
 و ناز السامری ۲۹۵ (رجوع کنید بجام انر).

۵

۰ ۳۱۱

نظام الدین، علیشیر ۹۳، ۹۴.
 نظام الملك (حاکم گجرات) ۵۱.
 نظام الملك، خواجه ۸۷.
 نظام الملك، (محمد بن اسعد) ۲۶، ۲۷۶،
 ۲۷۷.
 هارون رشید، خلیفه ۳۱، ۳۲.
 هاله ۱۷۷، ۱۷۸.
 همایون بادشاه ۱۳۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۶،
 ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷،
 ۱۷۸، ۱۸۲، ۲۳۹، ۳۱۵، ۳۱۷.

ننده، جام ۷۳، ۱۱۲ (رجوع کنید بجام نظام
 الدین)، ۳۰۲، ۳۰۳.
 نواب میرزا (یعنی میرزا شاه حسن
 ارغون) ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸،
 ۱۶۰.
 همون ۶۱.
 هندال، میرزا ۱۳۱، ۱۶۶، ۱۷۱.
 هندوعلی ۱۷۳.
 هندوی تمغاچی ۲۳۱.
 هیبت خان ۱۱۹، ۳۱۲.
 نوح، مخدوم ۲۰۵.

ی

نور الدین محمد ۳۷، ۲۷۷.
 نور الدین محمد، میرزا ۱۶۶.
 نوروز خان ۲۳۰، ۲۳۱.
 نیشاپور، خواجه ۱۴۱ (وهو خواجه
 علی نیشاپوری کا فی الھامش).
 یادگار محمد کوتوال ۱۸۸.
 یادگار مسکین ۲۱۲، ۲۱۳.
 یادگار میرزا، سلطان ۸۰، ۳۰۷، ۳۰۸.
 یادگار ناصر، میرزا ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۱،
 ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۷.

و

وکیل خان ۲۴۲.
 ولی بیگ ۲۲۳.
 ولی بیگ، محمد ۹۳، ۹۴.
 یار علی ۱۰۷.
 یار محمد ترخان ۲۰۹، ۲۲۵.
 یار محمد صدر ۲۲۴.

میر بزرگ ۰۲

میر جی تواچی ۰ ۲۳۴

میر حسن بصری ۰ ۸۰

میر خلیفہ ۰ ۱۹۶

میرزا پیر محمد ۰ ۵۹ ، ۶۰ ، ۶۸ ، ۶۹

میرک پورانی ، شیخ ۰ ۱۷۲ ، ۱۶۸ ، ۱۴۴

۰ ۲۱۷ ، ۲۱۵ ، ۲۱۴ ، ۱۹۷ ، ۱۹۶ ، ۱۸۴

میر کلان ، سید ۰ ۲۲۲ ، ۲۰۸ ، ۱۹۸ ، ۱۹۴

میر محمد ، شیخ ۰ ۱۹۷

میر محمد قلی ۰ ۱۱۶

ن

ناصر الدین قباچہ ۰ ۲۷۴ ، ۲۷۳ ، ۳۶ ، ۳۵

۰ ۲۷۷ ، ۲۷۵

ناصر الدین ، سلطان ۰ ۱۰۳

ناصر الدین ، محمود ۰ ۵۹ ، ۳۵ ، ۳۸ ، ۳۷

۰ ۳۰۵

نامی (تخلص میر معصوم مؤلف تاریخ) ۰ ۲

ناہر ، خان ۰ ۲۱۹ ، ۲۲۱ ، ۲۲۳

ناہید بیگم ۰ ۲۱۱ ، ۲۱۰ ، ۲۱۷ ، ۲۱۶ ، ۲۱۵ ، ۲۱۴

۰ ۲۲۷ ، ۲۲۶ ، ۲۱۳ ، ۲۱۲

نجات خان ، میرزا ۰ ۲۱۲

نصر ۰ ۵۰

نصرت ، فاضل ۰ ۰۲

نصرت سان ۰ ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۵ ، ۱۶

نصرت شاہ ۰ ۵۰

نظام محمدی ، حام ۰ ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۴

نہین ، میر ۰ ۷۵

مقرب خان ۰ ۵۶ ، ۵۸ ، ۲۸۶

مقرب الملک ۵۶ (دعوت کتبہ مقرب خان) ۰

مقصود یک ۰ ۲۵۴

مقصود قبی ، میر ۰ ۲۲۲

مقیم بخشی ۰ ۲۵۲

مقیم یک لار ۰ ۱۵۲ ، ۱۱۸ ، ۱۱۶

مقیم ، خواجہ ۰ ۲۵۶

ملا منشی ۰ ۲۲۲

ملک تاج کافوری ۰ ۶۳ ، ۵۰

ملک خان خلیج ۰ ۲۸۲ ، ۲۷۶ ، ۳۶

ملک راحو ۰ ۲۸۵ ، ۵۷

ملک ، خواجہ ۰ ۱۱۰

ملک سنجر ۰ ۲۷۹ ، ۳۸

ملک محمد ، میر ۰ ۱۸۴ ، ۱۸۶ ، ۱۸۵

ملو ۰ ۵۷ ، ۵۹ ، ۲۶۵ ، ۲۸۶

مساح ۰ ۲۲۱

منعم خان ۰ ۱۹۱ ، ۱۷۲

مودود ، سلطان ۰ ۲۹۳ ، ۲۷۰ ، ۲۲

مہتر اشرف ۰ ۱۶۹

مہتر سفل ۰ ۱۱۲ ، ۱۰۸

میر ، حام ۰ ۵۰

میران بلوچ ۰ ۲۹۱

میان دولت خان ۰ ۵۱

میران ، معصوم ۰ ۵۰

میران مہدی ۰ ۵۰

- متو، مخدوم ۲۰۰ . محمد خان شیانی اوزبک ۹۹ ، ۱۰۰ ،
متوکل، خلیفه ۲۸۷ . ۱۰۱ ، ۱۰۲ ، ۱۰۷ .
مجاهد خان ۲۲۷ ، ۲۲۸ ، ۲۳۲ ، ۲۳۳ ، ۲۳۴ . محمد خان قندهاری ۲۳۳ .
۲۳۵ ، ۲۳۶ ، ۲۴۲ ، ۲۴۳ . محمد خان نیازی ۲۵۴ .
مجدود، سلطان ۳۳ . محمد خان، میرزا ۲۴۴ .
محب ترخان ۱۵۲ ، ۱۵۹ . محمد رضا بن دریائی بن داروغه کهر
محب علی خان ۲۲۷ ، ۲۳۲ ، ۲۳۳ ، ۲۳۴ . ۲۵۷ .
۲۳۵ ، ۲۳۶ ، ۲۴۲ ، ۲۴۳ . محمد زرگر ۲۰۶ .
محب علی، ملا ۲۳۲ ، ۲۳۳ . محمد زمان، میرزا ۱۶۶ .
محمد، سید ۱۲۷ ، ۱۳۸ . محمد ساربان ۱۲۴ .
محمد (صلعم) ۲ . محمد، سلطان ۱۰ ، ۱۱ .
محمد، مولانا ۷۶ . محمد سلطان، میرزا ۱۶۷ ، ۲۴۳ .
محمد ارغون ۱۶۵ . محمد شاه تغلق، سلطان ۱۶ ، ۱۷ ، ۱۸ ،
محمد اوجه، قاضی شیخ ۲۰۳ . ۱۹ ، ۵۱ ، ۵۲ ، ۵۳ ، ۵۴ ، ۵۵ ، ۵۶ ،
محمد امروهه، سید ۲۴۵ . ۶۴ ، ۲۸۰ ، ۲۸۱ ، ۲۸۲ ، ۲۹۵ .
محمد برندق برلاس ۷۸ ، ۱۰۱ . محمد شاه گجراتی، سلطان ۳۰۱ .
محمد بکاول، یگ ۱۶۷ . محمد شریف، حافظ ۱۱۴ ، ۱۲۱ .
محمد بن علی بن ملهان همدانی ۲۹ . محمد عسکری، میرزا ۱۶۶ ، ۱۶۷ .
محمد بن قاسم تقی ۸ ، ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۲ . محمد عماد، مولانا ۲۴۳ .
۲۳ ، ۲۴ ، ۲۵ ، ۲۶ ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۲۹ . محمد قاسم یک ۹۱ .
۳۰ ، ۳۱ ، ۳۲ ، ۳۳ ، ۳۴ . محمد قاسم کوکه ۱۰۳ .
محمد بن قاسم انقروشی ۲۴۲ ، ۲۴۳ . محمد قلی خانوجی ۱۱۳ .
محمد بن هارون ۲۰ . محمد کوکه ۱۲۱ .
محمد ترخان ۱۶۵ . محمد مؤمن ۴۵ ، ۴۶ ، ۴۷ ، ۴۸ .
محمد سوبوری، سید ۲۰۱ . محمد منظر شهاب الدین زهر ۴۱ .
محمد شان انکه ۲۰۰ . محمد مقیم، میرزا ۱۱۱ ، ۱۱۲ ، ۱۱۳ ، ۱۱۴ ، ۱۱۵ .

قیصر رومی ۲۹۵ ، ۲۹۶ .

ک

کاشانی ، قاضی ۱۲۸ .

کامران ، میرزا ۱۳۱ ، ۱۳۵ ، ۱۳۶ ، ۱۳۷ .

۱۸۱ ، ۱۸۲ ، ۱۹۶ ، ۲۰۸ .

کامیاب خان اعظم ، نواب ۲۰۳ .

کاهه ۶۳ ، ۶۳ .

کچک بیک ۱۶۷ .

کرن ، جام ۶۶ ، ۶۷ ، ۶۸ ، ۳۰۰ .

کریم الدین ۲۱۷ .

کزک خان ۲۷۷ ، ۲۷۸ .

کشاو خان ۹۷ ، ۲۷۹ ، ۲۸۰ .

کلان مسکین ، خواجه ۲۲۱ .

کمال متین (مبین) ۵۷ ، ۲۸۵ .

کوچک (بن سبجاقلی) ۲۱۸ .

کوچک ، میر ۲۱۰ .

کوکار سنگین ، رای ۲۷۴ .

کوک ترخان ۱۷۳ .

کهندو ، ملک ۵۷ ، ۲۸۵ .

کهنکار ۱۶۰ ، ۱۶۱ .

کیک ارغون ۱۱۲ ، ۱۱۶ ، ۱۱۸ ، ۲۲۶ .

کینسرو ۴۱ .

کیسو خان (یا گیسو خان) ۲۳۶ ، ۲۴۲ .

۲۴۳ ، ۲۴۴ .

گ

گلبرگ بیگم ۱۴۷ ، ۱۹۶ .

گوهرشاد خاتون ۳۰۸ .

ل

لادی ۲۶ ، ۲۷ .

لاکه ۲۹۲ .

لالی مهر ۱۲۲ .

لطیف ، میر ۱۸۵ ، ۱۸۶ ، ۱۸۷ ، ۲۳۲ .

لنگر خان ۱۵۷ ، ۱۶۰ .

م

مادهوداس ۲۳۷ .

مالدیو ، راجه ۱۷۵ ، ۱۷۶ .

مؤلف (یعنی میر شمس معصوم) ۲۵۱ .

(رجوع کنید به معصوم) .

مأمون ۳۲ .

مانک وزیر ۱۴۲ .

مانی ، جام ۲۹۵ ، ۳۰۰ .

ماه بیگم ۱۰۳ ، ۱۰۵ ، ۱۰۶ ، ۱۰۷ ، ۱۴۷ .

۱۷۸ ، ۱۹۰ ، ۱۹۲ ، ۱۹۳ ، ۱۹۵ ، ۱۹۶ .

۲۱۰ ، ۲۱۲ ، ۲۱۳ ، ۲۲۲ ، ۲۲۶ .

مبارک (پرده دار جام تغلق) ۷۱ .

مبارک خان پسر ملک راجو ۵۷ .

مبارک خان (غلام سلطان محمود خا

بهکری) ۲۳۸ ، ۲۳۰ ، ۲۳۱ ، ۲۳۲ .

۲۳۳ ، ۲۳۴ .

مبارک خان ۳۰۲ (رجوع شود به دریاخان) .

مبارک کبیر ملک ۵۲ .

متن خان ۱۱۳ ، ۱۱۶ .

۲۱۰ .

قاضی قاص (قادن) ۱۱۴ ، ۱۱۶ ، ۱۱۹ ،

۱۲۱ ، ۱۲۳ ، ۱۸۱ ، ۱۸۸ ، ۲۰۰ ، ۲۰۱ ،

۲۰۲ ، ۲۰۴ ، ۳۰۲ .

قاضی معروف ۱۳ .

قادر خان ۲۲۱ .

قناتش ۱۱۴ .

قتلع خان ۳۸ ، ۴۱ ، ۲۷۸ .

قتیہ ۲۶۵ .

قرات خان ۲۲۳ .

قراچہ خان ۱۱۱ .

قرل ۳۰۹ .

قشعہ، سید ۱۳۷ .

قطب الدین، ایک ۳۱ ، ۳۵ ، ۲۷۳ .

قطب الدین بختیار کاکی ۵۹ .

قطب الدین، سلطان ۱۵ ، ۱۶ .

قطب الدین لائیکہ، سلطان ۱۱۸ ، ۱۵ .

قطب الدین، شاہ ۱۱۵ ، ۱۶۷ ، ۲۲۲ .

۳۳۲ .

قلح ہادر اورنگ ۲۳۹ .

قلی یک، سلطان ۱۱۳ ، ۱۶۲ ، ۱۷۲ .

۳۳۳ .

قلی خان، میرزا ۱۱۹ .

قلی میردار، امیر ۱۷۱ .

قریک ارغون ۱۷۱ .

قیس ۵۵ ، ۵۶ .

فضل اللہ، محدوم ۲۱۷ .

فضیل یک ۱۱۲ .

فقیر محمد ترخان ۲۱۳ .

فیروز، حام ۷۶ ، ۷۷ ، ۷۸ ، ۱۱۲ ، ۱۱۴ ،

۱۱۵ ، ۱۱۶ ، ۱۱۷ ، ۱۱۸ ، ۱۱۹ ، ۱۲۰ ،

۱۲۱ ، ۱۲۶ ، ۱۲۷ ، ۱۴۱ ، ۱۴۲ ، ۱۴۳ ،

۱۴۴ ، ۲۰۳ ، ۳۱۰ ، ۳۱۱ ، ۳۱۲ ، ۳۱۳ .

۳۱۵ .

فیروز شاہ تعلق، سلطان ۴۹ ، ۵۰ ، ۵۱ ،

۵۲ ، ۵۳ ، ۵۴ ، ۵۵ ، ۵۷ ، ۵۸ ، ۶۴ ،

۶۵ ، ۶۶ ، ۲۸۱ ، ۲۸۲ ، ۲۸۳ ، ۲۸۵ ،

۲۹۹ .

فیروز لائیکہ، سلطان ۱۴۸ .

فیروز، ملک ۶۲ ، ۶۳ ، ۲۹۶ .

ق

قادر اللہ ۲۲ ، ۲۶۹ .

قاسم، سید ۱۱۹ .

قاسم یک لار ۱۱۶ ، ۱۹۰ ، ۱۹۱ .

قاسم حسین سلطان ۱۱۳ .

قاسم خان، محمد ۲۱۳ ، ۲۱۴ .

قاسم دیوان، مولانا ۲۱۱ .

قاسم ملغانی، میرزا ۱۶۹ .

قاسم کبک پوش ۱۱۶ .

قاسم کوکہ ۱۰۷ ، ۱۹۶ .

قاسم، میر ۱۱۲ .

قاسم، میرزا ۱۱۲ ، ۱۹۰ ، ۱۹۲ ، ۱۹۳ ،

- علی کرماخ ۰ ۲۷۲
 غیاث الدین محمد سبزواری ، میر ۰ ۲۳۹
 علیکه ارغون ۰ ۱۱۶ ، ۱۱۸ ، ۱۱۹ ، ۱۵۲ ،
 غیاث الدین ، محمد صدر ۰ ۹۲
 غیاث الدین ، میر ۰ ۱۱۲ ، ۳۱۰
 ف
 فاضل کوکلتاش ، میر ۰ ۸۲ ، ۹۷ ، ۱۰۰
 علی مردان ۰ ۲۵۲
 علی ، ملک ۰ ۵۹ ، ۹۷
 علی مهر ۰ ۱۸۵
 عمادالملک سرتیز ۰ ۲۹۶ ، ۲۹۷
 عمر بن دودا (دودد) سومره ۰ ۲۹۲ ، ۲۹۳
 عمر بن عبد العزیز الهباری ۰ ۲۸۷
 عمر هلیه ، مولانا ۰ ۲۰۵
 عیسی ، قاضی ۰ ۱۸۱
 عیسی ترخان ، میرزا ۰ ۱۶۱ ، ۱۷۸ ، ۱۷۹
 ۱۹۰ ، ۱۹۳ ، ۱۹۴ ، ۲۰۷ ، ۲۰۸ ، ۲۰۹
 ۲۱۱ ، ۲۱۳ ، ۲۱۴ ، ۲۲۰ ، ۲۲۲ ، ۲۲۵
 ۰ ۲۲۶ ، ۳۰۲
 عین الدین ، سید ۰ ۱۳۵
 غ
 غازی بیگ ، میرزا ۰ ۲۵۷
 غازی خان ۰ ۱۵۵
 غازی ملک ۰ ۴۵ ، ۴۶
 غورمانی ، شیخ میر ۰ ۲۳۸
 غیاث الدین بلبن ۰ ۳۹ ، ۴۱ ، ۴۲
 غیاث الدین جامی ، خواجه ۰ ۱۷۳
 غیاث الدین ، سلطان ۰ ۴۴ ، ۴۶ ، ۴۷ ، ۵۳
 غیاث الدین غوری ۰ ۳۳
 فاطمه ، بی بی ۰ ۱۳۵
 فتح خان ، نواب ۰ ۲۴۶ ، ۲۴۷
 فتح خان ، جام ۰ ۶۷ ، ۶۸ ، ۷۰
 فتح خان (رجوع کنند به هیت خان)
 نخر سالاری ۰ ۲۷۵
 نخر ملک ۰ ۴۵ ، ۴۶
 نخری هروی ۰ ۲۰۶
 فرخ ، میر ۰ ۱۴۳ ، ۱۴۴ ، ۱۵۲ ، ۱۶۱ ، ۱۶۲
 ۰ ۱۶۴ ، ۱۶۹ ، ۱۸۲
 فرخی ۰ ۲۷۱
 فرید ارغون ۰ ۱۰۴
 فرید الدین احمد تفتازانی ۰ ۳۰۴
 فرید الدین ، گنج شکر ۰ ۴۰
 فرید دهر ۰ ۲۴۷
 فرید ، شیخ ۰ ۲۱۱
 فرید (شیر خان افغان) ۰ ۱۵۶
 فریدون حسین ، میرزا ۰ ۹۰ ، ۹۱
 فصیح الدین ۰ ۹۶
 فضل الله خان بلخی ۰ ۵۸

- عبد اللہ بن محمد بن علی بن عبد اللہ بن علاؤ الدین، بن محمد بن فرید شاہ ۱۴۸ .
عباس ۳۱ .
عبد اللہ، خواجہ ۱۲۷ .
عبد اللہ، قاضی ۲۰۴ ، ۲۰۲ .
عبد اللہ کانجرہ ۲۴۸ .
عبد اللہ متقی، شیخ ۲۰۴ .
عبد اللہ مفتی ۲۲۴ ، ۲۲۵ ، ۲۲۸ .
عبد اللہ، میرزا سید ۹۳ ، ۹۴ .
عبد اللہ یزدی ۲۱۷ .
عبد المجید، میر ۲۲۵ .
عبد الملک ۶ ، ۲۵۹ .
عبد الواحد ۲۱۸ .
عبد الواحد یساول ۷۱ .
عبد الوہاب پورانی، شیخ ۱۸۱ ، ۱۹۰ .
۱۹۱ ، ۱۹۲ ، ۱۹۳ ، ۱۹۷ ، ۲۰۹ ، ۲۱۰ .
۲۱۱ ، ۲۱۲ ، ۲۱۳ ، ۲۳۹ .
عبد الحمادی ۱۰۲ .
عبد اللہ بن نبیان ۲۶۲ ، ۲۶۳ .
عثمان، قاضی مخدوم ۲۱۰ .
عثمان، مروندی ۱۰ (راجع شمارہ صدر) .
تسل، میر ۲۱۵ ، ۲۱۶ .
عرف، مخدوم ۲۰۵ .
عرقوب ۱۶۲ .
غریب گوکہ ۲۰۳ .
علاؤ الدین دھارول ۵۱ .
علاؤ الدین ولد مبارک خٹن ۱۱۵ ، ۱۱۶ .
علاؤ الدین، بن محمد بن فرید شاہ ۱۴۸ .
علاؤ الدین خلجی، سلطان ۴۲ ، ۴۳ .
۴۴ ، ۴۵ ، ۴۶ ، ۶۳ ، ۶۴ ، ۲۱۹ ، ۲۹۴ .
۲۹۷ ، ۲۹۸ .
علاؤ الدین بہرام شاہ ۲۷۷ .
علاؤ الدین شاہ بن محمد شاہ خلجی ۵۶ .
۲۸۵ .
علی اکبر حامی ۱۷۱ .
علی بخشی ۸۷ .
علی بن حامد انی بکر الکوی ۴ .
علی بن محمد بن عبدالرحمن سلیطی ۲۰۱ .
علی بن مسعود ۲۷۰ .
علی، یک ۱۱۳ ، ۱۱۹ ، ۲۲۰ .
علی پورانی ۲۲۰ .
علی یک حلابر ۱۷۸ .
علی حسین ارغون ۱۸۱ .
علی خان ۱۴۷ .
علی ساربان ۱۱ .
علی، سید ۲۱۳ ، ۲۱۵ ، ۲۳۶ .
علیشاہ، ترک ۲۰۲ ، ۲۰۳ ، ۲۰۶ .
علی شیر، حام ۲۰۱ ، ۲۰۲ .
علی شیر، ملک ۱۱ ، ۱۵ ، ۱۶ ، ۲۰۱ .
۱۹۱ ، ۲۰۳ .
علی ملدانی ۱۵ ، ۱۶ ، ۲۰۳ .
علی غوری، ملک ۲۰۳ .
علی غوری، ۲ ، ۲۰۶ .

صدہ ، میر ۵۳ .

صفائی ، میر سید ۲۳۷ ، ۲۴۴ .

صلاح الدین ، جام ۶۵ ، ۶۶ ، ۷۳ ، ۷۶ ،

۷۷ ، ۷۸ ، ۱۱۷ ، ۱۱۸ ، ۱۱۹ ، ۱۲۰ ،

۳۰۴ ، ۳۱۲ ، ۳۱۳ .

صلدای ۴۳ ، ۲۷۸ ، ۲۷۹ .

ض

ضیاؤالدین ، مولانا ۲۰۲ .

ط

طاہر خان ، محمد ۲۴۳ ، ۲۴۴ .

طاہر صدر ۱۶۸ ، ۱۷۳ .

طغی ۴۸ ، ۴۹ ، ۲۸۰ ، ۲۸۱ .

طہاسپ ، شاہ ۱۳۲ ، ۲۲۳ ، ۲۲۴ ، ۲۲۵ ،

۲۳۹ .

طیب ہروی ، شاہ ۱۴۴ ، ۱۹۷ ، ۲۰۵ ،

۲۳۷ .

ظ

ظریف خاتون ۱۰۵ .

ظفر خان ۵۱ ، ۵۲ ، ۵۳ ، ۲۷۹ .

ظہوری ، ملا ۲۰۶ ، ۳۱۸ .

ع

عادل ، عادل خواجہ ۲۱۸ .

عادل خان (یعنی ملک کھندو) ۵۷ .

عاقل اتکہ ۹۷ ، ۱۰۰ ، ۱۰۶ ، ۱۰۷ ، ۲۱۸ .

عامر بن عبد اللہ ۳۱ .

عباس ، بنی ۱ ، ۴ ، ۳۱ ، ۳۲ .

عباس ، مخدوم ۲۴۰ .

عبد الباقی ، مولانا ۱۷۳ .

عبد الباقی ، میرزا ۹۳ ، ۱۴۷ .

عبد الباقی ، میرک ۲۱۵ .

عبد الحق ، خواجہ ۱۶۶ ، ۱۶۷ .

عبد الخالق گیلانی ۲۱۵ ، ۲۱۶ .

عبد الرحمن ، ارغون ۸۲ ، ۸۹ .

عبد الرحمن دولتشاہی ۱۱۳ .

عبد الرحمن ، قاضی ۱۵۳ .

عبد الرحمن ، مولانا ۲۱۷ .

عبد الرحمن ، میرک ۲۱۴ ، ۲۱۵ .

عبد الرزاق (سپہ سالار محمود غزنوی)

۳۲ ، ۲۷۰ .

عبد الرزاق (پسر میرزا الغ بیگ) ۹۸ .

عبد الرزاق (از اقربای میر فاضل) ۱۲۵ .

عبد الرشید بن مسعود ، سلطان ۶۰ ،

۲۷۰ ، ۲۸۶ .

عبد الصمد ترخان ۱۰۶ .

عبد العزیز ابہری ۷۶ .

عبد العزیز برید ، ملک ۵۰ .

عبد العلی ترخان ۱۰۰ ، ۱۰۴ ، ۲۰۶ .

عبد الغفور ۲۱۴ .

عبد الفتاح ۱۲۵ ، ۱۴۶ ، ۲۲۸ .

عبد القدوس ۱۶۴ .

عبد اللہ انصاری ۱۴۱ .

عبد اللہ بن علی ثقفی ۲۳ ، ۲۴ .

جلال الدین . ابو سعید پورانی ۹۱ ، ۹۲ . حاجی ۷۸ .

جلال الدین حسن ۲۷ ، ۳۸ ، ۲۷۸ . حامد ، ملا ۲۹۲ .

جلال الدین خلجی ، سلطان ۴۲ ، ۴۳ . حاجی مفتی ۱۱۲ .

جلال الدین ، خواجه ۱۱۰ . حباج بن یوسف ۴ ، ۶ ، ۷ ، ۸ ، ۲۰ .

جلال الدین محمد ، سعید ۲۱۶ . ۲۱ ، ۲۶ ، ۱۴۷ ، ۲۶۲ ، ۲۶۳ ، ۲۶۵ .

جلال الدین محمد دوانی ۷۵ . ۲۸۷ ، ۲۸۸ .

جلال الدین منکبرنی ، سلطان ۲۷۴ ، ۲۷۶ . حسام الدین میرک ۱۱۷ .

جله ارغون . میر ۱۶۹ . حسن ابدال ، بابا ۱۳۱ ، ۱۳۳ ، ۱۳۴ ، ۱۳۵ .

جمال الدین مفتی ۲۰۱ . ۱۳۶ .

جنید ۱۶۳ . حسن افغان ۱۶۵ .

جوده سوده ۱۱۷ . حسن بصری ۲۱۸ .

جونہ جاریجہ ۱۶۳ . حسن یک ۱۱۱ .

جونہ ، جام ۵۱ ، ۶۳ ، ۲۹۷ ، ۳۰۰ ، ۳۰۱ . حسن ، میرزاشاه ۱۱۷ ، ۱۱۸ ، ۱۱۹ ، ۱۲۰ .

جهانگیر هاشمی ۲۰۵ . ۱۲۴ ، ۱۲۵ ، ۱۲۷ ، ۱۴۱ ، ۱۴۲ ، ۱۴۳ .

حيون دهر ، جام ۱۵۲ . ۱۴۴ ، ۱۴۵ ، ۱۴۶ ، ۱۴۷ ، ۱۵۰ ، ۱۵۱ .

۱۵۳ ، ۱۵۴ ، ۱۵۵ ، ۱۵۶ ، ۱۵۷ ، ۱۵۸ .

۱۵۹ ، ۱۶۰ ، ۱۶۱ ، ۱۶۲ ، ۱۶۳ ، ۱۶۴ .

۱۶۵ ، ۱۶۶ ، ۱۶۷ ، ۱۶۸ ، ۱۶۹ ، ۱۷۱ .

۱۷۲ ، ۱۷۳ ، ۱۷۴ ، ۱۷۵ ، ۱۷۶ ، ۱۷۸ ، ۱۷۹ .

۱۸۲ ، ۱۸۳ ، ۱۸۴ ، ۱۸۵ ، ۱۸۶ ، ۱۸۷ .

۱۸۸ ، ۱۸۹ ، ۱۹۰ ، ۱۹۱ ، ۱۹۲ ، ۱۹۳ .

۱۹۴ ، ۱۹۵ ، ۱۹۶ ، ۱۹۷ ، ۱۹۸ ، ۱۹۹ .

۲۰۰ ، ۲۰۱ ، ۲۰۲ ، ۲۰۳ ، ۲۰۴ ، ۲۰۵ .

۲۰۶ ، ۲۰۷ ، ۲۰۸ ، ۲۰۹ ، ۲۱۰ ، ۲۱۱ .

حسن علی عرب ۲۱۱ .

حسین یک ۲۱۱ .

ج

جج من سیلائع ۸ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۴ .

۱۵ ، ۱۶ .

جندر من سیلائع ۲۱۳ .

جنگیز خان ۳۱ ، ۳۶ ، ۴۱ ، ۴۲ ، ۴۴ ، ۲۷۴ .

جنیسر ۲۶۶ ، ۲۶۷ ، ۲۶۸ ، ۲۶۹ .

جوجک ، بابا ۱۷۱ ، ۱۷۲ .

جوجک یکم ۱۰۰ ، ۱۰۱ ، ۱۰۲ ، ۱۰۳ ، ۱۹۶ .

ح

حاتم منافی ۲۱۵ .

حاتم ، میر ۲۱۵ .

پهتو ۶۱ .

پیر پته ۶۲ (رجوع شد به پته) .

پیر ولی برلاس ۱۰۴ .

پیر یکشنبی ۱۴۱ .

ت

تاتار خان ۶۳ ، ۲۹۷ .

تاج الدین ، سید ۲۰۴ .

تاج الدین ، لاری ۱۷۹ .

تاج الدین ملک ۵۹ .

تاج الدین یلدرز ۳۵ ، ۴۷ .

تاج الملك کافوری ۲۷۹ (رجوع شود به

ملك تاج) .

تاج خانم ۲۲۳ .

تاری ۶۱ .

تردی بیگ بکول ۱۷۴ ، ۱۷۹ ، ۲۲۳ .

تردی بیگ ، شاه ۲۲۱ .

تردی ، ملا ۲۱۴ .

ترسون بیگ ۱۷۲ .

ترسون محمد خان ۲۱۳ ، ۲۲۱ ، ۲۴۳ .

۲۴۴ ، ۲۴۵ .

ترمذی ۲۵۲ .

تغلق ، جام ۷۰ ، ۷۱ ، ۳۰۰ ، ۳۰۱ .

تغلق شاه ۴۶ ، ۴۷ ، ۵۲ ، ۵۳ ، ۶۴ ، ۲۸۳ ،

۲۸۴ .

تماچی ، جام ۶۴ ، ۶۶ ، ۲۹۷ ، ۲۹۸ ، ۲۹۹ ،

۳۰۰ .

تمیم ، بنی ۲۸ .

تنگر بردی قبتاش ۱۱۴ .

تودرمل ۲۴۶ .

تیمور ۱۱ ، ۵۹ ، ۲۲۶ .

تیمور ، امیر ۶۱ ، ۲۱۸ .

تیمورتاش ۱۰۲ .

تیمور سلطان ۲۲۰ .

ج

. جاجم بردی ۹۶ .

جارالله ، امام ۲۰۰ .

جاره ماچی (والصحيح جاده) ۱۵۸ ، ۳۱۶ .

جامی ۶۳ .

جان بابا ترخان ، میرزا ۲۱۱ ، ۲۱۲ ،

۲۱۳ ، ۲۴۲ .

جان علی پیشقراق ۱۶۳ .

جانی بندری ۲۰۶ ، ۳۱۸ .

جانی بیگ ، میرزا ۲۱۴ ، ۲۴۸ ، ۲۵۰ ، ۲۵۲ ،

۲۵۳ ، ۲۵۴ ، ۲۵۵ ، ۲۵۶ ، ۲۵۷ ، ۳۱۸ .

جانی ترخان ۱۶۹ ، ۱۸۱ ، ۱۸۵ .

جانی ، ملا میرزا ۲۱۵ .

جعفر ارغون ۸۲ ، ۱۰۰ .

جعفر ، سید ۱۴۷ ، ۱۸۹ .

جعفر ، مخدوم ۱۱۰ .

جکال ۲۱۹ .

جگمل ۲۹۲ .

جلال الدین ۱۹۶ .

- ۱۶۸ ، ۲۲۶ ، ۳۰۹ ، ۳۱۰ ، ۳۱۴ ، ۳۱۶ . ۵۴ ، ۱۴۸ ، ۱۵۹ .
بابیہ ، جام ۶۲ ، ۶۳ ، ۶۵ ، ۶۳ ، ۲۹۴ . بہاؤ الدین ، سید ۲۵۴ .
۲۹۸ ، ۲۹۹ . بہادر بہورو ۲۸۰ .
باقر ارغون ۹۷ . بہادر خان (گماشتہ جام نظام الدین) ۳۰۲ .
باقی یک ۳۰۲ . بہادر خان ۲۳۱ ، ۲۵۱ .
باقی ترخان ، میرزا محمد ۱۹۶ ، ۲۰۸ ، ۲۰۹ . بہادر خان ناصر میواتی ۵۳ ، ۵۵ ،
۲۱۰ ، ۲۱۱ ، ۲۱۳ ، ۲۱۴ ، ۲۱۵ ، ۲۲۴ . ۲۸۴ .
۲۲۵ ، ۲۲۶ ، ۲۲۷ ، ۲۲۲ . بہادر ، سلطان ۱۶۲ ، ۱۶۳ .
باتیہ ، جام ۲۹۹ ، ۳۰۰ . بہتی ، ملک ۵۹ ، ۳۱۵ .
بایزید ۱۹۶ ، ۱۹۷ ، ۲۳۹ . بہرام ۵۰ .
بختیار یک ۲۵۴ . بہرام ایہ ۲۷۹ .
بخشوی لنگاہ ۱۸۰ ، ۱۸۱ . بلول ۱۱۹ ، ۱۴۳ ، ۱۱۹ .
بدر الدین ، سید ۲۶۰ . ہونگر ۶۰ .
بدیع الزمان ، میرزا ۸۱ ، ۸۲ ، ۸۳ ، ۸۱ . فی فی رانی ۳۰۳ .
۸۵ ، ۸۶ ، ۸۹ ، ۸۹ ، ۹۰ ، ۹۱ ، ۹۲ ، ۹۳ . فی فی مرغی ۳۰۱ .
۹۱ ، ۹۵ ، ۹۶ ، ۹۸ ، ۹۹ ، ۱۰۰ . فی فی مغلی ۳۰۱ .
بدیل بن طیفہ ۲۲۲ ، ۲۲۳ . بیجہ حبیب ۱۳۸ .
بردی یک ۲۲۵ . بیرمال ، واما ۱۳۷ ، ۳۱۷ .
برکہ ، میر ۱۱۳ . بیرم خان ۲۲۳ ، ۲۲۱ .
بلال ، غندوم ۱۱۲ ، ۱۹۹ ، ۱۹۹ ، ۲۰۰ . پ
۲۰۵ . پایندہ محمد ترخان ۱۰۶ ، ۳۱۲ .
بندہ دھر ۱۵۲ . پایندہ محمد قریش ۱۶۱ .
بنو البداس ۲۱۱ . یتہ ، شیخ ۳۰۵ .
۳۹ ، ۴۱ ، ۴۲ . یرمادہ ، راحہ ۴۱۲ ، ۴۱۴ .
مرفوہ بن ۹۹ . یرمقی عربو ۲۹ .
مہرؤسم زکریا مسدانی ۲۰ ، ۱۲ ، ۲۰ . یرمہ ، بیک تھنی ۹۱ .

احمد فرید الدین التفتازانی ۹۲ .
 احمد ، قاضی شیخ ۲۱۸ .
 احمد ، میرزا ۸۰ ، ۳۰۸ .
 احمد ولی ۱۸۸ ، ۱۹۴ .
 احنف بن قیس بن رواح ۲۸ .
 ارغون ۸۰ ، ۹۱ ، ۹۴ ، ۹۷ ، ۱۰۰ ، ۱۰۲ ،
 ۱۱۷ ، ۱۷۱ ، ۱۸۳ ، ۱۸۴ ، ۱۹۲ ، ۲۳۰ .
 ارکلی خان ۴۲ ، ۴۳ .
 ارمیل ۶۱ ، ۶۲ .
 اسلام شاه ۱۸۲ .
 اسماعیل بن اسحاق ۲۶۹ .
 اسمعیل بیتاره ۱۸۴ .
 اسماعیل جمالی ، شیخ ۱۵۳ .
 اسماعیل ، شاه - صفوی ۷۶ ، ۱۰۴ ، ۱۰۷ ،
 ۳۰۴ .
 اسماعیل قریشی ۱۵۷ .
 اسماعیل قلی خان ۲۴۹ .
 اسن تیمور سلطان ۱۷۸ ، ۱۷۹ .
 اعلی شاه ۱۰۷ ، ۱۰۸ .
 اعتماد خان ۲۲۹ ، ۲۳۰ ، ۲۴۶ .
 اغضوار خان ۱۶۵ .
 اقبال خان ۱۵۵ .
 اکبر ، جلال الدین محمد ۱ ، ۱۷۷ ، ۲۲۶ ،
 ۳۱۷ ، ۳۱۸ .
 التمش (رجوع کنید به شمس الدین ایلتمش) .
 الغ بیگ ۹۸ .

الغ خان ۴۳ ، ۴۴ ، ۶۳ ، ۲۷۹ ، ۲۹۷ .
 الغ ، میرزا ۱۶۷ .
 اله دوست ، میرزا ۱۸۱ .
 امان سلطان بیچه ۱۲۴ .
 آمر (آمر آمرانی) ۶۶ ، ۲۰۷ ، ۳۱۳ .
 امیر بیگ ۱۷۳ .
 امیر حسن دهلوی ۴۰ .
 امیر خسرو ۴۰ .
 امین خان (امین ملک) ۲۷۵ .
 امیه ، بنی ۱ ، ۴ ، ۵ ، ۳۱ ، ۳۲ .
 انر ، جام ۶۲ ، ۶۳ ، ۶۴ ، ۷۳ .
 اندپال بن جیپال ۲۷۰ .
 اوزبک تای ۲۷۴ ، ۲۷۵ .
 اوزون حسن ۳۰۷ .
 اوغلی ، بیگ ۲۳۱ ، ۲۳۲ ، ۲۳۳ ، ۲۳۴ .
 ایلقلی دیوانه ۱۸۵ .
 ایوب انصاری ۱۴۱ .

ب

بائی ۱۶ ، ۱۷ ، ۱۸ .
 بابا احمد ولد میر فاضل ۱۲۵ ، ۱۴۴ ، ۱۴۵ ،
 ۲۱۸ .
 بابا ترخان ۲۱۰ .
 بابا علی ، امیر ۹۳ ، ۹۴ .
 بابا میرکی ۱۰۶ .
 بابر ۹۹ ، ۱۰۳ ، ۱۰۴ ، ۱۰۶ ، ۱۰۷ ، ۱۰۹ ،
 ۱۱۱ ، ۱۲۶ ، ۱۳۱ ، ۱۴۲ ، ۱۴۷ ، ۱۶۰ ،

۱ - فهرست اسماء الرجال

الف

آدم بن عبد الرحمن ٢٦٥ ، ٢٦٦ .

اراحم خان نادر ۲۴۷.

• ابراهيم . شيخ ١٤٢ ، ١٥٣ .

أبراهيم، قاضي ٢٠٢٠

اراضی، مولانا . ۲۱۱ .

• ۳۰۶ •

ان حسین ، میرزا ۹۶ ، ۹۷ .

اور الحسن، قاضی ۱۰۶۔

ابو احمد الموفق ٢٦٩ .

أبو البقاء. ١٦٦ : ١٧١ .

أبو الخطاب ٢١.

أبو الحُبَيْر ، أمير ١٢٩ ، ١٩٣ ، ٢٢٢ ، ٢٣٥ .

• 444

ابو الحُبَيْر، قاضي ١١٣، ٢٩.

امیر الخیر گور ۲۶۹.

بہت خاص ۰۴۱

نور قداس احمد بن اسحاق بن المقنن

• • •

• • • • •

1910

ابو القاسم ۱۱۹ -

ابو محمد ۱۱۲ .

ابو المكارم ۱۱۲، ۲۲۵، ۲۳۹.

ابو المنصور، میرزا ۱۹۶.

۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۸، ۶۱

۲۰۰ ابو بکر بن داود

ابو بکر صدیقؓ ۲۰۰.

ابو جعفر مصور عاصی ۰۳۱

ابو سعيد الانصاری ۲۶۹.

ابو سعيد ايلخاني، سلطان ٢٠٨.

ابو سعید پورانی ۱۱۱، ۱۹۶، ۱۹۷۔

ابو سعید، قاضی ۲۰۱، ۲۰

ابو سعيد، میرزا ۲۸، ۳۲، ۵۰

ابو الحسنه ۲۸۲ .

اولم ۱۰۶، ۱۰۷

اور مسلم لوگ اس

۱۶۰. **آبِ حیات**

احمد علی حسینی قزوینی

الحمد لله رب العالمين

أحمد بن محمد

COPYING

8. Mir'āt-i-Sikandarī, Tr: Fazlullah Lutfullāh Farīdī.
9. Sind, by J. Abbott, Oxford 1924.
10. Sulṭān Maḥmūd and his Times, by Dr. M. Nazim, Cambridge 1931.
11. The Tarīkh-i-Rashīdī, by Mirza Muḥammad Ḥaider Dughlāt, Tr: N. Elias & E. D. Ross, London 1895.
12. Tarikh-i-Sorath by Ranchodji Amarji, Tr: J. Burgess, Bombay 1882.
13. Tezkereh-al-Vakiāt by Jawhar Āftābchī, Tr: Charles Stewart, London 1832.



فهرست کتب مراجعه

(الف) کتابهای عربی و فارسی

۱. آئین اکبری، تألیف ابو الفضل علامی، کلکته ۱۸۷۲-۱۸۷۷ ع.
۲. اکبر نامه، تألیف ابو الفضل علامی، کلکته ۱۸۷۷-۱۸۸۶ ع.
۳. یگ لار نامه، مخطوطه دوستم آقا محمد حنیف صدیقی.
۴. تاریخ طاهری، تألیف سید طاهر محمد بن حسن نسیانی تهوی، مخطوطه آقا محمد حنیف صدیقی.
۵. تاریخ فرشته، جزء دوم، چاپ بمبئی، سنه ۱۸۳۲ ع.
۶. تاریخ فیروز شاهی، تألیف ضیاء برنی، کلکته ۱۸۶۲ ع.
۷. تاریخ فیروز شاهی، تألیف شمس سراج عفیف، کلکته ۱۸۹۰ ع.
۸. تاریخ مبارکشاهی، تألیف یحیی بن احمد بن عبدالله السرهندی، کلکته ۱۹۳۱ ع.
۹. تاریخ الیعقوبی، تألیف احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح، لیدن ۱۸۸۳ ع.
۱۰. تحفة الکرام، تألیف علی شیر قانع تهوی، (۱) چاپ بمبئی، (۲) نسخه خطی مال مکتبه پیر جهندا (سند).
۱۱. تحفة النظار المعروف برحلة ابن بطوطة، پاریس ۱۸۹۳-۱۹۲۲ ع.
۱۲. تذکرة الشعراء، تألیف دولتشاه سمرقندی، لیدن و لندن ۱۹۰۱ ع.
۱۳. ترخان نامه، تألیف سید جمال بن میر جلال الدین حسینی شیرازی، مخطوطه آقا محمد حنیف صدیقی.

اعتراف قصور

چون انسان جائز الخطا است خیلی ممکن است که بعضی اغلاط در متن کتاب و در تعلیقات از روی غفلت باقی مانده باشد (مانند «میسدری» بحای «میسندی» در صفحه ۲۷۰. س ۲۰؛ و زیادتی حرف «را» در صفحه ۲۸۸. سطر ۱۰؛ و «صلاح الدین» بحای «نظام الدین» در صفحه ۳۰۳. س ۹). و از آنجائیکه الحاق فهرست اغلاط باعث تطویل کتاب خواهد شد، از قارئین کرام توقع داشته می آید که هر جا که حتمائی بیست آرا سطر غفر و اغماض در پوشند.

امطار امتنان از اصحاب مطبوعه قیমে - ممی

درینجا لازم است که امطار تشکر از اصحاب مطبوعه قیমে بکنم که در وقت و انتان عمل حتی الوضع نه تبلیغ نموده مستوح صد تبریک و نهایت شکر و سلام.

زرگر و ملا ظهوری و ملا جانی بندری و دیگر علما و شعرا در زمان او بوده اند و رعایت یافته اند .

ص ۲۱۵ ، س ۲۲ : سادات انجوی : والصحیح « انجوی » .

ص ۲۳۸ ، س ۳ : غورمانی : بر وفق مآثر رحیمی (ج ۲ ، ص ۳۳۶) « غورنامی » .

ص ۲۴۵ ، س ۱۵ : کز : نسخه « ر » این کلمه را به « دانه بندی » تعبیر کرده است .

ص ۲۵۴ ، س ۲ : و فتح عظیم روی نمود : این فتح نامی بتاریخ ششم محرم هزار هجری روی نمود (مآثر رحیمی ، ج ۲ ، ص ۳۶۲) .

ص ۲۵۷ ، س ۱ : و بتاریخ ... بشرف پائبوس مشرف شدند : مآثر رحیمی (ج ۲ ، ص ۳۷۶) ورود میرزا جانی بیگ را بدرگاه اکبر بادشاه بتاریخ « ییست و چهارم جمادی الثانی سنه هزار و یک » قرار داده است .

ص ۲۵۷ ، س ۷-۸ : بتاریخ ۲۷ شهر رجب سنه ۱۰۰۸ الخ : و در مآثر رحیمی (ج ۲ ، ص ۳۴۹) « بتاریخ ییست و هشتم شهر رجب سنه یک هزار و هفت » .



شعبان، تاریخ وفات اوست. مدت ایالت شاه یک پانزده سال بود^(۱).
از آنجائیکه میر معصوم در ثبت تواریخ و سنین خیلی بامواطب و نادرست
وده است، ما باید که سنه ۹۳۰ را اختیار کنیم، اگرچه ایهم از اشکال
خالی نیست^۲.

ص ۱۵۱، س ۱۹: حکومت میرزا شاه حسین: در تمام بارنامه و تاریخ رشیدی
اسم این حاکم «شاه حسن» آمده. طلیقات اکبری و تاریخ ورشته «شاه حسین»
دارد، و میر معصوم بعضی جاها «شاه حسن» و بعضی جاها «شاه حسین»
وشته. ما باید که بر حسب بارنامه «شاه حسن» را ترجیح دهیم.

ص ۱۴۴، س ۲: به کجرات رفت: مرآت سکندری (ترجمه انگلیسی، ص
۱۶۲) و طلیقات اکبری (ج ۳، ص ۲۱۱) و طغر الواله بمطهر و آله (ص ۱۳۸)
همه اتفاق دارند که حام ویرور از غله اربعویان، چار شده در اواسط سه
۹۳۵ هـ النجاس سلطان بهادر بن مظفر کجراتی (۹۳۲-۹۴۳) آورد، و سلطان
تمقد احوال حام ویرور نموده دوازده لک تنکه بخت خرچ دت او مقدر
فرمود و وعده نمود که انشاء الله تعالی ملک موروثی را از مغلان خلاص کرده
شو خواهم داد. و در سه ۹۳۹ هـ حام ویرور بدت خود را سلطان بهادر
داد و باین وصلت ملمع او در تسخیر سد قوی گشت. و ما نسب بهت
همایون پادشاه نظیر کجرات سلطان را مبشر فتد که موجه حل حام ویرور
نشود (مطهر الواله، ص ۱۳۸) حام ویرور در سه ۹۴۲ هـ و بیکه سلطان
بهادر از همایون پادشاه شکست خورد بدست لشکری که فرستاده شد
رسید (طلیقات اکبری، ج ۲، ص ۱۳۵)

ص ۱۴۴، س ۱۴: در اوایل سه شمان و عشرین و تسه، ج ۱۱، ص ۱۱۱
در اوایل سه شمان و عشرین و تسه، ج ۱۱، ص ۱۱۱

(اکتوبر ۱۵۲۲ م) شروع شد، پس چطور شاه بیگ در ماه شعبان ۹۲۸ هـ وفات کرده باشد؟ باید تعیین پاینده محمد ترخان را در اواخر سال ۹۲۹ هـ (اکتوبر ۱۵۲۳) یا در اوایل سال ۹۳۰ هـ (نومبر ۱۵۲۳) فرض کنیم (رجوع کنید به تعلیق بر سن وفات شاه بیگ، ص ۱۲۷، س ۶).

ص ۱۲۶، س ۹: اگهم: درینوقت این شهر را «کوت اگهامانی» میگویند و تقریباً سی میل در جنوب و مشرق رویه حیدرآباد واقع است.

ص ۱۲۶، س ۱۵-۱۷: خبر رسید که ظهیر السلطنة الخ: بابر شهر بهره را در سنه ۹۲۵ (= ۲۱ صفر = ۲۲ فبروری ۱۵۱۹) صاحباً گرفت و اهالی بهره چهار صد هزار اشرفی را بطور مال امان قبول کردند (ترجمه بابرنامه، ص ۳۸۳). و بتاريخ ۲۴ صفر ۹۲۵ (= ۲۵ فبروری ۱۵۱۹) شاه حسن ارغون برای تسخیر خوشاب تعیین شد و او اهالی خوشاب را مطیع ساخته و از آنها مال گرفته و بتاريخ ۱۲ مارچ (= ۱۱ ربیع الاول) باردوی بابر لاحق گشت (ترجمه بابرنامه، ص ۳۸۸). و نیز معلوم است که بابر بادشاه قبل ازینوقت داعیه ملک گیری هندوستان داشت. پس چطور میتوان گفت که این دغدغه بعد از مرور سه سال باعث موت شاه بیگ گردید؟

ص ۱۲۷، س ۵-۶: و این واقعه در بیست و دوم شعبان سنه ثمان و عشرين و تسعمایه بود الخ: طبقات اکبری (ج ۳، ص ۵۲۰) و تاریخ فرشته (ج ۲، ص ۶۲۱) تاریخ وفات شاه بیگ ثلاثین و تسعمایه (۹۳۰) نوشته اند، وارسکن و بیل و نی الیاس نیز این تاریخ را اختیار نموده اند (برای دلائل رجوع کنید به بیورج، ترجمه انگلیسی بابرنامه، ص ۴۳۷). مؤلف ترخان نامه که اکثری حقایق تاریخی را از میر معصوم اخذ نموده است درین امر نیز با میر معصوم موافقت کرده مینویسد که «شاه بیگ قبل از وصول مملکت گجرات در شعبان سنه ثمان و عشرين و تسعمایه متوجه سفر آخرت گردید». شهر

در خاطر خود رسانید که چون امرایان این خیال نمودند البته اراده ایشان خواهد شد. (ص ۲۶) بنابراین و اهمه بخاطر خود راه داده گریخته جانب گهرات رفت. مردم جاریحه را جمع نموده به سند رسید، و با اعتماد و اعتقاد لشکر بسیار که با او مددگار شدند و باغرای و تحریص آمر ولد آمر خیال نذل در دماغ او مستولی گشت و عزیمت بران مصمم داشت که الکه سند در حوزه تصرف خود در آورد. مقدار پنجاه هزار لشکر با او جمع شده بود. قسبه احوال را میر معصوم در صفحه ۱۴۳ درج نموده. از بیان یگلار نامه استفاد می شود که هزیمت جام فیروز در زندگی شاه یگ واقع شد. درین زمینه مؤلف، ظفر الواله منظر و آله، گوید (ص ۱۳۸): و فی سنة ست و عشرين (و تسعماية) تغلب جام صلاح الدین علی السند بمسد السلطان مظفر له. و سار جام فیروز الی المغل و استمد هم و رجع الی السند. و کانت ینسه و بین صلاح الدین ممرکه و شدة احلت بقتل جام صلاح الدین و صار الملك لفیروز. و هو فی طلب شئنة السلطنة تع هواه و سولت له نفسه امرا و بلغ شهوته. الا انه کما بقال:

المستحیر بعمره عند کربته ، کالمستحیر من الرمضاء بالنار

و ان المغل لما دخلوا السند به ملعموا فی الملك. فاحتلوا علی و بربره درباریان و کبان و حدوده به. و فی المرصعة قتلوه غنوا و ما رلوا به. فتوهم مبهم حرام و بروز و خرج من السند الی ککرات و اجتمع مظفر و آل مه و لایة صارها من اکابر ملوکه. و ذلک فی سنة تسع و عشرين و تسعماية. و بعد و دة مظفر رجع الی ارضه و استول علی حاکم مه ثم اجتمع المغل لحره. فرجع الی ککرات و شمس تعانه من ساطعها سادر من مظفر و ذلک فی سنة خمس و ثلاثین الهج. ۱۶۱. ص ۱۸: و تمحیح یزدی: که شویب در رب سته حد یوز. ۱۶۵. ص ۷: و ابتدای رمناب الهج: رمناب سن ۶۶۰ در ماه و الحاح

الح: والصحيح سبع و عشرين و تسعمایه ، چنانکه در بیگلارنامه (ص ۱۶) و تحفة الکرام (ج ۳، ص ۵۴) ثبت شده .

ص ۱۱۴ ، س ۱۱ : شهر تهته را تاراج نموده : تاریخ این واقعه « خرابی سند »
(= ۹۲۷ هـ) نوشته اند (تحفة الکرام: ج ۳، ص ۵۴) . تاریخ طاهری این واقعه را در ایام میرزا شاه حسن ارغون نوشته است ، اما اشتباه نموده .
ص ۱۱۸ ، س ۱۸ : القصة در چهاردهم محرم الحرام سنه سبع و عشرين و تسعمایه
الح: اگر تاراج تهته در سنه ۹۲۷ واقع شد ، باید این واقعه را يك سال بعد یعنی در سنه ثمان و عشرين و تسعمایه بنهیم . صاحب « ظفر الواله بمظفروآله » این واقعه در سنه ست و عشرين و تسعمایه نوشته (ص ۱۳۸) ، اما اشتباه کرده می باشد .

ص ۱۱۹ ، س ۱۶ : هیبت خان: بر وفق بیگلار نامه (ص ۲۵) «فتح خان» .
ص ۱۱۹ ، س ۱۹ : بین العسکرین جنگ عظیم واقع شد: بر وفق بیگلار نامه (ص ۲۴) این جنگ در موضع جالار واقع شد .

ص ۱۲۰ ، س ۲: آخر کار بقتل رسید: بیگلار نامه (ص ۲۴-۲۵) دارد که: جام صلاح الدین بدست حمید ساربان و پسر جام مذکور فتح خان از دست میر خوش محمد بیگ لار مقتول گشتند . چون سرهای پدر و پسر با پسر جام فیروز که صلاح الدین او را با خود برده بود نزد نواب میرزا شاه حسن آوردند مهتر سنبل عرض رسانید که موافق مقتضای وقت آنست که پسر جام فیروز را نیز مقطوع ساخته با این دو سر ضم کرده شود که الکه سند بالکل از شورش مدعیان پاک گردد . امرایان عظام نیز این مصلحت را عین صواب دانسته رضا دادند ، نواب میرزا شاه حسن در جواب فرمود که آنچه میگویند موافق حال است ، اما والد ماجد او را قول و عهد داده فرزند خود خوانده است ، آزدن او صلاح نیست . این خبر که بجام فیروز رسید ،

ص ۱۱۳، س ۱۸: بر کنار خانواه سه گروهی جنوبی بلده تهنه^(۱) نزول نمود: تاریخ طاهری (ص ۷۲-۷۳) آورده که شاه یک باغبان را تاراج کرده، از همان روی آب که طرف قندهار است مقابل تهنه بر خانواه یعنی ناله آب که دریا خان برای آبادانی پرگنه ساکوره و زمین دیگر در دامن کوه و احاطه شهرکنده بود فرود آمد. شب در آنجا بموجب ناله مذکور و ماندگی راه دراز مکث کرده علی الصباح مستعد قتال گردید. دریا خان بجام فیروز گفت: این بلا بر ما نیاوردید بلکه نیشه بر پای خود زدید. جام فیروز نصیحت او را گوش نداشته بفراغ خاطر در خانه نشست و دریا خان با جماعت موافق سوار شده سه پاس روز با لشکر مغول مقابله کرد، و بعد از آن نالوک کاری در گلو خورده شپید شد و کسی از جامان رو بروی لشکر مغول نگشت.

از احوال تاریخ طاهری واضح میشود که خانواه در شمال بلده
تهته بود و نه در جنوب آب ، چنانکه میر معصوم گفته . نیز بیان میر
معصوم (س ۱۹) که « دران ایام بیشتر دریا از جانب شمال تهته جاری می
بود ، خلاف واقع می نماید » . باید که بحالی ، شمالی ، کله ، جنوبی ، فرض
کنیم ، زیرا که لك خركازة ضعیف نمی تواند دریای سند را عبور کند و او
در موسم زمستان که آب پائین باشد (محرم ۹۲۷ = دسمبر ۱۵۲۰) . از بیان
تاریخ طاهری واضح است که شاه یک از ترعه خانواه عبور نمود و نه از دریا .

ص ۱۱۴، ص ۲: انقصه در یازدهم نحریم الحرام سه ست و عشرين و تسمايه

[illegible]

شاه حسن در سال ۹۲۴ هـ از بلاد شوم و نخبه پخته و پس از آنکه به دست
جنگ که از سکن تاریخ هشتاد و پنج ۱، ص ۵۳۴ و به درج ۱، ص ۵۴۰، ص ۵۴۱
۳۶۵، ۳۷۰) تصدیق نموده. نقد بنا بر سال در حضرت به پادشاه بوده
و در اواخر سنه ۹۲۶ هـ قریب قریب از محاسن و شیرین فرستاد و در آن وقت
که فیه بدر خود و لایقی گشت.

ص ۱۱۱، س ۱۶: و در سنه ثانی و عشرین و تسعایه رخ: و تصحیح سنه
سبع و عشرین و تسعایه، جنگ که از سکن تاریخ هشتاد و پنج ۱، ص ۵۴۰ و به درج
(پاور نامه، صص ۴۲۲-۴۲۳)، و تصحیح نموده.

ص ۱۱۲، س ۲: و در سنه ثانی و عشرین و تسعایه رخ: و تصحیح جنگ که به پادشاه
و تاریخ ۱۳ ماه شوال سنه ۹۲۸ هـ (نقد و پیشتر ۵۲۲ هـ) حضرت خود
در آن وقت، جنگ که به درج در ترجمه و به درج ۱، ص ۵۴۰ و به درج ۱، ص ۵۴۱
تأیید کرده. و پادشاه بیک از غرق و فیه پادشاه در آن وقت در همان سال به پادشاه
سپرده شده.

ص ۱۱۲، س ۳: میر غیاث الدین: نیزه خورد و میر صاحب تاریخ حبیب السیر.
ص ۱۱۲، س ۲۱: و او را بر تسخیر ولایت تهنه ترغیب و تحریک نمود: تاریخ
مناظرین (ص ۱۷۲) در سبب ساخت شاه یک گوید که جام فیروز خود از
استادان درباران عاجز شده مادر خود مدینه ماجهائی را بطور استغاثه پیش
شاه (ک از غرق در سنه نهصد و بیست و دو) بقندهار فرستاد، که آمده او
را از نک و غلامان، برساند. تحفة الکرام (ج ۳، ص ۵۴) نیز این سبب
داده است.

ص ۱۱۳، س ۱: و شاه یک در اواخر سنه اربع و عشرين و تسعایه رخ:
و التصحیح ست و عشرين و تسعایه، چنانکه در صفحه ۷۹، س ۱، ثبت شده.

(۱) و تصحیح نهصد و بیست و چهار (تحفة الکرام، جاب بمبئی، ج ۳، ص ۵۴).

ص ۱۰۴، س ۱۳: سنه خمس عشرة و تسعمایه: و در صفحه ۱۰۷، س ۷، سنه سبع عشر[ة] و تسعمایه نوشته، نمی دانیم کدام سال صحیح تر است.

ص ۱۰۹، س ۲۱: چون ظهیر السلطنة و الخلافة بنواحی قندهار رسید: این حرکت بابر بطرف قندهار در سنه ۹۲۳ هـ واقع شده (رجوع کنید به بابرنامه، صص ۲۶۵، ۴۳۱، تعلیق مترجم).

ص ۱۱۰، س ۱۸-۱۹: در سنه احدى و عشرين و تسعمایه قریه کاهان و باغبانان را آمده ناخستند: میر معصوم این واقعه را چهار سال قبل نهاده است. بابر در احوال ۲۸ ربیع الاول ۹۲۵ هـ (= ۳۰ مارچ ۱۵۱۹ م) گوید: چون به قرانو رسیدیم تواجی، شاه یک ارغون قزل نام خبری آورد که شاه یک قریه کاهان را گرفته و غارت نموده بازگشت (ترجمه انگلیسی بابرنامه، تألیف بیروج، ص ۳۹۵). باغبانان (حالا باغبان) قریه ایست ۲۷ میل شمال رویه سیوان در میان خدا آباد و دادو.

ص ۱۱۱، س ۱: سال دیگر الخ: یعنی سنه ۹۲۲ هـ بر وفق تاریخ معصومی. چنانکه از ملاحظه بالا مستفاد شد، باید این واقعه را نیز سه چهار سال بعد یعنی چند ماه قبل از محاصره قندهار فرض کنیم.

ص ۱۱۱، س ۳-۴: در سنه احدى و عشرين و تسعمایه الخ: اگر میر معصوم قدری مواظب تر می بود، اینجا سه ثلاث و عشرين و تسعمایه می نوشت، اگر به آن نیز اذیت است. حقیقت امر آنست که این محاصره در اوایل سنه ۹۲۶ هـ واقع شد (رجوع کنید به تعلیق بیروج، ترجمه بابرنامه، صص ۴۳۱-۴۳۲).

ص ۱۱۱، س ۶-۷: در اول نیر ماه: یعنی اول ماه جون ۱۵۲۰ م - ربیع ۹۲۶ هـ

ص ۱۱۱، س ۹: و در همین سال میرا شاه حسن الخ: یعنی در سنه ۹۲۱ هـ

روضه میر معصوم، که در صیحه این سال بر افشاده کرده است، می نویسد:

قصاص خون جدۀ خویش گوهر شاد خاتون بقتل رسانید (راجع تاریخ ادبیات فارسی، تالیف پروفیسور براؤن، جلد سیوم، ص ۳۸۹) .

ص ۸۰، س ۱۰: بعد از واقعۀ قرا باغ: عبارت صاحب ترخان نامہ کہ ہمہ حوادث را از میر معصوم گرفته اینطور است: بعد از شہادت ابو سعید در واقعہ قرا باغ الخ: بنظر مآید کہ میر معصوم اینجا واقعہ شہادت ابو سعید تیموری را بموت سلطان ابو سعید ایلخانی (۷۱۶-۷۳۶ هـ) در قرا باغ ملتبس کردہ است. بر وفق تذکرہ دولتشاہ (ص ۴۷۸، س ۲۰-۲۱) سلطان ابو سعید را در صحرای موقان بدرجہ شہادت رسانیدند.

ص ۸۰، س ۱۱: سلطان یادگار میرزا: یادگار محمد بن سلطان محمد بن بایسنقر از دست ابوالغازی سلطان حسین دو بار شکست خوردہ، در سنہ ۸۷۵ هـ بقتل رسید (دولتشاہ، صص ۴۲۵-۴۳۰) .

ص ۸۰، س ۱۲: سلطان احمد میرزا (۸۷۲-۸۹۹ هـ) پسر بزرگ سلطان ابو سعید میرزا بود.

ص ۸۰، س ۱۵: سلطان حسین میرزا: و هو ابو الغازی سلطان حسین بن منصور ابن یقرا، حاکم ہرات (۸۳۲-۹۱۱ هـ) بود. برای احوالش رجوع بکنید بہ جزء سیوم، تاریخ ادبیات ایران، تالیف پروفیسور براؤن، در جمیع مواضع. ص ۸۰، س ۱۷: تکدری: والصحیح «تکدری» کما فی بابرنامہ وغیرہ. باید در ہمہ جاها تصحیح کردہ شود.

ص ۹۸، س ۵: شیرم زک: ارسکن در «تاریخ ہند» (جزء اول، ص ۲۱۵) ویورج در بابرنامہ (جزء اول، ص ۱۹۵، حاشیہ ۳) اسم این شخص را شیرم زکر مینویسند.

ص ۹۹، س ۲۰: کزک: و شاید املائی صحیح «کیرکی» است چنانکہ در بابرنامہ (ج ۱، س ۱۹۱) آمدہ. یکی از معابر رود جیحون بودہ.

رسانیدند. و ابره ثبات قدمی ورزیده بسیار را بقتل رسانید. و لشکر ظفر اثر سلطان بسان دریا موج در موج و فوج بالای فوج از عقب یکدیگر میرسیدند. و ابره که دست از جان شسته بود اکثری را بقتل رسانیده و خود نیز بجروح گردیده نهایت مبارزت بجا آورد. آخر الامر از هر چهار طرف لشکر هجوم آورده زخمها زده او را از اسب پیاده کرده بقتل رسانیدند. بقیه السیف که از مردم سومره مانده بودند یاس کلی شمیرها کشیده عبال و افعال خود را بقتل رسانیدند و خود در میدان قتال و جدال رسیده آتش خواره و مقاتله بر افروختند. چون امید زندگانی نداشتند در دست و پا زدن هیچگونه تصور نکردند. تا که همه کشته شدند.

گویند که هفت عورت صالحه از مردم سومره که لغت و پرهیزکاری گذرانیده که هیچوقت نظر شان به ماعری رسیده بخوف بی ستری با تضرع تمام از دل پیش پروردگار که جاره ساز در ماندگان و مستغنیان می باشد دست دعا و چشم النجا بدرگاه ایزد متعال برداشتند. فی الحال دعای آنها مستجاب شده زمین ترقید و آن هر هفت معصومه در رمی رفتند. و الحال همعا در موضع ساموی بر کنار دریا بجهت آن هفت حواهر مقام ساخته اند که زیارتگاه مردم تنه است.

آوردند اند که بعد از کنش و کوشش کلی سارنگهان دوده را بر مسد حکمت به ایلای داد خود با معدودی مراحت نمود. و دوده بعد از آن سال با استقلال ملک دادند. و "علم عداوته تعالی حلت نهاده."

ص ۸۰. س ۵: سلطان ابو سعید میرزا: سلطان ابو سعید بن سلطان محمد بن میرزا شاهرخ بن تیمور (۸۵۵-۸۷۳ هـ) در سال ۸۷۲ هـ در حکمی با اورون حسن قی قبولی معمر شده مردی باک میانه بدست اورون حسن امده. و او بعد از سه روز سلطان ابو سعید را با همراهِ دو هزار نفر سپرد. و او را با خود

خود را بر سرکنار دریا گذاشته متوجه شدند. و آخر هر دو لشکر همچو دریای اخضر در ت موج آمدند و خاکی کثیر مقتول و مجروح شدند. روز دیگر دوده پیغام فرستاده که اگر شما از کرده خود نادم و پشیمان باشید پس شمشیر در گردن انداخته پیش ما آئید^(۱) تا عفو جسارت شما^(۲) نموده آید. آنها این سخن بسمع رضا نشنوده همچنان در مقام جنگ و جدال بودند. تا آنکه اکثر آنها بقتل رسیدند، و قلیلی که ماندند عیال و اطفال خود را گرفته پیش ابره نام رفتند.

ناقلان اخبار و راویان آثار چنین نقل و روایت کنند که ابره بعد از آنکه عیال و اطفال مردم سومره پیش او رفتند، (او) جمعی از برادران خود را جمع نموده، باحضر لشکرهای خویش فرمان داد. درین وقت دوده سومره به ابره پیغام فرستاده که تو مردی ضعیف تر هستی، ازین کارها ترا چه کار؟ آنچه بقیة السیف و عیال و اطفال گریخته ها و کشته ها پیش تو آمده هستند بلا مضائقه بطرف اینجانب بفرستید؛ بشما هیچ گفتگو و قیل و مقال نمی باشد. ابره در جواب پیغام چنین فرستاد که خدا نخواسته باشد که عورائی که بما التجا آورده باشند پیش تو فرستم؛ امید از عنایت یزدانی و یمن دولت حضرت سلطانی چنان است که این چند ضعیفه بما نیز مضائقه نمیکند و از بنده آنچنان امری و کاری صادر نگردد که موجب شرمندگی و خجالت و باعث افکندگی و انفعال باشد. بعد ازان دوده لشکر خود را آراسته بجانب ابره متوجه گردید. و ابره با پنجاه سوار قراول شده گرد لشکر خود میگشت که ناگاه دوده با لشکر گران و خلقی انبوه از دور ظاهر شد. ابره با همان پنجاه سوار مانند فیل دمان و شیر ژیان صف آراسته بمیدان قتال و معرکه جدال در آمد، و از جانبین خروشیدن بهادران و آواز نفیر باآسمان

(۱) و در اصل و آئید،

(۲) و در اصل و ایشان.

رنجیده نزد سلطان ناصر الدین محمود^(۱) بدھلی میرفت تا از آنجا کومک حاصل کرده خود را حاکم سازد. در اثنای راه نزدیک ملتان بخدمت قطب العارفین شیخ پشه رحمة الله علیه در خورد. و آنجناب او را بحکومت سند وعده فرمود. شیخ مشار الیه از دوده سومره پرگنه زمین برای مزار متبرک خود زر خرید نموده. هر چند دوده زر را قبول نمیکرد حضرت شیخ بآن راضی نگردیدند. آخر دوده برای رضای حضرت زر گرفته پرگنه زمین را حواله سادمان نمود^(۲).... چون دوده سومره مذکور بخدمت سلطان ناصر الدین محمود بدھلی رفت و حقیقت احوال سراپا ملال خویش بموقف عرض باریافتگان پایه سریر رسانید، سلطان او را باعامات خسروانه و تفقذات بادشاهانه سرافراز و ممتاز ساخته از نزدیکان و مقرران بساط فیض مناط خود گردانید. روزی دوده شمه از جور و حفا با یکی از خواص مارگاه سلطان مذکور میکرد، و بوسیله او واقعات حور و جفا و بیوفائی مرادران او بسمع شریف سلطان رسیده. رقت عظیم بر ساطر اشرف سلطان راه یافته علی الصاح باحضار لشکر و احمای عساکر فرمان داد، و در اندک مدت قریب پنجاه هزار سوار و پیاده و سیصد زنجیر پیل مست در رکاب عالی سلطان جمع آمدند و همراه دوده روانه سند گردیدند. و درین روایت اختلاف است. بعضی گویند که سلطان خود بنفس نفیس دوده را همراه روانه بجانب سند گردید و جمعی گویند که سلا، از غلامان خاصه خود سارنگ سان نام همراه دوده سند گردانید. آورده اند که چون لشکر قیامت اثر شاهی مرادران دوده رسید جمعی کثیر از سپاه سند و از اشراف و حوایب جمع نموده و بحال و اندک

(۱) ناصر الدین محمود (۱۲۵۰-۱۳۱۳ هـ) در ۱۲۵۰ هـ در کابل افغانستان متولد شد و در ۱۳۱۳ هـ در کابل درگذشت. (۲) سادمان نام یکی از سرداران و اعیان بدھلی در زمان ناصر الدین محمود بود.

السلطان مظفر فی سنه اربع و عشرين و تسعایه وصل جام صلاح الدین ذوقرابة لجام فیروز الی چانانیر واجتمع بمظفر واختص منه بغایة الجلالة والجمالة والعطايا السنیه ، وهكذا بنی رانی اعطته کثیرا من المال و سألت له المظلة فأعطاه مظفر و رجع الی السند فی عامه ۲ (ص ۱۳۷) .

ص ۷۶ ، س ۱۸ : کاهان : کاهان (کاهان باکاف سندی مع دو نقطه تحتانی) قریه ایست بیست و یک میل شمال و مغرب رویه سیهوان .

ص ۷۶ ، س ۲۲ : خروج شاه اسمعیل : شاه اسمعیل صفوی (۹۰۵-۹۳۰ هـ) که در رواج مذهب شیعه دقیقه‌ای فرو گذاشت نکرد و اهل تسنن را مجبور نمود که این مذهب را اختیار کنند ، و هر که از اعتناق تشیع ابا و رزید او را زیر تیغ خونخوار کشید . در شهر تبریز و هرات بقتل سنیان حکم داد و چون در سنه ۹۱۶ هـ فرید الدین احمد تفتازانی که برای سی سال بر منصب شیخ الاسلامی هرات بود از قبول دین شیعی سر باز زد شاه اسمعیل او را با جمعی از علماء اهل سنت بقتل رسانید . لهذا بسیاری از علماء سنی برای حفاظت مذهب و صیانت عرض از هرات فرار کرده بممالک دیگر رفتند .

ص ۷۷ ، س ۱۵ : جام صلاح الدین به بلده تهنه بر سریر سلطنت نشست : این حادثه در سنه ۹۲۴ هـ بوقوع پیوست ، چنانکه عبدالله محمد بن عمر المکی در تاریخ خود تصریح نموده (رجوع کنید به «ظفر الواله بمظفر و آله» ص ۱۳۷) .
ص ۷۷ ، س ۱۷ : والده اش الخ : بر وفق تاریخ طاهری (ص ۷۲) اسم والده اش «مدینه ماچپانی» بود .

ص ۷۹ ، س ۳-۶ : و چون از احوال مردم سومره الخ : نسخه ح چنانکه در مقدمه گفته شد یک فصل مختصر نسبت به سومرگان دارد و ما آنرا بعینه اینجا نقل میکنیم :

«منقولست که دوده سومره حاکم سند مستقل بود . بشرارت اخوان

دست گماشته جام نندا استخلاص کرد درست می باشد، اما اینکه شاه یک قلعه بکر و قلعه سهوان را نیز از قبضه جام ربوده خلاف واقع می نماید. اینکه جام ننده بار بار برای استخلاص سیوی کوشش کرد گواهی کافیست که این دو قلعه در تصرف او بود، زیرا که سیوی خیلی بالاتر و بیرون از حدود حایه سند است. اگر این دو قلعه در دست دشمن میبود چگونه میتوانست که او را در دنیال خود گذاشته بچانب سیوی لشکر فرستد ؟

ص ۷۶، س ۱: لوائی عزیمت الخ: بر وفق تاریخ طاهری (ص ۷۰) و یگلار
نامہ (ورق ۸ الف) و تحفۃ الکرام (چاپ بمبئی، ج ۳، ص ۵۳) جام
صلاح الدین در سنہ ۹۱۴ رحلت فرمود. برین حساب مدت حکومت او
۴۸ سال میشود چنانکہ میر معصوم نیز (ص ۷۴، س ۱۴) اظهار کردہ .
طبقات اکبری و مآثر رحیمی و فرشتہ مدت حکومت او شصت و دو سال
نوشته اند. اما صاحب تحفۃ الکرام (ج ۳، ص ۵۳) گوید، اصح آنکہ از
پنجاہ کم و از چہل افزون است. و از تاریخ معصومی (ص ۱۱۲، س ۲،
۱۴) معلوم میشود کہ حام نظام الدین در اواخر سنہ ۹۲۳ ھ و طات کردہ لهذا
اگر ۴۸ سال از ۹۲۳ ھ وضع کنیم، سال جلوس او تقریباً ۸۷۵ ھ می شود.
پس این باید کہ تعیین سالهای حکومت حام را بدینہ و حام سحر و حام نظام الدین
ابتداً بکنیم:

سام وایدیه	۸۴۸ هـ - ۸۶۶ هـ	(هشت و نیم سال)
سام سنجر	۸۶۶ هـ - ۸۷۴ هـ	(هشت سال)
سام سدا	۸۷۴ هـ - ۹۲۳ هـ	(تقریباً چهل و نه سال)

ص ۱۶، ص ۱۰: رہ سلطان مظفر گھڑانی آورد در سبزه ۹۳۸ هجری کے
محمد بن محمد بن عبد الحکیم دو نائب خود و مظفر لولہ مظفر و آلہ و تاجراج
نموده و از حدروف المصطفیٰ الخرجوئے قلی را خدایت عمر حاکم اورا برقی

ص ۷۵، س ۱۱: برادر شاه یک: یعنی سلطان محمد.

ص ۷۵، س ۱۲: و تا زمان حیات جام نظام الدین دیگر به دست نیامدند: تقریباً در معصوم موافق واقع می نماید. اما صاحب طبقات اکبری ج ۳، ص ۱۵۱۷ اینطور بیان نموده:

و در زمان نورانی جام نظام الدین، شاه یک بر قندهار آمد، در سده تسع و تسمین و ثمانیه قندهار سیوی را که در تصرف برادر خان کاشانه او بود مفتوح ساخت و برادر خود سلطان محمد را قندهار بفرستاد و مراجعت نمود. جام نهادا مبارکین نام را بر سر سلطان محمد فرستاد: و سلطان محمد درین جنگ بقتل رسید، از سیوی در تصرف جام در آمد، شاه یک از استماع این خبر، بر اعیان ترخان را بجهت قندهار برادر فرستاد. و از اعیان با لشکر جام جنگ کرده غنایب نمود. و مدتی بعد آن شاه یک رسید و قندهار بکر را از تصرف قاضی قاضی کاشانه سده در بصره گرفت و قاضی یک کرکانش را آنجا گذاشت. و قاضی کر درین راه این استحکام که الآن در دست نبود. و قاضی سیوان را نیز منصرف نموده حواله بقی یک نموده بفرستاد مراجعت کرد. و جام نزد نعت استخلاص سیوی مکرر لشکر فرستاد، اما کاری ساخت.

بیان صاحب طبقات اکبری که شاه یک از غوث شهر سیوی را از

(۱) آثار رحیمی (ج ۲، ص ۱): قاضی و توتایه. هر دو مروج شده کرده اند. راجع به تاریخ معصومین (ص ۱۱۲، س ۸-۱۲) معلوم می شود که این سازه در سده ۹۳۳ ه و قریب به آن.

(۲) دریا خان که غنایب مبارکین بانه بود (نسخه تکریم، ج ۳، ص ۵۵).

(۳) رفته (ج ۲، ص ۶۱۹) اینجا مزید اطلاع دارد: به که سیه که چشم است از لشکر حوینوار که همراه میرزا عیسی آمده بودند ترسیده بودند هیچ وجه مقابله و مقاومت ایشانست اختیار نمی کردند. چنانکه وقتی تک اسب یکی از ترکمانان است شده زمین اسب برگریخت و ترکان فرود آمده بکشیدن تک مشغول گشت. درین اثنا وحشی از سیاه سنان آنها رسیده چهل سوار پرو تاختند. ترکان بقصد فرار چون پای در رکاب نهاد، چهل سوار سندی رو نگریز نهادند. جام رده که شصت و دو سال پادشاهی کرده بود از غصه مشاهده این حال مریض گشته در گذشت.

غالب جمع کرده با سلاطین گجرات طرح آشنائی و مصادقت سلوک داشت ؛
 بلك بعد از هر که از قوم سمنان بر تخت نشسته با حکام گجرات طریق و داد
 و انواء سپرده بوصلت و پیوند حفظ دولت خویش نمودند . . و در تاریخ
 مرآت سکندری آمده که جام جوته دو دختر خود را یکی نام فی مغلی را به سلطان
 را به شاه عالم عارف مشهور احمد آباد و دیگری نام فی مغلی را به سلطان
 محمد شاه (۸۴۵-۸۸۵هـ) داده بود . و از فی مغلی فتح خان پیدا شده
 که بعدها باسم محمود یکم بزرگترین سلاطین گجرات گذشته است . و از
 قراریکه دور حام جوته بن بابنه تقریباً يك صد سال پیشتر بوده ، باید فرض
 کنیم که ایها دختران حام تغلق بودند .

ص ۷۱ ، س ۹ : ذکر حام رایده : صاحب طغقات اکبری و فرشته ذکر این
 نام نکرده اند . آئین اکبری بجز اسم او برده او را همام سحر می شمارد
 و سحر عرف راده . . صاحب مآثر رحیمی (ج ۲ ، ص ۲۲۱) اسم عرفی حام
 رایده را همام نظام الدین می نویسد . اگر تاریخ خروج حام رایده به
 زمان حسین و ثمانیایه است و اگر تاریخ حاکم حام نظام الدین عرف حام مد
 (رجوع کنید صفحه ۷۳) است و ستمین و ثمانیایه بر درست است ، پس حام
 مدت در میان این دو حاکم تقریباً هشت سال می شود . که مدت حکومت همام
 سحر است . لهذا باید که رایده و سحر را یکی بشماریم . با تاریخ حاکم
 حام نظام الدین را هشت سال بستریم . و رجوع کنید به صفحه ص ۹۶
 ص ۱۱۱

ص ۷۱ ، س ۹ : شاه یک : شاه یک از سیم که او را در نامه ای به شاه جهان
 یک ، گفته اند .

ص ۷۱ ، س ۱۱ : حام یک : حام یک از سیم که او را در نامه ای به شاه جهان
 یک ، گفته اند .

باید پسر کلان جام خیر الدین باشد) باهم حکومت میکرده باشند. و دور حکومت ایشان یکی است. و در غیبت ایشان در دهلی پسر جام خیر الدین یعنی جام جونه (تاریخ معصومی، ص ۵۱، س ۲۰) و تماچی برادر بابنیه [بابنیه] باهم حکومت میکردند.

ص ۶۶، س ۶: جام تماچی: تاریخ فرشته (ج ۲، ص ۶۱۶) او را جام تماچی ابن جام مانی می نویسد. چونکه جام تماچی از روی تاریخ معصومی برادر جام بابنیه است، و بابنیه پسر جام خیر الدین است، میتوان اخذ کرد که مانی اسم اصلی جام خیر الدین بوده، و ازین لحاظ خیر الدین پسر جام جونه باشد و نه پسر جام تماچی چنانکه میر معصوم گفته است. و باید فرض کنیم که جام تماچی بن انر وجودی نداشت، زیرا که اگر جام انر را پسری تماچی نام بودی بلا فاصله جان نشین او می شد، والله أعلم بالصواب.

ص ۶۶، س ۹: مدت سیزده سال: آئین اکبری (ص ۵۵۹) و طبقات اکبری (ج ۳، ص ۵۱۴) سیزده سال و چند ماه.

ص ۶۶، س ۱۹: جام نظام الدین: بر وفق آئین اکبری (ص ۵۵۹) و طبقات اکبری (ج ۳، ص ۵۱۴) و تاریخ فرشته (ج ۲، ص ۶۱۶) حکومت جام نظام الدین دو سال و چند ماه بوده.

ص ۶۸، س ۶: حکومت علیشیر هفت سال بود: بر وفق آئین اکبری (ص ۵۵۹) و طبقات اکبری (ج ۳، ص ۵۵۱) و تاریخ فرشته (ج ۲، ص ۶۱۷) حکومت علیشیر شش سال و چند ماه بود.

ص ۶۸، س ۷: ذکر جام کرن: بر وفق مورخین مذکور بالا حکومت این جام فقط يك و نیم روز بوده.

ص ۷۰، س ۷: ذکر جام تغلق: فرشته (ج ۲، ص ۶۱۷) در احوال جام تغلق گوید که «چون در پادشاهی دهلی رواج و رونق اول نمانده بود، ازان جماعت

شاد پیوستند و مراحم مخصوص شدند . درین رمیه شهادت سراج عقیق معتبرتر است . میگوید که :

و حضرت فیروز شاه خواسته تا از زمین تهنه بسوی مرکز خود باز
گردد. پسر حام تماچی را در ماهه را ولایت تهنه داده. . . ما
حام و ماهه و جیلخانه ایشان تمام سوی دهلی بازگشت (ص ۲۴۷)
. . حام ماهه یکسال تمام جیلخانه خویش از تأثیر رع سلطنت
ایش از آثار ایوان اری در شهر دهلی رسیدند فرمان شد تا جیلخانه
ایشان را متصل سرای ملک مقام دهد، تا ایشان محاط جمع در آن
سایگاه ساکن شوند چون جیلخانه ایشان در آن محل جای یافتند،
در آن مقام با فرحت تمام آبادان شدند، و آن محل را سرای تهنه نام
داشتند. و حضرت فیروز شاه ملع دولتک تنک برای حام و دو
لک تنک برای ماهه نقد از خزانة موفوره در وجه انعام سالیانه تعیین
کرده. و خزانة هر روز حامها و اسباب و نعمتهای فراوان چندان
می یافتند که تهنه را بکلی فراوانش کردند (ص ۲۵۳) چون
از چند سال گذشت و تماچی را در ماهه در تهنه برگشت حضرت
شهباشاه حام را برای دفع شر او در تهنه فرستاد. حام در تهنه
رسید و تماچی را سمت شهر [یعنی دهلی] روان گردانید. و ماهه
هم در دهلی ماند و پیش سلطان فیروز شاه خدمت میکرد. چون
سلطان نعمت شاه یازشاهی نشست. (یعنی در سال ۷۹۰ هـ) ماهه را
بفرستاد و در تهنه روان کرد. و تهنه را از آن راه روان می

[illegible]

ص ۶۴، س ۳: لشکر سلطان علاؤالدین الخ: این بیان نیز تماماً خلاف تسلسل تاریخی است و باید آنرا نظر انداز کنیم.

ص ۶۴، س ۹: و بعد از اندك فرصت: یعنی در ماه محرم سنه ۷۵۲ هـ.
ص ۶۴، س ۱۴: بعد از فوت او: یعنی بعد از بیست و چهارم محرم سنه ۷۵۲ هـ.
ص ۶۵، س ۱۳: ذکر جام بابنیه. صاحب طبقات اکبری اسم این جام را جام بان هتیه (یعنی بانبنیه) بن انر می نویسد (ج ۳، ص ۵۱۳) و فرشته (ج ۲، ص ۱۵) او را جام مانی بن جام جونا میخواند. و این هر دو مورخ اسم جام تماچی بن جام انر و جام خیر الدین بن جام تماچی از بین برده اند.
ص ۶۵، س ۱۵: درین اثنا الخ: یعنی بعد از فتح نگرکوت در سنه ۷۶۲ هـ.

ص ۶۵، س ۱۶: جام بابنیه میدان محاربه آراسته الخ: اینجا میر معصوم طعمه يك اغتشاش عظیم شده وقایع تاریخی جام خیر الدین و جام بابنیه را مختلط نموده است. بر صفحه ۵۱ در احوال فیروز شاه گفته که «سلطان بعد از فتح نگرکوت بجانب تهته عزیمت نمود و چون به تهته رسید جام خیر الدین که والی تهته بود بقلعه آب متحصن شده مدتی لشکر را نگاه داشت الخ» و الآن همه این احوال را تحت جام بابنیه بیان می کند. تاریخ فرشته نیز جمیع این وقایع را در «ذکر حکومت جام مانی بن جام جونا» تقریر کرده. و فی الحقیقه در میان مورخین اختلاطی عظیم واقع شده است. شمس سراج عقیق مؤلف تاریخ فیروز شاهی (ص ۲۴۵-۲۴۶) و صاحب تاریخ مبارکشاهی (ص ۱۳۱) این عقده را قدری حل مینمایند. هر دو مورخ اسم جام نمی برند و لیکن میگویند: «جام و بابنیه»^(۱) امان خواسته بحضرت سلطان فیروز

(۱) مصحح تاریخ مبارکشاهی (ص ۱۳۱) این هر دو نام را مجتمع کرده «جام بابنیه» نوشته و لیکن از قرائت مختلفه که در حاشیه آورده معلوم میشود که این دو نفر بوده، و مصحح نیز تردید خود کرده یکجاصیفه جمع استعمال نموده و چون مدتی خدمت کردند سلطان باز جام را اقطاع تهته داد و با ترتیب تمام روان گردانید.

اربع و اربعین و سیمایه یعنی ده سال بعد از واقعه سیوستان اقطاع ملتان بدو تفویض نمود. ولیکن محتمل است که همان عماد الملک در سنه ۷۳۴ هـ نیز حاکم ملتان بوده باشد. و باید روایت ابن بطوطه را درین امر باور کنیم (اگرچه در صفحه ۹۴ لقب این سرتیز را سهواً قطب الملک، نوشته) بالخصوص آنکه در صفحه ۹۸ تاریخ مبارکشاهی آمده که سلطان محمد شاء تغلق در سال حلوس خود (یعنی ۷۲۵) ملک سرتیز را خطاب عماد الملک داده.

س ۶۳، س ۶: بهرام پور: پیش از حکومت انگلیسی مشتمل بود بر حصه باین منلع حیدرآباد که آنرا درینوقت تنده دوزن میگویند، و حصار بهرام پور غالباً در تعلقه گونی بوده.

س ۶۳، س ۱۷: چند سال: آئین اکبری (ص ۵۵۹) چار سال: طقات اکبری (ج ۱، ص ۵۱۳) چهارده سال: فرشته (ج ۲، ص ۶۱۵) چهارده سال: نفقه الکرام (ج ۳، ص ۱۵) سیزده یا چهارده سال.

س ۶۳، س ۱۸: سلطان علاؤالدین: سلطان علاؤالدین خلجی در سنه ۷۱۵ هـ (۱۳۱۵ م) درگذشت، و حام حویه بعد از سنه ۷۳۴ هـ حاکم شد. پس بطور می توان گفت که سلطان علاؤالدین خلجی مراد حیدر خان را سواحی ملتان تعین نمود و او ملک تاج کاموری و تاجدار خان را بدفع سام حویه به سند و سند؟ لهذا هرچه بعد ازین بیان شده خلاف واقع است و خلاف در تسلسل و قایع چه در تاریخ معصومی چه در نفقه الکرام سبب است، و لا یرم باید که هرچه در باب سیمایه و ل گفته اندی اساس بهاریم بر صاحب شرافت اکبری و فرشته این و فقه را در اصول سام حویه ذکر کرده اند.

س ۶۴، س ۱: حام تاجی: سیمایه در تاجی اکبری (ص ۵۵۹) و به در شرافت اکبری (ج ۳، ص ۵۶۳) آمده.

ضجّة بالمحلة وزعموا أن السبع ضرب عليها و قصدوا مضرب الكافر فقتلوه
و عادوا الى المدينة فأخذوا ما كان بها من مال السلطان و ذلك اثنا عشر
لكاً ... و قدّموا على أنفسهم و نار المذکور و سموه ملك فيروز ، و قسم الأموال
على العسكر . ثم خاف على نفسه لبعده عن قبيلته فخرج فيمن معه من أقاربه
و قصد قبيلته و قدم الباقون من العسكر على أنفسهم قيصر الرومی . و اتصل
خبرهم بعماد الملك سرتيز مملوك السلطان و هو يومئذ امير امراء السند و سكناه
بملتان . فجمع العساكر و تجهّز في البر و في نهر السند ، و بين ملتان و سيوستان
عشرة ايام . و خرج اليه قيصر . فوقع اللقاء و انهزم قيصر و من معه اشنع
هزيمة و تحصنوا بالمدينة . فحصرهم و نصب المجانيق عليهم و اشتد عليهم الحصار .
فطلبوا الأمان بعد أربعين يوماً من نزوله عليهم . فأعطاهم الأمان . فلما نزلوا
اليه غدرهم و أخذ أموالهم و أمر بقتلهم . فكان كل يوم يضرب أعناق بعضهم
و يوسّط بينهم و يسلخ آخرين منهم و يملاً جلودهم تنباً و يعلقها على السور . فكان
معظمه عليه تلك الجلود مصلوبة ترعب من ينظر اليها . و جمع رؤوسهم
في وسط المدينة فكانت مثل التلّ هنالك . و نزلت بتلك المدينة اثر هذه
الوقیعة بمدرسة فيها كبيرة ، و كنت أنام على سطحها . فاذا استيقظت
من الليل ارى تلك الجلود المصلوبة . فتشمئز النفس منها و لم تطب نفسی بالسكنی
بالمدرسة فانتقلت عنها . »

ص ۶۲ ، س ۱۳ : ملك فيروز و عليشاه ترك : راجع ص ۷۴ ، س ۱ ، كآنجا
باسم على شیر موسوم شده . شاید على شیر جاندار است (تاریخ مبارکشاهی،
ص ۱۱۱) . ملك فيروز یا فيروز ملك برادر اودری سلطان نایب باربك
بود (تاریخ مبارکشاهی، ص ۹۸) . خیلی جای تأسف است كه هیچ تاریخ
نامهای این افسران و تعیین آنها بملك سند نمی دهد . و اما در باب عماد الملك
سرتیز تاریخ مبارکشاهی (ص ۱۰۷) گوید كه سلطان محمد شاه تغلق در سنه

و بانیه، یا دنبیه، (سندی بنیو) است. زیرا که این اسم باین تلفظ در میان جامان سند تا الآن مشهور و معروف است.

ص ۶۲، س ۷: ملک رتن: واقعه کشته شدن ملک رتن بردست جام در تناظر ابن بطوطه که چند روز بعد ازین واقعه (در سنه ۷۳۴ هـ) بسوستان رسیده همین طور است (رحله، ج ۱، ص ۱۰۵-۱۰۸): کان یسکن بهذه المدينة [یعنی سوستان] الأمير و ناز السامری^۱ و الأمير قیصر الرومی و هما فی خدمة السلطان^۲ و معهما نحو الف و ثمانمائة فارس. و کان یسکن بها کافرون الهنود اسمه رتن (بفتح الراء و بفتح التاء المعلوثة و النون) و هو من الخذاق بالحساب و الکتابه. فوفد علی ملک الهد [یعنی سلطان محمد شاه تغلق] مع بعض الأمراء. فاستحسنه السلطان و سماه عظیم السد و و تلاء تلك البلاد و أقامه بسوستان و أعمالها و أعطاه المرات و هی الاطال و العلامات كما یبغی كبار الأمراء. فلما وصل لی تلك البلاد، عظم علی^۳ و در و قیصر و غیره قدیم الکافر، فأجمعوا علی قتله. فلما کان بعد ایام من قدومه اشروا علیه بالخروج الی أحواز المدیسه لیتطلع علی أمورها. فخرج معیه. فلما حنی المیل أقاموا

۱- قتلته بعد انکه کرده است. و باز. امیر. و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۲- امیر و وزیر و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۳- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۴- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۵- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۶- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۷- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۸- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۹- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۱۰- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۱۱- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۱۲- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۱۳- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۱۴- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۱۵- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۱۶- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۱۷- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۱۸- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۱۹- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۲۰- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۲۱- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۲۲- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۲۳- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۲۴- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۲۵- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۲۶- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۲۷- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۲۸- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۲۹- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۳۰- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۳۱- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۳۲- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۳۳- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۳۴- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۳۵- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۳۶- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۳۷- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۳۸- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۳۹- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۴۰- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۴۱- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۴۲- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۴۳- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۴۴- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۴۵- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۴۶- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۴۷- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۴۸- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۴۹- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۵۰- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۵۱- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۵۲- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۵۳- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۵۴- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۵۵- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۵۶- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۵۷- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۵۸- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۵۹- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۶۰- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۶۱- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۶۲- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۶۳- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۶۴- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۶۵- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۶۶- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۶۷- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۶۸- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۶۹- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۷۰- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۷۱- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۷۲- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۷۳- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۷۴- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۷۵- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۷۶- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۷۷- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۷۸- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۷۹- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۸۰- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۸۱- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۸۲- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۸۳- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۸۴- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۸۵- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۸۶- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۸۷- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۸۸- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۸۹- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۹۰- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۹۱- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۹۲- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۹۳- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۹۴- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۹۵- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۹۶- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۹۷- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۹۸- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۹۹- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران
 ۱۰۰- و در میان او و دیگران در میان او و دیگران

از استماع این خبر ملا حامد (شاید وزیر او بود) عمر را مطلع ساخت و او لشکری جمع کرده بمقابله ایشان رفت. جنگی صعب روی نمود و مردم سه پرزور بودند. ازین مشاهده ملا حامد سران لشکر را جمع کرده و آنها را بانعام و اکرام سرافراز ساخته خطاب کرد که: «تهه دور است و پول کم. اگر بخوبی جنگیدید و دشمن را مغلوب کردید مال بسیار بدست ما خواهد آمد و ما بسلامتی به تهه توانیم رسید». از شنیدن این کلمات روح تازه در ایشان دمید و يك حمله دشمن را هزیمت دادند و بسیار غنیمت در دست ایشان افتاد. مردم سه راجه جگنناهنه را در میان آورده معذرت خواستند و پیشکش حاضر کردند. مردم سوده و حت و بلوچ نیز از سوه ثابت ترسیده سر بتسلیم فرو آوردند. و عمر باطمینان قلب به تهری رسید و آنها درگذشت.

در آنوقت پسرش دودا صغیر بود و اعیان دولت برادرش چنیر را
تقاضای او نشاندند. چون دودا بسن بلوغ رسید چنیر خواست که او را
حسن کند. دودا گریخته بغزنین رفت و از سلطان مودود مدد خواست.
سلطان در آنوقت قریب الموت بود و دودا بتوسط یک چوب معمری که در راه
از یرمردی حاصل نموده بود دریافت که سلطان وقتی در حین آب خوردن
دو مار بجه خرد را بلع نموده و آن دو مار بجه بر رگ شده سلطان را ادب می
رسانیدند. پس بجه آن دو مار را بیرون آورد و سلطان شفا یافت. سلطان
او بخورسند شده گفت هر چه خواهی تنخواه. دودا ماحرنی بود اعراس
نمود و سلطان لشکری گران همراهِ او روانه ساخت. اما از عورت دور ده
رو به بسیم سفر بر پرچم سلطانی و وزید و چنیر و بسیاری را همراه او گذاشت
شدند. و دودا امر قتل بدر نیکو بسیار سال را دور و دور می گشت
و بسبب نیکو کاری و حسن خلق و شرف نموده را در آن سال چنیر را در
حالت خود را بپنهان رفتی کردند.

بعد از فوت خلیف امر او و عیال دولت دودا بن عمر بن بهمن را بد
تخت سلطنت نشاندند. سنگهار نام یکی از زمینداران گورستان دودا
که همگان بجهت اراده تمسخر تهیه دارند. از شجاع این عمر بود لشکر بی شمار
جمع کرده شتاب بجهت روانه شد و آن مردم را کشتن داد. از بی بدین
لاکه نام خلیف گورستان و اسپهبدی کجاس اندر اندر به خشمش آورد و از دستور
همگان و عذرت شد و در غارت گرفت. پس جمعیت خود را جمع
نموده به شهری آمد و دولت در این شهر جمع شد. و بزرگوار بود در این
بوده بخشدن و سپاه لشکر در دروغ نمود که مردم بدین دولت و بی بدین
خلیف جمع و لشکرش بدین دولت آمد. و کشته شد و بدین دولت و بدین
از تفریق معلوم شد که در این بود. پس این مردم را بدین دولت و بدین
فرستادن آورد. بی حکم آمده شده است. دودا بدین دولت و بدین
جنگ تر بی شکوهی بدین رسیده کار و مردم بدین دولت و لشکر او مستقر شده
یا بدین دولت گذاشته است. مردم دودا تعاقب کرده بسیاری از فراریان را بدین
شهر سلطنت و باز آخره را بدین و بدین بدین دولت آمده است و بدین
خواستند. بعد از آن دودا بنصره بدین دولت و بدین دولت و بدین
شهر جاو آمده بدین دولت آورد. هنوز آنجا بود که ساجده پسر و بدین
سوده بدین دولت آمده دو اسب زیبای بکشی تقدیم نمود و آداب بجا آورد.
و دودا از او راضی شده او را سردار قوم خود تعیین کرد. بعد از آن بدین
تهیه آمده بدین دیگر سفر نمود.

بعد از فوت دودا پسرش عمر بمساعدت اعیان و دیگر اشخاص معتبر
بر تخت جلوس نمود. چونکه جوان بود اوقات خود را بشرب مدام
و امه و لعب میگذرانید و باهادر سلطنت نمی پرداخت. ازین جهت مردم
سها و سوده و جت و بلوچ سر از ربه اطاعت او برکشیدند.

قرار بکه سلطان جلال الدین منکبرفی در حوالی سنه ۶۲۱ به بندر دیل رسید و حاکم آنجا چنیر پیش او در کشتیها گریخت چنانکه ذکر رفت و همان حاکم که صاحب طبقات ناصری او را «ملك سنان الدین چنیر والی دیول و سنده» میخواند در سنه ۶۲۵ اطاعت نظام الملك محمد جنیدی را قبول کرده بخدمت درگاه شاهی پیوست (ص ۱۷۳) و این هر دو امر مسلم است، میتوان نتیجه گرفت که سالهای حکومت که صاحب تحفة الکرام و صاحب دولت علویه برای هر يك از سومرگان معین کرده اند فرضی و دروغی است.

ص ۶۱، س ۱۷: آفتاب حیانش باقی مات غروب نمود: از اینجا نسخه های که کپتان مالت برای ترجمه انگلیسی خود بکار برده يك فقره طولبی نسبت به سومرگان دارد، و ایللیت در تاریخ هند (جلد اول، صص ۲۱۶-۲۲۳) همین فقره را از مالت نقل کرده در صحت آن شك نموده است، و ما اختصار آرا اینجا درج میکنیم:

آمد از وفات خیرا خنیف حاشین او شد. در عهد او رعایا و رایا حلی تسوده و خوشوقت بودند. روزی بخاطر او گذشت که بعضی اوقات سود را در شکارگاهها صرف کند و از تعب کار و زور قدری آسایش بخوید. پس از آن حمینی بزرگ فراوان آورده بحال لوبجان و سوده و حاریمه هفت کرد. چون بدو ایشانشان رسید و ثمن سوده و رام رای حاریمه و همران لوبج بر او تحفه و هدایا حاضر شدند. حمیب رمی شده ایشان را بداد و اگر ام گسیل کرد. آمد از آن بعضی از ستمین را که مال يك لوبجی و مارت کرده بودند شکفته سیاست رسانید و حشمت و دهشت لوبجان را در همه نهاد که از بکه به سرپرستی سر او نموده او بستاند. که در همه ای مشکوک نمیشد و نمیدانست که در همه بستاند. مرده که در ستمین در همه بستاند که در همه بستاند.

آوردند. از آنجائیکه معلومات ما درین زمینه کامل نیست میتوان بطور یقین گفت که این محمد بن قاسم القرشی همانست که محمد بن القاسم الثقفی فاتح سند. اگر این ثابت شد میتوان نسب سومرگان به محمد بن قاسم کشید.

درین زمینه باید توجه فارثین را بمقاله ناقدانه علامه سلیمان ندوی که در نابیه پر قیمت خویش العلاقات بین العرب و الهند (عرب و هند کے تعلقات، صص ۳۰۴-۳۹۰) درج نموده جلب کنیم؛ و نیز يك عالم سندی مولوی عید الله شایق کناچه ای مسمی به دولت علویه (ياسومرن جي حکومت) از شجره آبائی سومرگان و تاریخ گلزار سند منظوم تالیف مولوی عبد الرحیم سومره جمع نموده در سنه ۱۹۲۹ چاپ کرده است و لیکن هیچ اهمیت تاریخی ندارد. بحالۀ باین بیان اکتفا کرده نتایج تحقیق خود را برای آئینه بتعویق می اندازیم. الآن بطور مقایسه فهرست اسمای حکام سومره بر وفق تاریخ معصومی و نحفۃ الکرام و دولت علویه میدهم:

تاریخ معصومی	نحفۃ الکرام	دولت علویه
۱- سومره	۱- سومر ۴۴۵-۴۶۴	۱- سومره
۲- سوبکر	۲- بونگر توفی ۴۶۱	توفی ۴۴۸
۳- دیوڑا	۳- دیوڑا ۴۸۵	۲- عصام الدین بهرنگر ۴۶۶
		۳- عصام الدوله دوده ،
		در ۸۱۵ گوشه نشین شد
	۱- سنگبار ۵۰۰	۱- زینب (ناری) در ۹۱۵
		از تخت دست بردار شد
سنگبار	۲- خفیف ۵۳۶	۲- شهاب الدین سنگبار ۵۰۳
مصوب	۳- عمر ۵۷۶	۳- نضر الملک ، برادر همون
		برای يك سال حکومت کرد

الذی بعثه لذلک الحجاج بن یوسف ایام امارته علی العراق و أقام بها و تکاثرت ذریته .»

ترجمه

«بعد از دو روز مسافرت (بکشتی) بشهر جنانی^(۱) رسیدیم و آن شهر است بزرگ و قشنگ بر ساحل نهر سند. بازارها نیکو دارد و ساکنان آن طائفه‌ای بودند که آنها را سامره می‌گفتند که از قدیم الایام آنجا توطن گرفته اند، و اسلاف آنها از بدو فتح آن شهر در ایام حجاج بن یوسف والی عراق آنجا مستقر بوده اند، چنانکه مورخین در فتح سند ثبت نموده. و شیخ رکن الدین ابن شیخ شمس الدین بن شیخ بهاء الدین زکریاء قرشی مرا خبر داد که جد اکبر او محمد بن قاسم القرشی در فتح سند را حاضر بوده با لشکریکه حجاج بن یوسف در ایام امارت خود بر عراق از جهت این مقصد فرستاده بود. و او اینجا رحل اقامت انداخت و بسیار اولاد از وی باقی ماند.»

ازین فقره میتوان نتیجه گرفت که این قوم سامره (سومره) از اواخر قرن اول هجری در سرزمین سند مقیم شده و رفته رفته اقتدار یافته در اوائل نصف دوم قرن ثالث هجری تمام حصه پائینی را در تحت تصرف خود

(۱) ابن بطوطه شهر جنانی را پیش از سیوستان وصف کرده، و فاصله او را دو روز بعد از مولتان گفته. اما درین استنباه کرده است، و از قراریکه ابن بطوطه رحله خود را بعد از مرور بیست سال املا نموده و بعضی وقایع سفر خود را ملتبس کرده، ما باید که موقع شهر جنانی را در میان سیوستان (یعنی سیهوان) و تهته فرض کنیم. صاحب تاریخ مبارکشاهی (ص ۴۳) در شرح اقطاع خان شهید سلطان محمد گوید که جناتی شصت کروه از تهته بیشتر بر مر دریا ست، و چونکه فاصله ما بین تهته و سیوستان علی الأقل هفتاد و پنج کروه است، باید که شهر جنانی از بلده سیوستان تقریباً پانزده کروه یا سی میل پائین تر بطرف جنوب یا جنوب و مشرق واقع شده باشد، و الآن از سبب تغیر دوای مجرای رود مهران تعیین محلش متعذر است. هیچ در متابعت ابن بطوطه شهر جنانی را بالا تر از سیوستان پنداشته موقعش را بشهر هالانی (در تعلقه کندیاره) تشخیص داده است (رجوع کنید بمقاله هیچ و لیکن مسافت این شهر از تهته خیلی زیاد تر است از هفتاد و پنج کروه. لهذا باید که حدس او را غلط بداریم. در نظر ما موقع شهر سنّ النسب و اقرب بصحت می باشد.

این عبارت مضطرب است و شاید يك جمله از میان ساقط شده است . عبارت تاریخ مبارکشاهی (ص ۱۵۸) این طور است : « ملو گریخته پیش مقرب خان در دهلی آمد . سلطان هم از آنجا مراجعت فرموده نزدیک شهر فرود آمده بود . مقرب خان استقبال نمود و بشرف پابوس مشرف گشت . فاما بسبب خوف و هراسی که در خاطر او متمکن شده بود باز گشته درون شهر درآمد و استعداد بنیاد جنگ نهاد . و طبقات اکبری (ج ۱ ، ص ۲۵۱) که میر معصوم همه احوال ملوک دهلی را از آن نقل نموده همین طور تقریر مینماید : « ملو گریخته نزد مقرب خان بدلی رفت . و سلطان بسرعت مراجعت نموده بدلی آمد ؛ و مقرب خان باستقبال شتافته . چون بجهت آمدن ملو غبار خاطر سلطانی معلوم نمود ، بلطائف الحیل خود را بشهر انداخته لوائی مخالفت برافراخت . »

س ۶۰ ، س ۱۵ : الغرض دران آوان مردم سومره الخ : میر معصوم آغاز حکومت سومرگان را در ایام سلطان عبدالرشید (۴۴۱-۴۴۴ هـ) نهاده ، و لیکن بنظم می رسد که او درین نظریه اشتباه کرده و همچنین ایلیت و هیگ که بنای بحث خود را در بابت خروج سومرگان برین نظریه نهاده اند . در سنه ۴۱۶ هـ چون سلطان محمود غزنوی سومنات را غارت کرده و از رن کچه عبور نموده بمنصوره رسید ، چنانکه پیش ازین تقریر شد ، حاکم منصوره (و در گمان بنده حاکم تمام سند پائینی) شخصی بود مسمی به خفیف . و از قراریکه این شخص در اسمای حکام سومره معدود است ، باید زمان او از عهد سومره که آنرا حاکم اول شمرده اند علی الاقل سی سال پیشتر باشد ، زیرا که بر وفق تحفة الکرام (ورق ۸ ب) « مردم سومره در سنه خمس و اربعین و اربعمیه بنواحی تهری جمعیت نموده سومره نام شخصی را بر مسند ایالت بنشانیدند . و اگر قول ابوالفضل را (آئین اکبری ، ص ۵۵۹)

ص ۴۹، س ۶. ویرور محمد شاه : والصواب ویرور شاه .

ص ۴۹، س ۱۲. تاریخ بیست و چهارم. روفی تاریخ مارکشاھی (ص ۱۱۸) بیست و سیوم،

ص ۴۹، س ۲۰: در عره شهر صمر. تاریخ مارکشاھی (ص ۱۱۸) ویرور دوم (یعنی بیست و چهارم صمر) عریمت حاب دهلی اختیار شد، و طلیقات اکبری (جلد اول، ص ۲۲۵) ویرور سیوم (یعنی بیست و هفتم) ترتیب و توریکی سوار شد.

ص ۴۹، س ۲۲. کولات سالنکیره یا سالنکیره هر سالنکیره بحرای قدیم رود سد یعنی مهران بوده (راجع آثار قدیمه سد، تالیف کرس، ص ۱۶۷) و شاید در ردیکی نصرپور حلبی یا کولاتی ساخته

ص ۵۰، س ۳: ملك غابشیر و ملك تاج کافوری الخ این تفصیل در تواریخ دیگر موجود نیست، اما صاحب تاریخ مارکشاھی گوید (ص ۱۱۹) که «مولانا محمد عماد و ملك علی عوری بر والی سده و تنه بر طلی رسید،

ص ۵۱، س ۸. بعد از فتح مکرکوت یعنی در اواخر سال ۷۶۲ هـ

ص ۵۱، س ۹. حام حیرالدین رجوع کبده تعلیق مرصعه ۶۵، س ۱۶

ص ۵۱، س ۹. قلعه آب متحصن شده تاریخ مارکشاھی (ص ۱۳۱) «نفوت آنکه منضم شده، و طلیقات اکبری (ح ۱، ص ۲۳۴) نفوت آب متحصن شده.»

ص ۵۲، س ۲: ملك را سر ابداحس الخ همین ایسات در طلیقات اکبری ح ۱، ص ۲۳۸ مذکور است

ص ۵۲، س ۱۴. بر سوی نصر رسید یعنی تعلیق شاه

ص ۵۲، س ۱۹. ملك رکی نمین ویرور و لاصح ملك رکی نمین ویرور

خ مارکشاھی. ص ۱۴۳. طبع. ح ۱، ص ۲۴۳

تو از حال محمد شاه برگیر اعتبار از وی
 که چون اورنگ شاهی در ربود این دور غدارش
 شهنشاهست این ای خواجه کش بینی بخاک اندر
 که همچو بندگان بودند شاهان جهاندارش
 اگرچه پیش ازین صد بار دربارش چنان دیدی
 کنون چشم خرد بکشا در اینجا بنگر این بارش
 جهان بکشاد از مردی و بخشید از جوانمردی
 بدهر از کوششش و بخشش فراوان بود کردارش
 شد از ماه محرم بیست و یک کاندر شب شنبه
 گذشته هفصد و پنجاه دو شد عزم آن دارش

و کتبه دیگر تاریخ بنای قبه بالای مقبره میدهد:

بعهد دولت فیروز شاه خسرو گیتی
 که یزدان بر سریر سلطنت بادا نگهدارش
 بران سلطان دین پرور بر آمد اینچنین گنبد
 که آمد پیش پای گنبد گردون دوارش
 بسال هفصد و پنجاه و چار از هجرت احمد
 قبول بنده درگاه او سرمست معمارش

و آنکه تاریخ مبارکشاهی میگوید (ص ۱۱۹) که «خود تابوت سلطان
 محمد بالای پیلی داشته و چتر بران زه کرده بکوچ متواتر بر سمت دار الملک
 دهلی روان شد» خلاف واقع مینماید ازین قرار که فیروز شاه بتاریخ دوم
 رجب بدلهلی وارد شد. جئه میت بالخصوص جئه بادشاه را برای مدت
 پنجاه از جای بجای بر پشت پیلی بردن اهانتی عظیم در باب میت است
 و مخالف شرع.

ص ۴۸، س ۲۰: متوجه تهنه شد: ضیاء برقی گوید (ص ۵۲۴): «[سلطان محمد] با تمامی لشکر از کوندل در کناره آب سند در آمد و بآهستگی و سکونت با لشکر و پیلان از آب سند عبرت کرد و لب آب گرفته ر سمت تهنه عزم فرمود و در قلع قمع سومرگان و طغی حراغور که در پناه ایشان افتاده بود بکوچ متواتر روان شد. و صاحب طبقات اکبری (ج ۱، ص ۲۲۳) گوید که سلطان و از کوندل روان شده بکنار آب رسید، و با لشکر و پیلان از آب گذشته، در کنار دیگر فرود آمد و از آنجا بقصد استیصال طائفه سومره و طغی حراغور، که در پناه ایشان در آمده بود، محانب تهنه نهضت فرمود.

ص ۴۹، س ۵: بملك جاودان انتقال نمود: قبل ازین معلوم نبود که سلطان محمد اتفاق بجای مدفون است. در سال ۱۹۳۵ م که پروفیسور محمد شفیع به سیهوان رفت دو کتبه کشف نمود و بر بنای آنها ثابت کرد^۱ که مقبره سلطان محمد در سیهوان واقعست؛ و راستی این اکتشاف موافق حقیقت است. و از قرائن نیز معلوم میشود که حنّه ابن مادّه در سیهوان مدفون باشد. فیروز شاه سه روز بعد از وفات سلطان محمد مر تفت نشست، و چون در انشای این سه روز اختلال نام در لشکر سلطان رو داده و طغی همراهی سومرگان و مقلان بمحملات متواتر مردم سلطان را اذیتی رسانیده، فیروز شاه نهجی نام بر آب سند به سیوستان رسید و آنجا چند روز توقف نمود. لهذا نمکی است که حنّه سلطان محمد را در آنجا دفن کرده باشد. کتبه اول که تاریخ وفات سلطان محمد میدهد اینطور است:

سپاه مردم گش است ای دل مناس از سان و فادارش

که حیر کن و حیرت مند بر پیدای دگر کایش

کشلوخان آن بود که ابن بطوطه در سفر نامه خود نوشته . یعنی چون محمد تغلق از خواهرزاده خود بهاء الدین رنجید ، او را زنده سلخ کرد و جلد او را به تبین حشو کرده با لاشه بهادر بهوره در اطراف مملکت خویش بگردانید . وقتیکه آن دو جلد محشو بیلاذ سند رسید ، امیر کشلو که حاکم آن نواحی بوده آنها را با احترام تمام دفن نمود . و چون این خبر را بسلطان رسانیدند خیلی غضبناک شد و خواست که او را بختۀ هلاک سازد . لهذا کشلوخان احتیاطاً علم مخالفت برافراشت (رحله ابن بطوطه ، جلد ۳ ، صص ۳۱۸-۳۲۳) تاریخ مبارکشاهی و طبقات اکبری سببی دیگر داده اند .

س ۴۸ ، س ۱۱ : کرنال : که الآن به جونا گره اشتها دارد ، خصوصاً تلی که مشرف بر جونا گره می باشد .

س ۴۸ ، س ۱۳ : در مردم جاریجه درآمد : بر وفق تاریخ فیروزشاهی تالیف برنی (ص ۵۱۹) طغی از کرنال گریخته «تهته و دمریله رفت و در پنه ایشان (؟) افتاد» . و بر صفحه ۵۲۳ گوید که چون سلطان خواست که طغی را زنده بگیرد ، طغی از کرنال گریخته «در تهته رفت و بر جام تهته پیوست» . و صاحب طبقات اکبری (ج ۱ ، ص ۲۲۱) طریق فرار طغی اینطور بیان نموده : طغی اهل و عیال خود و باغیان دیگر را از نهرواله بر آورده ، از آب رن گذشته ، بجانب کنت ، از ولایت کچه رفت ، و چند روز آنجا بوده به تهته گریخت .

س ۴۸ ، س ۱۴ : ناک نی یا نانکنی : غالباً در ملک کچه موضعی بوده .

س ۴۸ ، س ۱۷ : کندل = گوندل که پانزده گروه شمال رویه کرنال (طبقات اکبری ، ج ۱ ، ص ۲۲۳) در ملک کاتهایوار واقع است . و ضیاء برنی گوید (تاریخ فیروزشاهی ، ص ۵۲۳) که «این کوندل موضعی [است] بر سمت تهته سومرگان دمریله» .

اکبری (ج ۱، ص ۱۴۲) صلدی آمده و آن صحیح تر مینماید.

ص ۴۴، س ۲: نصرت خان: تاریخ فیروز شاهی برنی (ص ۲۵۳) و طبقات اکبری (ج ۱، ص ۱۴۲) هر دو «ظفر خان» دارند و آن صحیح تر است. عبارت تاریخ فیروز شاهی اینطور است: هم درین سال (یعنی سال سوم علائی = ۶۹۷ هـ) که الغ خان و نصرت خان در گجرات نامزد شده بودند، ظفر خان در سیوستان نامزد شد. سیوستان را صلدی و برادر او و مغلان دیگر فرو گرفته بودند. ظفر خان با حشم بسیار در سیوستان رفت و حصار سیوستان را محصر کرد و زخم تیر و تیغ و نیزه آچمان حصاری را نکشاد و بی آنکه معرفی و منجینی و عراده درکار شود و ساماط و پاشیب و کرکچ برآورد حصار سیوستان ... بست. و از درون مغلان هر چهار طرف حصار تیر اندازی میکردند چنانکه برنده را بحال می بود که نزدیک حصار (ص ۲۵۴) نگذرد. با آن هم ظفر خان بر زخم تیر و تیغ فتح کرد و صلدی و برادر او را با حمله مغلان و زن و بچه بدست آورد، و هر همه را بسته و طوق و زنجیر کرده در دهلی فرستاد، و این فتح رعب ظفر خان در دلها منکّن گشت.

ص ۴۵، س ۱: ختله ملتان و اوچه و سد را حاکمیر او نموده: این خلاف واقع می نماید زیرا که صبا برنی در تاریخ خود گوید که سلطان علاء الدین «ملتان و سیوستان به تاج الملک کافوری» داد (ص ۳۲۳)

ص ۴۶، س ۲۰: کردید: بعد ازین طبقات اکبری. ح ۱. ص ۱۹۲. گوید که «سرام ملان ایسه را که برادر خوانده او بود. کشلوسان حطاب کرد و قطع ملتان و تمام بلاد سد او بمویس فرمود».

ص ۴۷، س ۱: حواءه - حطیر و تصواب حواءه - حطیر

ص ۴۸، س ۱۱: کشلوسان را همگی ملتان آمده الخ سبب حقیقی تنصیب

مقدمه باب الالاب (ص. ۱۰۰) بر حکم جوامع الحکایات سرانجام ناصر الدین قباچه را اینطور بیان میکند: «در ماه جمادی الآخرة حصن بکر مفتوح گردید. ناصر الدین قباچه از حصار بکر در قلعه رفت. خزائن و اموال خود را با پسرش تلاؤ الدین بهرامشاه بخدمت التمش فرستاد و التماس عفو نمود. التمش فرمان داد که خود بخدمت آید. ناصر الدین قباچه تنگ این مذلت را بر خود نه پسندیده و مرگ را بر چنین حیات ترجیح داده در شب شنبه ۱۹ جمادی الآخرة سنه ۶۲۵ از قلعه بکر خود را در رود سند انداخت. بعد ازین صاحب طبقات ناصری (ص ۱۲۳) گوید که «آن بلاد تا لب دریای محیط فتح شد، و ملک سنان الدین چنینر^(۱) که والی دیول و سسنده بود بخدمت درگاه شمی پیوست^(۲)».

ص ۲۶، س ۲۰: در سنه اربع و عشرين و ستایه: والصواب، در سنه خمس و عشرين و ستایه. و نیز ابن اسعد سهو است برای «ابن ابی سعد» چنانکه قبل ازین تصریح یافت.

ص ۳۷، س ۱-۲: نور الدین محمد: اسم این شخص در کتب تواریخ دیگر یافت نه شد. اما صاحب طبقات ناصری (ص ۲۲۲-۲۲۳) گوید که «چون رابات اعلی شمی یای حصار اچه لشکر گاه کرده در شهر سنه خمس و عشرين و ستایه، کرلکخان (ملک تاج الدین سنجر کرلکخان) در خدمت وزیر مملکت نظام الملك محمد بنجیدی بطرف قلعه بهکر روان کرد. بعد از مدتی بنانبه بنقریر پیوست آن قلعه فتح شد و ملک ناصر الدین قباچه علیه لرحمة در آب سنده غرق گشت و حصار اچه بدست آمد. قلعه و شهر اچه و مشافات و وراعی تمام حواله ملک کرلکخان فرمود. و چون رابات اعلی عتروف دار الشک دهل مراحمیت فرموده کرلکخان آن بلاد را در صیقل

(۱) در ص ۳۷، س ۱۰۰، که شاهر آید است.

(۲) در ص ۳۷، س ۱۰۰، که شاهر آید است.

کرد. و چنیسر که حاکم آن ولایت بود بگریخت و در کشتی بدریا رفت. سلطان نزدیک دیول و دمریله فرود آمد. و خاص خان را فرستاد. و از نهرواله با لشکر تاختی بر جانب نهرواله شتر بسیار آوردند. و سلطان در دیول مسجد جامعی بنا فرمود در موضعی که بت خانه بود» (تاریخ جهان کشای جوینی، جلد ثانی، ص ۱۴۶-۱۴۸).

ص ۳۵. س ۲۰: درین اثنا: یعنی در سنه ۶۲۱ هـ.

ص ۳۵. س ۲۰: بر بلاد سیوستان مستولی شدند: طبقات ناصری (ص ۱۴۳) ترجمه کنید: لشکر خلیج از جمله لشکر خوارزمیان بر اراضی منصوره که در بلاد سیوستان است استیلا آوردند و سر ایشان مالک خان خلیج بود (برای تفصیل بن جمال و تشخیص مالک خان رجوع کنید به ترجمه طبقات ناصری، جلد اول، ص ۵۳۹، حاشیه ۵).

ص ۳۶. س ۱۱-۱۲: در سنه اربع و عشرين و ستایه: الصواب در سنه خمس و عشرين و ستایه.

ص ۳۶. س ۱۲: نظام الملك محمد بن اسعد: والصواب، نظام الملك محمد بن ابی سعد، و تمام اسم او چنانکه علامه قزوینی در مقدمه باب الالباب عوفی (ص ۱۷۳-ک، حاشیه ۷)، تصریح نموده «نظام الملك قوام الدین محمد بن ابی اسعد الجنیدی» است، و نه نظام الملك کمال الدین محمد بن ابی سعید چنانکه در ترجمه طبقات ناصری، ص ۶۳۴، حاشیه ۱، آمده.

ص ۳۶. س ۱۴: خود بدهلی مراجعت نمود: بقول طبقات ناصری (ص ۱۴۴ و ۱۷۳) سلطان (شمس الدین ایلتمش) بر در حصار اچه دو ماه و بیست و هفت روز نشست و نظام الملك محمد جنیدی و دیگر ملوک را در عقب ملک ناصر الدین بطرف بهکر فرستاد.

فرستاد. سلطان حرکت فرمود، و هم بآن معسکر بیارگاه قباچه که زده بودند فرود آمد و قباچه از اکر و بکر منہزم بمولتان شد. سلطان ایلچی فرستاد و پسر و دختر امین خان (امین ملک) را که از مصاف آب سند گریخته آنجا افتاده بودند باز خواست و مال طلبید. قباچه آن حکم را منقاد شد و پسر و دختر امین خان و مال بسیار بخدمت سلطان فرستاد، و التماس نمود که ولایات او را تعرض نرسانند. چون هوا گرم شد سلطان از اوچه بایلاغ کوه جود و بلالہ و رکالہ نہضت کرد، و در راہ قلعه بس راور را محاصره داد و جنگ فرمود. دران جنگ تیری بدست سلطان زدند و مجروح شد. القصہ قلعه بگرفتند و تمامت اہالی آن قلعه را قتل آوردند. آنجا خبر لشکر مغول بطلب او رسید. مراجعت کرد، و مرور او بطاھر ملتان بود. ایلچی قباچه فرستاد و از مرور اعلام داد و فعلیها خواست. قباچه اما کرد و عاصی شد، و مصاف پیش آمد. بعد از يك ساعت چالش سلطان توقف فرمود و رفت. با اوچه آمد. اہل اوچه عصیان کردند. سلطان دو روز آنجا بایستاد، و آتش در شہر زد، و بر سائب سدوستان (یعنی سیوستان یا سیوان) برفت. خیرالدین سالاری حاکم سدوستان بود، و لاجپن ختانی سر لشکر او بود. لشکر پیش اوزخان (یعنی اوزلک تائی) کہ مقدمہ سلطان بود آورد. جنگ کردند. لاجپن ختانی کشته شد. اوزخان شہر سدوستان را محصور کرد. چون سائبان رسید خیر سالاری بتضرع ماستشیر و کرباس پیش سلطان آمد. سلطان در شہر فرود آمد، و یکجا آنجا مقام کرد. و خیر سالاری را تشریف داد، و حکومت سدوستان برو مقرر داشت. و بر سائب دیول و دمربلہ^(۱) نہضت

(۱) در بعضی نسخہ از تاریخ بکشی مورخ (ص ۹۹) واضح است. دولت دیول بود. و سائب
 دیول کہ در سائبان و در سائبان بود. و سائبان دیول کہ در سائبان بود. و سائبان
 دیول کہ در سائبان بود. و سائبان دیول کہ در سائبان بود. و سائبان دیول کہ در سائبان بود.
 و سائبان دیول کہ در سائبان بود. و سائبان دیول کہ در سائبان بود. و سائبان دیول کہ در سائبان بود.
 و سائبان دیول کہ در سائبان بود. و سائبان دیول کہ در سائبان بود. و سائبان دیول کہ در سائبان بود.

و هندوستان و دیول را تا آب دریا جمله در تصرف آورد، و قلاع و قصبات و شهرهای مملکت سند را فروگرفت، و چتر برگرفت و تا حدود تبرهنده و کهرام و سرستی تصرف کرد و لاهور را چند کرت بگرفت و میان او و سلطان شمس الدین ایلتمش منازعت می بود .»

ص ۳۵، س ۲۰ : درین اثنا فوجی الخ : میر معصوم درینجا احوال ورود سلطان جلال الدین منگبرنی خوارزم شاهی را به سند و قتال او با ناصرالدین قباچه بیان نکرده . از قراریکه مرور سلطان جلال الدین جزء لاینفصل تاریخ سند است ایراد شمه‌ای از ذکر او بیجا نخواهد شد :

چون سلطان جلال الدین در مصاف لب آب سند (سنه ۶۱۸ هـ) از عساکر چنگیز خان منهزم و از مساعده و مواساة سلطان شمس الدین ایلتمش مایوس شده نزدیک لاهور رسید، اجزای لشکر پراکنده او تقریباً ده هزار نفر آنجا گرد آمد . پس قسمتی ازین لشکر بطرف کوه جود فرستاد که کهوکه‌ران را شکست داده با مال غنیمت برگشت . سلطان جلال الدین از حاکم کهوکه‌ران (رای کوکار سنگین) دست دخترش خواست . رای کهوکه‌ران نه فقط این مسئول سلطان را اجابت نمود بلکه دسته‌ای از لشکر خویش بسرکردگی پسر برای معاونت سلطان فرستاد (راجع طبقات ناصری، ترجمه راورتی، جلد اول، حاشیه ص ۲۹۴) . « میان رای کوکار سنگین و قباچه خصمتی بود . سلطان لشکری را بقصد قباچه فرستاد، و سر لشکر اوزبک تایی بود . قباچه بکنار آب سند یک فرسنگی اوچه لشکرگاه داشت با بیست هزار مرد . اوزبک تایی با هفت هزار مردم مغافصه شیخون بسر او برد . لشکر قباچه منهزم و متفرق شدند، و قباچه در کشتی به اکر و بکر (شاید: سکهر و بکر) دو قلعه است در جزیره، برفت، و اوزبک تایی در لشکرگاه او فرود آمد، و آنانرا که در لشکرگاه یافت اسیر گرفت، و بشارت بسطان

فرستاد. سلطان حرکت فرمود، و هم بآن معسکر بیارگاه قباچه که زده بودند فرود آمد و قباچه از اکر و بکر منہزم بمولتان شد. سلطان ایلچی فرستاد و پسر و دختر امین خان (امین ملک) را که از مصاف آب سند گریخته آنجا افتاده بودند باز خوراست و مال طلید. قباچه آن حکم را منقاد شد و پسر و دختر امین خان و مال بسیار بخدمت سلطان فرستاد، و التماس نمود که ولایات او را تعرض نرسانند. چون هوا گرم شد سلطان از اوچه بایلاغ کوه جود و بلالہ و رکالہ نہضت کرد، و در راه قلعه بس راور را محاصره داد و جنگ فرمود. در آن جنگ تبری بدست سلطان زدند و مجروح شد. القصہ قلعه بگرفتند و تمامت اہالی آن قلعه را بقتل آوردند. آنجا خبر لشکر مغول بطلب او رسید. مراجعت کرد، و مرور او بظاہر ملتان بود. ایلچی بقباچه فرستاد و از مرور اعلام داد و نعل بها خواست. قباچه ابا کرد و عاصی شد، و بمصاف پیش آمد. بعد از يك ساعت چالش سلطان توقف فرمود و برفت. با اوچه آمد. اہل اوچه عصیان کردند. سلطان دو روز آنجا بایستاد، و آتش در شہر زد، و بر جانب سدوستان (یعنی سیوستان یا سیوان) برفت. نخراندین سالاری حاکم سدوستان بود، و لاجپن خنائی سر لشکر او بود. لشکر پیش اوزخان (یعنی اوزبک تائی) کہ مقدمہ سلطان بود آورد. جنگ کردند. لاجپن خنائی کشته شد. اوزخان شہر سدوستان را محصور کرد. چون سافان رسید نخر سالاری بتضرع با شمشیر و کرپاس پیش سلطان آمد. سافان در شہر فرود آمد. و یکماہ آنجا مقام کرد. و نخر سالاری را تشریف داد، و حکومت سدوستان برو مقرر داشت. و بر جانب دیول و دمریلہ "نہضت

۱۱۹۰ م. کہ از تاریخ سلطنت سید (ص ۱۱۹) واضح است در يك دليل خود. سلطان
 اوزخان (ص ۱۱۹) در وقت دخول و در وقت خروج. سلطان در وقت دخول و در وقت خروج.
 از تاریخ در شہر. ص ۱۱۹. ۱۲۰. و در کتاب (ص ۱۱۹) در وقت دخول و در وقت خروج.
 سلطان (ص ۱۱۹) در وقت دخول و در وقت خروج. سلطان (ص ۱۱۹) در وقت دخول و در وقت خروج.
 سلطان (ص ۱۱۹) در وقت دخول و در وقت خروج. سلطان (ص ۱۱۹) در وقت دخول و در وقت خروج.
 سلطان (ص ۱۱۹) در وقت دخول و در وقت خروج. سلطان (ص ۱۱۹) در وقت دخول و در وقت خروج.

و هندوستان و دیول را تا لب دریا جمله در تصرف آورد، و قلاع و قصبات و شهرهای مملکت سند را فرو گرفت، و چتر بر گرفت و تا حدود تبرهنده و کهرام و سرستی تصرف کرد و لاهور را چند کرت بگرفت و میان او و سلطان شمس الدین ایلتمش منازعت می بود .»

ص ۳۵، س ۲۰ : درین اثنا فوجی الخ : میر معصوم درینجا احوال ورود سلطان جلال الدین منگبرنی خوارزم شاهی را به سند و قتال او با ناصر الدین قباچه بیان نکرده . از قراریکه مرور سلطان جلال الدین جزء لاینفصل تاریخ سند است ایراد شمه‌ای از ذکر او بیجا نخواهد شد :

چون سلطان جلال الدین در مصاف لب آب سند (سنه ۶۱۸ هـ) از عساکر چنگیز خان منهزم و از مساعده و مواساة سلطان شمس الدین ایلتمش مایوس شده نزدیک لاهور رسید، اجزای لشکر پراگنده او تقریباً ده هزار نفر آنجا گرد آمد . پس قسمتی ازین لشکر بطرف کوه جود فرستاد که کهوکه‌ران را شکست داده با مال غنیمت برگشت . سلطان جلال الدین از حاکم کهوکه‌ران (رای کوکار سنگین) دست دخترش خواست . رای کهوکه‌ران نه فقط این مسئول سلطان را اجابت نمود بلکه دسته‌ای از لشکر خویش بسرکردگی پسر برای معاونت سلطان فرستاد (راجع طبقات ناصری، ترجمه راورتی، جلد اول، حاشیه ص ۲۹۴) . « میان رای کوکار سنگین و قباچه محاصمتی بود . سلطان لشکری را بقصد قباچه فرستاد، و سر لشکر اوزبک تای بود . قباچه بکنار آب سند یک فرسنگی اوچه لشکرگاه داشت با بیست هزار مرد . اوزبک تای با هفت هزار مردم مغافصه شایخون بسر او برد . لشکر قباچه منهزم و متفرق شدند، و قباچه در کشتی به اکر و بکر (شاید: سکهر و بکر) دو قلعه است در جزیره، برفت، و اوزبک تای در لشکرگاه او فرود آمد، و آنرا که در لشکرگاه یافت اسیر گرفت، و بشارت بسطان

ص ۳۴. س ۱: فوجی با قطب الدین ایلك به تسخیر سند تعین نمود: این بیان میر معصوم خلاف واقع میناید، زیرا که در فتوحات شهاب الدین در هند اسم قطب الدین را تا سنه ۵۴۸ هـ نمی شنویم که در آن سال افتلاع کهرام بدو مفوض شد (طبقات ناصری، ص ۱۲۰، ۱۲۹؛ تاریخ مبارکشاهی ص ۱۰؛ طبقات اکبری، جلد اول، ص ۳۸). و نیز اسم سیف الملوك را در کتب تاریخ نمی یابیم، الا اینکه در سنه ۵۷۷ (بر وفق طبقات اکبری، ج ۱، ص ۳۷، و سنه ۵۷۸ بر وفق طبقات ناصری، ص ۱۱۷) سلطان شهاب الدین لشکر بطرف دیول (دیل - سند) برد و تمام آن بلاد کناره بحر را در ضبط در آورد و اموال فراوان گرفته بغزنین مراجعت نمود. لهذا حتما کسی را از امرای خود در تصرف این نواحی گذاشته باشد.

ص ۳۴. س ۱۴: یکی از فدائیان کهرام کهران: طبقات ناصری (ص ۱۲۴): بدست فدائی ملاحده (یعنی اسمعیله) در منزل دمیک در شهر و سنه اثنین و سنایه شهادت یافت.

ص ۳۵. س ۱۸: اوجه و ملتان و سند بفرمان ناصر الدین قباچه سمت نفاذ یافت: بر وفق تاریخ مبارکشاهی (ص ۱۶): ملك ناصر الدین قباچه داماد سلطان قطب الدین طغرل سند رفت و افتلاع ملتان و اچه و هکرو سیستان را فابش گشت. طبقات اکبری (جلد اول، ص ۵۵) همان عبارت را نقل کرده گوید که بعد از وفات سلطان قطب الدین ملك ناصر الدین قباچه که دو دختر سلطان قطب الدین در حلاله او بود) بطرف سند رفته ملتان و اچه و هکرو سیستان را متصرف شد. صاحب طبقات ناصری (ص ۱۴۲-۱۴۳) بیشتر ازین املاع دارد و گوید که چون ملك ناصر الدین قباچه بعد از حاکم شدن سلطان قطب الدین طرف اچه رفت، شهر ملتان را ضبط کرد

(۱) میر معصوم به در دست ناصر الدین قباچه (طه - ناصری، ص ۱۱۲) نقل کرده که در سنه ۵۷۸ (ص ۱۱۷) در دیول (دیل - سند) در تصرف او بود و تمام آن بلاد کناره بحر را در ضبط در آورد و اموال فراوان گرفته بغزنین مراجعت نمود. لهذا حتما کسی را از امرای خود در تصرف این نواحی گذاشته باشد.

ص ۳۳، س ۱۲: شهاب الدین: بعد از آنکه بر تخت نشست کنیه معزالدین اختیار نمود.

ص ۳۳، س ۲۰: عبارت رکیک است، باید که اینطور باشد «و سلطنت به شهاب الدین منتقل شد».

ص ۳۳، س ۲۰-۲۱: در سنه احدی و سبعین و خمسایه: این از مهو کاتب است، والصواب «احدی و سبعین و خمسایه».

ص ۳۳، س ۲۱: ملتان و اوچه را مسخر گردانید: عبارت طبقات ناصری (ص ۱۱۶) اینست: «بر سمت ملتان لشکر کشید و از دست قرامطه ملتان را مستخلص کرد». و عبارت تاریخ مبارکشاهی (ص ۵-۶): «در سنه احدی و سبعین و خمسایه سمت اچه و بهاطیه^۱ و ملتان لشکر کشید. طائفه بهاطیه در حصار اچه محصر شده با سلطان محاربه کردند. بعد مدتی بعون الله تعالی حصار اچه فتح شد. اقطاع ملتان و اچه مرسپه سالار علی کرماخ را داد، و خود طرف دار الملك غزنین مراجعت فرمود». صاحب طبقات اکبری همین دو عبارت را بهم آمیخته اینطور نوشته (جلد اول، ص ۱۶): «بعد از يك سال (یعنی در سنه ۵۷۱) لشکر بجانب اچه برده، ملتان را از دست قرامطه برآورده متصرف شد. و طایفه بهاتیه در حصار اچه متحصن شده چند روز محاربه کردند. آخر فتح شد. و ملتان نیز مسخر گشت؛ و اچه و ملتان را حواله علی کرماخ نموده بجانب غزنین مراجعت نمود».

چنین می نماید که بعد از قلع و قمع قرامطه در سنه ۵۴۰ هـ بر دست سلطان محمود، ایشان بار دیگر غالباً پس از فوت سلطان محمود که قوه غزنویان مضمحل شد ملتان و نواحی را تحت تصرف خویش آوردند. چون و چگونگی معلوم نیست.

(۱) در اصل متن «تهه» نوشته که ظاهر آ مهو است.

فرزندان سلطان مسعود عبدالرزاق بوده (انظر طبقات ناصری، ترجمه میجر راورتی، جلد اول، ص ۹۵، حاشیه نمبر ۷).

قتلح نظر ازین، تسخیر سند بر دست محمود یا حانشینان او نیز محقق نیست، الا اینکه در سنه ۴۱۶ هـ که محمود سومات را غارت نموده از راه یابان کج به منصوره (پایتخت سند) رسید، و حاکم قرمطی آنجا خفیف از پیش او گریخته و دریای سند را عبور کرده، خود را در پیشه خرما در نهفت. سلطان محمود افران خود را در تعاقب او فرستاد و آنها دور معسکر او گرفته و چندی از مردمانش را بقتل رسانیدند [این حقیقت از یکی از تصاویر قرخی واضح میشود، راجع «سلطان محمود» تالیف دکتر محمد ناظم، ص ۱۲۰]. خیلی احتمال دارد که خفیف مذکور یکی از حکام سوماتان بوده که مذهب قرمطی اسمعیلی داشتند، چنانکه در احوال این طبقه ذکر رود. اگر ملک سند در تصرف محمود می بود، و حکام آنها اطاعت او قبول کرده بودند، خفیف سوماته از پیش او نمی گریخت. گذشته ازین گردیزی اطلاع دارد که سلطان بعد از آن از راه «ساحل سیحون» [یعنی دریای سند] روی سوی ملتان نهاد، و اندران راه بر لشکریان ریخ بسیار رسید چه از وجه خشکی یابان و چه از حثان سند و از هر نوعی و مردم بسیار از لشکریان اسلام اندر آن راه هلاک شدند و بیشتر از ستوران هلاک شدند تا ملتان رسیدند (ص ۸۲). و امیر محمود را رحمة الله از حثان ملتان و هالمیه ساحل سیحون غنای عظیم اندر دل بود بدان فی ادیب که اندر راه سومات کرده بودند و خواست که مکافات آن کند و ایشان را مالشی دهد (ص ۸۸)، چنانچه در سنه ۴۱۸ هـ آنها را سیاسی عورت انکبر بنود (انظر، در خلاصه، ص ۸۸-۸۹؛ طبقات اکبری، جلد اول، ص ۱۷-۱۸). ازین و می آید که سلطان محمود پیش ازین واقعه باین سوی آنسوا بوده و شاید مدتی در ملتان و ملتان و سند در حقیقت تعریف عروج آورده.

ولوا و خلعت فاخر و تاج، و لقب امین الدولة و امین الملة ابو القاسم محمود ولی امیر المومنین (زین الاخبار، ص ۶۲). پس از چه سبب بعد از هفت سال محمود از خلیفه غضبناک شده گیاشتگان او را از ملتان اخراج کرد. والی ملتان در انوقت داؤد بن نصر قرمطی بوده، و قرامطه چنانکه مشهور و معروف است مخالف بنی عباس بودند، پس چگونه میتوان گفت که او یکی از گیاشتگان القادر بالله بود؟

بر وفق زین الاخبار (ص ۶۵، ۶۶، ۷۰) سلطان محمود در سنه ۳۹۶ هـ اندپال بن جیپال را هزیمت داده «براه هندوستان بملتان رسید و هفت روز آن شهر را حصار کرد، تا مردم اندر میان آمدند و صلح کردند که هر سال بیست بار هزار هزار درم بدهد از ولایت ملتان، و برین قرار افتاد، و امیر محمود باز گشت». بار دیگر در سنه ۴۰۱ هـ باز قصد ملتان کرد و هرچه از ولایت ملتان باقی مانده بود بگرفت، «و قرامطه که آنجا بودند بیشتر ازیشان بگرفت، و بعضی را بکشت، و بعضی را دست برید و نکال کرد، و بعضی را بقلعهها باز داشت تا همه اندران جایها بمردند. و اندرین سال داؤد ابن نصر را بگرفت و بغزنین آورد، و از آنجا بقلعه غورک فرستاد، و تا مرگ اندران قلعه بود».

ص ۳۲، س ۱۲: و عبد الرزاق وزیر را از ملتان با فوجی بجهة تسخیر سند تعین نمود الخ: برای این تقریر نیز هیچ منبع موثق نیست و نه کسی از وزرا یا سپه سالاران محمود باسم عبد الرزاق موسوم بود. وایکن خواجه احمد بن حسن میمندری را پسری بود عبد الرزاق نام که امیز مودود بن مسعود (۴۳۲-۴۴۰) او را نامزد سیستان کرده بود و او عبد الرشید بن مسعود (۴۴۰-۴۴۴) را از حبس رهانیده بغزنین آورد و بجای علی بن مسعود (۴۴۰ دو ماه) بر تخت نشاند (راجع طبقات اکبری، جلد اول، ص ۳۱). و نیز اسم یکی از

۲۶ - هارون بن ابی خالد (در ایام المتوکل ۲۳۲-۲۴۷ هـ) و او در سنه ۲۴۰ هـ وفات کرد.

۲۷ - عمر بن عبد العزيز الهباری^(۱) (در ایام المتوکل)

۲۸ - ابو الصمة (در حوالی سنه ۲۵۵ هـ)

بنده احوال این همه عمال را در کتاب خود که در صدد تالیف است اعنی «تاریخ سند تحت سیطره عرب» (Sind Under Arab Dominion) با بسط و شرح خواهم نوشت. بحالۀ باینقدر اکتفا می نمایم.

در سنه ۲۵۸ هـ خلیفه معتمد (۲۵۶-۲۷۹ هـ) برادر خویش ابو احمد الموفق را به رسولی سوی یعقوب بن لیث الصفار فرستاد در معیت اسمعیل بن اسحاق قاضی و ابو سعید الانصاری، و عهد و منشور و لوا برای ولایت بلخ و تخارستان و پارس و کرمان و سجستان و سند باو ارزانی داشت. یعقوب بدان شاد شد و ایشان را بنواخت (تاریخ سیستان، طبع طهران، ۱۳۱۴ شمسی، ص ۲۲۸).

یعقوب بن لیث هفده سال و نه ماه امیری کرد و خراسان و سیستان و کامل و سند و هند و فارس و کرمان همه عمال وی بودند (همان مأخذ، ص ۲۳۳). و بعد ازو در سنه ۲۶۵ هـ خلیفه معتمد این همه اماکن و دیگر را به عمرو بن لیث (۲۶۵-۲۸۷ هـ) عتقا فرمود.

ص ۳۲، س ۸: القادر بانه (۳۸۱-۴۲۲ هـ)، و تمام سلطنت محمود غزنوی در آسای خلافت این خلیفه می افتد.

ص ۳۲، س ۱۱-۱۲: بلده ملتان و اوچه را بدست آورده گماشتگان القادر بانه را اخراج کرد: این تقریر مبره معصوم خبلی بوج است. خلیفه مذکور در سال اول سلطنت محمود بنحت رسولی جزویک او فرستاد با عهد خراسان

۱۱ - انصار بن محمد بن الزکریا بن الحارث بن ابراهیم بن موسی

۱۲ - البرز بن العباس (در ایام مهدی)

۱۳ - صالح بن محمد بن القاسم بن ابی ذر بن ابراهیم بن موسی بن فرستاد

(در ایام مهدی)

۱۴ - سالم البوانسجی مولی اسمعیل بن علی (در ایام هارون و الرشید)

۱۷۰-۱۹۳ هـ

۱۵ - اسحاق بن سلیمان بن علی الطمشی (در ایام هارون)

۱۶ - المنصور بن عبد الله بن منصور بن ابراهیم بن ابراهیم هارون

۱۷ - سعید بن سلم بن قسریه که برادر خود کاکم بن سلم را نیابتاً فرستاد

سند فرستاد (در ایام هارون)

۱۸ - عیسی بن جعفر بن المنصور که محمد بن عیسی القاسمی را نیابتاً فرستاد

(در ایام هارون)

۱۹ - عبد الرحمن (در ایام هارون)

۲۰ - ایوب بن جعفر بن سلیمان (در ایام هارون)

۲۱ - داود بن یزید بن حاتم المهابی سنه ۱۸۴ هـ و او برادر خود المنصور

را نیابتاً فرستاد

۲۲ - بشر بن داود (در ایام امین، ۱۹۳-۱۹۸ هـ)

۲۳ - موسی بن یحیی بن خالد بن برمک (در ایام مأمون، ۱۹۸-۲۱۸ هـ)

و معتصم بالله (۲۱۸-۲۲۷) و او در سنه ۲۲۱ درگذشت

۲۴ - عمران بن موسی (در ایام معتصم بالله)

۲۵ - ایتاخ الترمکی که عنبسه بن اسحاق الضبی را نیابتاً به سند فرستاد

(در ایام الواثق بالله ۲۲۷-۲۳۲ هـ)

(۱) بر واثق بن معصوم (ص ۳۱، ص ۱۶-۱۷) هارون الرشید در سنه ۱۹۸ هـ و مأمون ابو عباس را بحکومت
فرستاد، و او مدتی مدید در محکمت سنه برده. این هم از لحاظ کتب تاریخ عربی اشتباه است.

- ۲ - حبيب^(۱) بن المطلب ابن ابی صفره (در ايام سليمان بن عبد الملك)
 - ۳ - عمرو بن مسلم الباهلى (در ايام عمر بن عبد العزيز ۹۹-۱۰۱ هـ)
 - ۴ - الجنيد بن عبد الرحمن المرى (در ايام هشام بن عبد الملك ۱۰۵-۱۲۵ هـ)
 - ۵ - تميم بن زيد العتي (در ايام هشام بن عبد الملك)
 - ۶ - الحكم بن عوانة الكلبي (در ايام هشام بن عبد الملك)
 - ۷ - عمرو بن محمد بن القاسم (در ايام هشام بن عبد الملك)
 - ۸ - يزيد بن عرار (در ايام وليد بن هشام ۱۲۵-۱۲۶ هـ)
 - ۹ - منصور بن جمهور الكلبي (در ايام مروان الحمار ۱۲۷-۱۳۲ هـ)
- عمال بني عباس

- ۱ - مغلس بن السرى العبدى (در ايام ابو العباس السفاح ۱۳۲-۱۳۶هـ)
- ۲ - موسى بن كعب التميمى (در ايام ابو العباس السفاح)
- ۳ - عيينة بن موسى بن كعب (در ايام ابو جعفر المنصور ۱۳۶-۱۵۸هـ)
- ۴ - عمر بن حفص بن عثمان هزار مرد (در ايام منصور)
- ۵ - هشام بن عمرو التغلى (در ايام منصور)
- ۶ - بهتاسم بن عمرو برادر هشام (در ايام منصور)
- ۷ - معبد بن الحليل التميمى (در ايام منصور)
- ۸ - روح بن حاتم الملبى (در ايام مهدى ۱۵۸-۱۶۹هـ)
- ۹ - نصر بن محمد بن الاشعث الخراسانى (در ايام مهدى)
- ۱۰ - عبد الملك بن شهاب المسممى (در ايام مهدى)

۹۵ هـ بمرد و ولید نیز قبل از آنکه تدبیر او بجائی رسد در سنه ۹۶ هـ این جهان را پدرود کرد و برادرش سلیمان وارث خلافت شد. و او از روی انتقام جمله تابعان حجاج را از مناصب خود منفصل ساخت، و ولایت عراق را به صالح بن عبد الرحمن داد که در تلافیء موت برادر خود آدم که حجاج او را بقتل رسانیده ابن العم و داماد حجاج یعنی محمد بن القاسم را در شکنجه عذاب کشید تا جان خود را تسلیم کرد (راجع میور: خلافت، مطبوعه ۱۹۲۴ م، صص ۳۵۴، ۳۶۲، ۳۶۴).

ص ۳۱، س ۴-۵: در دجله انداختند الخ: دار الخلافت بنی امیه دمشق بود نه بغداد که دران ایام وجود نداشت. لهذا دو دختر داهر را در دجله انداختن بعد از آنکه بدمشق بودند اشتباهی است که يك مورخ كم مایه هم نمیتواند بکند. گذشته ازین محمد بن قاسم در حبس واسط بمرد، پس چگونه او را در گورستان دمشق دفن کردند؟ معلوم نیست که میر معصوم این روایت را از کجا گرفته است، زیرا که تاریخ چچنامه برین جمله ختم میشود که «خليفة فرمود تا هر دو خواهر را در دیوار گرفتند» و مزید برین حرفی ندارد.

ص ۳۱، س ۷-۸: در حیطة تصرف گهاشتگان خلیفه بماند: اسمای گهاشتگان بنی امیه که بعد از محمد بن قاسم^(۱) برای حکومت سند آمدند اینطور هستند حسب فتوح البلدان تألیف بلاذری و تاریخ یعقوبی:

۱ - یزید بن ابی کبشة السکسکی (در ایام سلیمان بن عبد الملك ۹۶-۹۹ هـ)

برای هژده روز

(۱) بیان تحفة الکرام (جلد ۳، ص ۲۲) که بعد از محمد بن قاسم ابو حفص قتیبه بن مسلم از طرف حجاج آمده يك اشتباه تاریخی است، زیرا که حجاج يك سال قبل از عزل محمد بن قاسم فوت شده بود. همچنین فرستادن تیم بن زید بر دست حجاج نیز غلطی فاحش است، زیرا که این عامل در ایام خلافت دشام بن عبد الملك به سند آمده.

رافیان خوانده با «رافی دیره» که معبرست در جنوب و مغرب رویه کنگری یکی ساخته، مرتکب غلطی فاحش شده است.

ص ۲۴، س ۶: داهر در شهر الور متحصن شد: بر وفق چچنامه داهر در حصار راور متحصن شد.

ص ۲۷، س ۳: حوالی تهزی: این تهزی را درینوقت «تهری» گویند. خرابه های آن در نزدیکی محبت دیره در ضلع حیدرآباد واقع است. یکی از پایتختهای سومرگان بوده، چنانچه در احوال ایشان مذکور است.

ص ۲۷، س ۱۲: اسکندره: این شهر را با اجه قدیم مشخص کرده اند (انظر راورتن: مهران، ص ۲۴۴-۲۵۲، حاشیه نمبر ۱۹۲).

ص ۲۹-۳۱: حکایت انجام محمد بن قاسم: این حکایت سراسر بر چچنامه مبنی است. و میر معصوم بدون هیچ تحقیق و رویته آنرا درج تاریخ خود نموده. ما تکذیب این روایت را با همه دلایل در تعلیقات بر چچنامه خواهیم نوشت. اینجا فقط بنقل این فقره از بلاذری کفایت میکنیم:

مات الولید بن عبد الملك (۵۹۶هـ) وولی سلیمان بن عبد الملك. فاستعمل صالح بن عبد الرحمن علی خراج العراق وولی یزید بن اُی کبشه السکسی

السنه لحمل محمد بن القاسم مقیداً مع معاویه بن المطلب فغسه

صالح بواسطه وعذبه فی رجال من آل اُی عقیل حتی قتلهم

وکان المحاسح قتل آدم اغا صالح وکان یری رأی الخوارص (فتوح البلدان، ص ۴۴۱).

و حقیقت امر اینست که ولید بن عبد الملك در اواخر ایام خلافت خود حواریت که برادر خود سلیمان بن عبد الملك را از مسند خلافت بر شرف ساخته و ولید خود را حاکم خود سازد. و صالح بن یوسف و قنده و غیره را دیگر را در به امر با خود متفق ساخته. صالح بن یوسف در سه

بلا واپور عبور میکنند. بر وفق بلاذری و چهچنامه محمد بن قاسم بعد از فتح سیوهستان بطرف این کوت برگردید و در قریب آن از مهر مهر بن عبید نمود (بلاذری، ص ۴۳۸). اما روایات یعقوبی قدری تأیید معصومی میکنند، زیرا که مطابق او و فویر محمد بن قاسم به نهر السند و در دین مهر بن و سارانی - ههانی، و فنجها هم سارنحو شط مهران. فلما بلغ دامن واث استند ما، و وجه یه جیشاً عظیماً، (ص ۳۴۶). ازین روایت می نمایند که محمد بن قاسم نزد سیوهان - ههانی، یعنی برابر تلهی از آب گذشته باشد. علی الرغم شریفی که مهر معصوم شرح داده زیاده تر طبیعی است.

ص ۲۳، س ۱۵: کولاب کنجری: این طایفه را کنجری، کنجری، کنجری، و غیره نوشته اند. کتان بنده اینست که اگر محمد بن قاسم شطای تپنی دریای سند را عبور کرده، باید نزدیک موضع کنجری، کتان بنام (کنجریه)، مشهور است معسکر زده باشد. بنده متنبه اند که در توضیح این شهر در قدیم الزمان بحیرهای بوده که آثار آن تا هنوز ظاهر است. و لیکن از قراریکه چهچنامه مینویسد که محمد بن قاسم از گذر دجه، از دریا عبور نمود و تلاقی فریقین نزد خلیجی در میان راور و جیور افتاد، میتوان نتیجه گرفت که کولاب کنجری که میر معصوم بآن اشاره نموده است غیر از کولاب کنجریه نیست. تحفة الکرام، جلد سیوم، ص ۱۸۱، گوید که کولاب کنجری در قرب زمین سوندره و جهم خلیجی بتمام فضا است.

ص ۲۳، س ۱۶: موضع رفیان: چنانکه از قرائن معلوم میشود، موضعی بود در میان سیوهان و دریله (راجع متن، ص ۲۱۰، س ۱؛ ص ۲۲۶، س ۱۷). راورتی در کتاب خود «مهران سند و شاخهایش»، (ص ۲۴۰، یورنال انجمن همایون آسیائی و بنگاله، سال ۱۸۹۲ م) کولاب کنجری را کنجری که بجنوب و مغرب رویه رهری است تطبیق کرده و رفیان را

ص ۸، س ۱: حکمی از دارالخلافه صادر شده الخ: حجاج بن یوسف محمد ابن قاسم را بحکم خلیفه نقرستاده، بلکه پیش از و عیدالله بن نبهان و بدیل بن طلفه را برای تسخیر دیبل فرستاده بود، ولیکن هر دو شکست یافته شهید شدند (بلاذری، طبع لیدن، ص ۴۳۵). بعد از شهادت ایشان باستصواب منجمان محمد بن قاسم را برای فتح سند تعین نمود.

ص ۸، س ۱۰: الور: خرابه های الور تا هنوز نزدیک رهبری ظاهر است.
ص ۱۲، س ۱: سرحد دیبل: چچنامه اینجا سیوستان، دارد.
ص ۱۶، س ۸-۹: و بعد از وی پسر کلان او داهر جانشین او شد: اینجا میر معصوم از جهت اختصار اسم چندر برادر چچ که بعد از وی برای هفت سال حکومت کرده از بین برده است.

ص ۱۶، س ۱۷: برهمناباد: خرابه های این شهر قدیم که او را در سندی بانهره میگویند تا هنوز هشت میل در مشرق رویه شهدادپور و شصت میل شمال و مشرق رویه حیدرآباد واقع است.

ص ۲۱، س ۱۵-۱۶: تا آنکه لشکر اسلام جلو ریز به قلعه نیرن کوت رسیده: اینجا میر معصوم در تسلل تاریخی اشتباه کرده است. بر وفق جبهامه و نوارخ عرق مانند بلاذری و یعقوبی، محمد بن قاسم اولاً شروع بمحاصره دیبل کرد و بعد از تسخیر آن و استخلاص عبوسان سوی نیرن کوت نهضت فرمود.

ص ۲۱، س ۱۹: عثمان عزیمت به تسخیر تپه الخ: شهر تپه در آن زمان موجود نبوده. مراد میر معصوم بندر دیبل است.

ص ۲۲، س ۹: بخاذی موضع نشی از آب گذشته الخ: می دابم که ماخذ میر معصوم بدست. (نشی در قدیم الایام بر کنار دریای سند بوده، و سرابه های شهر قدیم تا الآن شهر است. در بیوفت مردم از میر

پس بروفق مسعودی در میان دیبل و مصتب مهران مسافت دو روزه یا دوازده فرسنگ بروفق بیرونی بوده. لهذا اگر شا کره (حالا میرپور سا کره) را بالاهری بندر یا لوه رانی مشخص کنیم، تعیین دیبل خیلی سهل میشود. چونکه فاصله بخط مستقیم در میان سا کره و گسری بندر تقریباً دوازده فرسنگ یا ۳۶ میل میشود، باید که موقع بندر دیبل را همین جا فرض کنیم. ایلیت نیز موقع دیبل را نزدیک کراچی قرار داده است، اگرچه او دلائلی دیگر پیش آورده. در میان گسری بندر و کلفتن (Clifton) مقبره ایست باسم مقبره عبد الله شاه که عامه گویند بالشکر اسلام برای فتح سند آمده بود. همانا آن قبر عبید الله بن نهران است که حجاج او را قبل از بدیل بن طهفه برای تسخیر دیبل فرستاده بود (بلاذری، فتوح البلدان، ص ۴۳۵-۳۶).

این است خلاصه کلام ما. نویسندگان اروپایی بظن خود تخمین زده اند. هیگ موقع دیبل را بخرابه های کا کر بکیره نزدیک میرپور سا کره قرار داده است (کتاب مذکور بالا، صص ۴۶-۴۷). اما احتمال قوی است که این جایگاه لاهری بندر بوده. و راورقی (Mihrān of Sind، حاشیه ۲۳۶، ص ۳۱۷، حاشیه ۴۶۸، ۴۶۸) آنرا در نزدیکی پیرپته نهاده است و درین نظریه با صاحب تحفة الکرام مطابقت دارد، زیرا که او شیخ پته را در دو سه جا (ج ۳، ص ۲۴۷، ۲۵۲) «دیولی» خوانده است، و در صفحه ۲۵۴ گوید که «مخفی نماند که بندر لاهری که در قدیم زمان به بندر دیبل اشتهار داشته غریب شهری مسکن اشراف کرام و افاضل ایام بوده. اکنون از چند سال (یعنی قبل از ۱۱۸۱ ه سن تالیف تحفة الکرام) بسبب حوادث دار معه دیار معدوم، و تتمه آبادیش منتقل زمین محاذی ده راجه است».

مهما یکن این بحث طوالت دارد و محتاج تحقیق زیادی است و ما آنرا بموقع دیگر عقب می اندازیم، و در کتاب خود «سند تحت سیطرة عرب» مقاله ای مبسوط بر آن خواهیم نوشت.

حالا باید که باین مسئله پیچیده توجه کنیم که آیا دیول بندر و لاهری بندر يك بوده یا جداگانه . سیاحان اروپایی که در قرون اخیر به ییلا د سند آمده اند بعضی آنها بندر سندر را دیول و بعضی لاهری گفته اند ، و کسی بوجود دو بندر در همان وقت اشارت نکرده است . و این بیان بعضی را در مغالطه انداخته است که دیول و لاهری یکی بوده است . ایت (Abbot) در تألیف خود «سند» (صص ۴۳ - ۵۵) باوجود استدلال بسیار بنتیجه نافی نرسیده است . و هیک (Hnig) در کتاب خود "The Indus Delta Country" (ص ۶۸) بندر لاهری را با الوهرانی مشخص کرده است ، که بر وفق البیرونی (Alberuni's India ، صص ۲۰۵ ، ۲۰۸ ، ۲۶۰ ، ۳۱۶) بر دهنه غربی مهران بوده . و ۱۲ فرسخ دورتر از بندر دیول . و گمان بنده اینست که هیک درین رای مصیب بوده . سیاحان و مؤرخان عرب مانند ابن خردادذه (کتاب المسالك و الممالك ، ص ۶۳) و اصطخری (کتاب المسالك و الممالك ، ص ۱۷۵) و مقدسی (احسن التقاسیم ، ص ۴۷۹) و مسعودی (مروج الذهب ، ج ۱ ، ص ۳۷۸) همه متفق اند که دیول بر مغرب رویه مصب مهران و دورتر ازو بر ساحل دریای عمان بوده است . و عبارت مسعودی اینطور است :

«إذا احتاز جميع ما ذكرنا من الأنهار (أى الأنهار الخمسة فى بلاد
فنداب) ییلا د فرج بیت الذهب و هو المولتان ، اجتمعت بعد المولتان
ثلاثة أيام فیما بین المولتان و المصورة فى الموضع المعروف بدوشاب .
وإذا انتهى جميع ذلك الى مدينة الرور من غربها ، وهى من اعمال
المصورة سقى هنالك مهران . ثم ينقسم قسمین . و یصب كلا
قسمین من هذا الماء "عظیم المعروف بمهران" السد فى مدينة شاکره
من أعمال المصورة فى بحر الهندى . . . و ذلك على مقدار سبعة
مى من مدينة دیول .

ص ۶ ، س ۷-۸ : بندر دیول که درین ایام به بندر تهته و لاهری مشهور است : بعضی مورخین مانند ابو الفضل (آئین اکبری ، ص ۵۵۶) و سید محمد طاهر نسیانی (تاریخ طاهری ، ص ۲۱) بندر دیول را با شهر تهته اشتباه کرده اند ، اما حقیقت آنست که بندر دیول از شهر تهته بالتره جداگانه بوده چنانکه میر معصوم تصریح نموده . نیز از عبارت تحفة الکرام و تاریخ طاهری این حقیقت روشن میشود . تاریخ طاهری که از تحفة الکرام اقدم است در وصف لاهری بندر گوید (ص ۱۵۷) :

« مابین شهر تهته و بندر چه تری [چه] خشکی دو روزه راهست . و از انجا دریای شور یکمزل است . اما ناله باریک که آنرا بزبان تهته ناری نامند برآمده زیر بندر مذکور میرسد ، تخمیناً بعرض بعضی جا ده طناب و بعضی بیش (و) عمقش از اندازه پایاب ، در میان بحر سوی میانی نام دیگر آبادانی نیست . »

ازین معلوم میشود که لاهری بندر از شهر [نگر] تهته خیلی دور بوده و نیز بمرور ایام دریای شور [یعنی بحر عمان یا بحر عربی] از وی یکمزل دور شده بود . و صاحب تحفة الکرام (ج ۳ ، ص ۱۹۹) در بیان سادات مازندرانی گوید که

« اوّل ایشان سید بدر الدین بعد نقل از مازندران بزیارت عتبات عالیات مشرف شده در سال نهصد و شصت و هفت براه دریای عمان وارد بندر دیول و متوجه توطن تهته شد . چو بقریه هاله واقعه پرگنه سا کوره رسید ... رحل اقامت دوام آنجا یفگند . »

این عبارت تحفة الکرام نیز بر دوری دیول یا لاهری بندر از شهر تهته مدلل است . کزنس (Cousins) در کتاب خود « آثار قدیمه سند » (ص ۱۲۴) نیز مؤید این نظریه است .

صورت التماس او این بود که: من سی (f. 192b) غراب و قلعهٔ سهوان بشما میدهم، و خود به تهته رسیده بعد ازان شما را می بینم. خان خانان از امرا کنگاش طلید. همه امرا اتفاق کردند که چون کار باو تنگ شده صلح نباید کرد، که ما کار با امروز و فردا رسانیده ایم. و [دران شق] احتمال دارد^(۱) که جانی ییگ به تهته رفته باز رای او منقلب شود. خان خانان گفتند که اگر ما به قلعه می چسبیم یکی آنکه مردم خوب از طرفین کشته می شوند، دوم آنکه اهل و عیال اینها بدست پاجیان می افتد و این بی ناموسی بر اینها عائد میشود. ما صلح میکنیم، و همچو خود پنجهزاری بخدمت بنندگان حضرت^(۲) بهم میرسانیم. و الحق رای ایشان بر صواب بود. ایلچیان جانی ییگ آمده قبول و اقرار^(۳) نموده غرابها را آوردند و سپردند، و کس به سهوان فرستادند که قلعه را بدهند، و خود متوجه تهته گشت.

و خان خانان ایام آب کلانی را در موضع سن گذرانیده در ابتدای زمستان متوجه تهته گشتند. قریب به فتح باغ رسیده بودیم که جانی ییگ از پیش پیدا شد، و در میان ایشان و خان خانان ملاقات دست داد. (I. 193a) و صحبت بسیار خوب نشست^(۴). جانی ییگ را در همانجا گذاشته خان خانان به سیر تهته متوجه شدند، و به تهته رسیده و بر اثر جانی ییگ نیز رسیده هرچه در بساط داشتند همه را صرف امرا و سپاه نمودند، و صحبت خوب داشتند^(۵). بعد ازان متوجه بندر لاهری شده سیر دریای شور کردند. چون از آنجا معاودت نمودند، دولت خان و خواجه مقیم را آنجا (به نیابت بجهت ۲ بندوبست ملك) گذاشته. چون فرمان طلب آمده بود که جانی ییگ را گرفته بدرگاه عازم شود، بنابراین متوجه درگاه معلی شدند، و جانی ییگ را با خود

(۱) ر: در آن شك دارد (۳) م: قول و قرار و مرزا به تغلق آباد جهت تهته برآمد و نواب خان خانان

(۲) م: و بجهت حضرت عالیشان، (۴) ر: شد در تهته باستالت رعایا و بندوبست ملك نشست.

بخای و بخدمت حضرت بنندگان، (۵) ح: زیاد دارد بعد ازان مردو يك جا متوجه بندر لاهوری شدند.

هزار سوار از جانب کوه پیاده بسیار تیرانداز و از دریا عراب و توخانه
 مستعد شده آمدند. قریب شش گروهی که رسیده دولت خواهان هم صلاح
 دیدند که اگر ما اینجا می نشینیم، او از چهار^{۱۱} جانب بما حگk خواهد آورد.
 و خود از روبرو و جمعی تیرانداز از جانب کوه و عراب از طرف دریا و مردم
 سهوان از عقب، کار بر ما دشوار خواهد شد پس مناسب آن دیدند که ۵
 همانجا رفته حانی یک حگk کنیم. قرار به همین یافت و به تاریخ... . افواج
 راست کرده متوجه حانی یک شدیم. و به حانی یک حاسوسان حیر کردند
 که لشکر می آید. به هیچ وجه قبول نکرد که ایشان را چه یارای آن و چه مقدار
 کس اند که بر سر ما خواهد آمد. به یکبار گرد لشکر ما نمودار شد درین
 وقت حرم او شد که لشکر آمد، در (۱۹۲۶) مقام راست کردن افواج شد ۱۰
 قریب به نیم روز بود که تلاقی عسکری واقع شد وقتی که به هراول ما حگk
 واقع شد، بعضی از مردم هراول تاب نیاورده فرار نمودند. و لشکر حانی یک
 تهاقب کرده بعول رسیدند. درین اثنا فوج فوج از مردم حانی یک
 میرسید و حگk می شد، تا سه چهار مرتبه حگk عظیم واقع شد بالاخره
 شکست بر مردم حانی یک افتاد. و حانی یک خود پای ثبات محکم کرده ۱۵
 حگk و حذال بسیار نمود آخر فایده داشت روز به فرار نهاد و کس بسیار
 رو قبل رسید و دستگیر شد. و حانی یک به او روبرو آمد که بیست گروهی
 حگk گاه میشد آواروه، نعلبه، ما نهاد، آنجا مستحکم شد^{۱۲} دولت
 سهوا آمده و آغا را غاصره نمودند مدتی چند روبرو اباب سان سان بر
 رسید و مورخاها را پیش بردند هر دو بر حگk و حذال میکردند از طریق ۲۰
 کس بسیار کشته می شد آخر حگk را کشته جانب دفعه بهانه شدند،
 سه روز حگk در دو حگk... حانی یک... آمده از مردم مطلع شد

باین تقریب غراب خسره خان و غرابهای دیگر نبات یافتند، و کس بسیار از ایشان کشته شد و فتح عظیم روی نمود.

روز دیگر کوچ کرده عزیمت^۱ قلعه جانی یگ کرده و بر قلعه مستحکم ساخته. و باره چله در قلعه بود. گرفتن آن مشکل تمام داشت. چون محاصره به امتداد کشید. خان خانان و امرا دیدند که کاری ساخته نمی شود. یکشب بر سر قلعه از اهل ارب و جوانب شهرم آوردند. چون قوه مضبوط بود فایده نکرد. بعد از آن این مصاحبت کردند^۲ که ما در ولایت تهته متفرق^۳ میشویم. جمعی به سهوان میروند. و جمعی به تهته. و جمعی به بدین و فتح باغ و چون. و شاه یگ خان بر سر قلعه شاه گری که شاه قاسم خان ارغون ساخته بود بروند. نواب خان خانان به تهته متوجه شدند و جمعی به فتح باغ و بدین و چون رفتند. و شاه یگ خان رفته قلعه شاه گری را محاصره نمود؛ و سید بهاوالدین و بختیار یگ و مؤلف و حسن علی عرب و جان یگ و مقصود یگ آقا ملازمان نواب خان خانان بر سر سهوان رفته سهوان را قبل کردند. و چون کار بر اهل قلعه تنگ شد نوشته های اهل قلعه به جانی یگ رفت که اگر بما رسیدید خوب. و الا قلعه از دست رفت. جانی یگ چون دید که قلعه از دست می رود به سرعت تمام متوجه سهوان شد. وقتی که به بیست گروهی رسیده، ما نیز کشتاش کردیم که چه باید کرد. رایها برین قرار گرفت که باید جنگ کرد. از دور قلعه کوچ نموده متوجه جانی یگ شدیم. خان خانان خبر توجه جانی یگ باین لشکر شنیده جمعی از امرا (f. 191b) مثل ۲. محمد خان نیازی و بهادر خان و میان دولت خان ملازم خود را با جمعی به کومک این جماعه فرستاد. قریب بکوه لکی شده بودیم^(۴) که این جماعت آمده ملحق شدند. و این هر دو لشکر تا هزار و دویست سوار میشدند. جانی یگ باده

(۳) ف: م: رسیده بودیم

(۴) ح: متصرف

ح: م: د

و خان خانان شبشب جمعی را از مقابل اردوی بآب (f. 190a) روی آب گذرانید. و جمعی را که جانی یک تعیین کرده بود. شب^(۱) آمده بدر اردو^(۲) ریختند. و چون اینجا کمال حزم و احتیاط شده بود، کاری نتوانستند ساخت. مباح آن غرابها متوجه اردو شدند: و ازین قلعجه که توبها دران بود توب انداختن گرفتند. هر توب که بلند می رفت، لشکری که خان خانان از آب گذرانیده بود. به غراب رسیده بآنها میرسید. چنانچه چندی ازان زخمی شدند. بالاخره دهن توبها را بست ترکردند، چنانچه توب از غراب باینطرف دریا میرسید، و مشخص میشد که بآب رسیده بعد ازان می جست و هشت و نه کشتی را میشکست و جمعی را به قتل میرساید. و چون ایشان استعداد غرابها داشتند (و) در هر غراب درودگر مقرر بود فی الفور آن را ۱۰ تنگ میگردند. و آن روز به همین نهج جنگ میکردند، و توب اندازی می شد. ازین روی آب قلعه لشکر خان خانان و ازان طرف چله، ناچار غرابها را از میان دریا بایستی آمد، و آب تیز بود. تا دو نیم پیر چله میزدند و^(۳) جنگ میکردند؛ و کس بسیار از ایشان بضر توب بقتل میرسید، تا آنکه دیدند (f. 191) که ازین قلعجه نمی تواند گذشت. و کس بسیار از ایشان تلف ۱۵ می شوند. بناچار رو بفرار نهادند. و غرابهای خان خانان تعاقب نموده از پس در آمدند. و از طرف دریا لشکر بر ایشان هجوم کرد. خسرو خان سرداری خوب کرده و غراب خود را عقب نگاه داشته، غرابهای دیگر را پیش کرد. غراب جدی که دران ورمکیان جنگی و معنی سبایان بودند، آنها بدست اندادند. و به غراب خسرو خان بر غراب پادشاهی رسیده بود. ۲۰ گاه در دارو خانه غراب پادشاهی آتش انداد. حمی در میان سوختند.

آورده ملحق شدند. مردم سهوان قلعه را کشیدند. نواب با جمعی از امرا کنگاش کردند که چه باید کرد: بر سر جانی ییگ به تهنه میرویم یا اول مهم سهوان را بانصرام رسانیده پیش میگذریم؟ رای همه بران قرار گرفت^(۱) که سهوان بر سر راه است، و عبور مردم ما و کشتیها از انجاست. بهتر است که سهوان را فتح نموده پیش بگذریم. به همین قرارداد از آب گذشته گرد سهوان مرچلها قسمت نموده. در مقام ساختن سابات شدند. درین اثنا خبر رسید که نواب جانی ییگ با لشکر^(۲) گران سنگ از تهنه برآمده متوجه جنگست. از استماع این خبر ترك محاصره کرده متوجه جانی ییگ گشتند. جانی ییگ این خبر را شنیده بالا تر از نصرپور در موضع بوهری بکنار دریا طرح قلعه انداخته (f. 189b) مستحکم گشت. خان خانان چون به شش گروهی آن قلعه رسید، جانی ییگ صد دویست^(۳) غراب جنگی و کشتی بسیار با خسرو خان و امرای دیگر همراه نموده، بر سر اردو و کشتیهای خان خانان فرستاده از دو جانب دریا فوجها تعین نمود. خان خانان یکپا کرده^(۴)، از اردو پیشتر، در کنار دریا، بجهت توبها مقدار پنج شش جریب ۱۵ قلعه در ریگ ساخته، محمد مقیم بخشی و علی مردان و ترمذی^(۵) و مؤلف را با جمعی دیگر از امرا در قلعه تعین فرمود. و آن چنان واقع شده بود که غرابها آنجا رسیده از پیش قلعه بگذرند، زیرا که آن روی آب در مقابل جله^(۶) عظیم بود، آنها را ناچار بایستی از پیش قلعه عبور نموده به اردو رسید. الحق آن کنگاش را محمد مقیم یافته بود که پیش فرستادن توبها ۲. این فایده میکند که آسیبی به اردو نرسد. بتاریخ.... شهر شوال سنه ۹۹۹ بعد از وقت زوال غرابها رسیدند. دیدند که ازان روی آب جله است، و آن روی آب قلعه در مقابل آمده، توقف نمودند. پاره جنگ توب از طرفین واقع شد؛

(۱) ح: م: س: رمی

(۲) ر: صد و دویست (= ۱۲۲)

(۱) ف: یافت

(۶) م: در همه جاها «جله» دارد

(۴) ح: خانخانان نیز چند لشکر بکنار کرده

(۲) م: سپاه

آمده به مهبات و معاملات پرداخت. و هم دران ایام فقیر مؤلف تاریخ از کجرات به ملازمت بندگان حضرت مشرف شد. و از اتفاقات حسنه والده جزوی تحفه^{۱۱} مرستاده بودند، بنظر اشرف انور گذرانیده. حضرت از کمال توجه و اشتیاق التفات فرمودند، که چند سال است که از والده جدا شده اید؟ فقیر عرض کردم که (۱. ۱۸۹۱) قریب به بیست سال باشد. بعد ازان عنایت فرموده حکم کردند که والده خود را ملازمت کرده بملازمت درگاه یساید. و حاکم او را بخشیان^{۱۲} تنخواه نمایند. درین اثنا محمد صادق خان امداد نموده گفت که چون به بهکری رود، اگر جاگیرها نیز ازان محال تنخواه شود خوب خواهد بود. حضرت فرمودند که بهکر به حاکم خان خانان مقرر شده. نواب خان خانان حاضر بودند. عرض نمودند^{۱۳} که اگر حضرت حاکم ایشان ۱۰ را از سرکار بهکر مرحمت فرمایند، بنده تمویز میدارد، و عوض آن از جای دیگر^{۱۴} به بنده عنایت شود. حضرت حکم فرمودند که حاکم ایشان را از سرکار بهکر تنخواه نمایند. بخشیان عظام حسب الحکم الاشرف برگه درپله و کاسکری و چندو که در وجه حاکم سده مقرر گردانیدند. و بعد از تشریف حاکم حضرت از کمال مرحمت و نده بروری بر سر کشتی تشریف تشریف ارزانی داشته، و به بوستین خاصه سرافراز ساخته نده را رخصت فرمودند. و از زبان الهام بیان فرمودند که. ع: نشین و سرکن که رعایت شده است. الغرض که تاریخ ۱۴ صفر سنه ۱۹۹۹ (۱۲۱۷) به بهکر رسید. و جواب خان خانان نیز به بهکر تشریف آوردند. چون هوا گرم بود و ملبیان آید. چند روز در بهکر توقف فرمودند، و به بدر آمدن سبیل مؤلف را ۲۰ تا ۲۵ خان و ملا محمود و جسی دیگر و حصه کردند.

جوان به سبیلان^{۱۵} رسیدیم، جوانه سبیلان در آن خط تشریف

کس بسیار بقتل رسید، و جمعی شغیر^(۱) اسیر گشتند، و شکست و هزیمت یافته عنان عزیمت گردانیدند. چون هوا گرم بود آذانی در سراب آشفته آب مردند، و بعضی که برآمدند بعد از مدتی بچال خورد آمدند.

چون مشاعره^(۲) ظلم و تعدی او به ولایت رسید، نگاهار و ده قلع او از عالم غیب باطل بهکر رسانیدند. و مردم از شر آن سرور خلاص شده مأمون گردیدند، و بار دیگر ولایت بهکر بهکیر به نواب محمد صادق خان مستقل گردید. و در تاریخ ۱۲ ربیع الاول سنه ثمان و تسعين و تسعمایه میرزا محمد زاهد ولد نواب صادق محمد خان به بهکر خدیف آورده، آئینه و رعایا ساوک خوب نمود، و دلمای مجروحان ظلم را در رحم عدل نهاد. و میرزا زاهد ۱۰ بغایت خوشرویی و خوشخویی بود، و اکثر باعلا و افتخار صحبت میداشت. و وظائف و ادرات را موافق سلیقه محمد صادق خان تنجیسه نموده، دست تعرض ظلمه^(۳) را از دامن مظلومان کوتاه گردانید. و خراجیه شمه معصوم وکیل محمد صادق خان به صفات حمیده آراستگی داشت و به مهیات کلی و جزوی (۱. ۱۸۸۵) واریسی می نمود. و مردم بهکر متسلی شده رو به زراعت و عمارت نهادند. ناگاه آفت سلاوی در ربیع آن سال واقع شد. باوجود ملاحظه تیره روز^(۴) برعیت رسید. و محصول در اندک فرصت نایاب گشت. بار دیگر قحط و غلا و عسرت روی نمود.

و درین اثنا عرق غیرت بادشاهی در حرکت آمد، که چون همای دولت بادشاهی ظل اقامت بر دار السلطنت لاهور انداخته، میرزا جانی بیگ اقتدا به سنن میرزا شاه حسن نموده رقبه اطاعت برقبه ملازمت استوار نداشته، دم استقلال میزد، نواب خان خانان را به تسخیر ولایت تهنه و ضبط و ربط بلوچان تعین فرمودند. و در تاریخ ۲۲ شوال سنه مذکور میان خریف به بهکر

(۲) ق : ظلم

(۱) م : کثیر

(۴) این قراة حاست : د : نیز روز ؛ ف : روز بروز

(۲) این قراة م است : ح : د : اشاعه

پیشکش لائق بدرگاه فرستاده و زبان به عجز و اخلاص و نیاز گشوده. محمد صادق خان مراحت نموده به بهکر آمده. و بعد از مدت قلیل عازم درگاه جهان پناه گردید.

و بعد از آن به يك سال جاگیر تغیر یافت. و در خریف هر دو سال که ساکیر بهکر تعلق به خان مومی‌الیه داشت، آفت ملخ بزراعت رسید و قحط و غلا در بهکر واقع شد. اکثر مردم جلاوطن شده روی باطراف نهادند. و مردم سیمیه و بلوچ هر دو روی آب را ناخته آبادانی نگذاشتند.

و در اواخر ربیع الثانی سنه ست و تسعین و تسعمایه جاگیر به نواب اسماعیل قلی خان منتقل گشت. و رحمان قلی یک ولد او به بهکر آمد. چون میرزاده دولت مند^(۱) بود، بمردم بهکر بنیای شفقت^(۲) پیش آمد، و سلوک و معاش خوب باهالی. قلعه نمودند. و ویرانی بهکر به یمن سعی ایشان روی به آبادانی نهاد. چون اسماعیل قلی خان ترك ملتان گرفته بدرگاه رفت. قدر ساکیر از ایشان واقع شده به شیرویه سلطان قرار گرفت.

و در اوائل محرم الحرام سنه س و تسعین و تسعمایه شیرویه سلطان به بهکر آمد. و چون او مدام خمر بوده، مہبات خود را به غلامان زره خرید و گذاشت: و شب و روز به قتل و لو و لعب مشغول بود. و او در مجلس کثیری نشست و اعیانای کسی را به صحت او راه میدادند^(۳). و مناف و ادرات اکثر فقرا معطل ماند. و او يك مرتبه نعبه اهتمام مال و معامله^(۴) برآمده و مدتی در دکانی نزول نموده مال و معامله به وصول رسانیده. و محمد حسین یک ولد خود را نعبه نحیر سیوی فرستاده. و امانت حمیت^(۵) نواد حکم صفت کردید. و او را بپسر شیرویه مردم بلوچ ندی بردند. در اول حمله کسار گرفتند. و آن مردم فی ۱۱ ۱۲۶۱ هـ ملاحمه مرحول داشتند.

بر سر پاتر رفته با مردم میرزا جانی ییگ جنگ کردند. مردم خوب میرزا جانی ییگ مثل سلطان محمود خان برندق و کوچک بن سبجانقلی و عبدالله کانجرجه دران جنگ (f.186a) کشته شدند. ورستم پدر دستم^(۱) بدست آمده، و نسیم فتح بر پرچم علم محمد صادق خان وزیدن گرفت. و چون مشارالیه عزیمت فرمود، سبجانقلی ارغون که سردار لشکر میرزا بود در کنار آب قلعه ساخته ادوات و آلات حرب آراسته نموده، غراب و کشتی بسیار در ته قلعه جمع نمود. چون لشکر محمد صادق خان بآنجا رسید مشارالیه در غراب بچنگ برآمد. و دران دفعه نیز شکست بر لشکر ارغون واقع شد. سبجانقلی زنده بدست آمد^(۲)، و جمعی مقتول و مجروح گشتند. و دوازده غراب نیز بدست آمده^(۳)

محمد صادق خان ازین فتوحات خوشدل شده قلعه سیوستان را محاصره نمود. و چون مدتی از محاصره برآمد نقب عظیم فرو کردند، چنانکه دروازه و فسیل پیش قلعه را برداشت. و محمد صادق خان حکم کرده بود که هیچ کس بی رخصت من بقلعه درنیاید. بعد از آنکه دخان و بخار دفع شد، اهل قلعه ۱۵ دست بدست دیواری کشیده دست بتوب و تفک^(۴) نمودند، و جماعه که به زور بازو^(۵) بر سطح بام و دالان دروازه در هوا^(۶) شده بودند بر زمین آمده (f.186b) آسیبی بدانها نرسیده بود. درین اثنا میرزا جانی ییگ با لشکر بر و بحر در برابر مهران که شش گروهی سهوانست آمد. محمد صادق خان ترك محاصره داده متوجه جنگ میرزا جانی ییگ گشت. و چون در محاذی ۲۰ کوه لکی رسیدند، غرابهای میرزا جانی ییگ را در برابر اردوی محمد صادق خان آورده توب و تفک سردادند. و بعد از چند روز دران برابر بوده در محاربه میکوشیدند، که دران اثنا فرمان بادشاهی رسید که میرزا جانی ییگ

(۱) ر: ورستم بزور وستم (۲) م ندارد: و جمعی مقتول الخ (۵) د ف: زور دارو: ر: برادر و سطح
(۳) م: افتاد (۴) ح ف م: تفک (۶) ف: بهوا

مردم بجهت انتقام مردم کاگری توجه فرمودند. و باندك توجه مردم منگچه جلا وطن شده رو بگریز نهادند. آخر الامر باندك مدت سید ابوالفضل ولد میر عدل که سردار لشکر بود عنان تعاقب بر تافته عزیمت مراجعت نمود و در قلعه بهکر آمد. بعد از چندگاه میر عدل فصد نمودند، و خون بسیار ازو برآمده ضعف عارض او گردید، و در هشتم^(۱) شهر شعبان سنه اربع و ثمانین و تسعمایه بجوار رحمت ایزد تعالی و تقدس پیوست. و بعد از فوت او بندگان حضرت ظل الهی شاهنشاهی حکومت بهکر را به دستور پدر باو (یعنی سید ابوالفضل) تفویض فرمودند. و در سال دیگر مقدمان کاگری را مقید و محبوس گردانیده يك دو کس را زیر پای فیل (f. 184b) هلاک کردند. و در تاریخ دویم ذی القعدة سنه خمس و ثمانین و تسعمایه اعتماد خان خواجه سرای که از معتمدان درگاه بود بایالت بهکر آمد. و چون حدة مزاج داشت، به سپاهی و رعایا و ائمه سلوک خوب نمود. بعضی از مخادیم ازو رنجیده روی توجه بدرگاه عالم پناه آوردند. هر چند او کس فرستاده معذرت خواست، مخادیم تسلی نشده عزیمت سفر مصمم گردانیدند. و چون بملازمت ۱۵ بندگان حضرت ظل الهی رسیده اظهار شکایت ازان بی سعادت نمودند، بر زبان^(۲) حضرت گذشت که هرگاه که او این مردم عزیز را رنجانیده، کشته خواهد شد. و هم چنان که^(۲) بر زبان الهام بیان ظل الهی گذشته بود بوقوع آمد. و آن قضیه برین منوال بود که چون او همیشه هزل و مطایبه را پیشه^(۳) خود ساخته بمردم خوب سخنان غلیظ و رکیک میگفت، و بمردم سبک ۲۰ معاملگی میکرد، روزی جمعی از سپاهیان اتفاق کرده در دیوانخانه او را روز تاریخ دهم ربیع الاول سنه ست و ثمانین و تسعمایه بشهادة رسانیدند.

و بعد از اعتماد خان بندگان حضرت ولایت بهکر را (f. 185a) بشرکت جاگیر مسند عالی فتح خان مهارت^(۴) و راجه پرماتند خویش راجه تودرمل

(۱) ح: یستم (۲-۲) این جمله در ف موجود نیست (۳) م: شعار (۴) م: ماهوت؛ ح: بهادر

و در حین که ترسون خان از درگاه مرخص می شد، بعضی ارکان دولت بعرض رسانیدند که اولاد سیف الملوك سراوار سرحد بیستند مدگان حضرت حکومت آگره را به ترسون محمد خان تفویض نموده بهکر را تغیر فرموده، و تعلیقه سام موالداس صادر شد که او کروری سرکار بهکر شده (f 1836) اهتمام مال و معامله نماید. و بعد ازان مدگان حضرت سارو اعتماد^(۱) میر سید محمد امرویه میر عدل را به منصب هراری سراوار ساخته ایالت و حکومت بهکر باو تفویض فرمودند. و چون او سید و عالم بود فرمان صدارت ائمه بهکر را بر او تفویض فرمودند^(۲)، که فراحور استحقاق مدد معاش تعیین نماید. در تاریخ ۱۱ ماه رمضان سه مدکوره به بهکر تشریف آورد، و به محادیم و اکابر اعزاز و اکرام تمام پیش آمده قریب پنجاه ۱۰ هراریکه زمین مدد معاش به سادات و علماء و مشایخ و موالی و اهالی در حور حال هرکس تعیین نمود. و محادیم در زمان دولت او فراغت کردند. و هم در اوائل حکومت خود لشکر محانب سیوی تعیین نمود. مردم منگجه^(۳) پرگنه کاکری^(۴) در مقام تردد شده^(۵) با مردم میر عدل بد پیش آمدند. و سید محمد میر عدل درباره رعایا در دستور العمل شده وررید و اقرار کی کوت ۱۵ بر يك يگه علی التسوية پنج من محصول قرار داد، و صاحب اتمانان بر مزروعات تعیین نمود. و آن مردم تشدید بسیار بر رعایا کردند. الغرض که مردم میر عدل در قلعه^(۶) (f. 181a) که مابین گبند و پجراه است^(۷) درآمدند. مردم منگجه بی دولتی نموده محصلان^(۸) را تیر ناران کردند. جمعی از مردم خوب میر عدل شهادت رسیدند. و این بی سعادتان چاهی که درون ۲۰ قلعه بود موم و کافر را باهمهم دران چاه افکندند و محاکم برار ساختند. میر عدل ازین واقعه درهم شده مردم خود را از سیوی طلب نمود. و آن

(۱) سارو، میر عدل	(۲) حور کاکری	د کد و عمل
(۳) مردم منگجه و پجراه	(۴) حور کاکری	(۷) حور و محصلان
(۵) مردم منگجه و پجراه	(۶) مردم منگجه	(۸) مردم منگجه

در صدد امتناع آمد و آن مردم را موعظی داشت. چون حرف بر خجالت
در میان آمد، کیسوخان سیادت پناه سید مسلمان و شادیم بهکر و جمعی
فرستاد که طاهر خان و قاسم خان و میرزا محمد خان را نصیحت کنند.
خوانین بخادیم را از خدا خواسته همه را بکشد و بکشند که حقیقتاً سلاطین را
از قرار واقع محضّر نموده بدرگاه عالم پناه فرستاد. بخادیم که بر مسند
نمودند که اگر طرفین حاضر باشند، بنویسیم. خوانین عظم و مودت را
و کلامی کیسوخان آمده اند، بحضور ایشان و نقابت را آنچه می بیند بنویسیم.
ما تکلیف زیادی نمی کنیم. چون بخادیم شروع در موعظت کردند،
کیسوخان مضطرب شده دید که کار بقیامت می کشد، و بن اند کرده پشت سرای
۱۰ احوال می نمود. کس فرستاد که من قاعه را می بینم. بخا محضّر نمی بنشیند.
خوانین گفته فرستادند که ما محضّر نویسته بکشد و بکشد. اگر تو قاعه را نمی
دهی به مهرها رسانیده بایه سریر ارسال می نمائیم. کیسوخان در علاج
(f. 183a) شده، خوانین مدکورین را به قلعه در آورد.

و حکم جهان مطاع صادر شده بود که کیسوخان با اتفاق برادران ترسون
۱۵ و سادات و اکابر تحقیق خزانه و سایر بیوتات کارخانه سلطان محمود خان
نموده، کاغذ تفصیل را به مهر این جماعه رسانیده بدرگاه فرستد. بموجب
حکم تحقیق خزانه نموده، اهل حرم سلطان محمود خان نیز حسب الحکم عازم
درگاه شدند. و همشیره خان جهان که حرم عمده سلطان محمود خان بود
بموجب فرمان پجانب لاهور عزیمت نمود. درین اثنا خواجه ملک خواجه
۲۰ سرای و رای سنگ درباری و بنوالیداس نویسنده بجهت تحقیق خزانه و روانه
نمودن اهل حرم سلطان آمدند. بار دیگر در لهری عرض خزانه را دیده^(۳)
در غره رجب سنه مذکوره از راه ناگور عازم گشتند^(۴).

(۱) م: استغفار (۲) م زیاد دارد: محمد خان (۳) م: نموده (۴) ح: عازم درگاه شدند

مرد تد مراح و مدحوی بود^(۱) روری بر سر دیوان یحیی تواحی درشتی کرده^(۲) و بحیر بر پای او نهاد و چون محاهدان بعد از دو ماه در صدد توحه تسخیر تته شد و مح علی حان را بر سر عیال و اطفال گذاشت، و چند روز محه ساختگی لشکر در قصه رانی پور توقف نموده، کیسوحان ترعیب و تحریرص مردم مکر دعدعه لشکر کشیدن محاب لهری کرد. و در ۵ تاریخ ۲۰ رور جمعه^(۳) شهر رمضان سه اثنی و ثمانین و تسعایه لشکر خود را دو فریق ساخته از آب گذرآید جمعی از برار باغ شهر محاب لهری توحه نمودند، و برخی در عراب و کشتی آماده جنگ و آتشیاری شده از برار (۱۹۲۶) آستانه حواحه حصر^(۴) گذشتند و مردم مح علی حان سوار شده محاب عیدگاه برآمدند. ناگاه مردم بحر از عراب برآمده آتش به ۱۰ کشتهای محاهد حان در زدند. چون شعلات آتش بلند شد، سواران که برآمده بودند برگشته بمبارل خود متوحه شدند در بوقت سواران کیسوحان پیش آمده حقهای آتش به شهر انداختند. هر جا آتش در گرفت مح علی حان سوار شده راه فرار پیش گرفت. و از اطراف لهری سپاه مکر درآمده دست بعارت برداشته تا وقت عصر تاراج کردند و علم و نقاره مح علی حان ۱۵ بدست آورده بقلعه آوردند

چون این خبر به محاهد حان رسید ابلعار کرده به قصه لهری آمده نأسف و تحسر بسیار نمود. اما ملاحظه پادشاهی نموده تعرض به کیسوحان نمود و کیسوحان در قلعه مکر فی اعتدالی بنیاد کرد چون شنه از احوال او بدرگاه عالم پناه رسید، حراست ولایت به نواب ترسون محمد حان قرار ۲۰ گرفت در اوائل محرم سه نلک و ثمانین و تسعایه محمد طاهر حان و شاه محمد سب الملوک و محمد قاسم حان و میرزا (۱۹۲۶) محمد سلطان به قصه لهری راه نمودند. غل فرمان عالیشان حاگیر مکر برد کیسوحان فرستادند او را آید حیرت (۱) حیرت (۲) حیرت (۳) حیرت (۴) حیرت

بخش چهارم

در ذکر انتقال ولایت سند بحیضه تصرف بندگان درگاه بعد از
انقضای حکومت سلطان محمود خان و ذکر احوال
حکامی که بایالت بهکر مقرر شده اند

۵ سابقاً رقم ذکر یافته که کیسو خان در تریخ ۱۲ شهر جمادی الاول
سنه ۱۱۰۰ و ثمانین و تسعمایه به بهکر آمد، و فرمان عالیشان شریف نفاذ یافت
که ولایت بهکر را بطریق مناسفه به محب علی خان و مجاهد خان داده متوجه
تسخیر تپه شده محمد باقی ترخان را بدست آورند. و در آن حین مجاهد خان
در ولایت گنجا به بوده. چون خبر آمدن کیسو خان بقاعه بهکر بدو رسید،
۱۰ بسرعت تمام عزیمت بهکر نمود. قبل از رسیدن مجاهد خان کیسو خان اراده
نمود که قصبه سکر را خالی نمایند. مردم مجاهد خان بآمدن مجاهد خان
موقوف کردند. کیسو خان قبول معنی ننموده جمعی را بجانب سکر فرستاد.
و وکیل خان که وکیل مجاهد خان بود در دیواری که گرد سکر برآورده
بودند جنگ کرد، و از طرفین چند کس بقتل رسیده. کس بسیار زخمی شد
۱۵ (f. 181b) و بعد ازین واقعه به سه روز مجاهد خان آمده مردم خود را بجانب
لهری برد، و جانب سکر تمامی بتصرف کیسو خان باز گذاشت. و جانب
لهری و پرگنه بهکر به تحت تصرف محب علی خان و مجاهد خان بود. اما
مردمی که جمع آمده بودند شکسته خاطر شدند.

و درین اثنا چندی از مردم ارغون گریخته به بهکر آمدند. کیسو خان
۲۰ به سعایت شاه بابا ولد جان بابا ترخان آنها را بقتل رسانید. و کیسو خان

و مستمع را طاقت (f. 180b) تنفیدن احادیث کمتر میبود. و مولانا رتبه عالی داشته. در چهاردهم شهر شعبان سنه ثمان و تسعین و تسعایه بعالم آخرت شتافت. مدت حیات ایشان نود و شش سال بود.

۱۳ — ذکر مولانا اراهم ولد مولانا جمال الدین^(۱) مفتی: بغایت زاهد و عابد و گوشه نشین بوده. و در علم فقه عدیل مداشت. اکثر ارباب استفتا بارقام فتوی او محاضر خود را مزین داشته. قضاة اسلام به روایات مفتی عمل می نمودند. و مولانا بکمال تقوی و پرهیزکاری متصف بوده. و در سن هشتاد و نه سالگی^(۲) بعالم عقبی توجه نمود.

۱۴ — ذکر مولانا قاسم دیوان: در اوائل حال در ملازمت مخدوم میران تحصیل علوم عمده، و مطول را گذرانیده، بولایت شتافت. و در ۱۰ مدرسه مولانا محمود سرخ رسیده علم معقول و منقول را در ملازمت ایشان گذرانیده، بدیار سند آمد. چندگاه بافاده درس مشغولی می نمود. و در جنبی که سلطان محمود خان محکومت سیوی تعیین یافته بود، مولانا را تکلیف همراهی کرده قران را در خدمت مولانا گذرانیده و بعضی کتب را نیز. و مولانا در بهر بافاضه علوم می پرداخته (f. 181a). وفات مولانا قاسم در ۱۵ سنه سبع و سبعین و تسعایه بود.

بایزید پورانی بحالۀ نکاح او در آمده. و بعد ازان به بهکر آمده رحل توطن انداخته. بغایت زهد و تقوی داشته. همواره منزوی بوده، آمد شد بمردم نداشته. و احياناً در ایام اعیاد در مجالس عالی به ملاقات^(۱) سلطان محمود خان میرسیده^(۲). در اوائل سنه سبع و سبعین و تسعمایه رخت وجود از دار فنا بعالم بقا کشید.

۸ — ذکر میر ابوالمکارم ولد میر غیاث الدین محمد سبزواری: در سلك امرای میرزا شاه حسن و سلطان محمود خان انتظام داشته. و سلطان محمود خان او را برسم رسالۀ نزد شاه طهماسب بادشاه عراق فرستاده، و از شاه بخطاب و سلطانی، سرافراز گشته. بغایت خوش طبع بود و بفضائل کمالات علمی آراسته، و طبع نظم داشته.

۹ — ذکر میر یونس محمد ارغون: در اوائل حال در ملازمت جنت آشیانی محمد همایون بادشاه و محمد زمان میرزا بوده. و بعد ازان در سلك امراء میرزا شاه حسن و سلطان محمود خان انتظام داشته. و شعر ترکی و فارسی خوب میگفته. و در اواخر عمر گوشۀ قناعت و انزوا اختیار نموده، در شهر سنه ۹۸۵ عالم فانی پدرود کرد، و پیش از وفات به دو روز تاریخ وفات خود یافته که، ع: «رستم از قید این و آن ای دل».

۱۰ — ذکر مولانا بار محمد المشهور بمولانا یاری: مولانا از هرات^(۳) بوده. و بغایت خوش طبع بوده و بلاغت به مرتبۀ کمال داشته. در فن انشاء بی بدل وقت خود بوده، و اشعار خوب میگفته^(۴). و از جمله اشعار اوست، بیت:

• گهرات خوش دیاری اما بشرط یاری •

• بی یار چون توان بود در این چنین دیاری •

و سلطان محمود خان او را برسم ایلچی گیری بدرگاه معلی فرستاده بود. چون

و تسعین و ثمانمایه بود، و در سن هشتاد و چار سالگی رحلت فرموده. و کاتب تاریخ وفات او «در هشت آمود» (۹۸۲) یافته. و وی را حذب روی نموده بود، که اکثر ازمه در آن حالت محکم میرزا شاه حسن زنجیری پهای او می نهادند؛ و او را بحیر از قلعه خود را در طغیان آب از برابر رح دیوانخانه میرزا شاه حسن که گرداب محوّه دارد می انداخت، و اراں حاب ه آب از برابر کوه شکسته بر می آمد. و این امر مشاهده مردم شده بود.

ذکر سادات و علما که معاصر بودند با سلطان

محمود خان در حین حکومت^(۱)

۱- ذکر شاه قطب الدین محمد بن شاه محمود بن شاه طیب هروی:

مدتی مدید منصب ارجمند شیخ الاسلام داشته. و ذکر این عزیز در ص ۱۰ اعزّه معاصر میرزا شاه حسن مذکور شد.

۲- ذکر میر سید صفائی بن سید مرتضی الحسینی الترمذی: به صفت

نقابت و وفور حالت موصوف بود و به کثرت خود و سخا مشهور. پیوسته (۱۱۶۹۱) با علما و فضلا صحبت میداشته. و مسافر و محاور از موافقت عوائد

ایشان بهره مد می نمود. و همواره به مقتضای «التعظیم لأمر الله و الشفقه علی خلق الله» عمل نموده، لله فی الله^(۲) در امداد محتاجان و یردستان سعی موفور می نمود. و بعد فوت شاه قطب الدین به منصب شیخ الاسلامی مشرف شده، چند سال به استقلال گذرانیده، در ذی قعدة سنه ۹۹۱ علم عریضت بعالم آخرت رافراخت.

۲۰ شاه قریشی سید صفائی . کافراحت فلك لوای نورش
ماگاه ازین جهان فانی . افتاد مان جهان عورش
تاریخ جو حشمتش ز مای ، گفتا «پر نور ناد گورش»

نهاد، عرضه داشت بدرگاه عالم پناه نموده استدعای گماشته کرد، که قلعه را باو سپارد.

و چون کار صاحب قلعه و اهل قلعه به صعوبت و تعب کشید، دران ایام میر ابو الخیر که همشیره او در خانه سلطان محمود خان بود، با سی سوار از راه سیپور^(۱) به گنجا به رفت، و فی الجمله سامانی بهم رسانید. مجاهد ه خان از آمدن او متردد خاطر گشته، دفع او را بر مهم بهکر اهم دانسته بآنحائب متوجه شد، و محب علی خان را در گرد قلعه بهکر گذاشت. و مادر مجاهد خان صایم بیگم^(۲) دست تعدی دراز نموده^(۳)، پیاران را که از قلعه بیرون میرفتند شکم آنها را پاره کرده تجسس زر میکرد [ند]. چون اهل قلعه مشاهده آن حال نمودند، مردن خود را بدرون قلعه بهتر میدانستند، ۱۰ و پای ثبات در دامن صوری فشردند. و چون روز بروز مرض سلطان محمود به امتداد می کشید، بعضی از اطباء باو گفتند که درین تشویش شراب مفید است، شراب انگوری باید بهم رسانید. سادات و علما را طلیده گفت که چهل (f. 176b) سال است که من از شراب تویه کرده ام، و حالا بهر حال ترك این امر اولی میدانم، اقدام بدان امر نه نموده. و چون مرض به ۱۵ اشتداد کشید، و دست و پا ورم کرد، و آماس تا سر دل رسید، در نیمروز شنبه هشتم شهر صفر سنه اثنی و ثمانین و تسعمایه از عالم فانی به جهان جاودانی انتقال نمود.

و چون این خبر به محب علی خان رسید، جمیعت نموده، در کشتیا سوار شده بگرد قلعه آمد. اهل قلعه مردانگی نموده، جنگ خوب کرده ۲۰ او را باز گردانیدند. و امرا و سادات و علما و مشایخ و اکابر قسم یاد کردند، هر آنکه قلعه را به محب علی خان و عماد خان ندهند. و هر کس از درگاه

ایلچیء سلطان حسین میرزا قندهاری به بهکر آمده بودند ، نیز از قلعه برآمده روبرو شدند . و سلطان محمود خان در برج امیر سلطان برادر خود که مشرق رویه بود برآمد . چون با جمعی از سپاه مجاهد خان بر قلب صف تاختند و جنگ در پیوست ، و سپاه بهکر بی سردار بودند و چندین از جوانان بهکر نیز مردانگی نموده خود را بآن مردم رسانیده ترددی خوب کردند ، بالاخره چون اقبال هم عنان نبود ، عنان عزیمت بمیدان هزیمت تافتند ، و چندی در معرکه مقتول گشتند . سلطان محمود خان بعد از مشاهده آن جنگ قرار بر تحصن و قلعه داری نهاده بآلات و ادوات حصار بیچنگ می پرداخت . چون ایام تحصن متعادی شد ، و بیماری و مرض در میان مردم انتشار یافت ؛ اکثر مردم صاحب فراش شدند و بسیاری راه عدم پیش گرفتند . و چون تعفن و اشتداد مرض در قلعه پدید آمد ، به مصلحت وقت جمعی را رخصت بر آمدن دادند . و در ماکولات و مایحتاج عسرت غریب بهم رسید ، چنانکه سیر گوشت و روغن به دو روپیه و سیر ماهی به سی تنکه کشید و مبارکخان و بیگ اوغلی و مناج که خمیر مایه فتنه و فساد بودند ۱۵ به اقبیح وجه از دست ملازمان محب علی خان هلاک شدند .

و چون مردم سلطان محمود خان در اجمیر به ملازمت بندگان حضرت مشرف شدند ، و پیشکش باهل حرم گذرانیدند ، بندگان حضرت را بغایت مستحسن و مقبول افتاد . فرمان ایالت بهکر بنام سلطان محمود خان مصحوب میرجی تواچی شرف صدور یافت . محب علی خان و مجاهد خان به ۲۰ مضمون فرمان عالیشان عامل نه گشته ، بخلاف حکم عمل کردند . و میرجی تواچی نیز در قلعه محصور بود . و از ابتداء رجب سنه ثمانین و تسعمایه تا رمضان اثنی و ثمانین و تسعمایه مرض استسقا به سلطان محمود خان (f. 176a) لاحق گشت ، و مداوا و معالجه کارگر نیامد . ناچار دل بر قضیه ناگزیر

و مجاهد خان آمده به قصبه لهری فرود آمدند. محمود خان درون قلعه پشت دست میگزید، و مردم سکر^(۱) را به تمامی بقلعه بهکر درون آورد. قلعه از مردم سپاهی و غیره مملو گردید، و همدران اوان نواب سعید خان فی الفور آمده يك توب انداز بالا تر از قصبه لهری فرود آمد. و مردم (f. 174b) ارغون از مبارك خان و يك اوغلی دل پر خون داشتند. به حب علی خان و مجاهد خان ظاهر ساختند که سعید خان به طلب مبارکخان آمده، و امشب مبارکخان از اینجا بر آمده بنزد او خواهد رفت، و معامله شما دران وقت صورت پذیر نه خواهد بود. حب علی خان و مجاهد خان آنها را بقیه گران مقید^(۲) گردانیده اشیاء و اموال ایشان را متصرف گشتند. و پسر خواجه مناج^(۳) از لهری گریخته نزد مخصوص خان رفت، و بآن تقریب خواجه ۱۰ مناج^(۴) را نیز مقید گردانیدند. و بعد از چند روز سعید خان موضع کندران را غارت نمود. و سلطان محمود خان بایشان مکتوبی نوشت که باعث آمدن شما چه بود؟ ایشان معذرتی گفته، کوچ کرده، عازم ملتان شدند. و مجاهد خان بعد ازان شوکتی پیدا کرده در استعداد محاربه شد.

سلطان محمود خان محمد قلی یک برادر زاده خود را با جمعی در غراب ۱۵ سوار کرده بجنگ فرستاد. اتفاقاً در اثنای جنگ حقه آتش بسته در داروخانه که در اینجا بود افتاد. آتشی عظیم در گرفته محمد قلی یک و اکثر مردم حریق و غریق گشته (f. 175a) جان بمالك ارواح سپردند، و شکست غریب دست داد. و بعد از چند روز مردم مجاهد خان از برابر پیواری^(۵) که پنج گروهی بهکر است، کشتی چند بهم رسانیده از آب گذشته، بجانب ۲۰ سکر در آمدند. و هر مرتبه که جنگ واقع می شد، مردم بهکر هزیمت یافته دوباره گریزی می نهادند، تا آنکه روزی روی دریای سکر^(۶) را بل بسته لشکر را بنامی از آب گذرانیدند. و جماعه ترکان که ما خواجه محمد رحیم

(۱) سکر (۲) سکر (۳) سکر (۴) سکر (۵) سکر (۶) سکر

یگ اوغلی را در ولایت معروض نمود. یگ اوغلی نیز همین معنی را شنیده، نماز شام از دروازه خواجه خضر که باهتمام او مقرر بود، زن و خواهر خود را گرفته بدر آمد، و شبشب با مبارکخان که در الور بوده ملحق گردیده، و به او چنان نمود که سلطان محمود خان قصد کشتن من و تو کرده، و من اطلاع یافته برآمدم؛ فکر خلاصیء خود باید کرد. آن شب این تیره روزگار دفعه دفعه مردم سپاهی را طلبیده بر مخالفت سلطان محمود خان ترغیب^(۱) می نمود. و مبارک خان اراده کرد که خود را به کوچ خود در ناگور رساند، و ازان جا به ملازمت بندگان حضرت شتابد. بعضی او را برین داشتند که سوار شده به بهکر باید رفت، و مردم همه^(۲) بشما ۱۰ اتفاق دارند. سلطان محمود خان را دستگیر کرده در حرمسرای جای باید داد و عنان حکومت را بید اختیار باید گرفت. صباح آن مبارکخان سوار شده و دمامه نواخته در لهری در آمده، صفوف سپاه آراسته، در بمقابله قلعه بایستاد. و سلطان محمود خان پروانه به مبارکخان نوشت (f. 174a) که ترا به دویست لاری سیاه خریده باین رتبه رسانیدم، و الحال تو در مقام ۱۵ حرام نمکی شده^(۳) بهتر آنست که راه حرمین پیش گیری، و عذر تقصیر خود را در خواهی. یگ اوغلی جواب نا ملائم نوشت. بعد ساعتی ملازمان سلطان محمود خان ازو جدا شده جوق جوق از کنار آب روی به قلعه نهادند، و او سراسیمه شده، داعیه گجرات نموده به الور رفت. و بعضی سپاه همراه شده به الور رفتند.

۲۰ و در ۲۲ شهر رجب سنه ثمانین و تسعمایه یگ اوغلی با چندی نزد محب علی خان و مجاهد خان رفته اظهار مخالفت سلطان محمود خان و موافقت بایشان نمود. و مجاهد خان صباح آن سوار شده بمردم خود متوجه لهری شدند، و مبارکخان به استقبال برآمده. و بعد التقا جیوش محب علی خان

گفتار در بیان تفرقه و پریشانی و انتقال نمودن سلطان محمود خان
از عالم فانی بجهان جاودانی^(۱)

بقا دار (پر) ملال مانند کمال آفتاب سریع الزوال است . و آفتاب
جاء و جلال مثال سایه غمام برق^(۲) انتقال . چون مشیت بادشاه متعال به
تغیر دولت حاکی^(۳) تعلق گیرد ، ثبات آن به بسیاری سپاه تمشیت نپذیرد . ۵
و هرگاه اراده مالک الملک ذوالجلال به تفرقه جنود امیری^(۴) متعلق گردد ،
جمیع او با اصابت^(۵) تدبیر عقلا بوقوع نه پیوندند . اذا ما (f. 173a) اراد
الله تغیر دولته ، فان قضاء الحق لا یدافع ، فکیف بقا الملک من دون حکمة
ولا ینفع التدبیر والحکم قاطع . نظیر این تقریر آنکه چون تقدیر بادشاه قدیر
بانهدام بنام دولت و زندگانی سلطان محمود خان متعلق بود ، با وجود کثرت ۱۰
رجال و اسباب^(۶) .

بعد از آنکه زین العابدین سلطان و نوروز خان که عمده ملک^(۷) بودند
با صیغه خود روانه درگاه عالم پناه گردانید [و] زمام امور حکومت خود را
به ید اقتدار مبارک خان و بیگ اوغلی ولد او نهاد . و زوجه مبارک خان که
فی الجمله عورتی عاقله بود نیز دران سفر ملازم رکاب صیغه خانی بوده . و بیگ ۱۵
اوغلی مدام به شراب مشغولی می نمود ، و جمعی از مردم او باش گرد او بر
آمده اغوا کردند ، که سلطان محمود خان پیر شده ، اگر او نباشد هر آینه
صاحب ملک و مال شما خواهید بود . الغرض که او در صدد حرام نمکی
شده قصد قتل صاحب خود را مکنون خاطر خود ساخته ، جمعی را از
ملازمان سلطان محمود خان بخود متفق گردانید . ۲۰

چون روزی چند برین برآمد ، این خبر شیوع یافته . هندوی تمناچی که
ملازم سلطان (f. 171b) محمود خان بود ، او در ماده خیانت و دست انداز

(۱) حوریه بود . در برابر (۲) حوریه . منزهه . ندای . برق . (۳) د . حاکی (۴) د . حوریه . امیری
(۵) د . صاب (۶) اخبار جمع سبعه دربار ساخته شده است (۷) د . ملک حوریه . می . دست .

حقیقت احوال به سلطان محمود خان عرصه داشت نمود سلطان محمود خان
 رس العادین سلطان را با دوسه هزار سوار به کومک مردم مانیله فرستاد
 چون رس العادین سلطان بموضع لجواری که هژده^(۱) گروهی بهکر است
 رسید، به محاهد خان حیر آمد. درین اثنا ابو الحیر گور^(۲) که خویش سلطان
 محمود خان و بسیار مردانه بود، از ملان آمده به محاهد خان ملحق شد.
 او را با صد و پنجاه سوار به حکم رس العادین سلطان فرستاد در
 حیثی که رس العادین سلطان خواست که از لجواری کوچ کند، حیر آمدن
 ابو الحیر میرسد^(۳). اوروع خود را در قلعه لجواری گذاشته یکدو گروه
 راه پیشوا بحکم ابو الحیر می آید^(۴) و میان ایشان حکم واقع می شود^(۵)
 به بحر تاختن ابو الحیر مردم رس العادین سلطان (f 171b) رو هزار نمودند.
 و رس العادین با جمعی رمائی ایستاده حکم کرد، و دران میان حیدر بیگ
 نام حیوانی که خویش سلطان محمود خان بود ترددات خوب کرده آنجا کشته
 شد. رس العادین سلطان دید که حوانعار و رانعار و اکثر مردم عول رو
 هزار هادند، و کسی با او نمادند، برگشته به لجواری آمد و مردم محاهد
 خان فتح عرب کرده پیش میرا محاهد خان آمدند. ارس شکست دلهای
 منحصان قلعه مانیله شکسته شد، و در عره صحر سه ثمانین^(۶) و تسعایه
 مارکحان امان خواسته، از قلعه برآمده و محاهد خان در قلعه درآمده
 برکه مانیله را متصرف گشت.

و در بیستم ماه مذکور مسد^(۷) عالی اعتماد خان که سدگان حضرت
 عبه آوردن صدیه سلطان محمود خان تعیین فرموده بودند به بهکر رسید.
 و حامت باحیره بادشاهی مع کمر شمشیر مرصع و اسب با رس و لحام و چهار
 رعه فل آورد. سلطان محمود خان در استعداد چهار و اشیا و رحوت

(۱) هژده (۲) گور (۳) میرسد (۴) می آید (۵) واقع می شود (۶) ثمانین (۷) مسد

این چنین بما پیش می آید . جمعی که به ایشان بودند و ارغونیه را طلبیده
 مصلحت نمودند که چه باید کرد . رایهای ایشان بران قرار گرفت که باید
 برگشته به کهرور رفت ، و عرضه داشت به حضرت فرستاده التماس کومک
 باید نمود^(۱) . و در همان چند روز قلعج بهادر اوزبک از ولایت آمده ، او را
 همراه گرفته بودند . ازو هم کنگاش پرسیدند که درین باب تو (f. 170b) چه
 میگوئی . او گفت که من مسافرم ، هرچه صلاح شما باشد من تابعم . چون
 مکرراً مبالغه نمودند گفت : اگر از من می پرسید ، من سپاهیم ، جمعی را
 همراه من کنید تا من پیش شده يك جنگ به لشکر سلطان محمود خان بکنم .
 بعد از آنکه من کشته شوم ، شما برگردید ؛ و اگر فتح شد مدعا حاصل است .
 ۱ مجاهد خان چون مرد مردانه بود ، [او] گفت : بسیار خوب و سپاهیان
 میگوئید . اول من^(۲) قرار میدهم^(۳) و پیش میشوم . همچنین تا بیست و پنج
 کس از جماعت ارغونیه بر خود این قرار دادند که ما پیش می شویم .
 مجموعه این سی کس که بر خود قرار جنگ داده هراول شدند . و صد
 و بیست^(۴) کس که ماندند غول شده به همین قرارداد از اوباره کوچ کرده
 ۱ متوجه ماتيله شدند . و لشکر سلطان محمود خان قریب دو هزار کس سوار
 در قلعه ماتيله با مبارك خان که غلام سلطان محمود خان بود بیرون برآمده
 مستعد جنگ شدند . و مجاهد خان به همان قرارداد با سی کس آمده مقابل
 شد . و مجاهد خان و قلعج بهادر سر کرده^(۵) تاختند ، و چیقوش^(۶) خوب
 کردند . حق تعالی ایشان را فتح (f. 171a) داد ، و مبارك خان بالشکر
 ۲ گریخته در قلعه ماتيله در آمد . و مجاهد خان به همین چند کس فتح کرد ،
 چنانچه نوبت به جماعه دیگر نرسید . « كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً
 بِإِذْنِ اللَّهِ » اینجا ظهور تمام دارد . مبارك خان در قلعه ماتيله متحصن شده

(۵) ح : سه گروه ؛ م : سرگروه

(۶) م : جیوش کوشش

(۳) م : میدهد

(۴) م : صد دویست

(۱) م : کرد

(۲) م : دل من

خود را به همراه ناهید یکم بدرگاه معلی فرستاد. و درین اثنا ارغونیه باغی شده با ناهید یکم ملحق شده (f. 169b)، برگشته، به تهته رسیده، با محمد باقی جنگ کرده، منهزم شده به بهکر آمدند. محمد باقی ماه یکم را در خانه محبوس کرده آب و طعام از او باز داشت، تا بآن حالت از عالم رفت.

سلطان محمود خان به ناهید یکم گفت که: اگر فرمان بنام من بیارید، همراه شما شده، انتقام شما از محمد باقی میکشم. ناهید یکم چون بدرگاه معلی رفت، احوال معلوم نموده فرمان بنام سلطان محمود خان حاصل کرده، بی آنکه کومکی دیگر بدست آرد، اعتماد بر قول سلطان محمود خان کرده روانه بهکر شد. و محب علی خان و مجاهد خان را التماس نمود که ایشان هم باشند. حضرت بادشاه جاگیر ایشان را در فتحپور و کهرور^(۱) که از مضافات ملتان است، مقرر گردانیده رخصت فرمودند. جماعه ارغونیه که از دست محمد باقی گریخته پیش سلطان محمود خان آمده بودند، سلطان محمود خان از آنها متوهم شده پای پیاده از بهکر بیرون کشیده رخصت هندوستان نمود. و در اثنای راه این جماعه به محب علی خان و مجاهد خان و ناهید یکم ملاقات کردند. چون ایشان را داعیه تهته بود، این دویست (f. 170a) سبصد ارغون را دلاسا کرده همراه گرفتند. این خبر [که] به سلطان محمود خان رسید. چون این جماعه را اخراج کرده بود، به شنیدن این خبر دردم شد. درین اوان مکاتیب محب علی خان و مجاهد خان و ناهید یکم رسید، که ما بوعده شما می آئیم، و بموضع اوباره که چهل گروهی بهکر باشد رسیده ایم. سلطان محمود خان برآشت، و در برابر چیزهای درشت نوشت. ۲۰ و مکاتبات سلطان محمود خان که به محب علی خان و مجاهد خان و ناهید یکم بود مضامنه نموده^(۲) ایشان را تعجب تام دست داد، که ما به دایرتی سلطان محمود خان از حضرت شاهنشاهی رخصت^(۳) کومک نکرانیم. و او خود

(۱) و کهرور (۲) و دلاسا (۳) کومک نکرانیم (۴) دلاسا (۵) دلاسا (۶) دلاسا

اکثر جلا وطن شده باکیک و عوض و شاه منصور و تیمور و مراد حسین به بهر آمدند. و در اول آمدن سلطان محمود خان همه را مقید و محبوس گردانید، و بالآخره باستصواب والدۀ خود خاتمهای فاخره و اسبان عراق داده به مراجع و نوازش پیش آمد، و حسب التماس آن مردم لشکری از خود همراه گردانیده، باتفاق رفته، قلعه سیوستان را محاصره کردند. و قریب پچهار و پنج ماه نشسته کاری نه ساختند^(۱). و چون آب طغیان کرد میرزا عیسی به جمعیت تمام آمده ایشان را کوچانیده، و در برابر موضع رفیان جنگ بین الفریقین واقع شد. و در جنگ هزیمت یافته مردم خوب سلطان محمود خان مقتول شدند. و میرزا عیسی در برابر دریله خندقی زده نشست و از طرفین ابواب مراسلت مفتوح داشته، مکاتیب گله آمیز (f. 169a) به یکدیگر مرسول نموده به مصالحه قرار یافت. و میرزا عیسی معاودت نموده به تهته رفت. و انتقال نمودن میرزا عیسی به دار بقا از دار فنا، و بروساده حکومت بنشینستن میرزا محمد باقی در محالش مذکور [خواهد] شد.

ترجمه حقائق سابق الذکر؛ آمدن ناهید بیگم بملاقات والدۀ خود^(۲)
قبل ازین شمه مذکور شده بود که ماه بیگم بدست لشکریان حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه افتاده بود، و ازو ناهید بیگم آنجا تولد شده، و ماه بیگم او را گذاشته از کابل گریخته به قندهار آمده. درین ولا که حضرت ظل اللهی خلافت پناهی جلال الدین اکبر بادشاه غازی هندستان را تسخیر نمود، ناهید بیگم را داعیه این شد که به مادر خود ماه بیگم در تهته آمده ملاقات نماید. از بندگان حضرت رخصت نموده به تهته آمده به ماه بیگم ملاقات کرد، و به محمد باقی وصلت دختر خود نمود^(۳). و آن دختر در جنگ شیدخون جان بابا برادر محمد باقی بقتل رسید. و محمد باقی صیده

(۱) ندارد؛ و قریب به چهار (۲) د اینجا بیاض دارد؛ سه: ذکر بجملی بعضی وقایع است؛ فقط ر

این عبارت دارد

(۳) ندارد؛ به ماه بیگم الخ

پیش آمده، او را به منازل لائق جای داده، به طریق مروت و مردمی سلوک نمود.

و در سنه تسع^(۱) و ستین و تسعمایه حق بردی ییک^(۲) ایلچی، شاه طهماسب حلقه لعل و تاج و کمر مرصع و خلعت فاخره و چتر و اتاغه^(۳) و جیغه زلف و عقار و انواع تفقدات و انعامات بادشاهی درآورد. و سلطان محمود خان به استقبال استعجال نموده به تشریفات مشرف گشت. و یکسال حق بردی ییک را نگاه داشته (f. 168a). در سال دیگر پیشکش خوب مهیا نموده مصحوب سید ابو المکارم به عراق فرستاد. و نیز شاه طهماسب بار دیگر حق بردی را رفیق میر ابو المکارم گردانیده سلطان محمود خان را به خطاب خان خانی و اجناس تشریفات و انواع تفقدات بنواخت.

و در سنه سبعین و تسعمایه میرزا محمد صالح از دست بلوچی زخم یافته به شهادت رسید. و در همین سال مولانا عبد الله مفتی و میر عبد المجید را بحقه مراسم تعزیت میرزا صالح نزد میرزا عیسی فرستاد و استدعا در خواست گناه میرزا محمد باقی نمود. و میرزا عیسی آن التماس را مبذول گردانیده^(۴) شیخ عبدالوهاب و میر یار محمد ترخان را نزد سلطان محمود خان فرستاده^(۵) ملائمت بسیار نمود. و در حین مراجعت مولانا عبد الله سفر آخرت اختیار نمود. و بعد وصول اعزه به بهکر سلطان محمود خان میرزا محمد باقی را باعزاز و اکرام تمام فرستاد.

و در سنه ثلث و سبعین و تسعمایه ارغونیه با میرزا عیسی در مقام مخالفت شده. قریب به یک ماه در مقام عناد و فساد بودند. عاقبت اکابر^(۶) و اعیان^(۷) (f. 169a) تسکین آن فتنه نموده غبار آشوب فرو نشاندند. و قرار یافت که چند برکنه به تحت تصرف ارغونیه بوده باشد. در اثنای گذشتن از آب میرزا محمد باقی آتش بازی سرداد. و جمعی در آن میان تلف شدند.

و معامله مناقشه واقع شد، و در سنه ست و ستین و تسعمایه سلطان محمود خان متوجه تادیب و تنبیه خان ناهر شده، عازم سیپور گردید، و دو ماهه قلعه سیپور را محاصره نمود، و کس بسیار از ناهر خان بقتل رسید. چون اهل قلعه عاجز آمدند، بالاخره به وسیله شفاعت سیادت پناه خواجه کلان مسکین^(۱) مودودی و فضائل دستگاه مولانا عبد الله مفتی و میرزا محمد مسدر، ناهر خان شمشیر در گردن حائل کرده بر فصول قلعه رآمده زبان به عجز و تضرع کشاد، و عذر تقصیر به چهار لك ته لاری خواست، و خان مومی الیه تمهید مصالحه نموده مراجعت به بهکر فرمود.

و در سنه مذکوره امیر سلطان برادر خورد را که ازو متوهم شده بود ۱۰ رخصت هندوستان نموده، و امیر ابو الخیر قرابت او بی رخصت عزیمت هند نمود.

و در سنه ست و ستین و تسعمایه خبر رسید که بیرم خان عازم مکه است و متوجه باین راه است، سلطان محمود خان چهار باغ پیرلو را فرمود تا خراب ساختند، از توهم آنکه چون جنت آشیانی را (f. 1071) آنجا خوش ۱۵ آمده بود، و مدتی دران جا تشریف داشتند، تا آنکه عسرت بجای رسیده بود که بجای جواری مروارید عوض داده میگرفتند، و بسیاری ازان مردم دران عسرت تلف شدند، او نیز مبادا آنجا را خوش کند و توقف نماید. و بیرم خان سلطان محمود خان را به سبب وصلتی که با ولی یگ بود داعیه آن داشتند که از راه بهکر متوجه شوند. اما باستماع این خبر که سلطان ۲۰ محمود خان چهار باغ را ویران ساخته اند، از راه پتن گجرات متوجه^(۲) شد. و در سنه ثمان و ستین و تسعمایه میرزا محمد باقی ترخان از پدر و برادر رنجیده به بهکر آمد، و سلطان محمود خان مشار الیه را بعطوفت و مهربانی

(۱) د: مسکن و آن خطای نمیاید؛ ر دارد: مسکن (۲) ر: هلداری (۳) م: متوجه گجرات

در نواحی دریله به سلطان محمود ملاقات نموده، اساس قواعد صلح و یگانگی موکد گردانیده، مجدداً عهد و پیمان مشید و مستحکم کرده، وثیقه نوشته، بمر رسانیده سپرد، که بعد الیوم نقض عهد نه نمایند.

و در اواخر سنه مذکوره خواجه معظم را گهاشتگان (f. 166b) یرم خان آورده به بهکر رسانیدند. و بعد از شش ماه رخصت انصراف به ۵ جانب گجرات یافته.

و درین سال شاه محمد خان^(۱) قندهاری قندهار را به سلطان حسین میرزا بن بهرام میرزا سپرده به هندوستان عزیمت نمود.

و در سنه خمس و ستین و تسعمایه ولی یک پدر خان جهان به بهکر آمد. و سلطان محمود خان طرح خصوصیت انداخته بساط انبساط و مودت مبسوط ۱۰ گردانید.

و در همین سال گوهر تاج خانم بنت شاه تردی یک قرابت خان خانان بیرم خان به سعی ولی یک در جلاله نکاح سلطان محمود خان درآمد. و طوی عجب کرده شهر و بازار را آئین بندی کرده قبا بستند، و مجالس متعدده آراسته بانواع حظوظ نفسانی پرداختند^(۲). ۱۵

و در همین سال بخطاب خانی و علم و تقاره و تمن طوغ و جامه و اقو^(۳) از حضرت ظل اللهی شاهنشاهی شاه طهباسب نوازش یافته ممتاز و سرفراز گشت.

و در سنه خمس و ستین و تسعمایه ملا عب علی به ایلچی گری درگاه نالم بناه رفته، ولایت اوجه و ججه واهن و بهتی واهن از انتقال بلوچان به ۲۰ سلطان محمود خان ساگیر مقرر کردند^(۴) (f. 167a).

و چون میانه مردم سلطان محمود خان و خان ماهر بواسطه اداء مال

(۲) گدای خود

(۳) و (۴) مکرر شده مکرر شده

(۱) ح. ۱۰۰۰ مکرر شده
(۲) ح. ۱۰۰۰ مکرر شده

شده بود. و چون سلطان محمود خان را از جانب امراء میرزا (f. 165b) شاه حسن که در ملازمت او بودند بدگمان ساختند، که میرزا عیسی بطلب این مردم آمده، و دران باب ماه بیگم نیز چیزی نوشته بود، خود از قلعه بیرون نیامد. و دران جنگ از مردم میرزا عیسی هر کس بدست افتاد سلطان محمود خان بقتل رسانید، و از مردم سلطان محمود هر کس بدست میرزا عیسی افتاد او را باز گذاشت. و بعد جنگ مذکور میرزا عیسی میر مقصود قبیق را به ایالچگیری فرستاده بوالده سلطان محمود خان کتابتی نوشت که سلطان محمود خان مرا به بیند، تا دفع کدورت نموده مراجعت نمائیم. سلطان محمود خان در مقام شدت و غلظت شده چیزهای درشت نوشت و مصحوب ۱۰ میر حاج داماد شاه قطب الدین نزد میرزا عیسی فرستاد. و ملا محب علی که دران اوان وکیل مطلق العنان بود، بسعایت او میر لطفی و درویش محمد مع ولد و شیر محمد مع ولد و احمد غزنوی مع ولد و ملا منشی مقتول گردیدند. و همدران ایام جماعت فرنگیان که میرزا عیسی بجهت امداد طلب نموده بود به تهنه رسیده. روز جمعه که مردم تهنه از وضع و شریف در مسجد جامع ۱۵ حاضر شده بودند (f. 166a)، دران اثنا فرنگیان آمده دور مسجد و اکثر کوچهای شهر را دارو ریخته از اطراف و جوانب شهر را آتش زدند. و اکثر مردم که در مسجد بودند مقتول گشتند، و بسیاری از اهل شهر سوختند. و شهر را تمام نهب و تاراج نمودند. و باستماع این خبر میرزا عیسی برهم خورده، مراجعت نموده. و بعد از يك هفته سلطان محمود خان از بهکر به ۲۰ جمعیت آمده تعاقب نمود و تا سیوستان رسیده، زراعت ربیع هر دو روی آب را پایمال گردانیده خراب ساخت. و می خواست که باغات حوالی سیوستان را مقلوع گرداند. آخر به شفاعت سیادت پناه سید میرکلان که جد مسود اوراق است ازان امر دست کوتاه کرد. و در حین مراجعت شیخ الاسلام عبد الوهاب پورانی از طرف میرزا عیسی به ایالچگیری آمده،

سیوی آمده در برابر آن مردم ترددات خوب نموده آن مردم را زیر دست گردانید.

و چون میرزا شاه حسن به مرض فالج گرفتار آمده از رفتار مانده بود، بلکه بغیر گفتار حرکت در قوای او نمانده در مقام صلح و موافقت با میرزا عیسی شده فیمابین معاهده و معاهده نمودند. ۵

و در سنه اثنی و ستین و تسعمایه بعد از فوت میرزا شاه حسن حکومت بهکر و مانیل و ما يتعلق بها در تحت تصرف او درآمد. و در ربیع الثانی سنه مذکوره به بهکر آمد و مراسم تعزیت میرزا بیجا آورده بر وساده حکومت و ایالت جلوس فرمود، و حوالی بهکر که از تعدی مردم بلوچ و سمیجه و غیره (1.1659) خراب بود، در اندک زمان معمور و آبادان گردید. و سلطان محمود خان^(۱) آنپنجان به ضبط و ربط متمردان و مفسدان پرداخته قلع بی باکان نمود، که تا اواخر سنوات حیات آن مردم در مقام اطاعت و انقیاد بودند. و در سنه ثلث و ستین و تسعمایه که بهادر خان و قباد خان و یعقوب یک و شاه تردی یک و مظفر خان و ترسون محمد خان^(۲) از قندهار به بهکر آمدند. سلطان محمود خان^(۳) نهایت مردمی بیجای آورده، امداد و اعانت نموده، ۱۵ سرانجام امور ضروری، این جماعت کرده بجانب هندوستان روانه ساخت. و در اواخر سنه مذکوره شاه ابرالمعالی را مقید ساخته به بهکر آوردند. مدت هفت ماه محبوس بود. و چون فرمان جهان مطلع در باب استخلاص او صادر شده بود، از راه ملتان بدرگاه فرستاد.

و در اوائل سنه اربع و ستین و تسعمایه میرزا عیسی ترخان به اغواء ۲۰ ارغویه به جمعیت تمام به بهکر آمد. پانزده روز برابر تخت مسکین ترخان نشسته لزوم عمارت برداشت. و درین مدت یک نوبت حکم صف واقع

۱- میرزا بیجا به بهکر آمد و مراسم تعزیت میرزا بیجا آورده بر وساده حکومت و ایالت جلوس فرمود، و حوالی بهکر که از تعدی مردم بلوچ و سمیجه و غیره

(۱) سلطان محمود خان

بجانب او میرفت و پیچهای که بر زمین افتاده بر می پیچید. چون قرب مسافت بهم رسیده سلطان محمود خان حریه (f. 164a) در دست نداشت. مشت ریگ برداشته در چشم (او) زد و او بهر دو دست چشمهای خود را گرفت و سلطان محمود دستار بر سر پیچیده بدر رفت. و کاتب اوراق از سلطان محمود خان شنیده که نفیرچی باو ملاقات نمود. امر به نفیر کشیدن نمود. از سپاهیان چندی نزد او جمع شدند. حسن علی پورانی اسب خود را به سلطان محمود خان داد، و باز خود را مستعد ساخته بر سر آن مردم چنان تاختی آورد که کس بسیار از کفار بقتل رسانید، و از آنچه سابقاً مال و بندی آورده بود مع جمعی بدست آورد^(۱).

و در یساق^(۲) گجرات و کهنکار کمال شجاعت و بهادری بجای آورده. در هیچ معرکه به تقصیر از خود راضی نبوده. و نیز در حینی که حضرت بادشاه جنت آشیانی به سند تشریف فرمودند، پای ثبات در دامن مردانگی پیچیده در قلعه داری بهر که داد تیقظ و هوشیاری داده، بالاخره که در برابر کوت لهری^(۳) جنگ صف بالشکر بادشاهی با اسن تیمور سلطان و شیخ علی بیگ جلائر واقع شد نهایت تردد و بهادری نمود، و شیخ علی بیگ بدست او مقتول گشت.

و در سنه (f. 164b) خمسین و تسعمایه که میرزا شاه حسن حکومت ولایت سیوی را بخان مومی الیه تفویض نمود، دران حدود چند قلعه بلوچ که سالها^(۴) در تصرف آنها بود مسخر گردانید، و سرکشان و متمردان کوهستان را گوشمال داده مطیع و منقاد خود ساخت.

و در سنه احدی و ستین و تسعمایه که ارغون و ترخان نسبت به میرزا شاه حسن در مقام مخالفت و منازعت شدند مومی الیه به جمعیت خود از

(۱) ف ندارد: که کس بسیار الخ (۲) د: لوت کهری؛ ف: کوت (۴) م: سالها سال
(۲) ح: سفر؛ م: جنگ کهری؛ م: کوه لهری

و در ایام صبا که سن او پچهارده سالگی رسیده ترددات ازو بوقوع آمده، و منظور نظر عاطفت میر شاه یگ گشته. و در اوانی که شاه یگ عزیمت تسخیر سند فرمود، در حین تاخت موضع باغبانان و کاهان و تلہی و تہہ در صفوف کارزار مبارزت و جلادت نموده، پیشتر از ہمہ بہ لشکر تاختہ. و در مراجعت شاه یگ بجانب قندہار کہ فتح بلدہ بہکر نموده بودند، ہر چند بامرای کبار خود تکلیف بودن نمود، ہمہ ابا و استغفار^(۱) نمودند، و او با وجود صغر سن قبول آن خدمت کردہ، یازدہ ماہ قلعہ بہکر را با ہفتاد کس نگاہ داشت. و کمال جرأت و مردانگی بجای آورده، از هجوم مخالفان اندیشہ بخاطر خود راہ ندادہ، تا زمان معاودت شاه یگ بہ سند قلعہ را نگاہ داشت. و چند مرتبہ با معدودی برآمدہ باحشام داریجہ و سودہ ۱۰ جگ و جدل نموده در جمیع معارك مظفر و منصور گشتہ (f. 163b).

و در سنہ سبع و عشرين و تسعمایہ کہ شاه یگ عنان عزیمت بسفر آخرت تافت، و میرزا شاه حسن مالک ملک موروثی گردید، سلطان محمود خان در حکم آمر آفرانی کمال دلاوری و مردانگی نموده شمشیرهای نمایان زد. و در حوالہ اوچہ و قلعہ دلاور و ملتان پہلوانی و ہزیری نموده کارهای پسندیدہ کرد. ۱۵ و در سنہ اربع و اربعین و تسعمایہ با فوجی از مردم خود بتاخت مردم قلعہ ساتلیر توجہ نمود، و بعد از غارت کردن و اسیر گرفتن آن مردم در انسانی راہ فرود آمد. و آن مردم شیخون آورده مردم^(۲) خود را استخلاص نموده در مقام حکم شدند. سلطان محمود خان از خواب برخاستہ و پیادہ از سا برآمد، و دستار از سر او افتادہ. چون دستار او را شدہ بود یک ۲۰ سر دستار بدست سلطان محمود خان و سر دیگر بدست حکمال^(۳) کہ سردار مردم سودہ بود افتاد، و سلطان محمود خان دستار بر سر خود می پیچیدہ

۸ — ذکر قاضی شیخ احمد و ذکر قاضی کاشانی^(۱) مستغنی از اظهار حالات کمالات ایشان است^(۱).

گفتار در مبادی احوال سلطان محمود خان تا زمان انتقال او بجهان جاودان

سلطان محمود خان بن میر فاضل بن عادل بن احمد^(۲) خواجه اصفهانی الاصل بوده. و محل سکونت اجداد او موضع خراسان^(۳) بوده. و اصل ایشان از ملوک (f.162b) چین^(۴) من اعمال دارالسلطنت اصفهان بوده. و در زمانی که حضرت صاحبقران امیر تیمور گورگان به تسخیر عراق نهضت فرمود، و بلوکات اصفهان سرکشی کرده در مقام اطاعت و انقیاد سر در نیاوردند. صاحبقران فرمان بقتل و تاراج و اسیر نمودن آن مردم فرموده، فوجی از افواج قاهره تحین نمودند، و دران تاخت احمد خواجه پدر عادل خواجه بدست میر حسن بصری که پدر میر ذوالنون باشد افتاد. و میر مذکور او را در سلك اولاد خود جای داده نظر تربیت و رعایت بروگماشت. و احمد خواجه به سه واسطه بملك محمود نان ده^(۵) میرسد. و ملك محمود در ولایت اصفهان بکثرت جود و سخا و دستگاه مشهور بوده. و گویند که او به نوزده واسطه به عدی بن حاتم طائی میرسد و العلم عند الله. و الحق سلطان محمود خان نیز شایبه^(۶) از جود او داشته. و احمد خواجه دو پسر داشته: عاقل خواجه آتکه^(۷) و عادل خواجه. و از عادل خواجه پسری و دختری مانده بود. و میر فاضل پنج پسر داشته: بابا احمد و سلطان محمود خان (f. 163a) و میر عبد الفتاح و امیر سلطان و میر عبد الواحد. و والدۀ هر یکی علیحده بود. و والدۀ سلطان محمود خان از مردم افغان کاسی شال و مستنگ^(۸) بود.

(۱-۱) این جمله از ح گرفته شد (۳) : خواسکان (۵) : میرده (۷) : ندارد : آتکه
(۲) : ح و ندارد : بن احمد (۴) : حسن (۶) : بهره (۸) : سه : افغان کاکرشال و پشتنگ

۳ - ذکر مولانا عبدالرحمن^(۱): در علوم نقلیه بی نظیر است. و اوقات سعادت آیات را به افادۀ علوم دینیه صرف نموده.

۴۔ ذکر مولانا کریم الدین^(ر) : جامع فضایل و کمالات است ، و بزهده و تقوی مزین و محلی .

ه - ذکر مولانا عبدالحق کیلانی: از ارشد تلامذہ مولانا العلامی ه
مولانا عبد الله یزدی است. و در اوائل حال سنه اثنی^(۳) و سبعین و تسعایه
از راه قندهار به بکر آمد، و در منزل کاتب مدتی بدرس مشغول بود.
و در اندک مدت فرصت عزیمت سفر تهستہ مصمم نموده^(۴) شیخ میرک
مخدمت مخدومی^(۵) مشرف گشته، چند سال در منزل ایشان سکونت فرموده
به تدریس علوم^(۶) مشغول شد^(۷). و اکثری فضلاء تهستہ به تلمذ ایشان ۱۰
شرف (f.162v) انتظام یافته، در اندک فرصت بر مطالب علی کامیاب
گشته، از اقران زمان خود سرآمد شدند. و در اواخر سه^(۸) بحاف
دکن توجہ نموده در همان دیار از مشاهیر روزگار گشت و علم عزیمت بعالم
آخرت برافراخت.

و از شاگردان رشید ایشان قاضی محمود در تهته است. و تعریف ۱۵
قاضی مذکور^{۱۱} بسیار چه باید کرد، که مراتب فضل دانش ایشان از تعریف
و توصیف مستغنی است^{۱۲}.

۶- ذکر مولانا یوسف: بغایت متدین و پرهیزگار است. و در فنون علوم شرعیه عدیل ندارد.

۷- ذکر عدم فضل الهی: به زیور علوم و اقسام فنون علم و حلیهٔ عمل و تقویٰ مرید و محلی بوده، و همواره مدرس علوم دینی اشتغال داشته و وفات مؤسس «لیه درسه» بود.

(۱) در حدیثی که در کتاب لسان آمده است (۲) که در حدیثی آمده است
 (۳) در حدیثی که در کتاب لسان آمده است (۴) که در حدیثی آمده است
 (۵) در حدیثی که در کتاب لسان آمده است (۶) که در حدیثی آمده است
 (۷) در حدیثی که در کتاب لسان آمده است (۸) که در حدیثی آمده است
 (۹) در حدیثی که در کتاب لسان آمده است (۱۰) که در حدیثی آمده است

ایشان ازان ولایت آمده بدیار سند سکونت گرفتند^(۱). و میان سید علی کمال علم و زهد و سخاوت داشته^(۲). و در ایام اوائل ربیع الاول در هر سال دوازده روز اطعمه وافر به فقراء و درویشان بروح سید المرسلین صلی الله علیه و سلم میداده، و در مزارات پیران مکی سماع میکرد. و آن مقدار حالت داشته اند که به منع قضات و مفتیان و محتسبان از سماع ممنوع نمی شدند. و طرز سماع سند اینست: که چندی^(۳) جمع می شوند، و بزبان ایشان آیات بآهنگ می خوانند، و ایشان به ترانه آن سماع میکنند. و بعضی را حالت نیز دست میدهد. و آنها را که حالت میشود^(۴) مانند اسب میدان میکشند و مست میشوند^(۴). و هر یکی کمر ایشان گرفته نگاه میدارد. و ایشان میرقصند ۱۰ و (f. 161b) آواز از دهن بلند تر میکنند^(۵). و آن دویست^(۶) و سیصد^(۷) آواز که یکجا بر می آید صدای غریب بهم میرسد، و مسافت يك میل^(۸) و یا بیشتر میرود. و وفات مومی الیه در سنه ۹۷۱^(۹) و تاریخ وفات ایشان است «فات الحاتم بجوده»^(۱۰). و خلف صالح ایشان سید جلال الدین محمد نیز به زیور ورع و کمال آراسته، و قدم بر جاده پدر بزرگوار نهاده^(۱۱) و در جمیع ۱۵ علوم یگانه زمان و وحید عصر و آوان بودند. بمتانت طبع و لطافت ذهن بی نظیر، و در کمال مردمی و مروت، با وجود قلت ادراری که داشتند، زیاده از پدر مردم بهره مند می شدند^(۱۱). تشرع^(۱۲) سید جلال زیاده از پدر^(۱۳) است.

(۱) ف م نمودند	نمود، بمستحقان می رسانیدند. و جناب میرسید	(۷) ح: و آن هفصد با هشت صد آواز
(۲) ح اینجا زیاد دارد: چنانچه اکثر فضلا و مسافرا خوان احسان ایشان بهره کلی می یافتند، و جزوی که برای معیشت ایشان مقرر کردند هر سال نصف ازان علیحه کرده برای فضلا و کسانی که برای زیارت حرمین شریفین می رفتند میداد، و میوه از هر قسم بوقت موسم قسمت	(۳) م چندی کایش: ر: چندین مردم کم و بیش، ح: چندین حکما (۴-۴) ح: مانند صوفیان افغان و خیزان و دست زنان می شوند	(۸) ح: دوسه میل (۹) تمام نسخ اینجا بیاض دارد الا ح که هفصد و هفتاد و يك، نوشته (۱۰) م ندارد: و تاریخ وفات الح (۱۱-۱۱) فقط ح دارد (۱۲) ح: «شرح» بجای «تشرع» (۱۳) ف زیاد دارد: بزرگوار

باقی هرگز شی نراعت بحواب رفته بودند، در ایام دولت این حوای تحت در مهاد امن عودند

دکر فصلای رمان میرزا عیسی و میرزا محمد باقی ترخان

۱- میرک عبدالساقی و میرک عبدالرحمن المشهور به میرکان ولدان

مرحوم شیخ میرک پورانی، مجموعه فرائد و کالات بوده. در فصول ۵ (f 160b) علوم و هرمدی و صنعت گری یگانه رمان و وجد عصر و اوان بودند. و به مناسبت طبع و لطافت دهی فی مثل و در کمال مردمی و مروت فی نظیر با وجود قلت ادراری که داشتند وارد و صادر و مقیم و مسافر از حوای احسان ایشان بهره مد می گردیده اند و در حانه ایشان طعامها بسیار خوب می پخته اند، خصوصاً مادهچه، و دران مادهچه چاشنی میکرده اند. ۱۰ که هیچ کس آن لذت یاد ندارد و تراکیب و مریات بر بسیار می ساخته اند. و رعایت خوب می پخته اند و کاتب بر هم چنین معلوم نموده میرک کیلان در علم تصوف، خصوصاً در علم فصوص. عدیل نداشته و میرک حور در جمیع علوم مهارتی تمام داشته، خصوصاً در علم هنر و حکمت، حسابیه مولانا عبد الحاق کیلانی که قریباً ملا میرزا حاقی و شاه فتح الله بود ۱۵ و عور ایشان آنجا واقع شده، بحث علوم ایشان را دست داده بعضی شبهات و دقائق که ملا عبد الحاق را مانده بود. او برور طبع آنها را حل کرد و در تحریر اقلیدس اکثر اشکال از خود شکله^۲ ترتیب داده (f 161a) موعی که همه پسندیده اند و از شعر سره تمام داشته اند و وفات میرک عبدالباقی در سه ثلث^۳ و ثمان و تسعمه بوده، و شهادت میرک عبدالرحمن ۲۰ در سه احدی و تسعم و تسعمه روز عید فطر واقع شد

۲- دکر میان سید علی^۴ از سادات اعوی شیراز اند و آری

۱ حیره نش (۱) و ۱۰ ذکر احمر... ۲ حیره نش (۱) و ۱۰ ذکر احمر... ۳ حیره نش (۱) و ۱۰ ذکر احمر... ۴ حیره نش (۱) و ۱۰ ذکر احمر...

و در سنه ثمان و سبعین و تسعمایه بار دیگر اشیاء جهاز و پیشکش مهیا نموده صبییه خود را مصحوب شیخ عبد الغفور بن شیخ عبد الوهاب و ملا تردی بدرگاه خلائق پناه فرستاد. و عز قبول نایافته باز به تهته آوردند.

و میرزا محمد باقی در آخر سنوات حیات باز مردم ارغوانیه را تربیت نموده^۱ در ظل عاطفت خود جای داده. و مردم ارغوان که در بلاد و ولایات متفرق و منتشر گردیده بودند جمع شدند. بمقدور حال به همه پرداخت^۲ و علوفه و جایگیر تعیین نمود.

و در سنه اثنی و تسعین و تسعمایه، شاء خواجه وادر سلطان خواجه از راه هرمز در حینی که از حج مراجعت نموده بود به تهته رسید. در ۱۰ خانه شیخ عبدالرحمن ولد شیخ میرک نزول نمود. و میرک عبدالرحمن مهیا امکان در ضیافت و تکلف شاء خواجه مبالغه فرمود. و شاء^۳ خواجه بعد از وصول بدرگاه خلائق یناء مکاتبات مشتمل بر خصوصیات به میرک مذکور فرستاد. و این معنی باعث شهادت آن بزرگ زاده^۴ شده.

در (f. 160a) سنه ثلاث و تسعین و تسعمایه میرزا محمد باقی جنون پیدا کرده قصد قتل خود نموده بزخم شمشیر و خنجر خود را بمیروح ساخته جان بمالك ارواح سپرد. و از فوت او قرار و آرام در ولایت تهته پیدا آمد. و امراء و اعیان باتفاق قرعه دولت بنام میرزا جانی بیگ انداخته. با وجود فرزندان صلی^(۵)، اتفاق مبايعه باو نمودند. و او در اوان عنفوان بقوت طالع فیروز بر مسند ایالت برآمده، مانند ابر نیشان زر و جواهر که ۲۰ سالهای سال اجداد او اندوخته بودند بر فرق برایا و عامه رعایا و خلائق افشاند. و خلائق در ظلال^(۶) حکومت او بغایت مرفه الحال و فارغ البال گشتند. و مردم تهته از سپاه و ائمه و رعایا که در اوان حکومت میرزا محمد

(۵) م: اصلی

(۳) م ندارد: بود به تهته رسیده الخ

(۱) م: داده

(۶) م: ظل

(۴) م: بزرگوار

(۲) م: مواجب

مدت نسیم فتح از جانب میرزا محمد باقی وزیدن گرفت، و لشکر ماه ییگم
منهزم گردیده فرار بر قرار اختیار نمود. و میرزا جان بابا و یادگار مسکین
در اول تاخت بجانب ککراره^(۱) کنار دریای شور که موطن جام مهر^(۲) است
بدر رفتند، و ماه ییگم دستگیر شده، و ناهید ییگم نیز بجانب بهکر با معدودی
چند بدر رفت.

میرزا محمد باقی بعد ازین فتح به بلدة تهته مراجعت نموده ماه ییگم را
معاتب و مخاطب ساخت. درین اثنا (f. 159a) سلطان محمود خان با لشکری
عظیم بجانب تهته رسیده. میرزا محمد باقی میان سید علی تهته را که از مشایخ
عظام تهته بود در میان آورده، میرزا جان بابا و یادگار مسکین را به مصالحه
بدست آورده بقتل رسانید و ماه ییگم نیز از گوشه حبس رخت به کنج لحد ۱۰
کشید.

دران زمان سلطان محمود خان لشکر خود را جمع نموده عازم تهته شده.
مقابل شهر تهته اردو زده نشست. چون میرزا محمد باقی دست و بازوی خود
را بریده بود. لاجرم تاب مقاومت نداشت. و غرابها را مکمل ساخته در
دریائی که میان شهر و لشکر محمود خان بود محافظت شهری نمود. دران ۱۵
اثنا مردم^۳ سلطان محمود خان چند دفعه جنگ و جدال نمودند. و دران
فرصت فقیر محمد ترخان داماد میرزا عیسی و سلطان محمد ترخان^(۴) مقتول
گشتند. و دران اوان که سلطان محمود خان بموضع پیر آر نزول نمود، خبر
برادران ترسون محمد خان آمد که قلعه اوچه را محاصره نموده در حیطه
نصف در آورده بودند. سلطان محمود خان مصلحت بودن بدیده عنان مراجعت ۲۰
تجانب بهکر معلوف (f. 159b) گردانید. و میرزا محمد باقی چند سال به
استفلال حکومت تهته نمود.

(۱) حوض ککراره (۲) سید مهر (۳) سید محمد (۴) سید محمد داماد امام علی

و در سنه ست و سبعین و تسعمایه میرزا محمد باقی ترخان صبیۀ عفیۀ خود را در سلك مخدرات (f. 158a) حجرات سلطنت ظل اللهی شاهنشاهی انتظام داده مصحوب ماه بیگم و ناهید بیگم فرستاد. و اشیا و رخوت وافر از هر قسم که لائق کارخانه سلطنت بوده باشد معد و مهیا نموده روانه گردانید. و این خدمت را بعهده یادگار مسکین خان ترخان گذاشت. چون این مردم بحوالی لکعلوی رسیدند، میرزا جان بابا نیز آمده ملحق گشت. و قبل از فرستادن این مردم میرزا محمد باقی طرح خصوصیت به ناهید بیگم انداخته رایجه بیگم^(۱) دختر او را که سابقاً در حباله نکاح میرزا نجات خان بوده و پس میانه ایشان تفریق واقع شده، در عقد نکاح خود درآورد. و میانه ایشان صحبت خوب برآمد و خاطر میرزا از جانب ناهید بیگم^(۲) جمع شد. و بالآخره جان بابا ترخان احشام سمیجه و سوده را جمع آورده شییخون بر میرزا محمد باقی نمود. و میرزا محمد باقی از عقب کشتی خود را در آب انداخت، و از آنجا خود را به زور قیچۀ کشید. و سمیجها بدرون کشتی درآمده رایجه بیگم را مقتول ساختند.

و بعد از یکسال (f. 158b) ازین واقعه ناهید بیگم داعیۀ سفر هند نمود. میرزا محمد باقی ماه بیگم^(۳) و ناهید بیگم را با دختر خود به اهتمام یادگار مسکین روانه هند گردانید^(۴). و یادگار مسکین و میرزا جان بابا با یکدیگر پیوستند و بیگمان را بخود متفق گردانیدند، که چه معنی دارد که شما از سند برآئید، و حکومت و ایالت بطریق استقلال به میرزا محمد باقی قرار گیرد. اشیا جهاز ۲۰ و پیشکش را برهم زده به سپاه و احشام قسمت کردند، و در محاربه میرزا محمد باقی خود را مستعد گردانیدند. القصه ماه بیگم بر فیل برآمده علم محاربه برافراشت و صفوف مقابله در میدان مقاتله بیاراست. اتفاقاً در اندک

(۱) ح ف م: رائحه بیگم؛ ر: (۲) ه ندارد: صحبت خوب الخ (۴) م: دفرساده بجای روانه راز بیگم و دوباره رائحه بیگم (۳) ف ندارد ناهید بیگم داعیه الخ هند گردانید،

نصیحت و تویخ زبانی از افعال نا هموار باز نمی آمدند. نظام و صلاح ملک در افای ایشان دیده. نایره غضب و سیاست در اشتعال درآورده، در عدد هلاک و استیصال ایشان شده حکم عام بقتل انفس و نهب اموال اینها کرد، و حکم نمود که اطفال و عیال آنها را مردم سندی و ماهیگیر غارت و تاراج نموده هر چه خواهند بکنند. بقیة السیف جلای وطن شده به بهکر رسیدند. و در اوایل جلوس محمد باقی بعد فوت میرزا عیسی ناهید بیگم^(۱) از هندوستان به قصد ملاقات والده خود آمد. و سلطان محمود به ترغیب و تحریص^(۲) امراء ارغون متوجه محاربه محمد باقی گردید. چون به قلعه نصرپور رسید، آن قلعه را محاصره نمود. درین اثنا خبر رسید که حضرت بادشاه به پتن^(۳) شیخ فرید آمده، داعیه زیارت مشایخ ملتان دارند. سلطان ۱۰ (f. 157b) محمود خان توهم نموده، کشتیهای خود را ساخته^(۴) کوچ در کوچ مراجعت نمود.

و میرزا جان بابا برادر میرزا باقی و میرزا شادمان که از شیعیان روزگار و داماد محمد باقی بود، و از جانب پدر به سلطان علی برادر میرذوالنون ارغون میرسید، نیز علم مخالفت برافراشته به بهکر رسیدند. سلطان محمود ۱۵ خان به طریق مهربانی پیش آمده بهر کدام ازین مردم از نقد و جنس و خامت و اسب و انعام رعایت نموده، جایگیر تعیین فرمود. چون این مردم استدعای مدد و کومک کردند، التماس ایشان را مبذول داشته، اکثر مردم خوب خود را همراه گردانید. چون به حوالی تپه رسیدند، در نمادی اردوی میرزا محمد باقی خندق زدند. و امرای ارغون مخالفت نموده ۲۰ میرزا خان مانا را اغوا کردند. میرزا خان مانا با جمعی از مردم سمبچه در آمده ازین مردم جدا شد. و در مغیان آب مردم سائیان محمود خان تاب نهاده مراجعت نمودند.

و در موضع رفیان بین العسکرین آتش جدال و قتال برافروخت . و مردم خوب سلطان محمود خان مقتول شدند . میرزا عیسی ترخان در برابر قصبه دربیله نزول نموده به لوازم محاربه قیام نمود . و سلطان محمود خان نیز امراء و مردم خود را فرستاد . و آن مردم نیز در قصبه دربیله (f. 156b) قلعه ساخته به مراسم جنگ اقدام نمودند . و بالآخره به صوابدید شیخ عبدالوهاب و ماه بیگم صالح واقع شد . میرزا عیسی مراجعت نموده به تهته رفت و مردم سلطان محمود خان معاودت نموده بجانب بهکر باز آمدند .

در سنه اربع و سبعین^(۱) و تسعمایه میرزا عیسی باجل طبیعی رحلت نمود . و در حین ارتحال اراده آن کرد که ولی عهد جان بابا ترخان که پسر خورد او بوده باشد . اما ماه بیگم سعی نموده که محمد باقی که پسر کلان است او ولی عهد گردد . و میرزا عیسی استعفا^(۲) و استبعاد نمود ، که او مرد ظالم طبیعت است و ایذا و آزار بسیار به خلق^(۳) و الوس خواهد رسانید ، و تو نیز از دست او هلاک خواهی شد . و آخر آن چنان شد که بر زبان او رفت . و بعد خبر فوت میرزا عیسی را چند روز بنا بر مصلحت ملک پنهان داشتند ، تا آنکه میرزا محمد باقی از موضع سهوان به بلده تهته رسیده آمد . صباح آن میرزا عیسی را به مدفن برده در مقبره که ساخته بودند سپردند .

ذکر اجلاس میرزا محمد باقی بر مسند سلطنت موروثی پدر خود^(۴)

و میرزا محمد باقی بر مسند حکومت جلوس نموده زمام اختیار به ید اقتدار امرای ارغونیه امثال میرزا قاسم (f. 157a) و میر کوچک و غیرهم سپردند . چون مردم ارغون بغایت بی باک بودند و بی اندامی بسیار میکردند و چون اوایل سلطنت بود ، و آثار سیاست^(۵) و قهر چندان از وی معاینه نکرده بودند ، مهابت و خوف او در دلهای ایشان جای نکرده بود ، و به

(۵) ف : سیادت

(۳) ف : خلق الله

(۱) ح : تسعین

(۴) این جمله فقط در موجود است

(۲) ف : م : استغفار

عیسی مراجعت نمود^(۱)، و سلطان محمود خان تعاقب نموده تا سیوستان رسیده اکثر زراعت ربیعی آن نواحی پایمال نموده برهم زد. و سیادت پناه سید میرکلان در میان آمده مصالحه نمود^(۲) و بتجدید عهد تازه کرده، سلطان محمود خان بجانب بهکر معاودت نمود^(۳).

۵ و در اوائل سنه سبع و ستین و تسعمایه میانه میرزا محمد باقی و محمد صالح ترخان ولدان میرزا عیسی ترخان آتش منازعت برافروخت. و میرزا عیسی ترخان جانب داریء میرزا صالح ترخان نموده. بعد از (f. 155a) جنگ و جدال میرزا باقی شکست خورده بجانب ونگه که مسکن سوده است توجه نمود، و جمعی از ارغون که با او موافق بودند همراهی اختیار کرده به ۱۰ عمرکوت رفتند. و میرزا محمد باقی از راه جیسلیر به بهکر آمده بشرف ملاقات سلطان محمود خان رسید. و خان مومی الیه در آغوش مهربانی کشیده در جناح مرحمت گرفت، و یکسال در قصبه سکر^(۳) نگاه داشته رعایت و مراقبت احوال او به واجبی نموده کمال مردمی بجا آورد. و میرزا عیسی بواسطه خاطر جوئیء محمد صالح ترخان، فرزندان میرزا محمد باقی^(۴) را نیز از تهته بر ۱۵ آورده به بهکر فرستاد. و هر چند میرزا محمد باقی^(۴) تلاش و سعی نمود که عازم هند گردد، سلطان محمود خان اندیشه نموده که مبادا لشکری از هند باین حدود آرد، و چون ناچار عبور آن مردم از بهکر خواهد شد خلل در نظام مملکت او راه یابد، از رفتن هند مانع گردید.

و در سنه سبعین و تسعمایه میرزا صالح ترخان که از سرآمد شجاعت بود ۲۰ و در اکثر جنگ و کارزار لوازم شجاعت و جلادت اظهار نموده، فتوحات کرده، و اکثر کوکهای میرزا کامران مثل مزید (f. 155b) کوکه بن مراد کوکه و غیره در ملازمت او بوده، از دست بلوچی مرید نام که پدر او را کشته بود شربت شهادت چشید. این مطلع ازوست:

کس نزد شاه حسن به ملتان فرستاده حقائق احوال را عرضه داشت نمودند، میرزا عیسی قدم جرات و مردانگی پیش نهاده استدعای عزیمت دفع و رفع (f. 151a) آنها نموده، از ملتان ایلغار کرده، بحوالی تهته رسیده کارزار خوب نمود، و جمعیت آن مردم را برهم زده اکثری را بقتل رسانید. و بعد از آنکه میرزا شاه حسن بدان حدود نهضت فرمود، آمر آمرانی با چهل هزاره کس^(۱) میدان مقابله و مقاتله یاراست، و ده هزار کس دران میدان ازان مردم مقتول گشته بودند. و بعد از فوت میرزا شاه حسن در اوائل جمادی الاولی سنه اثنین^(۲) و تسعین و تسعایه میرزا عیسی بر وساده حکومت جلوس نمود. و مردم ارغون و ترخان مبايعت نموده زمام حل و عقد و عنان قبض و بسط را به ید اقتدار آن قدوة امرای^(۳) نامدار سپردند. و میرزا عیسی ۱۰ ترخان صفات حمیده بسیار داشته. همواره با سپاهی و رعیت در مقام ملائمت بوده فراخور هر کس رعایت می نمود.

و بعد از مضي مدت یکسال به ترغیب و تحریص^(۴) ارغوبه با سلطان محمودخان در مقام مخالفت شده، به جمعیت تمام بحوالی بهکر آمده، در اوائل ربیع الثاني سنه ثلاث و ستین و تسعایه در محاذی بهکر نزول نموده ۱۵۰ پانزده روز به عماره گذرانید. و سلطان (f. 151b) محمودخان درون قلعه منحصن گشته یکدو مرتبه فیابین عماره و مقاتله اتفاق افتاد. و دران اثنا جماعت فرمک، که میرزا عیسی بجهت امداد از گروه طلب نموده بود، آمده مله نهته را غارت کرده، و در شهر آتش زده، و مردم را اسیر نموده مراحمیت کردید. و دران حین که می خواستند که تهته را غارت کنند ۲۰ بیش ازان به یک روز دارو بروی دریارفتند، و دران آتش زدند، روی دریا آتش در گرفته. و بمجرد رسیدن این اخبار سرعت هریجه تمامتر میرا

(۱) نامی در کتب (۲) در اسیر گشته مراحمیت کردند. و در اوائل ربیع الاول ۱۰۰۰ نفر کشت (۳) در اوائل ربیع الاول ۱۰۰۰ نفر کشت (۴) در اوائل ربیع الاول ۱۰۰۰ نفر کشت

از راه کیچ و مکران نمود. و در اثنای راه از دست قطاع الطريق شربت شهادت چشید.

۲۴ — (شاه حسین) تکدری^(۱): در سلك امرای میرزا شاه حسن انتظام داشت. به حدت طبع و جودت ذهن و مکارم اخلاق و محاسن آداب سرآمد فضایل زمان خود بوده. و در فن شعر و تاریخ مهارتی کامل داشت. و روضه السلاطین از جمله مصنفات اوست (f. 153b).

۲۵ — میر شاه مسعود صدر^(۱): در ایام حکومت میرزا شاه حسن طالب علم خوش طبع بود و گاه گاه شعر نیز میگفته.

۲۶ — مولانا خری هروی^(۱): مردی خوش طبع و اکابر بوده و شعر نیز میگفته. بعضی تصنیفات دارد در صنایع و بدایع و عروض و قافیه.

۲۷ — حیدر کلوج^(۱): شاعر مشهور است و صاحب دیوان شعر است؛ این مطلع از اوست:

دلا مجنون صفت خود را خلاص از قید عالم کن

ره صحرای محنت گیر و رو در وادئی غم کن

۱۵ و در سند آمده بود، و مدفن ایشان در موضع پاتر است.

۲۸ — مولانا میر محمد زرگر ۲۹ — ملا جانی بندری ۳۰ — ملا

ظهوری^(۲): هر سه شاعر خوش بیان بودند^(۲).

گفتار در مبادی احوال میرزا عیسی ترخان

میرزا محمد عیسی بن میر عبد العلی ترخان از صغر سن تربیت کرده شاه ۲۰ یگ بود، و در سلك امرای عالی انتظام داشت. و در لشکر ملتان در حینی که آمر آمرانی تهته را قبل نمود، و امرای میرزا شاه حسن که در تهته بودند

(۱) نسخه سه احوال این چهار بزرگ را ندارد و م حیدر کلوج را حیدر کلوخ انداز می نویسد

(۲) این جمله از حافظه شده؛ در فقط اسامی این سه اشخاص ایراد کرده و هیچ ذکر از احوال ایشان نیاورده

نیز نقابت سادات بهکر تعلق به اولاد و اجماد آن سید^(۱) بزرگوار دارد .
و ازیشان اولاد کثیر در بهکر مانده .

۱۹ - سید حیدر : ساکن سن ، در سن دوازده سالگی بصحبت مولانا
عمر هلیه^(۲) و مخدوم بلال^(۳) رسیده و نظر تربیت دریافته ، بمراتب علیه
رسیده . خوارق عادات از ایشان سر میزد . و در شهر سنه سبع و ثلاثین ۵
و تسعمایه علم عزیمت بعالم عقبی برافراشت .

۲۰ - مخدوم یوسف طیونه : از زهاد زمان خود بوده اند . و در علم
قرات مهارت کامل داشته و بغایت مرتاض بوده . و کرامات و خوارق
عادات او مشهور است . و در شهر سنه ثمان و ثلاثین و تسعمایه رخت
وجود بعالم بقا کشید .

۲۱ - مخدوم عربی هاله کندی : صاحب حالات و مقامات (f. 153a)
بوده^(۴) .

۲۲ - مولانا ابوبکر بن داود برید : در وادی سلوک عدیل نداشته ؛
و ریاضات شافه کشیده ، به رتبه عالی رسیده بود . و اهل ارشاد جمعی در
ملازمت ایشان بوده صاحب حالات شدند . و ازان جمله مخدوم نوح بود ۱۵
رحمة الله علیه رحمة واسعة^(۵) .

۲۳ - شاه جهانگیر هاشمی : از اولاد شاه طیب مروی ، شاعری بوده
لمیخ و شیرین کلام . و در اوائل ایام سلطنت میرزا شاه حسن از حراسان
شاه آمدند و محل اقامت انداخت . و در قیون شعر بی نظیر وقت بوده .
و مفسر الآثار در جواب تنقید الاحرار از تشایح طبع اوست و دیوان هاشمی ۲۰
بزر دارد . در اوایل شهر سنه ست و اربعین و تسعمایه عزیمت سفر حجاز

(۱) ت س ه (۲) ت س ه (۳) و مولانا عمر شده و حدود ۱۸۰۰

(۴) ت س ه (۵) ت س ه (۶) ت س ه (۷) ت س ه (۸) ت س ه (۹) ت س ه (۱۰) ت س ه

عربیت^(۱) را خوب میدانسته، و در قطع و فصل (f. 152a) قضایا احتیاط^(۲) بجای آورده. و در اوائل حکومت میرزا عیسی ترخان دست قضا بجل حیاتش درنوشت.

۱۵- مولانا مصلح الدین لاری: بغایت دانشمند و متبحر بود. و علوم عربیه را خوب میدانسته. مدتی بافاده درس شاه حسن قیام داشته. در شهرور سنه احدی و خمسین و تسعمایه^(۳) بداعیه حج رخصت نموده متوجه مکه معظمه گردید. و از تنائج طبع او شرح شمائل نبوی و حاشیه تفسیر بیضاوی و شرح فارسی منطق و رسائل دیگر مشهور است.

۱۶- شیخ عبدالله متقی بن مولانا سعد سندی دریله: علوم مکتبی^(۴) داشته و در علم تفسیر و حدیث بنی نظیر وقت خود بوده. و در سنه سبع و اربعین و تسعمایه از سند به گجرات رفته، و به صحبت قاضی عبدالله علیه الرحمه فائز گشته. و برفاقت قاضی قاضن در مدینه طیه اوقات بسر می برده. و در همه علوم تصانیف و رسائل خوب دارد.

۱۷- مولانا یونس سمرقندی: قدوة ارباب علم و عرفان و عمده^(۵) اهل فضل زمان بوده. و در ایام سلطنت میرزا شاه حسن از ماوراءالنهر به سند تشریف آورده، چند گاه (f. 152b) بدرس شرح مواقف و علوم دیگر به میرزا شاه حسن مشغولی نموده. و فائز در سنه احدی و خمسین و تسعمایه اتفاق افتاد.

۱۸- ذکر سید تاج الدین^(۶): آنها از سادات صحیح النسب بهکند. ۲۰ و به منصب نقابت مقرر^(۷) بودند. و این^(۸) نقیب واجب الترحیب از سائر سادات باجماع اسباب سعادات صوری و معنوی امتیاز تمام داشتند. و حالا

(۱) ر: «ضرب» یعنی تقسیم موارد (۳) ح د: «سنه ۹۶۱» دارد (۶) این اسم از د ف م ساقط شده و لهذا این قرائت اصح میناید و آن اشتباه است
(۲) م: نهایت جلالت و دیانت (۴) ح زیاد دارد: درسیه (۷) ح: ممتاز
(۳) ر: نهایت خلالت و دیانت (۵) م: زبده (۸) د اینجا «سه» دارد که غلط می نماید

داشته تا زمانی که رخت وجود بعالم بقا کشید . و از ایشان خلفاء صدق
 شیخ صالح و شیخ رحمة الله^(۱) و شیخ حمید مانده .^(۲) شیخ رحمة الله یگانه
 عصر و وحید دهر بوده ، و سه رساله در مناسک حج ترتیب داده . و الحال
 همان رسائل معمول است . و در ارض مقدس مدفون است^(۳) . و شیخ
 حمید^(۴) به حلیه فضائل و کمال آراسته و پیراسته است ، و در علوم عقلی
 و نقلی مهارتی تام دارد ، و در تفسیر و حدیث ، خصوصاً در حدیث ،
 بد طولی دارد (f. 151b) .^(۵) و در حینی که مظفر بن سلطان محمود گجراتی
 بر شهاب خان که یکی از امراء ظل اللهی بود مستولی گشته احمد آباد را از
 تصرف او بدر برده ، و نواب خانخانان با جمعی از امرایان عالی مقدار رفته
 مظفر را منہزم ساخته آن ولایت را در حیطه^(۶) تصرف اولیاء دولت
 قاهره در آورد ، [و] کاتب اوراق نیز از جمله تعییناتی بوده . و بعد از فتح
 آن نواحی به ملازمت ایشان مشرف شده^(۷) ، مشکاة را من اوله الی آخره مع
 کتب دیگر حدیث پیش ایشان گذرانیده و اجازه حاصل نموده . و شیخ
 مشار الیه به رفاقت نواب کامیاب خان اعظم المسمی به عزیز کوکه زیارت
 حرمین شریفین^(۸) متعبد شده ، و در مکه رحل اقامت انداخته . و در ۱۵
 ممانحا بدرس مشغول اند^(۹) ، و امروز مقتدای اهل حدیث در علمای مکه
 ایشانند .

۱۴ - قاضی شیخ محمد اوجہ^(۱۰) : از مشاهیر علماء زمان خود بود .
 بعد از قترات اوجہ و ملتان به مکر توطن نموده . و بعد از چند گاه منصب
 قضاء مدہ تہہ . و تقویٰ بن یافت^(۱۱) . الحاق در علوم دینی نفایت ماهر نموده . ۲۰

(۱) حمید مانده . شیخ رحمة الله (۲) و حمید مانده . شیخ رحمة الله (۳) و حمید مانده . شیخ رحمة الله (۴) و حمید مانده . شیخ رحمة الله (۵) و حمید مانده . شیخ رحمة الله (۶) و حمید مانده . شیخ رحمة الله (۷) و حمید مانده . شیخ رحمة الله (۸) و حمید مانده . شیخ رحمة الله (۹) و حمید مانده . شیخ رحمة الله (۱۰) و حمید مانده . شیخ رحمة الله (۱۱) و حمید مانده . شیخ رحمة الله

و دینداری ظاهر ساخته. در کبر سن ازان امر خطیر استعفا نمود، و آن منصب به برادرش قاضی نصرالله قرار یافت. وفات قاضی قاضن در شهرور سنه ثمان و خمسین و تسعمایه بود^(۱).

۱۱ — مخدوم میران^(۲) بن مولانا یعقوب: جد سیوم^(۳) به صفات حمیده و اخلاق پسندیده معروف و مشهور بوده. و^(۴) جامع علوم معقول و منقول بود^(۵). و اکثر طلبه اکتساب علوم از خدمت ایشان کرده اند^(۶). و در علوم مهارت وافر داشت، و چند مدت میرزا شاه حسن استفاده علم بخدمت شریف مخدوم نموده اند^(۷). و در تهته علم بعالم عقبی برافراخته اند^(۸). تاریخ ایشان «وارث الانبیا» ۹۴۹ ه است.

۱۰ — ۱۲ — مولانا ضیاء الدین بن مخدوم صدرالدین راهوانی^(۹): مستجمع فضائل و کمالات و حاوی افانین علوم شرعیات بوده. در اوائل حال بدرس علوم دینی و معارف یقینی قیام می نمود، و در اواخر (f. 151a) عمر بگوشه عبادات و تلاوت منزوی گشته، در آمد و شد بر روی خلائق مسدود گردانید.

۱۵ — ۱۳ — قاضی عبد الله بن قاضی ابراهیم: که یکی از اکابر علماء و اتقیاء بوده. و کسب فضائل و کمالات از مخدوم عبدالعزیز ابهری هروی نموده. حدت طبع او در نهایت مراتب بوده، و تقوی کامل و ورع شامل داشته. و در اوائل حال سکونت در وطن قدیم خود دریله داشته. و در حینی که شاه بیگ فتح سند نمود چندگاه در باغبان و راوت نیز سکونت نموده. و در سنه ۲۰ اربع و ثلاثین و تسعمایه از سند به گجرات و از انجا به مدینه طیبه اقامت

(۱) س زیاد دارد: رحمة الله علیه
(۲-۲) م ندارد
(۳) د و م دو اینجا بیاض (۵) و: نموده اند
(۴) م ندارد. و عوض آن مخدوم (۸) و م: راهوانی
(۵) بغایت بی تکلف بوده، دارد
(۶) زیاد دارد: و چندگاه
(۷) بافاده درس میرزا شاه حسن (۷) و: در سنه تسع و اربعین و تسعمایه بعالم عقبی در بلدة ته انتقال نمود
(۸) م ندارد. و عوض آن مخدوم (۸) و م: راهوانی
(۹) زیاد دارد: و چندگاه

او الحیر که صاحب حالت و فصیلت بوده رحل اقامت در بهر انداخته .
 و قاصی^(۱) رهد و تقوی آراسته بود، و به صحت و بررگانی بسیاری رسیده .
 و از اهل مکاشفه (f 150a) بود همیشه بوطائف و طاعات و عادات
 اوقات شریف خود را مصروف می نمود، و در علم تفسیر و حدیث دحل
 وافر داشت، و از چند حا علم تحصیل نموده بود، و در حرثیات فرائض ه
 بسیار دحل داشت اکثر اوقات را نادای طاعات و عادات مصروف
 میداشت^(۲) .

سست او^(۳) از حاب پدر به دو واسطه در میان به قاص می رسد
 ب طریق قاص ب اوسعید ب قاصی ب رین الدین ب قاصی قاص ناوواع
 مسائل علی آراسته بود قرآن مجید و فرقان حمید یاد داشت^(۴) . و قرات ۱۰
 و تحوید بیکو میداست^(۵) . و در علم حدیث و تفسیر و اصول و فقه و تصوف
 و علم آلت^(۶) دحل وافر داشت^(۷) . و در انشاء مستثنی عصر بود^(۸) ، و سیاق
 را بید^(۹) میداست^(۱۰) و در وادی سلوک ریاضت بسیار کشیده بود^(۱۱) ،
 و برارت حرمین شریفین^(۱۲) فائز گردیده سیر و سفر بسیار کرده بود
 و در سلك مردان و معتقدان سید محمد خو پوری که به میران مهدی مشهور ۱۵
 است انتظام داشته . ازین رهگذر علما شریعت طعن او میکردند . بعد
 فوت شاه یک ازین (f 150b) مرحله فانی منظور نظر عاطفت اثر میرا شاه
 حسن گشته ، بلو ارم قصا بلذة فاحرة بهر و بواجی آن قیام نمود ، و در
 فصل تصایان شرعی که محذمت او مراعه میکردند . کمال احتیاط و امامت

(۱) مع ۵۰ (۱۱) ص ۲ (۲) نمی دمی دمی ص ۲ صبی بود

(۳) مع ۵۰ (۱۱) ص ۲ (۴) ح ۱۰ ص ۱۰ (۵) ح ۱۰ ص ۱۰ (۶) ح ۱۰ ص ۱۰

(۷) ح ۱۰ ص ۱۰ (۸) ح ۱۰ ص ۱۰ (۹) ح ۱۰ ص ۱۰ (۱۰) ح ۱۰ ص ۱۰

(۱۱) ح ۱۰ ص ۱۰ (۱۲) ح ۱۰ ص ۱۰ (۱۳) ح ۱۰ ص ۱۰

(۱۴) ح ۱۰ ص ۱۰ (۱۵) ح ۱۰ ص ۱۰ (۱۶) ح ۱۰ ص ۱۰

(۱۷) ح ۱۰ ص ۱۰ (۱۸) ح ۱۰ ص ۱۰ (۱۹) ح ۱۰ ص ۱۰

(۲۰) ح ۱۰ ص ۱۰ (۲۱) ح ۱۰ ص ۱۰ (۲۲) ح ۱۰ ص ۱۰

و بر هژده تفسیر بعضی به قراءه و بعضی به مطالعه عبور کرده بود. و زیاده ازین نیز گفته اند. و همه مستحضر داشت (f. 149b). و خط ترکی را فی الفور^(۱) می خواند، و علم جفر و بعضی علوم غریب می دانست، و صاحب کشف بوده. اکثر عبارات کتب از بر می خواند. پدرش صاحب حال ه بود. بعد از فوت او را اشارت صحبت مخدوم بلاول نمود. و میرزا شاه حسن چندگاه استفاده علوم در خدمت ایشان نموده بود و نهایت تعظیم و اعتراف بجا می آورد. و اکثر اوقات باهم ملازمت داشتند. و در علم ازو به امام جاراالله تعبیر میکرد. مسود اوراق نیز اقتباس علوم در حوزه درس ایشان نموده است. رحمة الله علیه.

۱۰ - ۹ - مخدوم رکن الدین المشهور بمخدوم متو^(۲): در سالك خلفای مخدوم بلال انتظام داشت،^(۳) و از اولاد ابوبکر صدیق رضی الله عنه است^(۴). و همواره همت بلند پرواز^(۵) به وظائف و طاعات و عبادات می گماشت^(۶). سالکان طریق زهد و تقوی، و طالبان منهاج رشاد و هدی نسبت باو^(۷) در غایت اراده بودند، و اعتماد بر سلوک او می نمودند^(۸). و در علم حدیث یگانه عصر بوده. از نتایج طبع شریفش شرح اربعین و شرح کیدانی و بعضی رسائل مشهور است (f. 150a). وفات مومی الیه^(۹) در سنه تسع و اربعین و تسعمایه در عین فترات^(۱۰) بادشاه^(۱۱) جنت آشیانی در بلده تتهه واقع شد.

۱۰ - قاضی قاضن^(۱۱) بن قاضی ابوسعید بن زین الدین بهکری: اجداد ایشان در بلده تتهه و سیوستان سکونت داشته اند. و جد بعید ایشان قاضی

(۱) این عبارت حرجست؛ شاید دو ایغور، (۵) م: اشتغال داشت موجود نیست

تصحیف و را بغور، است چنانکه از و (۶) م: بآن جناب (۹) ر: حکومت

واضح است (۷) م: در غایت اراده و (۱۰) ر: بادشاهی

(۲) و فی البعض «متو» که تلفظ سندی است اعتماد سلوک می نمودند (۱۱) از اینجائانمره (۱) ص ۲۰۱

(۳-۳) این جمله در در سه و موجود نیست (۸) م: او؛ و تمام جمله از در د موجود نیست و از

(۴) م: همت بر ادای وظائف «وفات الخ» در د و ح ر و م گرفته شد

۴ — سید میرکلان^(۱): از سادات عظیم القدر کربلا اند، و اجداد ایشان از بقعه مبارک برآمده بودند. و سید میرکلان چون به قندهار رسیدند، گذر ایشان بر میر شیر قلندر که بخوارق عادات و کرامات مشهور است و ذکر ایشان سابقاً مذکور گشته واقع شد، و مزار ایشان در موضع اشکچه سه فرسخی غربی قندهار واقع است. و بعد فتح سند میرکلان از قندهار بولایت سند تشریف آورده، رحل اقامت در حوالی سیوستان انداخته، و اکثر اوقات در مزار فائز الانوار قدوة الواصلین^(۲) مخدوم شهباز قلندر بصری بردند. و^(۳) مومی الیه در زهد و عبادت نظیر خود نداشتند. و رعایت جانب فقرا و مساکین^(۴) مینمودند. و اولاد کثیر از ایشان مانده.

۵ — مخدوم محمود فخر پورتره^(۵): عالم ربانی بوده. انتشار علوم در دیار سند ازو شد. و صاحب علم ظاهر (f. 148b) و باطن بوده، و به صحبت شیخ الاسلامی استعلا یافته بود. بعد از واقع شیخ الاسلام مراجعت بوطن اصلی نموده رحل اقامت در موضع کاهان انداخته. با مهتر خضر^{۱۵} علیه السلام ملاقات داشت. و طلبه که بخدمت ایشان علم تحصیل نموده بودند همه به مقصود فائز گشته بمراتب ارجمند ارتقا نمودند. و در حینی که از هرات به دیار سند تشریف آورده، در راه خوارق عادات ازو بظهور پیوسته^(۶).

۶ — مخدوم^(۷) بلال: در قریه^(۸) تلہتی سکونت داشته^(۹)، و اکثر اوقات بارشاد خلائق و نصایح و مواعظ می پرداخته؛ در وادی تقوی و زهد شیه ۲۰ و نظیر نداشته^(۱۰) و در علم تفسیر و حدیث مهارت تام داشته^(۱۱)؛ و صاحب

(۱) ف: ذکر احوال سید میرکلان	فخر پورتره در م موجود (۹)	د ف ندارد: سکونت داشته
(۲) م زیاد دارد: مفخر العارفین	نیست؛ و حنیوازه وطن	
(۳) ف م زیاد دارد: میر	اصلی، شروع مینماید (۹-۱۰)	این جمله در د ف موجود نیست
(۴) ف م زیاد دارد: بغایت	(۷) ف: ذکر احوال مخدوم بلال؛	
(۵) ف: ذکر احوال مخدوم الخ	س: مخدوم شیخ بلال (۱۱)	در ندارد: تام؛ س:
(۶) تمام احوال مخدوم محمود	(۸) د ف ندارد: در قریه	مهارتی تمام بکار داشت

بنت میرزا محمد مقیم ارغون که عم حقیقی او بوده و ازو دختر داشته چوچک بیگم که در حباله نکاح میرزا کامران بوده. بعد از آنکه به سند آمد چوچک بیگم برفاقت میرزا کامران بحرمین شریفین رفت و در همان جا وفات یافت. ماه بیگم زوجه میرزا شاه حسن سابقاً در نکاح قاسم کوکه بود، و ازو نیز ۵ دختری داشته ناهید بیگم نام، و ازو نیز اولاد و بنات مانده. و ماه بیگم مذکوره بعد از فوت میرزا شاه حسن در حباله نکاح میرزا عیسی ترخان در آمد، و مدتی باو بسر برده. بعد از فوت میرزا عیسی بواسطه مخالفت نمودن به میرزا محمد باقی محبوس گردیده، در قید حبس روی به عالم عقبی نهاد. و زن دیگر گلبرگ بیگم بنت میر خلیفه که خواهر محب علی خان باشد در حباله ۱۰ نکاح میرزا شاه حسن بود. چون میان ایشان صحبت خوب برنیامد، بعد از دو سال تفریق واقع شد (f. 147a). و بیگم مذکوره قبل از فترات بادشاه جنت آشیانی بهندوستان رفته نقد وجود به خازن اجل سپرد، و اوراق گلبن حیالش به صرصر باد فنا متفرق شد. و قبر او در دهلی است. و میرزا شاه حسن پسری داشت میرزا ابو المنصور نام، در سن دو سالگی^(۱) درگذشت ۱۵ و از نسل میرزا شاه حسن کسی نماند.

ذکر بعضی از سادات و علما و مشائخ و قضاة و فضلا و شعراء

که با میرزا شاه حسن معاصر بودند^(۲)

- ۱- مقدمه این طبقه^(۳) عالیشان عالی جناب میر محمود المشهور به شیخ میرک بن میر ابو سعید پورانی اند. از جانب اجداد به سادات عربشاهی ۲۰ میرسند. و والده شیخ ابو سعید دختر شیخ جلال الدین بایزید^(۴) پورانی است. و شیخ میرک به مزید فضل و سخاوت و زهد و تقوی از اکثر سادات ممتاز و مستثنی بوده. سالها در ولایت سند به لوازم منصب شیخ الاسلامی

(۱) ر: ده سالگی (۲) زیاد دارد: و بعضی دیگر که پیش از عصر میرزا شاه حسین بودند.

(۳) طايفه (۴) د ندارد: بایزید: ح: ابن بایزید

استفاده و استفاضه علوم مشغوف. در علم منقول مهارتی تمام داشت. (۱)
 باوجود تقلد قلاده حکومت هر سبق که می خواند آنرا بفارسی تقریر نموده
 درقید کتابت می آورد. و کاتب قریب ده جزو که میرزا مومی الیه بدست
 خط خود بعضی سبقهای خود را فارسی تقریر نموده تحریر کرده بود
 (f. 1141) در کتب خانه قاضی دته سیوستانی در حینی که در حوزه درس ه
 ایشان تحصیل علم می نمود دیده بود، و شاید که تا حال بدست اولاد قاضی
 مرحوم آن اوراق موجود باشد. و میرزا مشار الیه (۲) اشعار را نیکو می
 فهمید و گاه گاه از نتائج طبع او آیات موزون سر میزد، و سپاهی تخلص
 میکردند، چنانچه راقم حروف بعضی ازان بدست خط او یافته بود و در ذیل
 ابن سطور (۳) مرقوم نموده (۴). و در جمیع قضایائی که واقع می شد ۱۰
 رجوع بشرع شریف میفرمود. و بسادات و مشائخ و علماء در غایت ادب
 و تعظیم پیش می آمد، و در وظائف و ادارات این فرقه دقیقه نامرعی
 نمیکذاشت، و هر کس فراخور حال او رعایت میکرد. و ضبط و ربط
 ملکات را کما یغنی نموده دست تعدئی قوی را بر ضعیف کوتاه ساخته بود،
 و بر احدی حیف و تعدی را روادار نبود. سیاست ملکی را بر وجه اکمل ۱۵
 سلطوری می آورد. و بی و چهار سال بر مسند حکومت نشست. و در اوائل
 حال از قندهار در «ملازمت» (۵) فردوس مکانی بابر بادشاه در کابل مشرف
 گشته، دو سال در ملازمت بادشاه گذرانیده (۶) و بادشاه همیشه (f. 116b)
 تحسین او می فرمودند، و میگفتند که: شاه حسن یگk برای یوگری و ملازمت
 بنامده، بلکه از برای آموختن آداب و قواعد سلطنت آمده. ۲۰
 در مدت حیات دو منکوحه در سلك ازدواج کشیده: یکی ماه یگم

(۱) همانند در کتاب مشرف

(۲) همانند

(۳) در صفحه سی و یک (۴) همانند (۵) همانند (۶) همانند

فرستاده به محاصره امر نمود و خود نیز از عقب رسید. کار بر اهل حصار دشوار شد. سیادت پناه سید میرکلان که جد^(۱) مسود اوراق بود در میان آمده طرح مصالحه انداخت. اهل قلعه امان طلبیده برآمدند. قلعه سیوستان نیز به تصرف میرزا عیسی درآمد، و از انفعال آن مردم را تاب بودن نبود. بنابراین رخصت حج نموده از راه پارکر بگجرات آمدند، و بعد ازان بهندوستان رسیده در ملازمت منعم خان میبودند. و میر حمید نیز مرخص شده عزیمت هند اختیار نمود.

و نعلش میرزا شاه حسن را که به تهته بردند اوّل در حویلیء میر احمد ولی که در کنار دریا واقع شده بود^(۲) بطریق امانت سپردند. بعد ازان ۱۰ عمارتی در کوه مکی مهیا نمودند. بعد از سه ماه میرزا عیسی (f. 145b) آمده ازان منزل برداشته مدفون گردانید. و میرزا عیسی و جمیع ارغون و ترخان لباس سوگواری پوشیده پیاده در پای تابوت میرزا به دفنگاه رفتند. و بعد از دو سال ازانجا انتقال نموده بمکه مبارکه در جنب قبر والدش شاه یگک سپردند. و در مکه معظمه عمارتی خوب بنا نمودند. و این عمارت ۱۵ مشهور است.

ذکر شمه از احوال میرزا شاه حسن

میرزا شاه حسن بن شاه یگک بن میر ذوالنون ارغون در شجاعت عدیل نداشت. و از صغر سن تا اوان مرض در جمیع معارك فتح و فیروزی معاون او بوده^(۳)، ترددات خوب ازو بوقوع آمده. ولادتش ۲۰ در سنه ست و تسعین^(۴) و ثمانمایه و شصت و شش سال در قید حیات بوده. و از آوان صبا^(۵) بتحصیل علم مشغول می بود^(۶) و همتش همواره بر

(۱) م: «خویش» بجای «جد» (۲) ح م ر: به فتح و فیروزی مقارن بوده (۶) ح م: مشغولی نموده و به سلامت فطرت و صفای طبیعت موصوف بوده
(۳) ح م زیاد دارد: به جبهه (۴) «سبعین» فی جمیع النسخ و هو خطأ
(۵) د ف ندارد: و از آوان صبا
(۶) میرزائی اختیار کرده

انقصه صباح آن روز ماه یکم و شیخ عبدالوهاب و میرزا قاسم و خواجه محمد حسین متکفل بردن نقش میرزا شدند، و پگاه سلطان محمود خان کوچ کرده روانه بهکر گردید.

و در همان (f. 141b) روز خبر به تهنه رسید. و میرزا عیسی به جمعیت تمام سوار شده تعاقب نموده نزدیک سلطان محمود خان رسید، چنانکه آوازه کوس از طرفین شنیدند. سلطان محمود صفوف لشکر آراسته بایستاد^(۱)، و کس نزد میرزا عیسی فرستاد که غرض از آمدن چیست؟ اگر قصد محاربه دارید اعلام نمائید، تا میدان بجادله و مقاتله را یارایم. میرزا عیسی جواب داد که مقصود از آمدن بتقریب این بود که از ارغویه چنان استماع نمود که نقش میرزا را ماه یکم و سلطان محمود خان میرد. مناسب نیست ۱۰ که از اینجا به بهکر برند، تهنه هم از آن میرزا است. الحال که معلوم شد که ماه یکم جنازه مرحوم میرزا را به تهنه برده، شما بخاطر جمع کوچ کرده غایب بهکر گردید. و سلطان محمود خان بسرعت تمام به سیوستان رسید. و میرزا شاه مسعود و شاه حسین نکدری و میر ابوالخیر و میر حمید ساربان و خواجه باقی و جمعی دیگر بدغدغه آنکه تهنه بتصرف میرزا عیسی درآمد ۱۵ و بهکر بساطان محمود خان قرار گرفته، سیوستان را ما متصرف میشویم. هر چند سلطان محمود خان مبالغه نمود قلعه ندادند، و توهم نموده قلعه را نکشوند. سلطان (f. 141a) محمود خان میر ابوالخیر و میر عبدالحید را طلب نموده عنان عزیمت بحانب بهکر معطوف گردانید.

میرزا عیسی هم چنان کوچ بکوچ تعاقب نموده می آمد. چون بحوالی ۲۰ سن رسید معلوم کرد که این مردم "قلعه را بر روی سلطان محمود خان برنشته محل در آمدن ندادند. محمد صالح ترخان و پند خود را ما همی کثیر

شدند. در آن روز که کوچ کردند مرض میرزا بغایت بصعوبت انجامیده ساعت بساعت شدت آن حالت می افزود. و صبح یازدهم ربیع الأول سنه مذکوره در موضع علی پوتره توقف نمودند. روز دیگر که دوشنبه دوازدهم باشد، نزدیک نوبت عصر مرغ روح میرزا شاه حسن ندای «إِرْجِعْ إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً» شنید و بمرغزار جنان طیران نمود. و شیخ عبد الوهاب و میرزا قاسم که در آنوقت بر بالین میرزا حاضر بودند بیرون آمدند^(۱). و سلطان محمود خان باتفاق ایشان ذرون کشتی رفته حادثه واقعه معلوم نمود، و قطرات عبرات از دیدها باریدن گرفت. و بعد از لحظه روی میرزا کشاده جزع و فزع نموده، پای میرزا بوسیده، در ته پای میرزا نشست ۱۰ و گفت که: شیخ شما و میرزا قاسم گواه من باشید نزد خدای عز و جل که من تا آخر عمر بمیرزا در مقام مخالفت (f. 144a) نبوده ام، و حلال نمکی نموده تا درین دم در زیر قدم ایشان بودم، و این سعادت غیر از من بامرای دیگر میسر نشده. بعده شیخ عبد الوهاب دست او گرفته نزد ماه بیگم برد که شما و سلطان محمود خان با یکدیگر بسازید، تا من به مهم غسل ۱۵ و تجهیز و تکفین میرزا مقید شوم. شیخ عبد الوهاب از تجهیز و تکفین فارغ شده، [نماز خفتن] نعش میرزا را در محفه نهاده به آئین شریعت مطهره نماز جنازه را ادا نمودند. و سلطان محمود خان پاره از خزانه که همراه میرزا بود برداشت، و اسباب و یراق که در کشتی بود اکثر را متصرف گشت، و با ماه بیگم مبالغه نمود که ارغون و ترخان مبادا در رعایت مراسم ۲۰ تعظیم و احترام شما تقصیری نمایند به بهکر بیائید، و نعش میرزا را نیز با خود ببریم. ماه بیگم گفت: نعش میرزا به مکه مبارکه نزد شاه بیگ بیاید برد، و آن راه از تهته قریب است و از بهکر بعید. ماه بیگم اختیار نکرد.

(۱) ح: بیرون آمده سلطان محمود خان را طلب نمودند که آمده از میرزا شاه حسن وداع نموده عازم بهکر

گردد و چون سلطان محمود خان باتفاق ایشان الح

حسن باجل طبعی ازین دار فنا بدار بقا منتقل گردد ولایت سند بطریق
مناصفه مقسوم^(۱) باشد: از لکی بالاتر تعلق به سلطان محمود خان دارد، و از
کوه لکی اینجانب بمیرزا عیسی ترخان دارد. برین جمله مقر و معترف گردیده،
و وثیقه محبة تاکید بقید کتاب درآورده، بمهرهای خود و مهرهای اکابر مزین
گردانیدند و یکدیگر را مکرر بغل گرفته وداع نمودند. و قرارداد آن شد^(۲) ۵
که از طرفین جمعی آمد و شد نمایند تا دفع کلفت و منازعت گردد.

روز دیگر میرزا قاسم (f. 113a) یگ لار به تهنه رفته، محمد صالح
ترخان ولد میرزا عیسی ترخان را مع جمعی ملازمت میرزا شاه حسن
آورد. و محمد صالح ترخان پیشکش خوب بنظر شریف میرزا کشید، و ارین
حاجب شیخ عبدالوهاب و امیر سلطان برادر سلطان محمود خان را به تهنه رده ۱۰
بمیرزا عیسی ترخان ملاقات داد. و میرزا شاه حسن اسب و سروپا بمیرزا
صالح مرحمت فرموده رحمت مراجعت و انصراف دادند. و میرزا حمت
نقاره مع خامت فاخره به میرزا عیسی مصحوب ملایاری فرستادند. و روز
دیگر علم میر ذوالنون که سلطان حسین میرزا بابقرا او داده بود. میرزا شاه
حسن مع نقاره و تمس ملوک^۳ به سلطان محمود خان عیایت کردند. و مهر خود ۱۵
را بر به سلطان محمود سپردند. و در همان روز امیر سلطان نیز از تهنه باز
آمده ملحق شد و مردم اردو و تهنه بهراغ حاضر آمد و شد می نمودند.

شیخ عبدالوهاب در علم ملک مهارتی کامل داشت. از حالات میرزا
شاه حسن نمرس نمود که مرعس میرزا بدین اشتداد^۴ روی باردیاد دارد.
مناسب تست که. فعل صالح نموده نارم سیوشن (f. 113b) کردند. تا مردم ۲۰
اششام شمارل خود روید. سلطان محمود خان ابععی را مرعس میرزا شاه
حسن. سنبه. میرزا بر و صالح کوچ داده. صالح قن کوچ کرده روید

پیرار^(۱) رفته با مردم چوکی که بیگ محمد ککه و ایلخی دیوانه بودند^(۲). محاربه صعب روی نمودند. کس بسیار از جانب میرزا عیسی بقتل رسید. چون سرهای آن مردم بنظر میرزا شاه حسن در آوردند، اتفاقاً چند سر مغل نیز در آن میان بود. بمجرد دیدن میرزا آب چشم کردند. سلطان محمود خان ه زانو زده پیش رفت، که اگر ازین جانب کسی کشته می شود شما گریه میکنید، و اگر از آن جانب کسی کشته می شود گریه میکنید. پس ما چه کنیم^(۳)؟ درین اثنا شیخ عبد الوهاب و میرزا قاسم بیگ لار در میان آمده عذر خواهی، تقصیرات و زلات میرزا عیسی ترخان بنمودند. سلطان محمود خان و میر شاه محمود و میر شاه حسین تکدري وقت یافته عرض کردند که میرزا عیسی بواسطه افعال و بی ادبیء مردم ارغون که نسبت بغلامان میرزائی واقع شده شرمنده و منفعل است، اگر رقم عفو بر تقصیرات او کشیده مردم ترخانی محبوس را آزاد گردانند، امیدوار مرحمت شده بملازمت می آید. میرزا رضا دادند، و میرزا عیسی ماه بیگم را مع خاصه خیالان میرزا رخصت داده همه را باردو (f. 142b) رسانیدند. و آن واقعه در اواخر ۱۵ ماه صفر سنه مذکوره بود.

در اول ربیع الاول شیخ عبد الوهاب پورانی و میرزا قاسم گناه مردم ترخانی را درخواست نموده به تهته فرستادند. و در دویم ماه مذکور [که] در میان میرزا عیسی ترخان و سلطان محمود خان ملاقات واقع شد، و هر کدام دست بر مصحف مجید نهاده عهد و پیمان نمودند که با یکدیگر در کمال وفاق ۲۰ بوده از نفاق اجتناب ننمایم، و مادامی که میرزا شاه حسن در قید حیات باشد مضیح و منقاد بوندن بمن بعد منازعت و سرکشی ننمایم. و اگر میرزا شاه

توضیح: پیرار (۱) ح م زیاد دارد: با مردم بلوچ (۲) ح م: اگر ازین جانب کسی کشته بشود
 میرزا عیسی را عفو می نمودند و همچنین اگر از آن جانب کسی را میکشیم آب چشم
 میرزا عیسی را عفو می نمودند و در ورطه تدارك آن سرگردان.

دران ایام که میرزا مفلوج شده بود اکثر اوقات کاخ دماغ را بجرارة شراب گرم میداشت و مست^(۱) می بود. خاصه خیالان وقت یافته زبان به خباثت^(۲) و سعایت کشودند که ارغونیه حرام نمکی (f. 140b) کرده جمعی از خاصه خیالان را که سرمایه عمر و حیات را صرف لوازم خدمتگاری کرده بودند بی جرم و جنایت بقتل رسانیده اند. برای ضبط و ربط امور سلطنت و رعایت مراسم سیاست امر فرمایند تا چندی از حرام نمکانرا بقصاص رسانند. بالفعل احمد ولی که خمیر مایه فتنه و فساد است در اردو حاضر است بقید حبس باید درآورد، و در اجابت این مسئول الحاح و زاری بسیار کردند. میرزا شاه حسن احمد ولی را مقید ساخته مصحوب مستی ۱۰ ساربان بقلعه سیوستان فرستاد. و علی حسین ارغون را که خویش احمد ولی بود بقتل رسانیده سر او را بر نیزه کرده گرد اردو گردانیدند. برسیدن این خبر بغی و عناد ارغونیه یکی در ده شد.

چون میرزا شاه حسن جرأت ارغونیه در وادی عصیان و طغیان مشاهده نمود، فرمان ایالت بهکر را بنام سلطان محمود خان صادر فرمود، و در باب ۱۵ کشتن ارغون و ترخان بهکر نیز حکم فرمود. سلطان محمود خان فرامین مذکوره را نزد والده خود برده صورت واقعه باز نمود. والده اش گفت که حکومت بهکر مبارك باشد، اما زنهار در قتل این مردم (f. 141a) تعجیل مکن، و این مردم را مقید و محبوس ساخته بنزد میرزا برسان، و هرچه رای شریف میرزا شاه حسن اقتضا کند بعمل خواهند آورد. سلطان محمود خان میرجانی ترخان ۲۰ و احمد ترخان و حمزه بیگ و مراد حسین بیگ لار را مع جمعی که در بهکر بودند مقید و محبوس ساخته با خود برد؛ و یادگار محمد کوتوال را که باعث مخالفت میر شاه محمود بود بقتل رسانید؛ و اولاد قاضی قاضن و هرکس که

شود^(۱). و میر شاه محمود غیر از رفتن علاجی نداشت. برفاقت میر حمید روانه ملازمت میرزا گردید، و در برابر قصبه سن بملازمت مشرف شده بانواع نوازش رعایت یافت.

و دران ایام (f. 139a) سلطان محمود خان در سیوی بود. و چون ه خبر تمرد شاه محمود بدو رسید، اراده نمود که بایلغار خود را به قلعه بهکر رساند، چرا که والده و متعلقان او در بهکر بودند. و مومی الیه چند منزل از سیوی برآمده به حوالی گنجابه رسیده بود، که ملازمان او در اثنای راه رسیدند و مکتوب والده اش رسانیدند، مضمون آنکه شاه محمود خیال^(۲) فاسد بخاطر رسانیده بود، اما پیش از آنکه او کاری سازد^(۳) کار او ساخته ۱۰ شد، و الحال در ملازمت میرزا است. آن فرزند ازان ممر خاطر جمع داشته بمهمات ضروری خود پردازد. و سلطان محمود خان اراده نمود که از همان منزل طریق معاودت پیش گیرد. چون امراء اطلاع یافتند که سلطان محمود خان داعیه مراجعت دارد، پیش او آمده گفتند، که باعث مراجعت چیست؟ او کتابت والده خود را بآنها نمود. گفتند ایالت^(۴) بهکر مبارک ۱۵ باشد، قدم پیش نهاده سخن آنرا^(۵) باید گفت^(۶). سلطان محمود خان گفت: بی رخصت و بی طلب رقتن صورت^(۷) ندارد. گفتند: الحال بسرعت خود را بقلعه بهکر باید رسانید. اگر شاه محمود درون قلعه می بود اشکال داشت (f. 139b) چرا که او ما را اندرون قلعه راه نمی داد. الحال خود را بقلعه زود باید رسانید، و بمیرزا شاه حسن عرضه داشت کرد که این چنین خبری ۲۰ شنیدیم، حکم چیست؟

در روزی که سلطان محمود خان به بهکر رسید، قبل ازان بچند روز فرمان حکومت بهکر بنام میر ملک محمد و میر لطنی صادر شده بود. از

(۱) ح م: گردد (۳) ح م: ساخته باشد (۵) ح م: در راه، بجای و آراء، (۷) ح م: لطنی

(۲) ح م: خیالات (۴) ح م: امارت (۶) ح م: بگوئیم، بجای و گفت،

روان میگردد، و ما او را درین قلعه نگاه داشته، و فرزندان خود را بخدمت نزدیک او تعیین نموده ایم؛ مردم نامناسبی که جمع آمده اند همه را بقتل میرسانیم. میرجانی ترخان که عمده آن مردم بود در جواب گفت که میرزا شاه حسن آفتاب سرکوه شده، مناسب نمی بینیم که در آخر عمر خود را بدنام سازیم. چندین مدت چون تحمل^(۱) نموده اید یکدو سال دیگر نیز به محنت باید گذرانید، تا از پس پرده غیب چه بظهور آید. ایلقلی^(۲) دیوانه^(۳) و جمعی از مجلس برخاسته روان شدند که بر سر دروازه دیوانخانه رفته اکثر مردم شاگرد پیشه را مقتول و مجروح ساخته میرزا را در درون نگاه میداریم. پیش از آنکه این مردم برسند، میرزا شاه حسن از دیوانخانه برآمده، در کشتی نشسته بیاب تشریف فرموده بود. و بعد از سه روز ۱۰ (f. 138b) دیگر نهضت بجانب تهته نمود.

میر شاه محمود ارغون که حاکم بهکر بود، خیال سرکشی و استقلال بر لوح خاطر مرقوم گردانیده در صدد جمع نمودن مردم بلوچ و بردی^(۴) گردید. درین اثنا والده سلطان محمود خان که عورت دانا بود، بر قضیه بغی او اطلاع یافته کس بطلب میر ملک محمد^(۵) و میر لطفی برادر او که در اوباره ۱۵ و مانیه بودند فرستاد. و آنها بسرعت خود را بقلعه بهکر رسانیدند، و مهر علی و سائر مردم میرزائی مجتمع گردیده مردم کوتوال و غیره که به میر شاه محمود درآمده بودند تهدید و تویخ نمودند. آن مردم منصرف گشته هر فرقی بطریق روی نهادند و حقایق احوال را به میرزا شاه حسن عرضداشت نمودند. میرزا شاه حسن فی الفور حمزه یگ و درویش محمد و شیر محمد را ۲۰ به بهکر فرستاد. و میرحمید بن میرمحمود ساربان را مع پروانچه طلب نزد شاه محمود فرستاد که ما ترا یاد کرده ایم، برسیدن مکتوب متوجه ملازمت

(۵) ف: عمده ملک

(۶) ر: دیوان

(۱) ف: نوبت

(۱) د: ف: نوبت لای: ه: ر: لای

(۲) ه: ا: ایل

نمودند. در اوائل سنه ستین و تسعمایه اربابیء بلدۀ تهته به عربی گاهی قرار گرفت، و زمام مهام رعایا به ید اختیار اسمعیل بیتاره مقرر شد. ازین ممر مردم مایوس و محزون گردیده، مدتی مدید و عہدی بعید در تهته حیرت زده می بودند^(۱)، تا آنکہ پسران عربی گاهی دست تعدی دراز کرده آزار و ایذا ہ بارغون و ترخان می نمودند (f. 137b). و ہم دران ایام شبی ضعیفہ ارغونیه را کہ حاملہ بود لکد زده اسقاط حمل او نمودند، و این معنی را ارغونیه بسمع میرزا شاه حسن رسانیدند. میرزا چندان متوجہ نشدند. چون بہ کرات مبالغہ نمودند، میرزا شاه حسن مکتوبی بہ خدام شیخ میرک پورانی کہ شیخ الاسلام تهته بود نوشت کہ قضیہ را بر وفق مسئلہ شرعیہ تحقیق نموده ۱۰ بعد از ثبوت بدانچہ مستحق شدہ باشد اجرا فرمایند. و میرزا حراست قلعہ نصرت آباد^(۲) را بہ شنبہ و رفیق کہ غلامان زرخرید و معتمد بودند تفویض نموده عنان عزیمت بچانب بہکر معطوف گردانید. بعد از طی مسافت در اول ذی حجه سنہ مذکور بیاغ بیرلو تشریف آورده مدت سی و پنج روز دران منازل اقامت فرمود. و در ہفتم ماہ محرم سنہ ۹۶۱ احدی ۱۵ و ستین و تسعمایہ بدرون قلعہ بہکر درآمد، و از وقت سحر تا عصر در دیوانخانہ گذرانید.

و چون مردم ارغون و ترخان از استیلای مردم اراذل کہ بخدمت میرزا مخصوص گشتہ بودند ملول گردیدند، و چارہ کار خود منحصر در فنای آنها میدیدند، ہمہ امرای در (f. 138a) منزل میر شاه محمود ییگ لار ۲۰ کہ حاکم بہکر بود جمع گشتہ صلاح و فساد امور درمیان آورده، شکایت ملازمان و خاصہ خیلان میرزا نمودند، و بتصریح اظهار کردند کہ ما را جلا وطن باید شد یا دفع این مردم باید نمود. بالفعل صلاح دران می بینیم کہ چون میرزا شاه حسن مفلوج شدہ و قوت سواری ندارد و در تخت

(۲) م : تغلق آباد

(۱) ح : حیرت مینمودند : م : حسرت می بردند

کوهچه شادبيله که معرب رویه بهکر درمیان آب دریا واقع شده حای دادند،
و بعده پرگنه تنوره را بخرح مطمح میرزا تعیین فرمودند و باع فتح را برای
رول ایشان مقرر کردند.

میرزا کامران آخا بوده قصد حج نمودند و چوچک بیگم باعث گردید
که مرا بیررحصت کبید که نا میرزا بروم میرزا شاه حس ار رحصت ه
دختر انا نموده مبالغه بسیار درمیان آورد عاقسه الامر چوچک بیگم نی
رحصت پدر برآمده در کشتی نشست، و (۱) خواست که تنها رد میرزا کامران
رود سلطان محمود مهربدار و جمعی از محرمان ایشان رسیده بار گردانیدند
میرزا شاه حس خود به کشتی، دختر درآمده مبالغه و الحاح نمود و بخائی
رسید چوچک بیگم به پدر عرض کرد که در حیثی که نادرشاه بینا بود مرا تسلیم
او کردی، الحال مردم عالم چه گویند که دختر میرزا ار اطاعت شوهر سر بار
رد و مرا ندنام سارند میرزا شاه حس را خوش آمد لاعلاج شده او را
ناساب و سامان خوب رحصت فرمود. و میرزا کامران و (f 137v) بیگم
بعد وصول حرمین شریفین دو سه سال در مکه مبارک (۲) اقامت نمودند
و میرزا کامران در روز حج بعد از وقوف عرفات قل عروب آفتاب حیاتش ۱۵
بیر عروب نمود. و چوچک بیگم بعد از فوت میرزا هفت ماه بجهان
خاودان انتقال کرد و این واقعات در سه اربع و ستین و تسعایه بود

گفتار در بیان نبی ارعون و فوت میرزا شاه حس

در اواخر حیات میرزا شاه حس که او عمرص فالخ متلا گردید،
اکثر مردم او باش و ارادل به محرمیت و خدمت اختصاص یافته ارعون ۲۰
و ترخان و سایر مردم ایمانی از ملازمت محروم گردیده بمنارل خود می بودند
و مردم او باش روز بروز در ترقی شده تعدی و بی اندامی مردم معول می

در قلعه^(۱) عاجز آمد، و حضرت جنت آشیانی بجانب کابل نهضت فرمودند، میرزا کامران بجنگ برآمد. امرا از صف جدا شده بملازمت جنت آشیانی رسیدند. میرزا کامران طاقت مقاومت نداشت. عنان از میدان گردانیده فرار نمود، و از راه هزاره خود را به سند رسانید. چون میرزا ه شاه حسن خبردار شدند، در موضع پاتر برای میرزا منزل ترتیب داده درویش محمد دولت خان را بملازمت میرزا کامران فرستاد. و میرزا با مردم خود در پاتر تشریف آورده تحریک کدخدائی نمود. میرزا شاه حسن میر فرخ ارغون را بجهت اتمام این مهم به پاتر فرستاد. صدیه عقیقه میرزا (f. 136a) شاه حسن چوچک بیگم را بنکاح^(۲) میرزا کامران در آوردند. ۱۰ و میرزا بعد از کدخدائی سه ماه توقف نموده مراجعت بجانب کابل نمود. و میرزا شاه حسن هزار سوار مسلح و مکمل را بخدمت میرزا تعیین نمود، و شکست و ریخت میرزا را درست ساخته رخصت فرمود.

و میرزا کامران به غزنین رسیده، قلعه غزنین بدست آورده، متوجه تسخیر کابل گشته، بیخبر بقلعه کابل درآمد. و دران حین بادشاه همایون ۱۵ بجانب بدخشان تشریف داشتند. بعد از شش ماه سواران میرزا شاه حسن معاودت نمودند. و بادشاه از بدخشان به جمعیت تمام متوجه کابل شده کابل را محاصره فرمود. و میرزا کامران از محاصره بتنگ آمده به هندوستان توجه نموده بملاقات اسلام شاه افغان رسیده التماس کومک نمود. و اسلام شاه در صدد گرفتن میرزا شد. میرزا کامران گریخته در مردم ۲۰ گهکر درآمد. مردم گهکر میرزا کامران را چندگاه نگاه داشتند. آخر الامر بادشاه خبردار شدند که میرزا کامران خیالات فاسد دارد. میرزا را بحیله بدست آورده میل کشیدند. بار دیگر میرزا کامران در سنه سبع و (f. 136b) خمسین و تسعمایه به بهکر آمد. میرزا شاه حسن چندگاه میرزا کامران را در

برآمده، سنگ و تیر می انداختند. چون سپاهی آنجا کم بود، والده سلطان محمود خان فی الفور بر بالای دروازه قلعه رسیده تواره و بوریا (f. 135a) بسیار بروغن چرب کرده و آتش زده از بالا بر سر آن مردم بخشوی ریختند. چون آتش در میان ایشان افتاد، مردم بخشوی نگاه سراسیمه شده خود را بکشتیها رسانیدند. بعده میرجانی ترخان و حمزه یگ و قاضی عیسی ولد قاضی قاضن تردهای خوب کردند. و مردمی که پیشته آمده بودند، پاره آتش سوختند و برخی در آب غرق شدند، و قلی بدر رفتند. و صباح آن وقت چاشت بخشوی نگاه نقاره زده پیدا شد، و گمان میبرد که مردم من به مجرد رسیدن قلعه را مسخر کرده باشند. چون نزدیک قلعه رسید اهل قلعه توب و تفنگ سردادند. دانست که مردم ۱۰ او کار نه ساخته اند. خود را بجانب طبری کشید، و سه روز در طبری بوده حوالی بهکر را غارت نموده مراجعت کرد. و چون این خبر به میرزا شاه حسن رسید میر شاه محمود ارغون را به حراست بهکر تعیین نموده مصحوب قاضی قاضن فرستاد؛ و این واقعه شب جمعه چهاردهم جمادی الثانی^(۱) در سنه خمین و تسعایه بود.

۱۵

گفتار در بیان آمدن میرزا کامران

چون در اوائل سنه احدی و خمین و تسعایه (f. 135b) جنت آشیانی بواسطه مخالفت برادران عازم عراق گشتند، میرزا کامران شیخ عبد الوهاب یورانی و میر اله دوست و بابا چوپک را برسم رسالت نزد میرزا شاه حسن فرستاده اظهار وصلت به صییه او نمود. میرزا شاه حسن قبول مدعای میرزا ۲۰ کامران نموده شیخ را رخصت داد. و در حینی که جنت آشیانی از عراق معاودت نموده به قندهار رسیدند و میرزا عسکری در قندهار متحصن شده

پل در برابر جون بستند. و تاریخ مصالحه و پل بستن را بادشاه «صراط مستقیم» یافته اند، که نهصد و پنجاه است. ارغونیان که دو سه سال لشکر بادشاهی در سند بود و کار معیشت را بر ایشان تنگ ساخته بود، از مؤدۀ این صلح کلاه نشاط بر فلک انداختند، و این معنی را نهایت مطلب و نعمت ه غیر مترقب شناخته انواع معذرتها خواستند و مایحتاج سفر را معد و مهیا گردانیده^(۱) فرستادند. و بادشاه در هفتم ربیع الآخر سنه ۹۵۰ از قصبۀ جون از پل گذشته، و لشکر در دو روز عبور نموده در نهم ماه مذکور بجانب قندهار نهضت فرمود.

گفتار در بیان آمدن بخشوی لنگاه در بهکر

- ۱۰ چون بخشوی لنگاه در حوالیء ملتان در برابر موضع جن پور^(۲) قلعه ساخته و (f. 134b) ملتان را ویران نموده، مردم را درین قلعه در آورد، و جمعیت غریب بهم رسانیده خیالات فاسد بخاطر می رسانید، و مردم لنگاه و بلوچ و ناهر و هر جا که مفسدی بود در دایرۀ او مجتمع گشت. و تسخیر بهکر را تصمیم نموده همواره کسان و جاسوسان را بنبرداری می فرستاد، تا آنکه بتواتر بوی رسانیدند، که قلعه بهکر خالی است و میرزا شاه حسن در تهته است، و امرای لشکر او تمام آنجا جمع شده اند. او بمجرد شنیدن این خبر لشکر را در چیده، کشتیا در آورده ایلغار کرد. و پنجاه کشتی را پیشتر از خود تعیین نمود که شما بسرعت رانده، نیم شب بحوالی قلعه رسیده، خود را به برج و بارو کشید، و صد نفر تبردار دروازه قلعه ۲۰ را شکسته، راه درآمد مفتوح نمایند. نیم شب جمعه پانزدهم جمادی الثانی غوغا انداخته، مردم بخشو بکنار قلعه آمده پیش دروازه طرف سکر را آتش زده فریاد برآوردند. مردم شهر از غوغا بیدار شده، بر برج و بارو^(۳)

ار قبول این معنی متردد شد، و چون میرزا عیسی را مردم میرزا شاه
 حس بدولتخواهی، نادرشاه متهم داشته بودند، میرزا شاه حس بیر در
 وستاندن میرزا عیسی ترخان مالعنه نمود و سلطان محمود خان را که
 مدتی نگوشه حمل و راویۀ فی التفاتی ملول نشسته بود طلب نموده و دلداری
 او کرده، نامرد این خدمت نموده، به کومک ملاهلول و جمعی که در آن ه
 قلعه بودند مقرر ساخت و در اطراف و حواصی قصه حوین پیوسته
 میان (f 133b) لشکر نادرشاهی و لشکر ارغویه جنگ می شد و میرزا شاه
 حس در برابر قصه حوین لشکری در بر و بحر آراسته مقاومت نموده
 روزی اس تیمور سلطان و شیخ علی یگ و تردی یگ خان و جمعی دیگر
 ناحات قلعه که مملو از غله بود توحه نمودند. ناگاه سلطان محمود خان ۱۰
 مہکری و جمعی کثیر که ردیک آن قلعه رسیده توقف کرده بودند، خبردار
 شده مردم لند و مدره و ساکرا را بخود متفق ساخته، بخبری بر سرایشان
 ریختند. و تردی یگ خان در جنگ مداخله نمود، و شیخ علی یگ مع
 اولاد ثبات قدم ورزیده در آن عرصه رزم مقتول گشته، و شیخ علی
 با ناح الدس لاری بیر محروح شده بعالم بقا پیوست. و جمعی دیگر از ۱۵
 دلاوران در آن کارزار رحمت و خود ساحل عقی کشیدند و از مردم شاه
 حس بیر چندی مقتول شدند و از حدوث این امر خاطر نادرشاه بغایت
 محروح گردید، و بعضی امور دیگر در میان آمد لاجرم دل از سد سرد
 ساخته راه توحه بحال قندهار مصمم ساختند.

در حلال این ایام در هفتم محرم الحرام سه ۹۵۰ بیرم خان از حدود ۲۰
 (۱۱۱۱) گجرات تنها خود را بملازمت نادرشاه رسانیده مرهمی بر خاطر
 محروح نادرشاه نهاد، و سخن مصالحه در میان آورد میرزا شاه حس این
 معنی را عیبت شمرده، راضی گشته صد هزار مثقالی نقد و سائر اسباب
 سر میا ساخته مع سیصد راس اسب و سیصد نفر شتر بملازمت فرستاده

میرزا شاه حسن (f. 132b) خبر نهضت همایون بادشاه بجاناب اوچه شنیده بسرعت تمام به بهکر آمدند و امرا بمراسم استقبال استعجال نمودند . میرزا شاه حسن در ۲۴ محرم سنه ۹۴۹ باندرون قلعه بهکر نزول نمودند ، و سلطان محمود خان را معاتب ساختند که به چه تقریب غله ذخیره مرا تلف کرده . ملا درویش محمد انباردار را در برابر خانه سلطان محمود خان بدار کشیدند و مقدمان هر يك هاله و عمرشاه را در میانه دروازه سکر پوست کردند . و بعد از توجه بادشاه همایون مردمی که در لهری مانده بودند باطراف روی نهادند . میرزا شاه حسن در اوایل ربیع الآخر بجاناب سیوستان عزیمت نمودند ، و يك هفته در سیوستان نزول نموده ، شکست ۱۰ و ریخت قلعه را درست کرده ، چند روز در حوالی سن گذرانید . و چون خبر مراجعت همایون بادشاه شنید بسرعت روانه تپته شد .

و چون عمرکوت جای برداشت لشکر نداشت ، ناچار رای امرای بادشاه بجاناب سند قرار گرفت ، و در اندك زمانی به قصبه جون رسیدند . و چون آن معموره برکنار آب سند واقع شده^(۱) و در کثرت حدائق ۱۵ و انهار و لطافت فواکه (f. 133a) و اثمار در بلاد سند امتیاز داشت ، و بعضی مصالح دیگر نیز ضمیمه آن شده بود ، چندگاه در ظاهر قصبه جون در میان بساتین طرح اقامت اتفاق افتاده . میرزا شاه حسن در برابر آن طرف آب با جمعیت خود فرود آمده اقامت نمود .

و بعد از چند روز بموقف عرض بادشاه رسانیدند که در بتوره قلعهچه ۲۰ ایست مملو از غله و سائر اشیای معاش ، بانذك توجه میتوان بدست آورد . بادشاه شیخ علی بیگ جلایر و اسن^(۲) تیمور سلطان را تعیین فرمودند . میرزا شاه حسن خبردار شده میرزا عیسی ترخان را نامزد کرد . میرزا عیسی

عمره حمادی الاولی سه هصد و چهل و نه حیسلییر مورد موک همایون شد .
 درین منزل مردم که عقب مانده بودند ناردو پیوستند . اما حیلی مردم
 تلف شدند و سون کون حیسلییری ند مردمی کرده آب کول را مانع آمد
 و مردم خود را به محافظت کول گماشت ، تا لشکر نادرشاهی که تحت چول
 کشیده و از نادیة سراب درین مرحله حراب رسیده بودند از نی آی دره
 آزار نداشت . جمعی از امراء و سپاهیان محکم^(۱) آمده مردم سون کون^(۲) را
 دفع نمودند ، و لشکر نکسار کول فرود آمده از تحت تشکی خلاصی یافتند
 و اراخا بحاب عمر کوت هصت فرمودند ، و در دهم حمادی الاولی سه ۹۴۹
 بعد از عسرت معیشت و تنگی (f 132a) آب به عمر کوت رسیدند

رانا بیر سال^(۳) تا مردم خود باستقلال برآمده بدولت وکاب نوس ۱۰
 نادرشاه رسید و میان درون قلعه حالی کرده . چند روز نادرشاه بیرون قلعه
 عمر کوت تشریف فرمودند . بالآخرة بلقیس مکانی حمیده نانو بیگم را بدرون
 قلعه عمر کوت فرستادند ، تا آنکه کوک اقبال از افق احلال طلوع نموده ،
 شب یکشنبه پنجم شهر رحب سه ۹۴۹ حضرت طل الهی شاهنشاهی حلال الدین
 محمد اکبر نادرشاه حلد الله ملکه و سلطانه متولد شدند . محمد همایون نادرشاه از ۱۵
 تولد فرزند از حمد نایت خوشحال و خوشوقت شد .

و میرزا یادگار ناصر بوعده وصلت میرزا شاه حسن اعتماد نموده در
 اوائل محرم سه ۹۴۹ از موک اشرف نادرشاهی تحلف ورزیده بحساب ملده
 سکر که قدهار روبره است گذشت . و چون آن وعده از قبیل مواعید عرقوب
 بود ، چیزی از آن بوقوع ناعامید . و میرزا یادگار ناصر چند توب و صرب ۲۰
 دن که همراه داشت نامرای میرزا شاه حسن که درون قلعه مکر بودند فرستاد
 و هاله و عمرشاه که از مقدمان دولت خواهان بودند بیر به قلعه فرستاد

(۱) حم مس (۲) ح سون کون و سون کون (۳) ح و م و بر سال و بر سال

حضرت بادشاه بعد از وصول عرائض او در بیست و یکم محرم سنه
 نهصد و چهل و نه بجانب اوچه^(۱) نهضت فرمودند، و به مرور کوچ کرده به
 بلده اوچه نزول فرمودند. در هشتم^(۲) ربیع الاول سنه نهصد و چهل
 (f. 131a) و نه بجانب مالدیو عنان عزیمت انعطاف دادند. و در چهاردم
 ربیع الاول به قلعه دلاور نزول اجلال فرمودند و در بیستم ربیع الآخر
 ساحت یکانیر مضرب^(۳) خیام سعادت انجام بادشاهی^(۴) گشت. بعضی از
 مردم به یکانیر رسیده مراجعت نموده بار دو ملحق شدند و بیادشاه عرض
 کردند که از مردم یکانیر سخنانی که لائق ادب باشد مسموع نه شده.
 حضرت محمد همایون بادشاه سمندر بیگ که یکی از هوشمندان بود بنزد مالدیو
 فرستادند. او نیز بسرعت معاودت نموده بعرض رسانید، که هر چند
 مقدمات اخلاص تمهید میدهد، اما ظاهر آنست که پرتو صدق نداشته باشد.
 و چون موکب عالی بموضع پهلودی^(۵) که در سی^(۶) گروهی، جودپور موطن
 مالدیو است، دوسه منزل گذشته به کنار کول نزول فرمودند. و بادشاه
 جاسوسان فرستاده بودند. آنها آمده از غدر مالدیو خبردار ساختند که
 مالدیو بواسطه مواعید خداع انگیز شیر شاه و ملاحظه استیلای او لشکری
 معین^(۷) کرده، که سر راه اردو گرفته دست اندازی بکند. بادشاه ازین خبر
 برهم خورده به ملازمان (f. 131b) خود بساط مشورت مبسوط گردانیدند.
 رای امرا برین معنی قرار یافت که عنان عزیمت از جانب جودپور معطوف
 سازند. بادشاه مراجعت به پهلودی نموده و از پهلودی به ساتلیر^(۸)
 رسیدند. امرا را بدفع مردم مالدیو تعین فرمودند. فوجی دیگر از جانب
 دیگر ظاهر شد. بادشاه به نفس نفیس و معدودی چند سوار شده ترددات
 و مردانگی نموده آنها را تار و مار کردند، و بسرعت متوجه جیسلمیر شدند.

(۱) ح: بدان جانب (۲) م: بیستم (۳) م: به ضرب (۴) م: زیاد دارد: معزز
 (۵) ح: پهلوی؛ ر: لودی (۶) ر: سه (۷) م: تعین (۸) ح: سائل؛ م: شامل

لشکر و اردو بواسطه تنگی و عسرت در بلاد سند متفرق گشتند، و هر فریق رو به يك طرف نهادند. اکثر مردم تلف شدند. و چند نوبت بین الطرفين جنگ واقع شد. در هر مرتبه مردم بادشاهی غالب آمدند. اما چون آلات و ادوات قلعه کثاتی نبود، از انجته مهم قلعه در تعویق افتاد.

چون به مقتضای غوامض حکمت الهی و دقائق مصلحت ازلی که در ه^۵ ضمن هر نامرادی چندین اسباب مراد سرانجام می یابد، حسب الاراده بادشاه در دیار سند نقش مراد نه نشست، و عیار جوهر نامردمی^(۱) مردم ظاهر شد، و بی اخلاصی. لشکر و بدمردی برادران و بی خردی و نامساعدی روزگار مشاهده بادشاه افتاد، خواست که در لباس تجرید قدم شوق در بادیه راهروان طریق حق زند، و حلقه کعبه مراد گرفته در ارض مقدس ۱۰ حجاز ساکن گردد، و کنج عزلتی اختیار کند. ملازمان و مقربان درگاه بعرض رسانیدند که این معنی خوب و (f. 130b) پسندیده بخاطر اشرف رسیده. اما بی سامانی و پریشانی مردم معلوم بادشاه است و جمعی کثیر در رکاب ظفر^(۲) انتساب اند. اگر حضرت بادشاه قدم درین راه می نهند، این مردم پایمال حوادث خواهند شد، و باین تنگدستی نمیتوان خود را به ۱۵ ارض مبارک حجاز رسانید. مصلحت دران است که روزی چند توقف باید نمود. حضرت بادشاه بواسطه عسرت مردم نقل مکان بخاطر مصمم فرمودند. درین اثنا عرضه داشت راجه مالدیو جودپوری بموقف عرض رسید، که من غائبانه حلقه چاکری در گوش کشیده مترصد قدوم سعادت لزوم بادشاهی می باشم. اگر سرادقات موکب همایون این حوالی را ۲۰ مشرف گرداند، این بنده بایست هزار راجپوت در ملازمت حضرت شده بهر جایی که نهضت فرمایند پیمان و دل خدمتکاری بجای خواهد آورد.

کنار لهری جنگ کردند. درین مرتبه میرزا خود سوار شده دستبرد خوب نمودند. مردم قلعه رو بگریز نهادند و بعضی خود را بآب زدند، و برخی خود را بکشتی رسانیده کشتی را رها کردند. و در همین ایام میرزا شاه حسن امیر قلی مهرداد را بنزد یادگار ناصر میرزا فرستاده سلسله مخالفت تحریک داده اظهار نمود که من زیر آمده ام و فرزندی ندارم. سببه خود را بشما نسبت می کنم، و روزی چند از حیات من باقی است. این ولایت تعلق بمن دارد و بعد از من از آن شماست. و خزائن بسیار بشما میدهم. و باتفاق ملک کجرات تسخیر خواهد شد. الغرض یادگار (f. 130a) ناصر میرزا بمواعید میرزا شاه حسن فریفته شده دل بر مخالفت نهاد همایون بادشاه نهاد. و بادشاه عسرت لشکر را دیده به تواتر کسان نزد میرزا یادگار ناصر فرستاده ترغیب آمدن میکرد، و میرزا مذکور به عذر و اهمال میگذرانید. چون خبر مخالفت یادگار ناصر میرزا پیادشاه رسید، به مجرد شنیدن این خبر فی الفور از حوالی سیوستان برخاسته روانه بهکر شدند. درین اثنا قنبر بیگ ارغون گریخته به قلعه سیوستان رفت، و چندی دیگر راه بیوفائی پیش گرفته از اردو جدا شدند. و بادشاه در لهری نزول اجلال فرمودند. و میرزا یادگار^(۲) بالضرورة آمده بادشاه را ملازمت کرده جزوی غله که داشتند به ملازمان بادشاهی سپردند. اما از بی غلگی محنت بسیار بمردم رسید، تا آنکه بادشاه بعد از چندگاه الوس خاصه را به سلطان محمود فرستادند. سلطان محمود خان استقبال نموده تردی بیگ بکاول و سائر اهل خدمت را سروپا پوشانیده و به هر کدام مبلغی زر و غله داده رخصت کرد. بعد از رفتن مردم بادشاهی امرای میرزا را در دیوانخانه جمع نموده (f. 130a) صورت واقعه طلب غله را در میان آورده. هر کدام چیزی گفتند. سلطان محمود خان سیصد خروار غله برای خرج بیوتات بادشاهی فرستاد. اما

چون کار به اهل قلعه تنگ ساختند ، میرزا شاه حسن از تهته به سن آمده خندق زده و کشتی بسیار جمع نموده رحل اقامت انداخت ، و میر علیکه ارغون را به سیوستان تعیین نموده (f. 128b) . میر علیکه با جمعی شبی در اردوی معلی آمده از راست بازار بجانب قلعه شتافتند . بعد از وصول او به قلعه مردم اردو دریافتند^(۱) که کسان میرزا شاه حسن اند^(۲) . قبل از آن مطلقاً خبردار نگشتند . و حضرت جنت آشیانی حکم فرمودند که قلع زبند . بعد از نقب پاره برج پرید ، اما اهل قلعه فی الحال دیواری دیگر کشیدند . چون حضرت جنت آشیانی معلوم فرمودند که کار ارغونه استحکام دارد و آلات قلعه کشتائی موجود نه ، و چون هفت ماه محاصره سیوستان واقع شد و هوا مخالفت کرد و طغیان آب شد و میرزا شاه حسن ۱۰ اطراف آمد شد غله را مسدود ساخت ، از امتداد محاصره و طغیان آب و کم رسیدن غله بمعسکر اکثر سپاهی رو بگریز نهادند . و از مردم اعیان میر ظاهر صدر و خواجه غیاث الدین جامی و مولانا عبدالباقی برخاسته نزد میرزا شاه حسن آمدند . میرزا آن جماعت را باعزاز و اکرام تمام به تهته فرستادند . و میر برکه^(۳) و میرزا حسن و قاسم حسین سلطان پیش میرزا ۱۵ یادگار شتافتند . درینولا بمسامع بادشاهی رسید که آن جماعت میرزا را (f. 129a) تحریص نموده بجانب قندهار می برند .

و چون میرزا یادگار ناصر در حوالی بهکر بودند ، دو مرتبه مردم قلعه بهکر برآمده غافل بر سر میرزا یادگار ناصر ریختند ، و محمد قلی قانونچی و شیردل یک و جمعی دیگر را مجروح و مقتول نمودند . و این جنگ به سر ۲۰ کردگی کوکه ترخان و امیر یک برادر محمود خان و دوست محمد و هندو علی کالی و جوهره بود . بار سیوم نیز مردم قلعه دلیرانه بیرون آمده در یک زمین

(۱) حواری دارد: و حضرت م بحر شدند (۲) حواری دارد: آمدند (۳) حواری دارد: و بهر و به

جمعی را از مردم دولتشاهی و برغدا، بر سر کشتی فرستادند. و آنها تیر باران کردند. زخمی چند کاری بمیر رسید، و روز دیگر ازین عالم فنا به ملک بقا پیوست. بادشاه را از فوت میر غم بسیار رسید. و در چهار شب دیگر میرزا یادگار ناصر از آب عبور نموده سعادت ملازمت دریافت. و هم ه درین اثنا ایلچیان میرزا شاه حسن شیخ میرک پورانی و میرزا قاسم را رخصت فرموده منشور عالی فرستادند، و به خط شریف^(۱) بران تحریر فرمودند که «شاه حسن یگ را بعد از سلام آنکه آنچه التماس نموده بود به موقف قبول پیوست بشرطی که از روی عقیده آمده ملازمت کند، والسلام».

میرزا شاه حسن مدتی حرف آمدن در میان داشت. چون امرای ۱۰ ارغون باو درین کنکاش^(۲) موافقت نمی کردند. متأمل شده آمدن را در عقدۀ تسویل و تاخیر انداخت، تا آنکه در غرۀ شهر (۱۰۱۲۸۸) جمادی الاول سنه نهصد و چهل و هشت بادشاه بصوب سیوستان نهضت فرمودند، و ولایت بهکر را به یادگار ناصر میرزا مرحمت کردند. و چون رایات ظفر آیات قریب به سیوستان رسید فضیل یگ^(۳) برادر منعم خان و ترسون یگ برادر ۱۵ شام خان^(۴) و جمعی دیگر تاییست نفر بر کشتی سواره پیش میرفتند که جمعی از قلعه برآمده قصد آن جماعت کردند. اینها باتفاق از کشتی برآمده بجانب مردم قلعه تاختند. مردم قلعه رو بگریز نهاده بقلعه درآمدند و در هفدهم ماه رجب سنه نهصد و چهل و هشت محمد همایون بادشاه به گرد^(۵) سیوستان نزول اجلال فرمودند. و پیش از رسیدن بادشاه محافظان حصار ۲۰ میر سلطان قلی یگ و میر شاه محمود ارغون و میر محمود ساربان و علی محمد کوکلتاش و میر سفر ارغون باغات و عمارات حوالی قلعه را ویران ساخته بودند. بادشاه کار بر اهل حصار دشوار گرفتند.

(۱) م : نورانی (۳) ح م : فضل یگ (۵) و در اصل : به بکر و ؛ ح : از بهکر سیوستان

(۲) م : باب (۴) م : سام خان

عله بهایت رسیده که يك ته نان به مثقالی می فروختند چون عسرت و تنگی بسیار در اردوی معلى واقع شد، حضرت نادر شاه میرا همدال را بحاب پاتر تعین فرمود، و خود به سعادت دران باغ تا پنج شش ماه سر بردید که شاید میرا شاه حسن توفیق ملازمت یافته، قواعد خدمت و مروت بحای آورده، راه اطاعت و خدمت پیش گیرد امرا و مردم ه ارغون میرا شاه حسن را بحال نگذاشته از طریق وثیق گردانیده (f 127a) راه حيله و تدبیر آمده، چاره کار خود بمخالفت و ترور کرده^(۱) وادئ مارت پیش گرفتند

نادر شاه از حوالی بهکر در دریله تشریف برده، چند روز اقامت نموده، به پاتر رول احلال فرمودند و دران ایام بلقیس مکانی حمیده ۱۰ نانویکم بنت شیخ علی اکبر حامی را که از اعیان میرا همدال بود بحال کاح در آوردند و بعد از اندک زمانی چون در اردو تعص پیدا شد اران سرزمین کوچ فرموده بار بحاب بهکر توحه فرمودند اما از فی علگی کار سپاه تاه شده بود و میرا همدال تحریک قراچه حان که از قل میرایان^(۲) ایالت قندهار داشت رحاسته بحاب قندهار رفت، و به یادگار ۱۵ ناصر میرا نوشت که خود را رود بما رسانید که در انشای راه انتظار مقدم ایشان برده می شود. روز سه شنبه هزدهم حمادی الاولی سه هصد و چهل و هشت نادر شاه بمحل میر ابو القاسم^(۳) تشریف برده صحت بررگانه داشتند، و باعزار و اکرام تمام میر را پیش یادگار ناصر میرا رسم رسالت فرستادند، که نصیحت فرموده از حاده انحراف بطریق مستقیم خواند میر یادگار ۲۰ ناصر میرا را (f 127b) ملاقات کرده مجدداً میرا را به رفته اطاعت نادرشاهی در آورده. روز چهارشنبه هزدهم میر این معنی را مقرر ساخته روز پشنبه^(۴) مراجعت نموده بود، که مردم قلعه بهکر از رفتن میر واقف شده

(۱) حسره برده کرده (۲) حسره بردار (۳) حسره اولی (۴) حسره دوم

دامن کوه لهری نزول فرمود. و بعضی از مردم داریجه و سفیانی^(۱) که مانده بودند آمده بملازمت مشرف شدند. و روز جمعه حضرت بادشاه به مدرسه میرزائی درآمده. روز دیگر باغ بیرلو از فروغ طلعت همایون رشک ریاض جنت گردید. بادشاه را آن عمارت و باغ بغایت در^(۲) افتاد، و محترمان^(۳) ه حرم را درون باغ جای داده در حوالیء مسجد دولت خانهء بادشاهی برپا کردند. و امرا و اعیان در حوالیء باغ فرود آمدند. و میرزا یادگار ناصر در مدرسه لهری تشریف فرموده، سائر سپاه در لهری منزل گزیدند. و از لهری تا باغ بیرلو که يك فرسخ است مردم اردوی بادشاهی نزول نموده بودند. از آنچه از مردم معتبر استماع افتاده آنکه قریب دو لك آدمی در ۱۰ اردوی بادشاهی بود. و روز جمعه حضرت بادشاه به مسجد تشریف برد و اقامت جمعه در آن مسجد فرمود. خطبه از یمین القاب آن خسرو کامیاب^(۴) بتازگی بلند آوازه شد، و در همان روز یکی از شعراء این قطعه را در آن مجلس بنظر اشرف بادشاهی گذرانید، و باین وسیله به صلهء خوب (f. 126b) سزاوار^(۵) گشت:

- ۱۵ * تا همایون نام او را سکه بر دل نقش کرد *
- * مهر از مهرش دهان سکه پرزری کند *
- * منبری کز خطبهء القاب او زینت گرفت *
- * مشتری گوهر نثار فرق منبری کند *

و چون در آن سال بواسطهء عبور لشکر بادشاهی و دیگر وقایع ۲۰ و حوادث دوران نقصان فراوان به غلات و حبوب ولایت بهکر راه یافته بود، و در زمستان سنهء مذکوره در حوالی و مضافات بهکر قحطی در غایت صعوبت افتاد چنانچه خلق بسیار از فقدان نان و جامه جان میدادند. و بادشاه برین اطلاع یافته زر بسیار از خزینه بمردم سپاهی داد. اما غلاء

[۱] ح: سبانی (۲) ح: خوش؛ ف: پسند (۳) ح: محرمان (۴) ف: کاینات (۵) ح: سرافراز

و سعادت همنشین آمده که آنحضرت باین حدود نزول اجلال ارزانی داشته اند، و به مرور و تدریج دغدغها از خاطر زائل کرده به سعادت بساط^(۱) بوسی سرافراز خواهم شد.

بادشاه او را قبول نموده موافق مدعای میرزا شاه حسن حکم فرمودند که منشور نویسند. آخر الامر امراء و وزراء بادشاهی در خلوت بخلاف مدعای میرزا شاه حسن عرض نمودند که «چه معنی دارد که قصبات و قریات را نام میرد. اگر او از صمیم قلب دولتخواه درگاه است قلعه‌ای (f. 125b) خود را پیشکش نماید، تا ما زهرا^(۲) و اورغ خود را در قلعه مضبوط ساخته عنان عزیمت به تسخیر ولایت گجرات مصروف داریم. شیرخان افغان که غنیم ماست، در لاهور بر سر ما نشسته. این استدعای میرزا شاه ۱۰ حسن از صلاح و صواب دور می نماید». حضرت بادشاه متوجه محاصره بهکر شدند.

چون این خبر بمیرزا شاه حسن رسید، گفت: خاطر از قلعه بهکر جمعت، چرا که حضرت بادشاه در محاذی قلعه نخواهد نشست. یقین است که این چنین باغ دلارای دلکشای نخواهد گذاشت، و امراء دیگر که ۱۵ متصدی محاصره شوند کاری نخواهند ساخت. و میر فرخ (و) سلطان محمود خان و جانی ترخان و دولت خان و پاینده محمد قریش و میر جله^(۳) ارغون و سائر معتمد را در بهکر به محافظت و حراست قلعه گذاشته، عنان اختیار به پد اختیار سلطان محمود خان باز گذاشته عازم سیوستان گردید. و هم ۲۰ جنان قلعه سیوستان را غارت نموده ویران گردانید.

و دران ایام موکب همایون از حدود مایله در حرکت آمده روز بنحیفه بیست و هشتم^(۴) رمضان سنه نهصد و چهل (f. 126a) و هفت در

(۱) ف : منم

(۲) ح : حله : ف : حلیم

(۳) ح : رمیراد

(۴) م : رباب

پسندیده نیست، و بی رخصت میرزا شاه حسن قلعه سپردن^(۱) هم سزاوار نه. بادشاه او را معذور (f. 124b) داشتند. و چون غله کم بهم میرسید، مهتر اشرف که میر بازار بود نزد سلطان محمود خان فرستادند و خان مذکور^(۲) پانصد خروار غله بمردم بادشاهی و بعضی^(۳) از ماکولات فرستاد^(۴). و این خدمت او مستحسن افتاد. و در همان ایام امیر طاهر صدر و سمندریگ را که از ملازمان معتمد شاهی بودند پیش میرزا شاه حسن به تهته فرستادند، و بمواعید عنایات و مواتیق اخلاص او که در حضور حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه فیما بین واقع شده بود بجانب میرزا شاه حسن نوشتند. میرزا شاه حسن فرستادهای بادشاهی را بادب و اعزاز دید، و میرزا شاه حسن بخود قرار داد، که چون بندگان حضرت بادشاه تشریف آورند از هاله کندی تا بتوره آنطرف آب را به خرج بیوتات بادشاهی وا گذاشته، و بعد از تمهید عهد و پیمان بملازمت ایشان مشرف گشته، با لشکر و خدم خود تسخیر مملکت گجرات را پیش نهاد همت ساخته، بعد از فتح آن ولایت مراجعت خواهم نمود. و به همین قرار داد جناب سیادت پناه شیخ میرک پورانی و میرزا قاسم طغائی را با پیشکش لائق بملازمت (f. 125a) حضرت بادشاه فرستاد. این مردم در نواحی بلده بهکر بملازمت حضرت مشرف گشته حقیقت اخلاص و التماس میرزا شاه حسن را بعرض همایون بادشاه رسانیدند، و عرضه داشت گذرانیدند. مضمون عرضه داشت این بود که «ولایت بهکر محصول کم دارد، و ولایت چاچکان در معموری و آبادانی و کثرت زراعت و بسیاری غله ممتاز است. مناسب دولت آنست که عنان عزیمت بآن صوب منعطف سازند و آن را در تصرف درآرند^(۵)، که هم سپاه دولت را فراغت بود و من هم بمخدمت نزدیک خواهم شد. دولت بمن قرین

(۱) ف: «بیرون قلعه آمدن»، بجای «قلعه سپردن»، (۲) ندارد: «فرستادند و خان مذکور،

و لیکن در خط دیگر دارد «رفت و او» (۳) ف: برخی (۴) ف: داد (۵) ف: دارند

رسید. و مردم افغان مغل را هرجای یافتند متعرض گشته دست تعدی دراز ساخته عیال و اموال^(۱) را تصرف می نمودند. ازین جهة مردم مغول بتامی در موکب همایون جمع آمده روی توجه بچانب کابل نهادند. و چون بآب چناب رسیدند، محمد کامران میرزا و محمد عسکری میرزا با خواجه خاوند محمود و خواجه عبدالحق^(۲) بی اجازت متوجه کابل شدند. ناچاره بادشاه بچانب بهره توجه فرمود. محمد سلطان میرزا و الغ میرزا و شاه میرزا جدا شده بمیرزا کامران ملحق شدند. محمد همایون بادشاه این تفاق از برادران مشاهده کرده در غره رجب سنه ۹۴۷ عنان عزیمت بچانب سند معطوف فرمود. و در آخر شعبان سنه ۹۴۷ اردوی معلی به اوچه رسید. چون بمشوی لنگاه نزدیک بود (f. 124n) فرمان عنایت و خلعت فاخر مصحوب ۱۰ یک محمد بکاول و چک یک باو فرستادند، و او را بخطاب «خانجهانی» و علم و نقاره سرافراز نمودند. و او کشتی و غله فرستاده، اما خود سعادت ملازمت دریافت. و در تاریخ اوائل رمضان رایات عالی بچانب سند نهضت فرمود. و در بیست و هشتم رمضان قصبه لهری^(۳) مضرب خیام عالی گشت. و بادشاه بنفس نفیس خود در چار باغ پیرلو که در نزاهت و لطافت ۱۵ عدیل نداشت نزول اجلال فرمودند. و سلطان محمود خان ولایت بهکر را ویران ساخته، استحکام قلعه داری نموده، کشتیها را ازین طرف آب برده در زیر قلعه لنگر کرد^(۴).

چون موکب همایون به قصبه لهری نزول یافت، منشور عالی بنام سلطان محمود صادر شد که آمده سعادت آستان بوسی نماید و قلعه را به ملازمان ۲۰ درگاه سپارد. و او معروض داشت که من موکر میرزا شاه حسن؛ مادام که میرزا شاه حسن در ملازمت نیاید. آمدن من در آئین نمک خوردن

(۱) ح: ابدال (۲) ف: مد الحاقی (۳) ح: در همه ما. لهری می نویسد (۴) ح: ابدال

یافته خلل در قواعد سلطنت ایشان راه خواهد یافت، و من آمده ام که شما را خبردار گردانم. میرزا شاه حسن امرای خود را طلب نموده در مجلس بآنها کنگاش نمود. درین اثنا خبر شکست بادشاه رسیده، همه بر رای میر علیکه آفرین رده شرط تحسین بجا آوردند، و قرار دادند که از اوچه تا بهکر هر دو روی آب را ویران کرده زراعت تلف باید نمود (f. 123a). و چون خبر هزیمت لشکر بادشاهی مکرر رسید چار باغ که در موضع ببرلو بود بانواع عمارات و اجناس قلعه داری ذخیره کرده و از بهکر تا سیوستان قصبات و قریات و پرگنات بهکر را ویران مطلق گردانید. و رای ایشان برین قرار گرفت که حضرت بادشاه بجانب سند توجه خواهند فرمود، چرا که میرزا کامران و میرزا عسکری طریق موافقت گذاشته اند. لابد حضرت بادشاه^(۱) باین جانب تشریف می آرد.

و چون در غره ربیع الاول سنه سبع و اربعین و تسعمایه حضرت بادشاه به لاهور رسیدند، تمامی برادران و امرای نامی جمع آمدند، و باوجود چندین اسباب آگاهی و تنبیهات آسمانی این عزیزان آگاه نمی شدند، و کمر صدق بر میان همت نمی بستند، تا آنکه روزی خواجه خاوند محمود و میر ابوالبقاء و خواجه عبدالحق و اکابر اهالی و اعیان دولت جمع شدند، و بر اتفاق و یک جهتی تذکره نوشتند، و تمامی اهالی و اعیان گواهی خود را بران سجل ثبت نمودند. چون این محضر وثوق باختتام رسید، بساط کنگاش مبسوط گردانیدند. چون زبانها بادل موافق نبود سخن نا تمام ۲. (f. 123b) شده^(۲) مجلس تمام شد. و در آخر جمادی الآخر سنه ۹۴۷ محمد همایون بادشاه و محمد کامران میرزا و محمد هندال^(۳) میرزا و محمد عسکری میرزا و یادگار ناصر میرزا و محمد زمان میرزا و نورالدین محمد میرزا و امرای کبار و تمامی لشکر از آب لاهور عبور فرمودند و شیرخان بنواحی لاهور

(۱) و ندارد: بجانب سند الخ

(۲) >: سخن با تمام نرسیده

(۳) و ندارد: محمد هندال

گفتار در وصول حضرت بادشاه والاجاہ جنت آسیانی
محمد ہمایون بادشاہ بدیار سند و ذکر
مخالفت میرزا شاہ حسن

[دہم محرم] چون در سنہ سبع و اربعین و تسعایہ از ناحیہ شرقی^۱ ہند شیرخان افغان کہ فرید نام داشت ولد حسن افغان^(۱) سر بر آورده بہ ہ بادشاہ جمجاہ ہمایون بادشاہ مقابل شد، و بین الجانبین دو سہ دفعہ میدان محاربہ آراستہ مقاتلہ و مجادلہ برگذر جوسا^(۲) اتفاق افتاد و بالآخرہ شکست واقع شد، [و] جنود بادشاہی از آب جوسا عنان بجانب جون پور نافہ جلوریز بجانب آگرہ آمدند.

الغرض کہ میرزا شاہ حسن در سنہ ست و اربعین و تسعایہ میر علیکہ ۱۰ ارغون را بہت تہنیت گجرات و بنگالہ بملازمت بادشاہ ہمایون قبل ازین ارسال نمودہ بود، و میر خوش محمد ارغون را نیز بہ مبارکبادی فتح قندہار و قتل اغضوارخان بمخدمت میرزا کامران فرستادہ. و این دو کس بنایت سپاہی و صاحب رای صائب و تدبیر بودند (f. 122b). چون مسیر علیکہ بملازمت بندگان درگاہ بادشاہ عالیکان مشرف شد، از بی پروائی و عظم ۱۵ شان بادشاہ چنان تفرس نمود کہ عنقریب بعضی از سپاہ یگانہ نقش تہمرد بر لوح خاطر خوانند نگاشت. میر علیکہ بی رخصت بادشاہ از اردوی اعلیٰ برآمدہ، سرعت تمام خود را بمیرزا شاہ حس رسانید. میرزا از استماع آمدن او بنایت متفکر و متردد گردید. و چون میر علیکہ ملاقات میرزا شاہ حسن مشرف شد، از واقعات استفسار نمود. او گفت: ۲۰ من بادشاہ را در نہایت استعلا دیدم و ارکان دولت و اعیان مملکت در ہایت غفلت. از حساب ترکانہ خود یاقم کہ عنقریب باغی بر ایشان استیلا

(۱) حوالہ دارد: راہ محکمہ ہند و بادشاہ متعلقہ او توحہ فرمودہ واد (۲) ف: حویار

بادشاه فرستاده از آمدن خود خبر کنیم؛ بهرجائی که حضرت بادشاه امر کنند بگرویم^(۱). عبدالقدوس را با عرضه داشت بملازمت بادشاه فرستادند. درین اثنا مردم خضرخان پیشکش را گذرانیدند. میرزا شاه حسن پانزده روز در نواحی پتن توقف نمود. و سلطان محمود تا محمود آباد رفته دست به غارت اموال گجراتیان دراز نمود. و امتعه و اقمشه و نقود بی (f. 121b) نهایت بدست سپاه افتاد.

درین اثنا میر فرخ به میرزا شاه حسن عرض نمود که هرگاه بادشاه فرمان صادر فرماید که تو آمده بما ملحق شده در اردو فرود آی، غیر رفتن بار دو علاجی ندارید. و چون مردم ارغون و ترخان سامان امرای جغتیه ۱۰ ملاحظه و مشاهده کنند، و حضرت بادشاه زر وافر از خزانه گجرات به سپاه نصرت دستگاه خود قسمت کنند، کدام سپاهی پیش شما خواهد ماند؟ اکثر مردم جدا میشوند. مصلحت آنست که ما عنان مراجعت معطوف گردانیده عازم سند شویم. بمیرزا شاه حسن و اکثر امرا^(۲) معقول شد. به همین قرار داد اتفاق نموده عرضه داشت مصحوب میرزا قاسم بیگ لار ۱۵ بملازمت حضرت بادشاه فرستاد، که من سپاه خود را بتمام آورده ام؛ و الحال از امرای بهکر و تهته عرضه داشت رسید که مردم کلپتی و جتوئی و زمینداران جمعیت نموده، آن ولایت را غارت نموده، آغاز فتنه و فساد کرده اند؛ بحسب ضرورت مراجعت واقع شد. و میرزا شاه حسن قبل از وصول حضرت بادشاه به احمد آباد بیست روز پیشتر مراجعت نموده ۲۰ در اوائل سنه خمس و اربعین (f. 122a) و تسعایه از راه رادن پور عازم تهته شد. و در حین مراجعت مردم جاریجه و سوده را قتل و نهب عجیب نمود.

میرا شاه حس صادر فرموده بودند که طریقه یکجہتی مرعی داشته اراں
حاب روی توحہ لگجرات نماید، و در حدود پتی توقف نموده عرصہ
داشت کند (و) بہ ہرچہ حکم صادر گردد عمل نماید

میرا شاه حس بہ جمعیت تمام اراں بصرپور سوار شدہ اراں راہ راہن
پور^(۱) بہ پتی رسید، و حصر حان کہ اراں قل سلطان مہادر در قلعه پتی بودہ
بہ تحصن قرار داد، و مراعی و مواشی حوالی پتی را بحای دور دست برد
و سلطان محمود حان ما پانصد سوار پیش رفتہ دست لغارت بعضی قری برد،
و در ہمت گروہی پتی مرل کرد حانعلی پیشقراق را ملارمت میرا شاه
حس روانہ ساخت حسید و حوہہ حاریجہ را سلطان محمود حان بدرہن
قلعه پتی برد حصر حان فرستاد کہ چون میرا شاه حس ما سپاہ گراں آمدہ، ۱۰
لائق آنست کہ تو ملارمت ایشان مشرف گشتہ قلعه را تسلیم نمائی، و ما عیال
و اطفال سلامت برآمدہ ہر حائی کہ ارادہ تست بروی او در جواب
گفت کہ سلطان مہادر سلامت در کرمان نشستہ، مرا چہ ضرورت (f 121v)
واقع شدہ کہ من قلعه را بہ معلان سد بدم عاقہ الامر حسید و حوہہ برد
مادر حصر حان رفتہ پیغام سلطان محمود حان رسانیدند و گفتند کہ مناسب ۱۵
حال شما می بینیم کہ ما برحاستہ فی تحمہ و پیشکش برد سلطان محمود حان
رویم. مادر حصر حان گفت صلاح چیست؟ گفتند يك لك فيرور
شاهی بہ مہانی میرا شاه حس و سی ہرار دیگر بہ سلطان فرستید کہ ما
لشکر را نکوچانیم. العرض يك لك و سی ہرار فيرور شاهی را مصحوب
معتقدان خود فرستادہ صاحب آن میرا شاه حس آمدہ بر سر تال پتی رول ۲۰
فرمود سلطان محمود حان ملارمت میرا شاه حس رسیدہ طلب رحمت
نمود کہ بیشتر رود. میرا شاه حس فرمود کہ او لا کی ملارمت حصر

در هم بافتند، و نیزها در دست گرفته کنارهای فوطه را با یکدیگر بستند.
 سلطان محمود خان بهارزان گفت که غیر^۱ نیزه چیزی در دست نگیرید.
 تادوسه ساعت بخوابی^۲ جنگ در پیوست. دو صنف پیش بنام نمعه عتق
 تیر^۳ دلدوز گشتند. فوج دیگر که مانده بود رو بفرار نهاده از پیش میر
 ۵ فرخ برآمدند؛ آنها را میر فرخ علف تیغ ساخته همانجا برول فرمود.
 صباح آن سپاه بتاخت و تاراج قصبات و قریات رفته مردم بسیار بربند
 آوردند، و اسب و اسباب و شتر و گاو و مویشی (۱۱۱: ۱۱۲) بی نهایت بدست
 سپاهی افتاد. میرزا شاه حسن مظفر و منصور مراجعت فرموده بالاده تپه
 تشریف آوردند.

۱۰ گفتار در بیان توجه موبک همایون حضرت جنت آشیانی شمس
 همایون بادشاه بجانب گجرات و حسب الحکم عزیمت
 نمودن میرزا شاه حسن بآن ولایت

در شهر سنه اثنی و اربعین و تسعین که حضرت همایون بادشاه از
 دهلی با سپاه گران بجهت غزا و تسخیر چتور روان شده حوالی آن را مضرب^۱
 ۱۵ سرادقات عزت و حشمت گردانیده بود. سلطان بهادر گجراتی عریضه در
 باب راجه چتوری و التماس خلاص او نموده در ذیل بعضی کلمات درستی
 آمیز مرقوم کرده بود. حضرت بادشاه را ازان مکتوب ملال بخاطر مبارک
 رسید، و بعزم رزم سلطان محمود بهادر عنان توسن جهان نورد را بجانب
 گجرات انعطاف داد، و طی منازل نموده بحدود گجرات رسیدند. و عساکر
 ۲۰ نصرت مآثر بر هر ولایت که عبور می نمودند بلوازم نهب و تاراج اقدام
 فرموده از مخالفان هر کس را که میدیدند بقتل میرسانیدند. و سلطان بهادر
 آخر خود را به بندر کشید (f. 120b). القصه در اثنای نهضت فرمانی بنام

بحون آمر آمرانی رنگین ساخته بودیم، هور اثر حون او ناقیست، و (f 119a) پیش ازانکه شای می آئید ایک ما می آئیم.

میرا شاه حس معدودی را در بلدة تهنه به محافظت اهل و عیال گذاشته عارم لشکر کهنگار شد و چون قطع مسافت نموده به حوالی کچ رسید، تقیص عله در اردو واقع شد اریں رهگذر مردم تنگ شدند ه میرا شاه حس باتفاق امر ا صلاح دران دید که از چهار طرف متوجه جنگ^(۱) باید شد هر کدام که مقاله واقع شود جمعی که بر دیک ناشد خود را رساند. فوج اول که روری او تعین نمودند سلطان محمود حان بهکری بود، و فوجی دیگر بامیر فرح، و در میانه شاه حس^(۲) تکدیری، و فوجی رابع با میرا عیسی و میر علیکه اتفاقاً کهنگار میرا حیر یافته که میرا با مردم کم ۱۰ ایستاده، با ده هزار سوار و پیاده بسیار محاب میرا روانه شد و در انای راه آوار کوس نگوش سلطان محمود حان رسید با مردم خود گفت که آوار کوس نگوش من میرسد. همه در تعجب شدند که درین صحرا آوار کوس از کجای آید باز دیگر همان آوار شنیدند جمعی را بر کوه فرستاد، تا بحر آوردند که کهنگار با لشکر عظیم روروی میرا شاه حس میبرد که ۱۵ گویا حاسوس فرستاده (f 119b) حردار شده که میرا شاه حس باندک مردم آمده، فرصت عیبت داشته، و از سه فوج دیگر خبر نداشت میرا شاه حس چون آن جمعیت دید خود بهمان مردم کم و بیش روان شد درین اثنا سلطان محمود حان بهکری قطره رده، گردیده، از کدلان پیش در آمد^(۳)، و جلودار را عیلامت میرا فرستاد که شما هم از جای خود پیشتر میایید ۲۰ شاهانه می گذاریم که شما برسد و قاصدی محاب میرا فرح فرستاد که خود را رساند. کهنگار صف راست کرده، از اسب پیاده شده، سپرها

معطوف نموده، دوست میر اخور و خواجه شمس الدین ماحونی^(۱) را با دوستان سوار و صد پیاده و صد توپچی بحکومت ملتان تعیین نمود، و شیخ شجاع بخاری و بعضی خاصه خیالان سلطان محمود لنگاه را مواخذه و مصادره نموده مبلغهای کلی از ایشان گرفت. و میرزا شاه حسن مراجعت نموده به بهکر ه تشریف آورده بود که عرضه داشت امرای تهته رسید، مضمون آنکه کهننگار اراده لشکر کشیدن به تهته دارد. میرزا شاه حسن از بهکر بجانب تهته مراجعت فرمود، و دوست میر اخور و خواجه شمس الدین و لنگر خان را تعیین نمود. و اینها قریب یازده ماه در ملتان اقامت نمودند. و لنگر خان جدا شده، رفته، بملازمت حضرت فردوس مکانی محمد (f. 118b) بابر بادشاه مشرف شد، و میرزا شاه حسن از استماع این خبر عرضه داشت فرستاده ملتان را پیشکش بادشاه کرد. و دوست میر اخور و خواجه شمس الدین معاودت نموده به بهکر آمدند. و حضرت فردوس مکانی ملتان را به میرزا محمد کامران مرحمت فرمودند.

گفتار در بیان مخالفت کهننگار و رفتن میرزا شاه حسن

۱۵ چنانچه سابقاً مذکور شد که در حین رسیدن میرزا شاه حسن به بهکر عرضه داشت امرای تهته رسید که کهننگار داعیه ولایت تهته دارد. و میرزا شاه حسن بایلغار بنواحی تهته رسید. درین اثنا ایلچی کهننگار نزد میرزا شاه حسن آمد که «آمر آمرانی که برادر من بوده او را کشته اند. بطلب خون او مردم مجتمع گشته اند. چون نواب میرزائی به تسخیر ملتان رفته ۲۰ بودند من حرمت نگاه داشته بر سر اهل و عیال نیامدم. اکنون با ما صلح باید کرد و پاره از ولایت سند بما باید داد یا جنگ باید کرد». میرزا شاه حسن جواب دادند که «غیر از جنگ ما را سخن دیگر نیست. میدان که

(۱) ح: ماحولی؛ ر ندارد؛ سد: تاخونی؛ ف: ماجولی

اطلاع یافته خود را از کشتن ملتایان نار داشت امراء ملتان از جهت کمی. غله منع کرده بودند که هیچ کس نان به پرد، بلکه همه مردم که فی الجمله غله داشتند، به غلور و شورا رورگار میگدراییدند

چون ایام محاصره به یکسال کشید، و اهل حصار را کار بخان و کارد ناستخوان رسید، در یازدهم^(۱) شهر ربیع الثانی سه ۹۳۳ هجادران ارغون به رحم تیر خانگدار قالب اکثری را تهی ساختند (f 117b) عاقبت جمعی به رور تیر و گرر وقت سحر دروازه لوهاری را شکسته شهر در آمدند، و دست عارت از آستین یدادی برآورده شروع به قتل و مه و تاراج کردند، و سکنه شهر از همت ساله تا هفتاد ساله به مد رفتند و آن چنان حادثه به ملتایان روی داد که یاد از قیامت میداد و مردم خود را محاقاه ۱۰ مشایخ عظام^(۲) کشیدند. بعد آمده دواورده رور که شهر را عارت کردند، مح ترخان ناحمی محاقاه رفته مردم را عارت کرد و آتش دران بقعه انداخت، و چون بسیار دران مرار ریخت. و مردم لگاه و سپاه ملتان اکثری در قتل عام گشته شدند، و دران تاراج حواهر نفیس و نفود با معدود بدست معول و سپاه افاد. بعد اران نایره عصب میرا شاه حس تسکین گرفته، بر بقایای ۱۵ رایا که مانده بودند ترحم فرمود و حکم کرد که کشتگان را از شوارع برداشته در معاکا مدفون سازند، و دیگر هیچ آوریده را مراحم نشود، و تعرض نباید. و بخدوم راده شیخ هافالدین دختر و پسر سلطان محمود لگاه سلطان حسین نام را بملازمت (f 118a) میرا شاه حس آورد. میرا شاه حس مردو را به مسکین ترخان داد مسکین ترخان دختر سلطان محمود را بآئین ۲۰ شریعت بحالته نکاح در آورد، و پسر را بیر ضرردی برداشته در کف حمایت خود حای داد.

بعد از اقامت دو ماه میرا شاه حس عان مراحمت بحال بهر

والیء ملتان یکی از برادران را با برادر جناب شیخ شجاع بخاری بملازمت نواب میرزا فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمود. میرزا او را نوازش (f. 116b) کرده فرمودند که برادران^(۱) خود را بگو که از قلعه برآمده ما را به بینند و اطاعت را قبول کنند، تا باصناف اعطاف اختصاص یافته قلعه را بآنها وا گذاشته عنان معاودت معطوف داریم. و آن مردم بدرون قلعه رفته آنچه شنیده بودند بایشان رسانیدند. اما مردم لنگاه از غایت عجب بملاقات بیرون نیامدند، و بدفع و منع سپاه ارغون مشغول گردیده آتش حرب بر افروختند، و دروازه‌های حصار کشاده دست به تیغ و تیر کردند، و کارزار غریب نمودند، و بعضی مردم را بقتل رسانیدند. نایره^{۱۰} غضب میرزا شاه حسن بر افروخت. بجانب شرقی قلعه محاذی دروازه شمس خیمه زده در حوالی قلعه مرچل بخش کرد و در محاصره بکوشید. و از هر دو طرف نیران جنگ و جدال اشتعال یافته تیر و تفنگ مانند باران باریدن گرفت، و هر روز جنگ و جدال میکردند. و در شهر ملتان قحط و غلا عظیم روی نمود، چنانچه کله گاو بده تنکه و قیمت يك من غله به سنگ^{۱۵} ملتان بصد تنکه رسید. و اکثر مردم به پوست و چرم گاوی که شایسته خوردن نبود (f. 117a) میگذرانیدند. و اگر احیاناً سگ و گربه بدست می افتاد گوشت آنرا در رنگ حلوا و بره می خوردند. و جاره ماچی^(۲) آنکه شیخ شجاع بخاری او را به سرداری سه هزار پیاده قصباتی مقرر نموده حراست قلعه باو نامزد کرد، آن بیدولت در خانه هر که گمان غله داشت بی ملاحظه^{۲۰} در آمده خانه آن بیچاره را تاراج میکرد. و ازین عمل ناهموار مردم دست دعا برداشته بمضمون «نعم الانقلاب و لو علينا» زوال دولت لنگاهان را می خواستند. آخر الامر مردم کشته شدن بر خود قرار داده از باروی قلعه خود را بخندق می انداختند. و میرزا شاه حسن بر اضطرار مردم

(۱) ح: برادر خود را... بیند... کند... باو وا گذاشته (۲) د: جاره باچی؛ و: چاره باچی؛ ر: جاده ماچی

که بعد فوت سلطان محمود لگاہ میان اقربا و امرا واقع شد، هریکی ناحیتی را مضبوط ساخته اطاعت دیگری نمی نمود؛ و سلطان حسین نام پسر او خورد سال بدست شیخ شجاع بخاری و عورات لگاہان افتاده بود و از دست او کاری نمی آمد. بایران فتنه و فساد و جور و ظلم و تعدی در ملتان پیدا آمد. ارین حہۃ اکابر و اہالی و عامہ رعایا طالب حاکم دیگر شدند، تا آنکہ لکرحان بملازمت میرزا شاہ حسن رسیدہ حالات ملتان و ملتانیان بعرصہ رسانید، و میرزا را بران داشت کہ کند اندیشہ بر کمرگہ تسخیر بلدہ ملتان اندارد. بایران عزم نمودہ، مسکین ترخان را بزیل قراول پیش فرستاد. و مردم لگاہ از توحہ خود ارغون واقف شدہ، بعد از تقدیم مشورت عمدۃ المشائخ شیخ اسمعیل قریشی را برسم رسالت فرستادہ التماس ۱۰ مصالحہ نمودید. و خدمت شیخ در (f 116a) حوالی مؤو^(۱) بمیرزا شاہ حسن پیوستہ. بواب میرزا شاہ حسن در تعظیم و تکریم شیخ بقدر امکان مبالغہ فرمود. و مبالغی بطریق مہمان مملارمان شیخ عطا نمود. و شیخ در تمہید قواعد صلح گفت و شنید نمودید، اما فایدہ بران مترتب^(۲) نگشت. شیخ بلسکرخان گفت: پس ما را بہ تہتہ پیش عزیران ما فرستند. لکرحان ۱۵ ار میرزا التماس کرد، کہ چون خدمت شیخ در تہتہ خویشان دارد، اگر حکم فرمایند شیخ بجانب تہتہ عزیمت نماید. میرزا التماس لکرحان را مدلول داشتہ شیخ را رخصت سند فرمودید، و موضعی از حوالی تہتہ بہ صیغہ سبورغال مقرر نمودید. و اراخا کوچ کوچ روانہ ملتان شدید. بعد از قرب وصول لشکر ارغون و م^(۳) بر لگاہ غالب گشتہ ملتان در آمدید ۲۰ و لشکر خان با عساکر میرزا ہتی کہلوان^(۴) را تاحتہ غلہ و مواشی و سائر اشیاء بہ اردوی میرزا آورد، و عساکر نصرت مآثر محاصرہ و محارہ کردید.

(۱) حۃ مسانۃ فی نز
(۲) حۃ مسانۃ فی نز
(۳) حۃ مسانۃ فی نز
(۴) حۃ مسانۃ فی نز

و محاربه پردازند. و الحق آن حصار نیست که در رفعت و حصانت سد سکندر است، و در بیابان واقع شده که بواسطه بی آبی همیشه دیده طيور هوا بجانب سحاب سما نگران و حیران است. القصه کار پردازان چابک دست در عرض سه روز سیصد چاه آب مهیا ساخته آب وافر در اردو پیدا کردند. و میرزا بعد از چهار روز خود تشریف آورده آن قلعه رفیع را مرکزوار در میان گرفت، و اسباب حصارگیری ترتیب داده دست (f. 115a) بانداختن تیر و سنگ^(۱) کشادند، و لوازم قلعه کشائی و محاربه بجای آوردند. چون چندگاه حال برین منوال بگذشت کار اهل حصار باضطرار انجامید، و از هیچ محل مددی و کومکی بدیشان نرسید. و چون مدت حصن متمادی ۱۰ گشت کار اهل حصار بجائی رسید که چرم جوشان بصد آرزو بدیشان میسر نمی شد. و آخر الامر سنبل خان از دو جانب قلعه نقب زده برج و باره از پیش دروازه برانداختند. و آن مردم چهره مرگ خود را معاینه نموده دست به انداختن حقها و شعاهای آتش کردند. و چون محاربه باشتداد کشید، دلیران سر در سپر بافته ببرج و باره برآمدند، و بسیاری از اهل ۱۵ قلعه مقتول و مجروح گشتند. و معدودی که مانده بودند، همه را دستگیر کردند. و نواب میرزائی به ضبط خزینه و دفینه مردم اعتمادی تعین نموده، صباح آن زر بسیار به لشکر تقسیم فرمود، و حصه خاصه ازان بخزانة ضبط کردند. و از انجا عنان بصوب اوچه و بهکر معطوف گردانیده در پانزده روز به بهکر تشریف آورده بساط عیش و عشرت مبسوط گردانید.

۲. گفتار در بیان رفتن میرزا شاه حسن (f. 115b) بجانب ملتان و پیوسته^(۲) محاصره نمودن و فتح کردن

در اواخر سنه اثنین و ثلاثین و تسعمایه^(۳) به سبب عداوتی و منازعتی

(۲) این عبارت - و ر است؛ د اینجا زیاد دارد:

لنگر خان که یکی از امرای سلطان محمود لنگاه بود

(۱) ف: تفنگ

(۳) د ف: پیوستن و؛ ح ندارد

قول فرمود و عهدنامه درین باب نوشتند، مصمون عهدنامه آنکه چون (f 114a) آب گهواره میان ولایت ملتان و بهکر است حکام کرام بعد الیوم اری حدود تجاوز نمایند و در وقت رحلت به اسب و قطار شتر و ملعی نقد به مخدوم گذرآید و خدمت شیخ راضی و خشود مراجعت فرمود و بواب میرا به قدعی^(۱) حکم فرمود که قلعه دیگر در اوچه سارید آکون ه عمارت آن قلعه محال خود است و جمعی از مردم معتمد و کاری در قلعه اوچه تعیین نموده در صدد مراجعت شد درین اثنا اقبال خان نام از ملارمان سلطان محمود لنگاه بملازمت میرا شاه حسن مشرف شده اظهار دولتخواهی نمود او را به مرید القات ماهی ساخته مدعات او را باحالت مقرون گردآید

۱۰

دگر توحه میرا شاه حسن به تسخیر دلاور و قتل غاریخان در اوای که میرا شاه حسن اوچه را متصرف شد، اقبال خان ملازمت میرا رسیده اظهار دولتخواهی نموده بعرض رسانید که قلعه دلاور حرائی و دفائن بسیار دارد، و اندوخته سلاطین درین قلعه مخزون است و شان استالک نام غاری خان صدور یافت، مصمون آنکه در بوقت که در حظه ۱۵ اوچه رول واقع شده، لائق و (f 114b) سراوار چنان می نماید که اتفاق جمع متوطنان قلعه حلقه مطاوعه در گوش کشیده ملا توقف عارم ملازمت گردد. اما ساری خان پای در دامن استعنا پیچید، و پشت پندار به حصانت حصار ساهه متوحه ملازمت نگشت ماء علی هدا صاحب پهنشده عره رحب را حکم فرمود که سپاه طغر دستگاه آب و عله بسیار همراه برداشته و ساختگی ۲۰ آره ته یکجمله نموده علان عزیمت بحاب دلاور معطوف گرداند، و سبل خان با سواران و خاصه حیل^(۲) و توجی و یاده ها گرد قلعه دلاور محل نصب حام سارید، و مورچلهها بخش کرده از روی حد و اهتمام مامر محاصره

ملتان توقف نموده بسیاری از اسباب و ادوات جنگ و حرب ترتیب نمود .
و بعد از استعداد لشکر از ظاهر بلده ملتان کوچ کرده روانه شد . و چون
به يك منزلی بیرون شد باد نخوت در سرش افتاد :

بیخبر زانکه نقشبند قضا در پس پرده نقشها دارد

ه آری در گلشن سپهر بد مهر گل دولت کسی بچسید که خار ناکامی در پای
دلش نخلید ، و در عشرتخانه عالم از پیانه اقبال که قطره چشید که در
آخر درد سر خمار نکشید . مؤید این مقال آنکه شیخ شجاع بخاری که نسبت
دامادی به سلطان حسین نگاه داشت ، و دست او در امور مالی و ملکی
قوی بود ، به تقریبی به بعضی اهل خدم و خاصه خیلان خیانتی کرده بود ،
۱۰ و از استماع این حدیث نایره خشم سلطان محمود اشتعال یافته . آن مردم
حیات خود منحصر در مردن سلطان محمود (f. 113b) دیده کمر بر هلاک
صاحب خود بر بسته بودند ، و حقوق را بر کناره نهاده زهر هلاهل که
بقصد دیگران در خزانه نهاده بود در حق او کار فرمودند ، و او از نیم
جرعه آن چنان مست شد که دیگر روی بیداری ندید .

۱۵ چون والده سلطان محمود ازین واقعه آگاه گشت ، گفت : مناسب
چنان است که در همین منزل توقف کنیم و لشکر را با خود متفق گردانیم ،
و دو سه روز حقیقت حال بر مردم اردو محتجب بوده باشد . عاقبت الامر
این راز نهفته بروی روز افتاد . و در لشکر اکثر مردم بلوچ بودند ؛
بر آمدند . مردم نگاه سلطان حسین پسر سلطان محمود را بر وساده حکومت
۲۰ اجلاس داده جز مصالحه علاج ندیدند . بنا بران خدمت مخدوم زاده شیخ
بهاؤالدین را بالتماس صلح در میان کردند . آن شیخ بزرگوار بکنار آب گهواره
بنواب میرزا شاه حسن ملاقات فرمود . میرزا شاه حسن شرائط اعزاز
و اکرام و لوازم تعظیم و احترام بجا آورده التماس شیخ را در باب مصالحه

برائتار میرزا مخالفان را منہزم ساخت، و جوانفار نیز تاختم بنیاد فوجی از دشمنان برانداخت. بھلول^(۱) رای زاده و جمعی کثیر دستگیر شدند. میرزا اشارت بقتل آن جماعت کرد. و ہم چنان از میدان قتال روی بظاہر شہر آوردہ، دروازہ قلعہ را شکستہ، دست باستعمال ضرب و پیکار بردند، و جنگ در پیوست. مردم لنگاہ بیالای فصیل قلعہ هجوم (f. 112b) نمودہ ۵ دست بانداختن تیر و سنگ دراز کردند. ناگاہ سرہای سرداران را بر نیزہا کردہ بآن مردم نمودند. بہ یک مرتبہ منہزم شدہ خود را از برج و بارو انداختہ راہ نجات جستند. اما حسب الحکم ہر کس از مردم اوچہ بدست این جماعت می افتاد بقتل می رسانیدند، و مردم شہر را غارت می کردند. درین اثنا جناب سید زین العابدین بخاری و شیخ ابراہیم و شیخ اسمعیل جمالی ۱۰ و قاضی ابوالخیر و قاضی عبد الرحمن بملازمت میرزا شاہ حسن شتافتہ صورت واقعہ را بعرض رسانیدند. میرزا تواجیان را فرمود کہ من بعد متعرض احوال مردم نشوند، و بندیان را بگذارند، و ہر کس کہ خلاف حکم نماید سر او را بر نیزہ کنند. و بہ تخریب و انہدام قلعہ و عمارات اوچہ حکم فرمود، چنانکہ چوب عمارات بکشتی انداختہ بہ بہرہ آورند. ۱۵

چون غلبہ میرزا شاہ حسن بگوش سلطان محمود لنگاہ حاکم ملتان رسید، مردم باطراف و سرحدہا فرستاد، تا لشکر بلوچ و جت و رند و دودائی و کورائی و چاندیہ و سائر سپاہ را جمع سازند. و در عرض یک ماہ ہشتاد ہزار سوار و پیادہ در ملتان جمع آمدہ جمعیتی (f. 113a) عظیم بہم رسید. سلطان محمود لنگاہ عازم میدان رزم و پیکار گشتہ بغرور تمام از ملتان برآمد. ۲۰ و میرزا شاہ حسن خبر جمعیت نمودن سلطان محمود لنگاہ شنیدہ در کنار آب گیارہ^(۲) فرود آمدہ انتظار میکشید. و سلطان محمود لنگاہ یکاہ در بیرون

شده اند. بالآخره مصلحت در آمدن او دیده طلب فرمودند. و او شمشیر در گردن آویخته حاضر شد. سلطان محمود خان بهکری گناه او را بخشید. و او بعد از درخواست گناه التماس نسبت برادر زاده خود نمود، که در سلك خادمان حرم باشد، و این معنی درجه قبول یافت. خواهر جام ه جیون دهر را به سلطان محمود خان تسلیم نمودند.

و از قلعه مو محب ترخان را به هراولی تعیین فرموده [با] پانصد سوار پیشتر روانه نموده خود از عقب کوچ کرده قریب به سرحد مردم «لار» فرود آمد. و دران منزل بنده^(۱) نام دهر که یکی از شیعیان مردم ملتان بود آمده بملازمت مشرف شد. او را به خلعت و انعام سرافراز فرموده به ۱۰ سلطان محمود خان سپردند. و ازین جا بصوب خطه اوچه عزیمت نمودند.

ذکر محاربه میرزا شاه حسن در منزل اوچه با مردم لنگاه

صبح روز دیگر میرزا شاه حسن بعزم رزم سوار گشته در تعبیه سپاه لوازم اهتمام بتقدیم رسانید. سردارئی میمنه را به محمد مسکین ترخان و میرزا عیسی ترخان مفوض داشت، و میسره را (f. 112a) به میر فرخ و میرعلیکه ۱۵ ارغون خویش محمود بیگ لار باز گذاشت. و هراول را به سلطان محمود خان و سلطان مقیم بیگ لار، و میر فرخ ارغون و سلطان قلی بیگ لار را به همراهی خود در غول تعیین نمود، و میر محمود ساربان و میر ابو مسلم را به قراولی مقرر نمود. و ازان جانب رای زادهای لنگاه و بلوچان و سائر سپاه ملتان روبرو آمده، مردم ناهر را به هراولی تعیین نمودند. و سپاه ملتان ۲۰ دران روز بکثرت صدچندان این لشکر بودند. چون این دولشکر جلادت اثر در برابر یکدگر بایستادند، سپاه مغل باشتعال آتش قتال پرداختند، و سپاه لنگاه و بلوچ دست به تیر و کمان برده تیر باران کردند. درین اثنا

(۱) محتمل که نامش «هنده» بود کما فی تحفة الکرام، ص ۴۶.

حالات تقدیم رسایده دویست کس از اعدا را بھاك هلاك انداختند^(۱)
و سایر بلوچان حال بدین موال دیده بدر رسید چون صلاح این حیره
میرا شاه حسن رسید، بر سر دیو ابحانه سلطان محمود حان را تحسین و آفرین
سیار کرده در خلوتخانه طلید، و بدست خود سه چوب زد، و ملامت
فرمود که این چنین تیر روی و بی حلوی کردن خوب نیست و روز دیگر
کوچ کرده متصل قلعه سیورای رول فرمود، و حکم کرد که قلعه را ویران
سازد آن چنان قلعه را در عرض یکمته بھاك یکسان ساختند
و ارا بجا متوجه قلعه مو شده، بر کولانی که ردیک مو است رول
فرمود و قدوة العارفين و مرشد الطالبين شيخ روح الله (f 111a) ولد احمد
فطلب المحققين و عوث الواصلين شيخ حماد قريشي که یکی از اماحد اولیای ۱۰
کرام بوده و مرار فائض الانوار ایشان مظاف اکثر حلايق است، بملاقات
میرا مشرف شده^(۲) اظهار عجز و اضطراب اهل قلعه نمودند میرا مسکین
ترخان را امر فرمود که با جمعی درون قلعه رفته آنچه دحیره بوده باشد
ملاحظه کند، و اگر از مردم نگاه و بلوچ کسی بوده باشد او را از قلعه
بیرون آورند، و هر کس که پناه به حاقه شيخ حماد برده باشد دست تعرض ۱۵
از آنان کوتاه داشته مطلقاً آسیبی نرساند ایشان آن جماعت را معاف داشته
جمعی دیگر از سپاهیان را که در قلعه بودند بسته بملازمت میرا آوردند
میرا شاه حسن دو سه روز گرد قلعه مو مقام کرده بسر قلعه رسید،
و زیارت مشایخ کرام رسیده از شیخان مو عهد گرفتند که مردم ما را که
آمد و شد داشته باشد متعرض نشوید، و مخالفان را در میان خود راه ندهند ۲۰
عنده شيخ روح الله التماس حرمة رحو دهر نمودند. میرا فرمودند که ایشان را
سلسل محمود سان میداد، که دو برادر او بواسطه آن مردم تلف (f 111b)

و فزع مقرون بود خویشان و قرابتان خود را که بیرون شهر بودند بجهت وداع طلبید. چون وکلای یوسف حال (f. 110a) رای سهره بطور دیگر مشاهده نمودند، در آمدن خویشان و ملازمان او اصلاً مضایقه نه کردند. و چون اکثر مردم او بقلعه در آمدند، به اراده^(۱) سلطنت سر از بستر بیماری برداشته نوکران معتبر خود را به حراست^(۲) و نگاهبانی^(۳) هر چار دروازه تعیین نمود، تا نگذارند که نوکران شیخ یوسف از قلعه به ارك در آیند. آنگاه به خلوت سرای شیخ در آمده شیخ را دستگیر کرده اخراج نمود. و شیخ بجانب دهلی روانه شد، و رای سهره خود را به سلطان قطب الدین ملقب ساخته بنام خود خطبه کرد.

۱۰ ذکر توجه نمودن میرزا شاه حسن بدفع جماعه لنگاه^(۴)

در شهر سنه احدی و ثلاثین و تسعایه میرزا شاه حسن بعزیمت ملتان متوجه شده طی منازل می نمود. چون به قلعه سیورای رسید، بلوازم نهب و تاراج اقدام نمودند، و دستبرد نموده از مخالفان هر کسی را که می دیدند بقتل می رسانیدند. و بلوچان که در قلعه سیورای بودند^(۴) از استماع این خبر بجانب اوچه شتافتند و برخی در قلعه تحصن اختیار نمودند. و آن قلعه از سایر قلاع باستحکام و ارتفاع ممتاز بود. میرزا شاه حسن بر کولابی نزول فرمود، و سلطان (f. 110b) محمود خان بهکری بجانب قلعه ایلغار کرده به فوجی از بلوچان که در حوالی قلعه بودند رسید و جنگ^(۵) در پیوست. و دران روز زیاده از هشتاد سوار با سلطان محمود خان همراه نبود. و مسود ۲۰ اوراق از سلطان محمود خان استماع نمود که در روز محاربه سیورای سی کس بضرب شمشیر او مقتول گشتند، و دران معرکه سایر بهادران نیز لوازم

(۴) م ندارد: و بلوچان الخ

(۵) م زیاد دارد: عظیم

(۲) م: «به ملتان» بجای

«بدفع جماعه لنگاه»

(۱) م: امید

(۲) م: خزانه

نیت اراده و اعتقاد به سلسله ایشان درست شده، و مملکت دهلی از آشوب و فتنه خالی نیست، و میگویند ملك بهلول^(۱) دهلی را متصرف شده خطبه بنام خود خوانده، اگر خدمت شیخ پیش از پیش متوجه احوال جماعه لنگاهان شود، و ما را از جمله لشکریان خود داند، هر خدمتی و مهمی که روی دهد، در جان سپاری خود را معاف نخواهیم داشت. و بالفعل بحکم استحکام اراده جان سپاری دختر خود را به شیخ میدهم، و ایشان را بدامادی قبول میکنم. شیخ از استماع این خبر مسرور خاطر گشته دختر رای سهره را بعقد خود در آورد. و اوگاه گاه بجهت دیدن دختر از قصبه رهبری به ملتان می آمد، و تحفه های لائق بخدمت شیخ میگذرانید. و شیخ بحکم احتیاط تجویز نمی کرد که رای سهره منزلی در شهر ملتان بگیرد، و او هم ۱۰ در بیرون شهر منزل گرفته تنها بدیدن دختر میرفت. نوبتی جمیع مردم خود را (f. 109b) گرد آورده روانه ملتان گشت و خواست که به مکر و حيله شیخ یوسف را بدست آورده حاکم ملتان شود. و چون بنواحق ملتان رسید به شیخ یوسف پیغام فرستاد، که این مرتبه جمیع لنگاهان را همراه آورده ام، تا ملاحظه جمعیت من نموده فراخور آن خدمات فرمایند. شیخ یوسف ۱۵ ساده لوح از حيله دهر و فسون^(۲) زمانه غافل شده او را به تفققات تلقی نمود. رای سهره بعد از نمودن سپاهیان و اسباب^(۳) شبی با يك خدمتکار بتلاقات دختر آمد. و بخدمتکار قرار داده بود که در زاویه خانه بزغاله بکارد رسانیده خون مسفوح را گرم در پیاله انداخته یارد. چون خدمتکار بامر مذکور قیام نمود، رای سهره کاسه خون را در کشید، و بعد از زمانی ۲۰ فریاد بر آورد که شکم من درد میکند، و زمان زمان جزع و فزع زیاده می شد. قریب نیم شب وکلای شیخ یوسف را به قصد وصیت حاضر ساخته در حضور آن جماعه استفراغ دموی نمود. و در اثای وصیت که بمزع

و چون سلطان محمود غازی از تصرف ملاحده بیرون آورد مدتها در تصرف او لاد او ماند. و چون حکومت غزنویان منتهی شد، بلاد ملتان باز به تصرف قرامطه در آمد، و از ایشان بتصرف سلطان معزالدین محمد سام در آمد. تا [در] سنه سبع و اربعین و ثمانمایه در قبض و تصرف سلاطین دهلی بود. و از سنه مذکوره که در هند ملوک طوائف بهم رسید والی ملتان حاکم باستقلال گشت و ملتان از تصرف سلطانان دهلی بیرون رفت. و چند کس از پی هم حکومت کردند: شیخ یوسف قریب دو سال، سلطان قطب الدین پانزده سال (f. 108b)، سلطان حسین ولد سلطان قطب الدین سی و چهار سال، سلطان محمود بیست و هفت سال، سلطان فیروز بن سلطان محمود چند ۱۰ ماه بیش نبود. و بعد او سلطان حسین جلوس نمود.

چون در سنه سبع و ^(۱) اربعین و ثمانمایه نوبت سلطنت و فرمانروائی دهلی به سلطان علاؤ الدین بن محمد شاه بن فرید شاه بن مبارک شاه بن خضرخان رسید، امر حکومت و کار سلطنت مختل گشت، و در ممالک هند ملوک طوائف بهم رسید. ولایت ملتان بواسطه توارد صدمات قهر مغول از حاکم خالی ماند. و چون بزرگیء طبقه علیه شیخ الطریقه شیخ بهاؤ الدین ذکریا ملتانی قدس سره در قلوب سکنه ملتان و جمهور زمین داران آن صوبه قرار گرفته، جمعی اهالی و اشراف و عموم سکنه آن حدود شیخ یوسف قریشی را که تولیت خانقاه باو متعلق بود به سلطنت برداشته، بر منابر ملتان و اوچه و بعضی قصبات خطبه بنام او خواندند. و مشارالیه نیز بانتظام مهام حکومت پرداخته ۲۰ شروع در ازدیاد جمعیت و افزونی لشکر نمود، و دلهای زمین داران را به خود رام ساخته مهمات ملکی را روتق (f. 109a) داد.

اتفاقاً روزی رای سهره ^(۲) که سردار جماعت لنگاهان بود، و قصبه رپری و آنحدود تعلق باو داشت به شیخ یوسف پیغام فرستاد که چون ابا عن جد ما را

معتقدان سپرده خاطر اراں محل جمع نمود. و وقت مراحتت ار راه چتر
ولهری توحه فرموده بلوچان رید و نگتی^(۱) را تاحت و اسیر نموده مطیع
و مقاد (f 107b) گرداید. و بالآخرة جماعه اسیر را بعد و شرط ناها
سپرده کلانتران و سرداران را در ملارمت خود به مکر آورد.

و چون حیره هست رایت دولت قاهره طهیر السلطنة و الخلافة محمد ه
ابر بادشاه بصوب هند منتشر شد، میرا شاه حس پیشکش لائق مصحوب
ایلیچان با عرصه داشت بدرگاه بادشاه فرستاد^(۲) چون میرا شاه حس
هنگامی که در ملارمت بادشاه می بود، بحاب میر حلیفه که وکیل و دیوان
یگی سرکار بادشاهی بود طرح خصوصیت و دامادی در میان انداخته بود،
و آن التماس شرف احاطت اقتران یافته، ما را برای تحدید و تمهید قواعد ۱۰
احصا ص مساه شاه سلطان حده عد الباقی را که ار اولاد سید جعفر بوده میر
ملارمت طهیر السلطنة فردوس مکاتی فرستاده التماس آن داعیه نمود و حضرت
فردوس مکاتی^(۳) باعث شده گلبرگ یکم بنت میر حلیفه را بحال نکاح میرا
شاه حس در آورده مصحوب پسر حورود میر حلیفه حسام الدین میرک به
مکر فرستاد. و میرا شاه حس عروسی کرده یکم را بمرل آورد و پرگنه ۱۵
بار و باعنان را بطریق صیافت بر حسام الدین (f 108a) میرک تفویض
نموده سارم تسخیر ملان گشت و حضرت مار بادشاه همین دست را مرعی
داشته بامید یکم دختر ماه یکم را، که قل اریں مذکور شده بود که چون
او حورود بود و او را ماه یکم در کامل گذاشته به قدهار رفته بود، به مح
علی سان ولد میر حلیفه وصلت کردند، تا دستها بین الطرفین قوی شود ۲۰
پوشیده باشد که احوال ولایت ملان ار ابتدای اسلام که به سعی
محمد بن عباس ثقی در زمان حجاج بن یوسف مفتوح شد سابقاً گذارش یافته^(۴)

۱ حیره سوم
(۲) و ندارد مرصاد (۱) حیره دار
(۳) و دارد مرصاد (۲) حیره دار
(۴) و دارد مرصاد (۳) حیره دار

میر عبدالفتاح ولد میر فاضل خبر فوت برادر شنیده بی طاقت گشت ، و از میرزا شاه حسن رخصت حاصل نمود . مشارالیه چون نسبت دامادی به میر قاسم کینک پوش^(۱) داشت ، میرزا شاه حسن میر قاسم را فرمود که او هم با جماعه خود برود ، مبادا عبدالفتاح بی جلوی کند . میر عبدالفتاح ه با اتفاق میر قاسم بدانجا رسیده نعلش برادر خود را به بهکر فرستاد ، و خود چندگاه توقف نمود و قابو می جست . روزی بر خیل رحمو دهر سوار شده جمعی کثیر از بلوچ و مردم دیگر را بقتل رسانیدند ، و تا حدود مو رسیده کارزاری غریب نمود . بلوچان هزیمت یافتند . عاقبة الامر مردم دهر در میان انداخته مصالحت نمودند ، و قرار یافت که از بهتی واهن حد سند مشخص ۱۰ باشد . میر عبدالفتاح در بهتی واهن سکونت (f. 107a) نموده چند وقت آنجا بود ، و برادر زاده میر محمد قلی را با خود میداشت ، تا آنکه شبی خبر آوردند که مواشئ اوباره را بلوچیان تاختند . میر عبدالفتاح از خانه سلاح پوشیده بر آمده پاره راه رفت^(۲) . چون هوا در نهایت گرمی بود ، حرارت غریب در مزاج او تصرف نمود ، بجدی که تا بخانه آوردن از دست رفته بود .

۱۵ و بعد از وقوع این دو امر در سال نهصد و سی میرزا شاه حسن داعیه تسخیر ملتان نموده حکم فرمود که امرا و لشکریان همه به بهکر آمده استعداد دوساله لشکر بکنند .

ذکر مجملی از بعضی وقایع که در اثنای این عزیمت واقع شد

چون میرزا شاه حسن تصمیم عزیمت ولایت ملتان پیشنهاد همت ساخت ، خواست که اول خاطر از دغدغه جمعی از مردم ارغون و تکدر و هزاره که در ولایت سیوی مع کوچ مانده بودند فارغ سازد . بایلغار با هزار سوار در عرض يك هفته به سیوی رسیده و قلعه سیوی را مرمت فرموده و به

مراجعت نموده در قلعه مانده در آمد. مردم دهر بلوچان را که در قلعه
 سواران بودند باعث شدند که مردم مغول دست انداز کرده مال و مواشی
 را برده اند. تا شا دستور نخواهد نمود، همیشه این عمل خواهند کرد.
 بلوچان سواران جمعیت کرده (f. 106a) مردم سر را تاختند. بابا احمد
 خبردار شده. تعاقب نموده، در برابر او باره با هم ملاقات کرده. بچک در ۵
 میروند. به آخره بلوچان شکست یافته. اکثری مردم بقتل رسیدند؛ و از
 مردم دهر چندی را دستگیر نموده در بند کردند. و میرزا شاه حسن
 فوجی را بجهت تاخت بلوچان تا موضع کندی و وتر^۱ فرستاده بود. آن
 حاکم نیز بلوچان را تأذیب نموده در حین مراجعت مردم ماچی را که تعلق
 به او باره داشتند، پستی را قتل کردند و جمعی را اسیر نموده گوشال خوب ۱۰
 دادند و مردم مبلغی پیشکش کردند و دختری به بابا احمد دادند. و او باره
 را بابا احمد بتصرف خود آورد.

چون خاطر از آن محل جمع نمود، جمعی را در آنجا گذاشته به
 آمد. و در حین حقیان آب شتران سریکار میذا که با تمام مردم دهر و سر
 شمر فراش قریب مانده نگاه میداشتند. بلوچان سواران و جت که در حوالی ۱۵
 دیوار و قصبور و آن حدود بودند خبر یافته. جمعیت نموده، آمده شتران
 میذا تاختند. این خبر به بیکر رسید. بابا احمد را سینه سوار از بیکر
 و آمده باینگار خود را به دیوار رسانید. و جمعی را از ایشان مقتول
 (f. 106b) ساخت. و شتران را باز گردانیده می آورد. چون برابر
 و سر رسید بلوچان سواران و مردم دهر جمعیت نموده سر را بر گرفته ۲۰
 حاکم تعظیم وقع شد. تا آنکه بابا احمد زخمی کثیری حویده از آن معرکه
 درآمد. چون عنوانی مانده رسید، از اسب داد و مرغ و وحش بدو زد.

بیست هزار آدمی در میدان افتادند. و جام فیروز مخدول و منکوب گشته به گجرات رفت، و در گجرات متوطن بود تا زمانی که بملك الموت ملاقات نمود.

میرزا شاه حسن سه روز دران حوالی نزول فرموده، غنایم و اسبان و اسباب از انچه بدست افتاده بود بر مردم خود قسمت میکرد، و امرای عظام را بانواع انعام و اکرام بنواخت، و از انجا بشهر تهته نزول فرموده بفتح و فیروزی در تغلق آباد سکونت نمود. و بعد از شش ماه عازم بهکر شده از راه هاله کندی طی مراحل مینمود. و چون در برابر سیوستان رسید، امرای سیوستان بمبارکباد و فتح آمده پیشکش گذرانیدند. و امرا ۱۰ و ارباب سرکار سیوستان نیز رخصت انصراف یافتند. و مردم سعته و دریله نیز در سیوستان استقبال نموده ملازمت کردند. دریله را در همان تاریخ به میر فرخ ارزانی داشته شکارکنان به موضع بیرلو که سه گروهی بهکر است تشریف آورد. و امرا و اعیان (f. 105b) و اکابر باستقبال آمده میرزا شاه حسن را دریافتند. میرزا نسبت بمردم بهکر خیلی توجه فرموده ۱۵ بانعام و اکرام بنواخت. در همین سال جناب شیخ میرك پورانی از قندهار به سند تشریف آوردند. و در سال دیگر خدمت شاه قطب الدین اولاد شاه طیب از هراة به بهکر آمده بملاقات میرزا شاه حسن رسیدند.

ذکر حکومت میرزا شاه حسن و اسیر شدن مردم دهر

در اوائل سنه ثمان و عشرين و تسعایه بسمع میرزا شاه حسن رسید ۲۰ که در حدود اوباره و بهتی واهن جماعة دهر و ماچی و غیره همواره متعرض متوطنان پرگنه ماتیلہ و رعایای مهر و غیره میشوند. بنا بران بابا احمد ولد ارشد میر فاضل کوکلتاش را با فوجی بتأدیب آنجماعة مأمور ساخت. و مومی ۱: سرانجام سپاه نواحی بهتی واهن و اوباره را تاخته، از انجا

ساختند. و جام فیروز خائب و خاسر بولایت کج در آمده مدتی دران حدود بود و استمداد لشکر از مردم کج می نمود.

ذکر توجه نمودن میرزا شاه حسن و انهرام یافتن جام فیروز

چون جام فیروز در منزل موضع چاچکان و راهمان رسید، قریب به پنجاه هزار کس از سوار و پیاده بهم رسانیده بآهنگ جنگ معد و میا ه شدند. و غلغله و زلزله در ولایت تهنه افتاد. و در همان وقت امیر محمد مسکین ترخان و میر فرخ و سلطان قلی یگ و جمعی از امرا (f. 104b) بملازمت شاه حسن رفته صورت واقعه باز نمودند. میرزا شاه حسن جمعی را به تهنه فرستاده شهر را مضبوط ساخت، و خود متوجه دفع اعدا گشته از آب عبور نمود، و کوچ بکوچ روانه جنگ جام فیروز شد. و چون نزدیک ۱۰ بآن حدود رسید، ترتیب لشکر نموده روان شد. و ناگاه لشکر مخالفان از پیش نمایان شد. چون آن مردم لشکر مغول را دیدند همه یکبار از اسب فرود آمده دستارها از سر برداشته، و گوشهای چادر با یکدیگر بسته بیچنگ در پیوستند. و این قاعده مردم سند و هند است، که هرگاه بخود قرار گشته شدن می دهند از اسبان پیاده شده و سرها برهنه کرده و چادرها ۱۵ و کمر بندها را یکدیگر می بندند. عاقبت الامر میرزا شاه حسن آن حالت را ملاحظه نموده مبارکباد و فتح با امرا گفتند، و اشارت نمودند تا سپاه دست به تیروکمان بردند؛ و خود از اسب فرود آمده وضو ساخته دوکانه گذارد، و دست بمناجات برداشته استدعای فتح و فیروزی نمود. گویا تیر دنا بهدف اجابت رسیده. فی الحال بر اسب سوار شد، و امرا و سپاه ۲۰ (f. 105a) تیغهای جلادت آخته^(۱)، سرعت ناخته، زلزله دران گروه انداختند. آنحضه از صبح تا آخر بیشین^(۲) معركة قتال آراسته بود، و قریب

سادات و قضات و اشراف و اعیان بمراسم تعزیت و لوازم تهنیت جمع آمده بودند. همه را بانعام و اکرام بنواخت (f. 103b). و چون این امر در اول شوال که مبشر بقدوم فرحت لزوم عید بود روی نمود، سائر امرا و اعیان بعرض رسانیدند که انسب آن می نماید که خطبه بنام نامی خوانده شود. به مجرد استماع استبعاد نموده زبان باستغفار کشود که تا زمانی که از اولاد صاحبقران کسی بوده باشد این امر بمانی رسد، و خطبه بنام نامی حضرت ظهیر السلطنة و الخلافة محمد بابر بادشاه خواندند. و ایام عید را دران نواحی گذرانیده عازم تهنه گردید. جام فیروز حافظ رشید خوشنویس و قاضی حاجی^(۱) مفتی را مع تحف و هدایا^(۲) بملازمت فرستاده اظهار تأسف نمود، و عذر تقصیر بزبان عجز و نیاز خواست. اما ایلچیان درخلوت چنان نمودند که جام فیروز بحسب ظاهر این چنین عرضه داشت نموده و در باطن او اغراض دیگر هست، و آلات حرب و پیکار و ادوات ضرب و کارزار بهم رسانیده اراده جنگ دارد.

میرزا شاه حسن فرستادها را رخصت معاودت نموده، منزل بمنزل ۱۵ قطع مسافت فرمود. چون جام فیروز بر حشم و خدم سپاه نصرت دستگاه اطلاع (f. 104a) یافت تاب مقابله و طاقت مقاومت نداشت. فرار برقرار اختیار نموده در اندک فرصت شهر تهنه را خالی ساخته بآن روی آب گذشت. و میرزا شاه حسن حکم فرمود که سپاه از آب عبور نموده در شهر تهنه نزول نمایند. و در حین عبور سپاه مانک^(۳) وزیر و شیخ ابراهیم داماد جام ۲۰ فیروز با جمعی در برابر آمده دیگها کشادند و چند کشتی پر از توبیخی و تیر انداز بر سر راه آورده ممانعت نمودند. و درین اثنا برخی از جوانان جنگجوی رزم آزمای متوجه اعدا گشته همه را از دریا براه عدم روانه

ذکر خواجه علی فی تاز

صاحب خارق عادات بوده ، و در موضع کندکان آسوده اند . او را فی تاز بنا بران میگویند که او بر فی سوار شده یکبار در جای مهمان شد . به صاحب خانه گفت : این اسب را جویده . صاحب خانه از (f. 103a) روی تمسخر در انبارخانه غله انداخت . صباح آن دید که انبار خالیست و سرگین بسیار درو افتاده .

ذکر خواجه نیشاپور^(۱)

از اجله اولیاست ، و خوارق بسیار داشته . روزی بزرگان قندهار بدیدن ایشان روان شده بودند ، بعضی سوار و جمعی پیاده . ایشان بر دیوار سوار شده باستقبال آن بزرگان آمده ملاقات نمودند . و آن دیوار الی یومنا ۱۰ هذا ایستاده است .

ذکر خواجه ایوب انصاری

میگویند برادر خواجه عبدالله انصاری است . روز دوشنبه مردم بسیار در آستانه ایشان جمع می شوند .

۱۵

پیر یکشنبهی

قبر ایشان در دامن کوه لکه واقع است ، و اکثر مردم قندهار التزام نموده اند که شب یکشنبه چراغ روشن میکنند ، و بدین تقریب هر شب یکشنبه مد و یست چراغ بر قبر این بزرگوار روشن می شود .

گفتار در بیان ابتدای حکومت میرزا شاه حسین بمقام تته

۲۰

و ذکر فرار نمودن جام فیروز

چون میرزا شاه حسن در نصرپور بر مستد حکومت بجای پدر نشست ،

میوه که صباح چیده یار، و برای کسی که اراده فرستادن نموده بار دیگر پر ساخته فرست. حیرت غریب بمن روی نمود، و من از خلوص عقیدت پیش رفته دست ایشان را بوسیدم و در پای افتادم.

نقلست که میر سید شیر از زمین داور برآمده بموضع ساربان قلعه رسیدند. درویشی چند در خانه بعضی مزارعان در آمدند که نیم روز بگذرانند. آن مردم درویشان را راه ندادند. درویشان پیش میر سید شیر شکایت کردند. فرمودند که بگریزد اینجا که آتش عظیم در خواهد گرفت. چون قدمی چند رفتند، ناگاه آتش عظیم در گرفت و آن موضع بسوخت^(۱).
نقلست که وفات میر سید شیر در روز عاشورا سنه ثلث و ثلاثین ۱۰ و تسعهایه بوده^(۲). و مزار پرفیض ایشان در موضع اشکلجه که ده گروهی مغرب رویه قندهار است واقع شده. و بجهت (f. 102b) حصول مقاصد و مطالب از اطراف و جوانب قندهار و زمین داور مردم می آیند، و نذر و هدایا به فرزندان حضرت گذرانیده بز و گوسفند بسیار در مطبخ ایشان کشته، بروح پر فتوح ایشان طعام پخته بفقرا و مساکین و وارد و صادر میدهند. و جمیع مردم قندهار و تمامی هزارجات و بلوکات مرید ایشانند، و هیچ روزی آن آستانه متبرکه بی ازدحام و هنگامه نیست، و لنگر مقرری همیشه جاری است.

ذکر (قدوة الواصلین) خواجه ملک

مزار ایشان در کنار آب ارغنداب واقع شده، و عجب جای بفیض ۲۰ است. سکنه دیار قندهار ایشان را پیر ولایت میگویند، و از مزروعات خود حصه در وقت کاشتن برای فرزندان ایشان مقرر میسازند، و حاصل آن را باولاد ایجاد ایشان میدهند. و اگر حصه معین نکنند بیشتر آنست که آن زراعت را آفت می رسد.

(۱) م ندارد: نقلست.... بسوخت (۲) م: نقلست که میر سید شیر در روز عاشورا بر حمت ایزدی پیوستند

و شیدن آب بحال اصلی خود درآمد، و در سلك مریدان منتظم گشت،
و تا مدت حیات دیگر مطمح میر را همیشه بر سر هیمنه می کشید.

نقلست از سلطان علی مذکور که گفت: شی بعایت سرد بوده و میر
سید شیر با جمعی درویشان به سیر درآمد^(۱). چون ساعتی استراحت نمودند،
ایشان را حاجت عمل شد فی الحال یسار گشته فرمودند (f 101b) که ه
مرا احتیاج عمل است ای سلطانعلی! حامهای مرا^(۲) نگاه دار. و میر
لگ بسته از روی حوی بخ شکسته تاب درآمدید و از سردی هوا اعصای
من می لرزید. چون مرا آن حال دیدند، فرمودند که ای سلطانعلی سرما
خوردی، یا و اسرار مردان نگاهدار من برخاسته برد ایشان رقم آب
را بعایت گرم یافتیم، چنانکه بدن من آرام گرفت. بعده^(۳) بایشان برآمدم ۱۰
و اثر سردی یافتیم.

نقلست که روزی میر سید شیر بموضع سعیدروان رسیدند هوا گرم
بود حواحه شهاب الدین سعیدروانی که یکی از معتقدان میر بود میگوید
من پیش رفته التماس کردم که ساعتی در باغ من قدم رنجه فرمائید
استدنائی مرا احاطت نمودند، و من پیشتر باغ درآمدن نیکار حوص حای ۱۵
راست کردم. چون دروازه باغ پست و تنگ بود، اراده کردم که اسب
میر را بیرون باغ در سایه درختی نگاه دارم ناگاه دیدم که میر سواره
بدرون باغ درآمد. حیرت بر من مستولی شد که اریں در تنگ چگونه در
آئند باشد. فرمودند که شهاب الدین ایها سهل است (f 102a). عرض
کردم که از میوه آنچه محاطر شریف رسد حاضر گردانم، و من پیشتر دو ۲۰
سند میوه پر کرده بودم که به یکی از دیوایان فرستم، و پیش از آمدن
مر آن پادشاه نگوشه ساده بودم. فرمودند که شهاب الدین آن دو سند

میر سید محمد روز جمعه در مسجد جامع از موضع اشکچه آمده بمیر ذوالنون ملاقات (f. 100b) کردند. و چون میر ذوالنون از مجلس برخاست گفت: این سید را نگاه دارید. میر سید محمد را موکلان در خانه جای داده جمعی پاسبانی میکردند. لیکن میر ذوالنون چون بمنزل رفت، ازان بی ادبی که ازو نسبت به میر واقع شده بود نادم و پشیمان شده، چند طبق طعام بدست مردم معتمد نزد میر سید شیر فرستاد. چون ایشان بدان خانه آمده، در خانه را که میر اندرون آن بودند کشادند، هیچ کس را آنجا ندیدند الا شیری عظیم که بر روی نم می غلطید. و آنچه معاینه کرده بودند، به میر ذوالنون رسانیدند. گفت که اینها ترسیده اند. دو کس دیگر از مقربان خود را ۱۰ فرمود که بروند. ایشان آمده همان حالت را مشاهده نمودند و عرض کردند. پس میر ذوالنون با فرزندان و اطفال بر در آن خانه رسیده بعین یقین مشاهده نمودند که شیری قوی هیکل بر روی نم نشسته است. میر ذوالنون به تقصیر خود قائل گشته زبان اعتذار و استغفار کشوده طلب عفو نمود. میر سید شیر بصورت اصلی باز آمد و میر ذوالنون دست و پای ۱۵ (f. 101a) میر سید را بوسیده رخصت فرمود.

نقلست که سلطان علی قورچی که مشهور به لق و دق است، در اوائل حال انکاری عظیم از جانب امیر سید شیر داشته، تا آنکه روزی دغدغه امتحان به خاطر رسانیده بملازمت میر سید شیر آمد، و بی ادبانه نشست. حضرت میر سید شیر از روی جذبه و جلالت بجانب او نگاه کردند. بناگاه ۲۰ از جای درآمده جامهای خود را پاره پاره ساخت، و سر و ریش تراشیده چندگاه برهنه و عریان میگشت، تا آنکه همشیره او بیچه حبیب و یزنه او ابو مسلم کوکلتاش بملازمت میر سید شیر قلندر آمده التماس عفو تقصیر او نمودند. میر سید شیر آب وضوی خود را برای آشامیدن بدو داد. به مجرد

و نقلست که روزی سید حسین بر گذر موضع لنگر تشریف داشتند. ناگاه شخصی شتر بار پنیر برداشته بجانب شهر میرفت. میر سید حسین ازو پرسید که برین شتر چیست. او از توهم آنکه مبادا درویش چیزی طلب نماید، گفت: برین شتر سنگ است. فرمودند: چنین خواهد بود. چون آن شخص بمنزل رسیده بار خود را کشود آن پنیرها را سنگ دید^(۱). بغایت نادم شد. ه آن پنیر سنگ شده را برداشته آورد و عذرخواهی نمود. آن سنگها را بر در آستان نهاد. و اکنون آن سنگها را خادمان بر مرقد منور ایشان نهاده اند، و الی یومنا هذا موجود است. چون کرامات و خوارق ایشان ازان زیاده است که درین صحیفه اندراج یابد، بر اندکی اختصار نمود (f. 100a).

۱۰ ذکر صاحب سیر و طیر سید محمد المشهور به سید شیر قلندر

ایشان فرزند میر سید حسین زنجیرپا اند، و در صغر سن به سیر و سلوک و ریاضت شتافته^(۲) خود را بدرجات عالیه رسانیده اند، و به تمهید بساط هدایت و ارشاد پرداخته لب تشنگان نادیه طلب را از سرچشمه معرفت سیراب می ساختند. و خوارق عادات و کشف و کرامات ایشان ازان متساعد است که مهندس اندیشه از عهده استیفای آن تواند برآمد. ۱۵ و ما جندی ازان ایراد میکنیم.

غنی نماند که نام ایشان سید محمد است. و ایشانرا سید شیر از انجبه مگویند، که هیئت اصلی خود را تغییر داده به هیکل شیر نموده بودند. و آن چنان بود که چون در اوائل حال که سید محمد به خوارق عادات و علو مقامات مشهور شدند، و مردم قندهار و بلوکات هزاره مرید و معتقد گشته ۲۰ مذکور و هدایای می آوردند، سید تشنه نام شخصی به میر ذوالنون سخنانا ملائم مدثر نشان نموده میر ذوالنون را بران آورد که بطلب میر کس فرستادند.

(۱) ح ۱۰۰ الف مرکه مانده (۲) ه: شانه، و این فراز صحیح تر است

بعد ازان چندگاه در وادی سلوک در آمده سیر و سفر اختیار نموده از هر خرمنی خوشه و از هر زاویه توشه بر می داشت . و چون آتش محبت الهی در خاطر او زبانه کشید ، طالب مرشد کامل گشت . بآن ماهم شد که بخدمت (f. 99a) خال خود بابا حسن ابدال رسیده ازیشان کسب ۵ کالات^(۱) کند .

آورده اند که صباح روزی که در وقت چاشت آن میر سید حسین بملاقات بابا حسن ابدال در موضع لنگر میرسید ، بابا حسن را وجدی و حالتی دست داد . بمردان خود گفتند که بوی مردی بمشام من میرسد که از ملاقات او دیده دل را روشنی حاصل میشود ، باستقبال او بشتایید . ۱۰ درویشان اندک راهی طی نموده بودند که امیر سید حسین دران اثنا بدرویشان ملاقی شده ، بسعادت ملاقات بابا حسن ابدال مشرف گشتند . بابا حسن ایشان را در آغوش مهربانی گرفته سر و روی او را بوسه داد ، و بر تکیه گاه خود جای داد . باستماع قدوم میر سید حسین مشائخ و اولیای قندهار بملاقات وی حاضر آمدند . و آن روز مردم بسیار جمع شدند . بابا حسن ۱۵ ابدال فرمودند که فرزند سید حسین ! جمعی کثیر از اعزه و اکابر آمده اند ، ایشان را دریاب و برای ایشان طبخ بغرا^(۲) مهیا نمای . سید حسین برخاسته ، دیگ بر دیگدان نشانده^(۳) ، پنج سیر گوشت و ده سیر آرد قندهاری بدست آورده در پی (f. 99b) طبخ شدند . چون موجود شدند ، بابا حسن فرمودند که میتوانی که ازین بغرا درویشان را سیر گردانی . سید حسین قبول این ۲۰ خدمت نموده برخاست ، و از ثقات مروی است که ازان دیگ محقر یکصد و پنجاه طبق بغرا پیش درویشان کشید ، چنانکه همه سیر شدند و آن دیگ همچنان پر بود .

رباب کوه راء ندارد، و عمارت ساحت و مصالح بالا بردن رعایت مشکل است.

دیگر سید حسین رحیم پنا

ایشان بپیر از سادات دو السعادات سرور آمدند. سوره واسطه نامام
 همام ملاد الاغالی والا عظم امام موسی کاظم^(۱) نسبت سلسله ایشان درست می
 شود. و والده میر مشار الیه همشیره بابا حسن اندال است. و در حی که
 بابا حسن از سفر حجاز مراجعت نموده به سرور آمدند، همشیره خود را
 بی بی فاطمه در حلاله نکاح سید عین الدین که یکی از احفاد سادات سرور
 بود در آورده. پس از ازدواج ایشان نوزده سال میر سید حسین رحیم پنا
 عالم و خود تشریف آوردند. و پس از هفت سالگی ایشان از نظر والدین ۱۰
 عاقل شدند. هر چند خادم و درویشان در طلبش هر طرف شناختند،
 از آن فرجیده بی اثری نیافتند. لاجرم مصیبتی در عایت صعوبت (f 98b)
 به سید عین الدین روی نموده. بعد از انقضاء مدت هفت سال از آن احوال
 ناگاه سید حسین بر در خانه والدین حاضر آمده آوار داد. چون ندای
 فرج فرای او نگوش والدین رسید، شادی کسان رزون حرامیده، دیده ۱۵
 رمد رسیده خود را بیدار از حمد او مقرر^(۲) یافته، کیفیت احوال عاقل
 شدن از آن حباب پرسیدند. جواب داد که مرا طائفة حیان که در سلك
 از باب ایمان انتظام دارند، بر حال من بابا حسن اندال باشارت ایشان
 بدارند برسد. و در آنجا قریب یکسال گذرانیدم، و از حال رحمت
 حاصل نمودم. باز دیگر آن حماقت سپردید، و آنها مرا باشارت ایشان ۲۰
 عاقل درویشان برسد، و مدت شش سال اوقات در آن مقام میست انعام
 گذرانیدم^(۳). و آن حماقت مرا به تعلیم سن و فرایض اسلام ترعیب
 و نحرص^(۴) می نمودند.

(۱) و ندارد و از حال گذراندم

(۲) و نحرص

(۳) و نحرص

(۴) و نحرص

و حجاز مراجعت فرموده^(۱) به سبزوار تشریف آوردند. و شاهرخ میرزا نسبت ارادت و حسن عقیدت به بابا حسن ابدال داشته. در سفر هند بابا را تکلیف نموده با خود بردند، و در حین مراجعت در موضع لنگر قندهار رحل اقامت انداخته با مریدان و معتقدان خود اظهار نمود که ازین زمین بوی محبتی به مشام من میرسد. تا آخر عمر (f. 97b) دران منزل گذرانیده همانجا آسوده اند. و مزار ایشان در جای رفیع که مشرفست بر ارغنداب [و اکثر مواضع] واقع شده. در روز جمعه زنان و مردان مردم قندهار از صغیر و کبیر و وضع و شریف بزیارت می روند، چنانچه احیاناً در شهر کسی کم^(۲) می ماند و عجب ازدحام و غلو میشود. الحقی جائی پر فیض و منزلی در کمال صفاست، و از اکثر وارد و صادر شنیده شد که مثل اینجا کم بنظر در آمد^(۳).

و خوارق ایشان بسیار است. شمه از احوال ایشان و رفتن در غار و از طلسم عبور نمودن و خشت طلا بر آوردن سابقاً مرقوم شده. و در پیش آستانه ایشان گنبدی است رفیع مخروطی شکل که از سنگهای ناتراشیده که هر يك به وزن پنج من قندهار بوده باشد بی گچ و آهك و گل ساخته اند. میگویند که چله خانه بابا حسن بوده است. و در يك شب آن عمارت تنها با يك خادم برآورده اند. و چنان سنگها را بر بالای یکدیگر نهاده اند که از هیچ درز آن قطره آب نمی چکد. و هر کس که درون در می آید از فرجهای این سنگها از همه جانب آسمان مینماید.

۲۰ دیگر: کوهی که قبر بابا حسن (f. 98a) در دامن او واقع است، بر قلّه آن کوه گنبدی ساخته اند، که از عمارات بابا حسن ابدال است، که نظر هر که بران گنبد می افتد می داند که از کرامات ایشان است، زیرا که آدمی

(۱) ه ندارد: ولد ارشد.... فرموده (۲) د ف ندارد: کم؛ ح: کسی در شهر نماند (۳) ح: در نظر آمده

و خون ینی و گوش و خون از دهن رفتن از عالم میروند. چون در زمان خلافت پناهی کاتب به کومک آنجا رفته بود و از مردم تعینات آنجا بود [و] در سه سب و الف قریب دویست سوار و پیاده از لشکریان اینجانب به همین علت از عالم رفتند.

دیگر: در الوس هزاره جات قندهار [از زر] سرخ و سفید و سیاه را رواج نیست، و سودای ایشان به پارچه و کفش و آنچه ازین قسم می باشد.

دیگر از بزرگان صاحب کرامات و مقامات که در دیار قندهار آسوده اند: یکی ازان (ها) شاه مسعود ابدال است. کوهی که در دامنه مزار فائض الانوار این زبده الابرار واقع است، دران انگور و سیب و بهی ۱۰ و انار و اکثر میوه بسیار خودرو است، و چشمهای آب جاری است. و این منحصر دران دیار و در همان کوه است. و در زمان حیات خود (f. 97a) تاکی نشانده بود که الی یومنا هذا باقیست. و قریب آن کوه زمینست که آن (را) بیشل^(۱) میگویند. خربوزه و هندوانه^(۲) بسیار خوب می شود. و آن را به کاریز آب میدهند. و غیر از بیشل در هر جا که ۱۵ خربوزه^(۳) می کارند در نصف آن یا بیش و کم کرم می افتد. و آنطرف که درو کرم است همچو سنگ سخت میشود. و دیگر بابا حسن ابدال:

ایشان از سادات صحیح النسب سبزواریند. و در مبداء حال که ایشان را ذوق دست داده سفر حجاز اختیار نموده اند و بزیارت حرمین شریفین ۲۰ و ارض مقدس^(۱) مشرف شده چند سال دران نواحی گذرانیدند. و در زمان سلطنت میرزا شاهرخ ولد ارشد حضرت صاحبقرانی از دیار روم

(۱) ف. و نسایه، یا بیشل، و سلسله. (۲) ف. زیاد دارد و نسایه. (۳) ف. سلسله. (۴) ف. سلسله. (۵) ف. سلسله.

جنت آشیانی و نام حضرت خلیفه الهی و ممالک محروسه حضرت که هزار هزار برابر قندهار و کابل در تصرف غلامان این درگاه است نبود. بخاطر رسید که اسم ساهی ایشان و آساهی شهرها^(۱) و ممالک محروسه در آنجا درج باید نمود. بنا بران خوش نویس و سنگتراشان را از بهکر طلبیده کتبه در آنجا نوشت، و نام حضرت جنت آشیانی و حضرت (f. 96a) شاهنشاهی و اکثر شهرهای ممالک محروسه ایشان از اقصای^(۲) حدود بنگاله تا بندر لاهری، و از کابل و غزنین تا دکن همه را داخل ساخته، قریب چهار سال آنجا کار کرده باتمام رسانید. الحاق مجموعه شده است که خلایق بتماشایه پیروند.

و نزدیک باین^(۳) کوه که طاق مذکور دران واقع است غاریست. ۱ میگویند که انتهای آن همان غاری است که بابا حسن ابدال از آنجا خشت طلا آورده بود. و طول مسافت فیما بین هفت هشت گروه باشد.

و کوهی که در دامنه قندهار واقع است، دران کوه مخلصه میشود که دفع زهر مار و زهرهای دیگر میکند. و مخلصه دران دیار سوای آن کوه در جای دیگر نمیشود. و بالای آن کوه آتشکده ایست که از زمان قدیم بوده است. و عمارت آن از خشت خام ساخته اند. طول و عرض هر خشت دو گز است، و سطرئی او یک و جب. و آن عمارت تا امروز بحال خود است، و درو فتوری نرفته.

و در قندهار هر سال و هر بار بیماری می شده است. شاه طهماسب به سلطان حسین میرزا که حاکم قندهار بود حکم فرمودند که در کنارهای ۲۰ جوی (f. 96b) که در حوالی شهر جاریست، و مردم ازان آب بکار می برند بید بکارند. ازان باز که بید کاشته اند فی الجمله تخفیف دران رفته است. اما بعضی سالها وبا و بیماری بسیار می شود، و اکثر مردم بعلت خون شکم

در آنجا در می آیند و پاره راه میروند، هر جا از آبهای روان میگذرند.
و دران ایوانها و منازل^(۱) تراشیده بر آورده اند. و شپرکهای کلان برابر
موشگیر و ریزه بسیار می باشند. و باز همچنین که پیشتر میروند منزل دیگر
پیدای شود. و چون در آنجا تاریکی است بی مشعل نمی توانند رفت.
و اگر مشعل روشن میکنند شپرهای خود را بر مشعل و آدم چنان میزنند که ه
رفتن متعذر میشود، و آن قدر جمع میشوند که رفتن متعسر. میگویند که
آنجا طلسمی است و چرخ ساختن اند، و گذشت آن چرخ خشتهای طلاست.
میگویند بابا حسن ابدال آنجا رسیده بود. و پوست پخته^(۲) بران چرخ
انداخته^(۳) و از آنجا گذشته، و یک خشت طلا برداشته آورده بود. و احوال
بابا حسن ابدال در مجلس مذکور خواهد شد.

۱۰

دیگر: عمارت پیش طاق که بفرموده فردوس مکانی بابر بادشاه در
کوهی که موسوم به سرپوزه^(۴) است از سنگ بریده اند. و آن طاقیست
در غایت ارتفاع. و در مدت نه سال هشتاد نفر سنگتراش هر روز در
آنجا کار کرده (f. 95b) باتمام رسانیده اند. الحق جای نفیس^(۵) و فرح فرا^(۶)
است. و چون مشرف بر آب ارغنداب است و اکثر باغات و مزروعات آن ۱۵
دیار بر آن است، در ایام بهار محل عبور اکثر مردم میشود. اما از بس بلندی بر
آمدن بر آنجا بسیار دشوار است. بعضی از دهشت نمی توانند آنجا رسید.
و در آنجا کتابه بنام حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه و میرزا کامران
و میرزا عسکری و میرزا هندال که صاحب اهتمام بوده اند نوشته اند.
و چون حضرت خت آشیانی همایون بادشاه آنجا تشریف نداشته اند اسم ۲۰
سالم ایشان دران کتابه مذکور نیست. و از ممالك محروسه ایشان همین
فصل هار مرقوم (i) نموده بودند. کاتب چون آنجا رسید، دید که نام

(۱) ح. د. ر. د. کوه سنگ (۲) ه: کشته (۳) د: حفر
(۴) و (۵) (۶) ه: سرپوزه و سرسره (۷) ف: ه: فرح من

چون سنگ میشود که احتیاج به نعل بستن ندارد، و هم چنین در کوهها بی نعل میگردد.

و جماعه ایست در موضع چتر که ایشان را سادات کپیری میگویند. و وجه تسمیه آنست که کپیر نام درختی است که یکی از آبای ایشان بر آن سوار شده قچی زده مانند اسب رانده بود؛ و در السنه باین رنگ شهره دارد. و در قریب گنجابه که از مضافات سیوی است از يك جای آب جوشیده برآمده، چنانچه زمین بسیار را در زیر آب کرده. و ماهیها نیز در آن آب بوده. و در یکی از کوههای گنجابه دامن او در رنگ ایوان^(۱) پیش رفته. و در اینجا پنجره آهن معلق ساخته اند، و میگویند که در میان آن چیزی نهاده اند، و دست کسی بآن نمی رسد. اگر از بالای کوه می خواهند که ریسمان انداخته کسی فرستند، از اینجا دور میشود؛ و اگر از پایان می خواهند بروند و آن سرکوه ملسا و یکپاره است، و از زمین دور است.

و آن سرزمین سیوی و گنجابه این چنین واقع است که کوه سیتپور و کنار آب کشیده تا بموضع کن و سیوی و گنجابه و پاتر رسیده، و از اینجا ۱۵ نصف دایره درست کرده باز بکنار دریا رسیده^(۲) و در مابین^(۳) همه دشت است. و راه قندهار از میان این دشت واقع است. طول آن صد گروه است از دریا تا سیوی، و در عرض شصت گروه باشد. و در اکثر آن سرزمین باد سموم می باشد، تا چهار ماه میسوزد. موسم آن ایام تابستان است.

ذکر غرائب^(۴) قندهار

۲۰

یکی آنست که پنجواهی نام موضع است ده گروه مغرب رویه قندهار، و قریب آن کوهیست، و در آن (f. 95a) کوه غاری است، که چون مردم

(۱) ح: بدامن او يك ایوان (۲) ر: از اینجا نصف راه دایره درست کرده که قدر مسافت شنیدن آواز بانگ نماز به دریا رسیده گردد (۳) فی الاصل: در بن پائین (۴) ف م: غرایات

و دیگر دریاچه که از زیر سیوی میگذرد. ظاهراً مر آن چشمه (f. 93b) بر گوگرد آب بوده است^(۱). هر کسی که ازان آب می خورد بیمار می شود. و اکثر مردم باین علت می میرند، الا متوطنان آنجا که عادت کرده بودند. چنانچه سلطان محمود خان برای محافظت و محارست هر سال مردم جدید می فرستاد، و آن مردم اکثر تلف می شدند مگر قلیلی^(۲). و در زمان ه بندگان خلافت پناهی سیلاب آمده آن چشمهای گوگرد را از بیخ برده یا پوشیده. بهر حال آن بیماری درین ایام کمتر است. و آن آب مسافت پنجاه گروه را طی کرده در سرزمین که آنرا سرواء گویند جمع می شود و همانجا زراعت بکار میرود، و پاره که از زراعت فاضل میاند در کولاب منچور^(۳) که نزدیک سهوان است می افتد. و در کنار آن آب نیز مار بسیار دراز ۱۰ و باریک می باشد و گزیده این مار کمتر میزند. و مردم آن سرزمین از زنان و مردان^(۴) از ارازا از پارچه لك و^(۵) کشاده و دراز می پوشند که از آسیب آن ماران ایمن باشند. و کاتب آنجا رسیده آن زمین را مشاهده نموده است. در آن زمین زراعتی را آب داده بودند. چون اسب دران جا (f. 94a) راند در هر قدم چند مار دید، و می خواست که نزدیک آب نزول نماید چون ۱۵ هوا بسیار گرم بود. از دهشت آن ماران دور رفته در دشت فرود آمد. دیگر در دشت سیوی قلعه ها و معمورها بوده که خراب شده اند، و الحال باد ستم در همان سرزمین می وزد. و مابین سیوی و هکر و سیتپور زمینی است که آن را بارکان می نامند. و اسب آن زمین کم از اسب عراقی نمیشود. و کره اسب که از مادر متولد می شد، در دور او سنگریزها ۲۰ میریزند. و آن کره اسب تا یکسال بر سر آن سنگریزها میگردد، و سم او

(۱) از جمله تر - تر که در چشمه
گوگرد آب است
(۲) در ف. ۹۳ ب. مردمی
و مردم آن سرزمین از زنان
(۳) در ف. ۹۴ ا. در مار
(۴) در ف. ۹۴ ب. در مار
(۵) در ف. ۹۴ ب. در مار
ما مرادی از ارازی گفته اند
و مردم آن سرزمین از زنان
و مردم آن سرزمین از زنان
و مردم آن سرزمین از زنان
و مردم آن سرزمین از زنان

خود بدار السلطنة هرات بود، همواره به مجلس علما میر سیده، و در هفته دو نوبت علما را بمنزل میطلبیده. و از نتائج طبع شریفش شرح کافی و حاشیه شرح مطالع و حاشیه شرح فرائض میر سید شریف، و حاشیه بعضی رسائل دیگر نیز میان مردم مشهور است.

ذکر غرائب^(۱) سیوی

از غرائب این دیار یکی آنست که در جانب قطب رویه سیوی گنبدی نمایان می شود که آن را به زبان سندی مار و کبیر^۲ میگویند. و چون آنجا مردم میروند چیزی بنظر نمی آید. چنانچه سلطان (۱۰۹۳) محمود بهکری یکبار دوسه هزار کس جمع کرده دست بدست بر سر آن کوهها رفت. هیچ چیز نمایان نه شد، و گنبد را نیافتند. و می گویند که طلسمی است که پیشینیان ساخته اند و در آن گنجی مدفونست. وقتی درویشی آنجا رسیده از آنجا چیزی بدست آورده بود. بعد ازان مردم بسیار باین امید آنجا رفتند و چیزی نیافتند.

و قلعه سیوی در دامن کوهچه واقع است. همه سنگهای او مدور و ملساست. هر چند زمین را می کاوند هم چنین سنگها بر می آید. و در کور زمین^(۳) و چتر که از مضافات سیوی است نهال پنبه آنجا برابر درخت کنار می شود، چنانچه مردم سوار شده پنبه می چینند. و در هر درخت پنبه مار برابر يك وجب تا صد و دویست می باشند. و چون مردم آنجا می خواهند پنبه به چینند، آن درختان را به چوب می افشاند، و ماران را دور میکنند و پنبه می چینند. و اگر کسی را آن مار گزید فی الحال آنجا را به استره زخمها میزنند. پس آن را شخصی چوشیده زهر آن را می پرتابد^(۴)، و الا هلاک می شود.

(۱) ف : م : غرایات م : مار و کبری؛ ح : سه : مار و کری (۴) م : برخی برابید؛ ر :
(۲) ف : مار و کبری؛ (۳) م : زمین کور، و در اصل «کبر»، برخی برتابد؛ ح : برآرد

آورده اند که چون مشرف بر موت شد، حافظ محمد شریف را طلب نموده فرمود که سوره کریمه یس قرات نماید. چون حافظ بآیه «وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» رسید، حاضر شده فرمود که ای قاری اعاده کن تا سه بار تکرار نمود^(۱). و چون بآیه «قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي» رسید، جان بحق تسلیم نمود. و این واقعه در ه بیست و دوم شعبان سنه ثمان و عشرين و تسعمایه بود و «شهر شعبان» تاریخ وفات میر شاه یگ است.

همان شب امراء و اعیان متابعت میرزا شاه حسین نموده [تمامی امراء] براسم عزرا پرداختند، و رسوم چنگیزی به بوقوع آورده نعش ایشان را به بهکر ارسال داشتند. و بعد^(۲) از سه سال^(۳) تابوت شاه یگ را به مکه ۱۰ فرستادند و درجته الملی دفن نموده عمارت عالی ساختند.

و بعد از فراغ امور تعزیت خبر رسانیدند که جام فیروز و مردم تهته از خبر شاه یگ خوشحالی کردند و نقاره نواختند. عرق غیرت میرزا شاه حسن در حرکت آمده (f. 92b) نایره غضب شعله زدن گرفت. امراء و اعیان صلاح در رفتن کجرات ندانسته رایت عزیمت به تسخیر تهته و استیصال ۱۵ جام فیروز بر افراختند.

ذکر جمعی از احوال شاه یگ

در مبداء حال^(۱) بملازمت خواجه عبد الله رحم الله تعالی روحه و اوصل إلینا فترحه، رسیده و انابت^(۲) به حضرت ایشان نموده. و در عنفوان شباب به تحصیل کمالات تلبیه^(۳) و آداب اشتغال داشته، خلاصه اوقات بعبادات ۲۰ و منایات بسر برده. در مبادی احوال که در ملازمت والد خجسته مآل

(۱) ف. م. فرمود (۲) ه. ه. سه روز و سال (۳) ف. : امانت
(۴) س. بس. سه. ه. بس. (۱) ه. ه. سه. در سه سال (۲) ه. ه. سه.

خواهیم رفت. اهل مجلس ازین سخنان استفسار^(۱) نمودند و گفتند بقای عمر شما باشد. و ازانجا اندوهگین بسوی حرم رفت و با خادمان حرم^(۲) نیز این کلمات معاودت نمود. ایشان ازان قسم کلمات گفتند که این چیست که بر زبان میرانید. و در آخر میرزا شاه بیگ و میرزا شاه حسین و سائر امرا از مراسم عزا باز پرداخته ازانجا کوچ بکوچ مردم هر دو طرف آب را تأدیب نموده، به سیوستان تشریف بردند. درانجا نیز پانزده روز اقامت فرموده خاطر ازان حدود جمع (f. 91b) ساختند، و به عزیمت تسخیر مملکت گجرات از راه تپه متوجه گشته منزل بمنزل روانه شدند و بنواحی موضع اکهم رسیدند. تواجیان بجهت طلب جام فیروز فرستاده روزی چند توقف نمودند.

گفتار در بیان انتقال شاه بیگ ازین دار بی مدار^(۳)

حکم نافذ «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ» قضائست مبرم، و قضیه کلیه «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» حکمست محکم. تقریب این تسوید آنکه چون شاه بیگ خاطر از مهمات بهکر و سیوستان جمع نموده همگی همت بر تسخیر مملکت گجرات اگداشت. در حینی که از بهکر برآمده علم عزیمت برافراشتند^(۴)، خبر رسید که ظهیر السلطنة و الخلافة محمد بابر بادشاه بحوالی بهره و خوشاب آمده داعیه ملك گیری هندوستان دارند. بحضور مجلس گفت که بادشاه ما را در سند بحال خود نمی گذارد، و عاقبت این ملك را از ما و اولاد ما انتزاع خواهد کرد: بر ما واجبست که در محکمه دیگر گریزیم. چون بدین دغدغه افتاد، او را دردی در درون پدید آمد؛ و هرچند به معالجه و مداوا کوشیدند فایده بران مترتب نگشت (f. 92a)، و شاه بیگ قبل از وصول مملکت گجرات عازم سفر آخره گردید.

(۱) ف م، واستفسار، دارد، و هواصح (۲) ف: محل (۳) ح م: پرملال (۴) ف م: برافراشت

جمعی از مردان کاری تعیین نمایند که چند گاه میان (f. 90b) ایشان باشند، و يك وقت مقرر گردانند که در آن وقت هر جمعی کار آن موضع را با تمام رسانند. و بالآخره جماعه را به هر موضع تعیین نمودند و آنها نیز انتظار وقت می بردند. چون وقت موعود رسید، همه به یکبار دست به شمشیر کرده کار آن گروه بی انجام را به انجام رسانیدند، چنانچه در آن واحد چهل و دوه موضع بلوچان مقموع و مقتول گردید^(۱).

و ابتداء زمستان سنه ثمان و عشرين و تسعایه پاینده محمد ترخان را بحکومت بهکر تعیین فرمود و خود با لشکری گران بعزم تسخیر گجرات متوجه شد، و منزل بمنزل طی کرده حوالی و حواشی هر دو روی آب را از مردم^(۲) ناپاک پاک ساخت. و چون به چندو که رسیدند، میر فاضل را عارضه تب ۱۰ روی داد. و رخصت معاودت حاصل نموده به بهکر آمد، و شاه یک بابا احمد ولد ارشد میر فاضل را^(۳) نیز مرخص ساخت که به تیمارداری پدر مشغول گردد. اما شاه یک از مشاهده مرض میر فاضل بغایت آزرده خاطر گشت، تا آنکه خبر رسید که میر فاضل ندای «إرجیئی إلی رَبِّکِ» شنیده بدار جنان بیوست. شاه یک و میرزا شاه حسن را ازین واقعه (f. 91a) غم بسیار ۱۵ روی نمود. در همان شب سلطان محمود خان و میر عبدالرزاق و عبد الفتاح و سایر اقرباء او را رخصت فرمودند. آنجماعه بامید آنکه میر فاضل در قید حیات است بمسارعت رانندند، تا آنکه صبح به بهکر رسیدند. دیدند که میر فاضل بمنزل دیگر پرداخته بود. او را تجویز و تکفین نموده بخاک سپردند. و شاه یک بعد از سه روز ایلتاف نموده به بهکر آمد، و مراسم ۲۰ تعزیت نعاس آورده، اولاد میر فاضل را از کسوت سوگواری برآورد. و بعد از آن فرمود که مردن میر فاضل دال بر مردن ماست. ما هم از عقب

بعده شاه بیگ بقلعه در آمده از دیدن قلعه بغایت خوشحال گشت .
و منازل و محلات شهر را ملاحظه نموده میان امرا و سپاهیان قسمت فرمود .
و قلعه را پیموده و بخش کرده بامراء داد تا دست بدست بسازند . و قلعه
الور را که سابقاً پای تخت بوده ویران ساخته ، خشت پخته آن را به بهکر
آوردند . و عمارات مردم ترك و سمه که در حوالی بهکر بودند اکثری را
ویران ساخته^(۱) بعمارت قلعه بکار بردند . و در حین بنیاد قلعه شاه بیگ به
میرزا شاه حسن گفت که این دو کوه که بر طرف جنوبی واقع است^(۲) بد
سرکوبی^(۳) اند این قلعه را . اول فکر این دو کوه بنائیم ، بعد ازان (f. 90a)
دست بعمارت قلعه کنیم . و بعد از ساعتی فکر کرده فرمودند که اولاً عمارت
قلعه اهم است ؛ چون دریای عظیم در دور قلعه است ازین کوهها چندان
دغدغه مند نباید بود ، بواسطه آنکه بادشاه باستقلال بجهت تسخیر این قلعه
مختصر متوجه^(۴) نخواهد شد ، و بادشاه و امراء شکست خورده کاری نخواهند
ساخت . در اندك فرصت عمارت قلعه را باتمام رسانیدند ، و ارك قلعه را
بجهت خاصه خود و میرزا شاه حسن مقرر ساخته معدودی را از امراء در
ارك^(۵) جای دادند ، مثل میر فاضل و همشیره او امان سلطان بیچه^(۶) و ملك
محمد كوكه و میر محمد ساربان^(۷) و سلطان محمد مهردار ، و تا این زمان که سنه
تسع و الف است همان قلعه موجود است .

بعد از يك سال که خاطر از ساختن قلعه و انجام مهام رعایا جمع
فرمودند ، و در باره مردم بلوچ که دست از فتنه و فساد باز نمیداشتند
مشورت نموده چنان قرار دادند که آتش این قوم را بآب شمشیر فرو باید
نشانید . و صورت این امر در لوح تدبیر چنان تصویر یافت که در هر موضع

(۱) ف ندارد: خشت پخته ساخته دارد، و آن صحیح می نماید (۶) ف م : سچه ؛ ر : بچه ؛
(۲) تحفه : این دو کوه غربی قلعه (۴) م : حاضر سد : یچه ؛ ح ندارد .
(۳) ح : سرکوب ؛ م و تحفه و بدکوهی ، (۵) ر : ارك قلعه (۷) ر : پیر محمد ؛ ح ندارد .

چون شاه ییگ خبر یافت که میر فاضل سلامت به بهکر رسید، از منزلی که رسیده بود تیزتر روانه بهکر شد و در میدان قصبه سکر نزول نمود. سلطان محمود خان بملازمت شاه ییگ رسیده پای بوس نمود، و بانواع مراجع و اشتقاق سرافراز گشت. و قاضی قاضی (f. 89a) که شمه از احوال او سابق مذکور شده بود، نیز در همان وقت برادران و بعضی مردم شهر را بملازمت مشرف ساخت. سلطان محمود خان معامله داربها بعرض شاه ییگ رسانید. روی بحانب قاضی قاضی کردند. قاضی عرض کرد که زمین این ولایت سیلاب است و خار بسیار درین زمین میروید: ییل خار کی همیشه در دست باید گرفت. شاه ییگ به مجرد شنیدن این سخن امر بقتل آن مردم فرمود. و سلطان محمود خان در ساعت شهر رسید، و شبشب آن مردم را گردن زده از برجی که مشهور به برج خونی است بزیر انداخت، و صباح آن سادات را باتفاق پدر بملازمت شاه ییگ برده ملاقات داد، و پاره از خبراندیشی و نیک خواهی سادات عرض نمود. شاه ییگ بالتفات و اعزاز پیش آمده پرسش بسیار کرد. بعد از فسخ مجلس سلطان محمود خان را در خلوت طلب فرموده، استفسار احوال سادات کرد. سلطان محمود خان آنچه ۱۵ سابق عرض کرده بود اعاده نمود، و در آخر مجلس گفت: اگرچه این مردم دولتخواه اند، اما بودن این همه مردم از یک جماعت اندرون قلعه مناسب دولت نیست. شاه ییگ تبسم کرده فرمود که خوب سفارش کردید. و عاقبت سادات پیغام کرد و حمزه ییگ را فرستاد که چون مردم مثل مع کوچ آمدند^(۱)، باید که سادات در دوسه حویله کلان در آیند. ۲۰ سادات مصلحت بودن در قلعه ندیدند و التماس برآمدن کردند. التماس ایشان را مبذول داشته در قصبه لبری^(۲) از برای ایشان منازل تعیین نمودند، و الی و منافی در آنجا متروکند.

باشد که جمعی را که مخالفت ورزیده بودند، همه را به سر پنجه قضا و قدر در قلعه بهکر اسیر و دستگیر می سازد.

و در ایامی که سلطان محمود خان بحکومت بهکر تعین شده بود، سادات عظام بهکر تکفل مهبات او نموده. بعضی کلاتران داریچها را نیز شاه ییگ حکم فرموده بود که در قلعه باشند. آن مردم کوتاه اندیش از عهد تخلف نموده راه فرار پیمودند، و با جمعی ابواب منازعت و مخالفت کشوده در صدد ایذا و آزار سلطان محمود خان شدند، و نهایت سعی در اخراج او بتقدیم رسانیده از مال و معامله گذاری وی امتناع نمودند، و فرستادهای او را به بی عزتی و بی حرمتی تمام باز فرستادند، و جمعیت نموده در میدان لهری ۱۰ جای جنگ راست کردند. و در آن حین سلطان محمود در سن پانزده^(۱) سالگی بود. و سلطان محمود خان بی تابی کرده می خواست که بجنگ آنها برآید. اما سادات مانع (f. 88b) آمده نمی گذاشتند و دلداری می دادند. و دو مرتبه مردم داریچه جمعیت تمام نمودند که از آب گذشته بقلعه در آیند و سلطان محمود خان را بگیرند. سادات بهکر ازین معنی اطلاع یافته برج و باروی^(۲) ۱۵ قلعه را مضبوط ساخته بجنگ مهیا شدند. و آن مردم ملاحظه جمعیت سادات نموده نتوانستند کاری کرد.

القصة چون میر فاضل بجوالی بهکر رسید، لالی مهر که عمده زمینداران بود با برادران آمده بسعادت ملازمت فائز گشت. کلاتران داریچها بضرورت از هر موضع آمده ملازمت می کردند، تا آنکه میر فاضل ۲۰ به بهکر آمد، و چهل و هفت نفر^(۳) از سرداران داریچه با خود آورد. سلطان محمود خان بسعادت پابوس پدر مشرف شده، درد دل در میان آورد و بیست و هفت کس از مردم داریچه را به سیاست رسانید.

کرد که محصول غله را بقلعه کشیده ذخیره نهند، و هر یکی را از امرای عظام امر فرمود که در قلعه حویلی و منزل برای خود سازند. و بعد از قسمت منازل باز باردو تشریف آورده^(۱)، عنان عزیمت بجانب بهکر معطوف گردانید (f. 87b). و درین اثنا جناب قاضی قاضی بسه منزل رسیده بانواع انعام تمناز گردید. و چون يك منزل بر آمده بودند فرستادهای جام فیروزه تلازمت عالی رسیده عرایض جام را بموقف عرض رسانیدند، و پیشکش و اسبان که فرستاده بود بنظر در آوردند. فرستادهای جام فیروز را مخلفت و انعام سرافراز ساخته رخصت معاودت فرمود، و مکتوب ارسال نمود که ما را داعیه تسخیر ملک کجرات است. چون آن ولایت فتح شود، ملک سند بطریق سابق تعلق بشما دارد. پس از اینجا شاه یک متوجه ۱۰ بهکر گردید، و الله اعلم بالصواب^(۲).

گفتار در بیان گرفتار آمدن داریچها و کشته شدن آنجماعت

چون شاه یک به قصبه چاندوک که سی^(۳) گروهی مغرب رویه بهکر است رسید، سلطان محمود خان بابا چوچک را که آنکه او بود ملازمت پدر فرستاد، و حقیقت حالات خود را عرضه داشت نمود^(۴). پدرش میر فاضل ۱۵ آن عریضه را بحض بنظر شاه یک در آورده^(۵) و مرخص شده از برابر چندو که با دویت سوار از آب عبور نمود. و کلاتران و مقدمان را دلداری داده با خود (f. 89a) همراهی برد. چون بنواحی ریالو^(۶) رسید، سلطان محمود خان داعیه استقبال پدر کرد. و این معنی بمع میر فاضل رسیده به پسر پیغام نمود که زینهار از قلعه پای بیرون نگذارد، و مرد ۲۰

(۱) حذف سال مرسوم داشت

(۲) که رسانده

(۳) که از مرا ... است

(۴) که ...

(۵) که ...

چون جام صلاح الدین خبر کشته شدن پسر خود شنید، خود با جمعی بر لشکر مغول زده کارزاری صعب نمود، و آخر کار بقتل رسید، و بقیه السیف که مانده بودند منهزم شده^(۱) به گجرات رفتند. و میرزا شاه حسن مظفر و منصور در همان میدان سه روز اقامت نمود و از اینجا^(۲) جام فیروز را رخصت نمود که رفته از مردم خبر یافته بیاید، و خود^(۲) باتفاق جام فیروز عنان عزیمت را انصراف دادند.

و در شهر ربیع الثانی شاه یگک بحوالی باغبانان رسید. فرمان لازم الاذعان بنام میرزا شاه حسن و امراء عظام باحضر ایشان صادر فرمودند. چون مردم شاه یگک کوچ و متعلقان همراه داشتند، در نواحی باغبانان فرود آمده، مردم ماچیان که طغیان ورزیده سر از اطاعت (f. 87a) و انقیاد کشیده بودند، همه را بقتل رسانیدند، و اموال و مواشی آنها را غارت نموده خان و مان و قلعه آنها را بجاک برابر ساختند.

گفتار در اقامت شاه یگک به حوالی باغبانان و توجه نمودن بجانب سیوستان

۱۵ در ایامی که شاه یگک در قصبه باغبانان نزول نمود و میرزا شاه حسن بفتح و فیروزی بملازمت پدر رسید، شاه یگک او را بانواع اکرام و احترام نوازش فرمود، و امرا و لشکریان را بعواطف و عوارف سرافراز ساخته، چندگاه بساط اقامت مبسوط گردانید، و از شداید سفر و تعب راه برآسود. و میرزا شاه حسن را در اردوی ظفر قرین گذاشته، خود با جمعی از امرا و ۲۰ و ملکان باغبانان به قلعه سیوستان رسید، و استحکام درون و برون قلعه را ملاحظه نموده، جمعی از مردم معتمد کاری را دران قلعه تعیین نمود، و حکم

بعد از مدتی (f. 85a) مردم جام که بحوادث و وقایع ایام متفرق گشته بودند جمع آمدند. و چون جام صلاح الدین سابقاً علم محاربه و مخالفه بر افراشته جام فیروز را بعد از فوت پدرش منہزم ساخته بود و چند گاه در بلدۀ تہتہ حکومت نموده بغلبہ دریاخان و استیلای لشکر سیوستان شکست یافت و بجانب گجرات رفته سرگردان و بد حال می بود، بار دیگر هوای سلطنت و خیال حکومت ملک تہتہ در سر کرده باده هزار سوار از مردم جاریجہ و سودہ و سمہ و کھنگار آمدہ روی بہ تسخیر تہتہ نہاد^(۱). و شاہ ییگ بجہتہ تسلی جام فیروز میر علیکہ ارغون و سلطان مقیم ییگ لار و کییک ارغون و احمد ترخان را در سیوستان^(۲) باز گذاشتہ بود. چون این حادثہ روی نمود و جام صلاح الدین در نواحی تہتہ رسید، جام فیروز بی تاب شدہ از تہتہ خود را بملازمت امرای شاہ ییگ کہ در سیوستان بودند رسانیدہ، بہ اتفاق^(۳) ایشان قاصدی بشاہ ییگ فرستادہ صورت واقع را عرضہ داشت کردند. جام فیروز نیز علاء الدین بن مبارک خان را بسرعت تمام بدان (f. 85b) صوب فرستادہ التماس مدد نمود. و شاہ ییگ بعد از استماع این خبر امرای خود را طلب داشتہ صلاح دران دیدند کہ چون مردم ساختگی خود بتام نمودہ اند، مناسب آنست کہ فرزند ارشد میرزا شاہ حسین با فوجی از مردان کاری بسرعت بشتابد و خود را بجام فیروز رساند.

القصہ در چہار دہم محرم الحرام سنہ سبع و عشرين و تسعمایہ میرزا شاہ حسن از شال مرخص شدہ عنان عزیمت بہ سند معطوف گردانید، و در ۲۰ عرض بیست روز بنواحی سیوستان^(۴) رسید. و امیر شاہ ییگ از عقب او فوج فوج لشکر سامان نمودہ روانہ می گردانید و خود نیز کوچ بکوچ متعاقب ایشان می آمد. و در حینی کہ بنواحی سیوستان رسید، لشکر جام

(۲) م : « تہتہ » بجای « سیوستان »

(۴) ح : م : تہتہ

(۱) م ندارد : رو بہ تسخیر تہتہ نہاد

(۳) م ندارد : و جام صلاح الدین بہ اتفاق

و جام سارنگ و رنمل سوده^(۱) اراده ملازمت داشتند، اما مخدوم بلال که یکی از علمای مشایخ آن دیار است مانع آمده نمی گذارد، بل ترغیب و تحریص جنگ و قتال می نماید. و ازان جهت بود که بعد از فتح شاه یگ نسبت به مخدوم بلال مواخذه و مصادره فرمودند.

الفصل شاه یگ در همان شب چند کشتی بدست آورده [و] سحره با میر فاضل کوکلتاش از آب گذشتند^(۲) و آخر مردم ترخان و ارغون و سایر سپاه نیز عبور نمودند. و شاه یگ خود در وقت چاشت از آب گذشت. و مردم تلهی از قلعه بر آمده رنمل (f. 84b) برادر جوده سوده را برسم طلایه^(۳) پیش فرستادند. میر فاضل که از جانب شاه یگ هراول بود، پیش دستی نموده به اول حمله فوج را درم آورد. و چون شاه یگ ۱۰ رسید مغلان بدروازه تلهی ناخته سرعت هرچه تمامتر استیلا کردند. و عاقبة الامر لشکر سه برخی کشته شدند و بعضی خود را بآب زده روی بهالم عدم نهادند، و جمعی دیگر فرار نموده خود را به سیوستان رسانیدند. الفرض سه روز در تلهی مقام نموده خرمن حیات ساکنان آن موضع را باد فنا برداد. و مردم سوده دران جنگ کارزار غریب نموده در میدان ۱۵ مقاتله کال مردانگی پجای آوردند، و ثبات ورزیده اکثری با رنمل برادر جوده سوده^(۴) کشته شدند.

گفتار در بیان فرستادن امیر شاه یگ میرزا شاه حسن را از ولایت شال و سیوی بجهت دفع فتنه جام صلاح الدین و سایر اهل فتن در اوانی که شاه یگ فتح نهته نمود و دارائی و حکومت آن ملک را بد ۲۰ اسنبار سام فیروز تقوینش فرمود، بصوب شال و سیوی معاودت نمود.

(۱) ه جاره و رنمل سوده

و از آب گشته

(۲) ه جاره: با رنمل برادر

جوده سوده

(۳) ه جاره: سوده

(۴) ه جاره: سوده

بانعام خلعت طلا دوزی که سلطان حسین میرزا بمیر ذوالنون داده بودند مفتخر و مباهی ساخته ، امارت تهته بدو تفویض نمود ، و قرار یافت که جام فیروز بدرون شهر رود (f. 83b) و مردم خود را بمنازل خود برد . بامراء و ارکان دولت خود مشورت کرد که چون سند ملك وسیع است ، و از عهدۀ محافظت تمام آن معدودی که گذاشته بجانب فرزندان^(۱) برویم نمیتوانند برآمد ، مناسب آنست که نصف ولایت را بجام فیروز تفویض نمائیم و نصف دیگر بعهدۀ معتمدان خود گذاریم . و رای همه برین قرار گرفته مقرر گردانیدند که از کوه لکی که قریب به سهوان است تا تهته تعلق بجام فیروز داشته باشد ، و از لکی بالاتر تعلق به بندگان ایشان .

۱۰ بعد از تمهید قواعد عهد و پیمان شاه ییگ کوچ بکوچ به سیوستان رسید . جمعی که در سیوستان بودند قبل از وصول لشکر ظفر اثر شاه ییگ بجانب موضع تلہتی رفته جمعیتی عظیم نمودند . و مردم سعتہ و سودہ دران جا حاضر آمده اتفاق کردند که تا جان داریم دست از منازعت و مخالفت باز ننیداریم . و شاه ییگ قلعه سیوستان را بحوزہ تصرف در آورده میر ۱۵ علیکہ ارغون و سلطان مقیم ییگ لار و کییک ارغون و احمد ترخان را در سیوستان گذاشته ، و سلطان محمود خان کوکلتاش را در قلعه (f. 84a) بکر تعین نموده خود برای آوردن فرزندان بجانب شال متوجه شد^(۲) . و جناب قاضی قاضن را نزد محمود ولد دریا خان فرستاد ، تا^(۳) بنصایح ارجمند و مواعظ سودمند آن مردم را از بادیۀ مخالفت به جادۀ اطاعت خواند . بعد از وصول ۲۰ قاضی آن مردم بدیدن راضی نشدند . عاقبہ الامر شاه ییگ در برابر تلہتی نزول نموده . و بعد از سه روز شخصی از تلہتی بملازمت شاه ییگ رسیده حقیقت جمعیت این مردم معلوم نمود ، و گفت : میان محمود و متن خان

(۲) م : که

(۲) م ندارد : میرعلیکہ ارغون شد

(۱) م ندارد : بجانب فرزندان

داده کس همراه کرد که هرکس را ایشان نشان دهند، او را بدیشان
ببهارند.

الغرض جام فیروز با معدودی در موضع پیرآر با دل پر درد توقف
نمود، زیرا که عیال او و جام نظام الدین در تهته بودند. و چاره کار خود
منحصر بملازمت شاه یک دیده، مردم^(۱) سخن دان را بتواتر ارسال داشته
بزبان عجز و نیازمندی پیغام داد، که قدر بنده ازان کمتر است که با سپاه
آنحضرت در مقابله و مقاتله تواند آمد، و اموری که تا غایت بوقوع آمده
از خوف جان و تحریض دیگران بود. اگر^(۲) زلال الطاف گناه این بیچاره
را بآب غفر فرو شوید^(۳)، هر آینه حلقه چاکری و انقیاد در گوش کشیده
مادام که حیات باشد قدم از جاده ارادت بیرون نهد، و چون موکب ۱۰
ثانی مراجعت (f. 83n) فرماید^(۴) و در بیرون تهته نزول اجلال واقع شود،
مدیرگاه شتافته دیده رمد رسیده را از خاک بارگاه جلا دهد. شاه یک از
نابت مرحمت جلی و نهایت عاطفت اصلی بر عجز و بیچارگی او ترحم نموده
فرستادگان را به خلعت نوازش کرد، و سخنان عنایت آمیز پیغام فرمود.
آنگاه سام فیروز با جمعی از برادران بکنار آب پیرآر حاضر شد، و شمشیری ۱۵
در گردن آویخته تواضع و افتقار^(۵) و انکسار تمام نمود. و شاه یک علاؤالدین
دوله مبارک خان را باهل حرم و خدم جام فیروز و متعلقان ایشان حکم فرمود
که از آب گذشته نزد وی^(۶) بروند. و در اواخر شهر صفر شاه یک از
مرل تهته^(۷) بیرون درآمد. جام فیروز پیشکشهای لایق فرستاد و بوسیله
امرای نظام شرف تقیل و دستبوس شاه یک دریافت. و چون زمان ۲۰
معدار^(۸) برکشاده کمال ندامت بر حال گذشته ظاهر نمود. شاه یک او را

(۱) مردم (۲) زلال (۳) غفر (۴) فرماید (۵) تواضع (۶) نزد (۷) تهته (۸) معدار
(۹) شاه یک (۱۰) موکب (۱۱) نظام (۱۲) حرم (۱۳) خدم (۱۴) متعلقان (۱۵) شمشیری (۱۶) افتقار (۱۷) انکسار (۱۸) نابت (۱۹) جلی (۲۰) حاکم

خود را در دریا زده بآن روی آب رفت و باز آمده، این خبر را به شاه ییگ رسانید. القصه در یازدهم^(۱) محرم الحرام سنه ست و عشرين و تسعمایه شاه ییگ جمعی را بجهت محافظت اردو بر دریا گذاشته خود اسب را بدریا زد؛ و لشکر نصرت اثر نیز متعاقب یکدیگر فوج فوج از دریا (f. 82a) عبور نموده قریب به بلده تهته رسیدند. و دریا خان که پسر خوانده جام ننده بود، جام فیروز را در تهته گذاشته با لشکر بسیار بحرب بر آمد، و در میان جنگی پیوست که از شرح آن زبان قلم قاصر است. عاقبت نصرت و فیروزی شامل حال امیر ستوده مآل گردید. جام فیروز و بگریز نهاده بآن طرف آب عبور نمود، و دریا خان دستگیر تنگر بردی قبتاش که از مردم ارغون بلقب قبتاش ملقب بود^(۲) گشته با جمعی از سپاه سمه بقتل رسید. و تا بیستم ماه مذکور شهر تهته را تاراج نموده خاک مذلت بر فرق ساکنانش افشانند. و مضمون (آیه) کریمه «إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا» بابلغ وجهی ظاهر گشت. و بسیاری از اهل و عیال مردم در بند افتاد، بلکه فرزندان جام فیروز نیز در شهر ماندند. چون شاه ییگ را خبر شد ۱۵ مردم خوب را از برای محافظت بر در حویلی ایشان فرستاده شرم آنها را نگاهداشت^(۳). بالاخره به سعی قاضی قاضن که یکی از فضای آن عصر بود آن نایره غضب فرو بنشست. زیرا که اهل و عیال قاضی نیز به بند افتاده بود، و سراسیمه وار در کوچهای تهته گم کردگان (f. 82b) خود را می جست، تا آنکه رقعہ انشا نموده خرابی احوال مردم دران درج کرد. ۲۰ آن رقعہ را حافظ محمد شریف امام بنظر شاه ییگ در آورد، و از خواندن آن رقعہ شاه ییگ را تأثیری عظیم بدل راه یافت. منادی فرمود که هیچ کس متعرض اموال و عیال مردم تهته نشود. و تیری از ترکش خود بقاضی

(۱) ح: پانزدهم (۲) م ندارد: تنگر بردی قبتاش که از مردم ارغون بلقب قبتاش ملقب بود

(۳) م ندارد: بلکه فرزندان جام فیروز نیز در شهر ماندند. چون شاه ییگ را خبر شد مردم خوب را از برای محافظت بر در حویلی ایشان فرستاده شرم آنها را نگاهداشت.

و شاه یگ در اواخر سنه اربع و عشرين و تسعایه استعداد لشکر کرده عزمت تهنه فرمود .

آورده اند که چون شاه یگ در منزل فتحپور و گنجابه ساختگی لشکر نمود، مردم بسیار بر وی جمع آمدند . یگ علی میرزا و سلطان علی ارغون و زینکه ترخان را با جمعی به^(۱) محافظت قلعه و عیال در شال تعین فرمود . ه و سلطان محمود برادر شاه محمود را در سیوی و برخی دیگر را در فتحپور و گنجابه گذاشت . و از بهادران لشکر خود دوست و چهل سوار بهمراهی میر فاضل کوکلتاش بیشتر فرستاده روی براه آورد . و بعد از وصول به دیار سند چون از موضع باغبانان عبور کردند، دران زمان لشکر سیه در موضع نلتهی که سه چهار گروه از سیوستان است با محمود (خان) و متن خان ۱۰ ولد دریاخان جمع شده داعیه جنگ و پیکار نمودند . و چون شاه یگ بموضع باغبانان نزول فرمود^(۲)، ملکان باغبانان بملازمت شتافته بجان و مال (۱۸۱۱) بمخدمکاری کوشیده منظور نظر عاطفت گشتند . و مطمع نظر شاه یگ آن بود که باقی مردم این دیار بی تعرض جنگ و جدال عازم استقبال گشته بملازمت رسیده اطاعت و انقیاد نمایند . آن مردم در مقام سرکشی ۱۵ و اسفلال کوشیده از ملازمت ابا ورزیدند .

آخر الامر شاه یگ از راه کوه لکی بجانب تهنه عزم نموده کوچ کوچ روانه گردید . و بر کنار خانواه سه گروهی جنوبی بلده تهنه نزول نمود . و دران ایام بیشتر دریا از جانب شمالی^(۳) تهنه جاری می بود . سامران چند روز توقف نموده متأمل بودند که ازین دریا بچه کیفیت عبور نمایند . ناگاه خرکاره از پایاب گذشته بدین جانب می آمد . مردم چوکی نوراکرته تهدید کردند . او راه بنمود . عبدالرحمن دولتشاهی اسب

ساخته طرح اقامت و سکونت در حوالی شال و سیوی افگند. و حسب الموعود در سنه ثلث و عشرين و تسعایه مقالید قندهار را بدست میر غیاث الدین پدر میر ابوالکارم بدرگاه عالم پناه فرستاد. و این معنی بشرف اجابت اقتران یافت.

۵ و دو سال دیگر در نواحی شال و سیوی به تنگی و محنت گذرانیدند. برات سپاه در یک فصل شلغم (f. 80b) و زردک و باین قسم چیزها تن^(۱) می دادند. عاقبة الامر روی توجه به تسخیر سند نهادند، و یکدفعه دیگر نیز تاخت و باخت در موضع کوت ماچیان و حدود چاندکه^(۲) نمودند. دران سال دریاخان پسر خوانده جام ننده حاکم تهته اتفاقاً لشکر عظیم برداشته به ۱۰ حوالی سیوی برد و شاه یگ بتاخت زرهی^(۳) و سیستان رفته بود. میان مغول و سندی جنگ عظیم واقع شد و ابوالمحمد^(۴) میرزا دران جنگ شربت شهادت چشید. و روزی یگ و قلیلی که از مردم ارغون و هزاره مانده بودند دران جنگ ترددات نمودند، و سندیان معاودت نموده به تهته رفتند. و در آخر^(۵) همین سال جام ننده رخت وجود بعالم بقا کشید و جام ۱۵ فیروز بجای او بنشست. قبل ازین شمه رقم یافته که مردم دولتشاهی و نورگاهی هزیمت یافته به تهته آمده جام را ملازمت کرده بودند. و کیگ^(۶) ارغون نیز بواسطه خونی که ازو واقع شده بود جدا^(۷) شده با چندی به سند رسیده. جام این مردم را در محلتی که به مغول واره مشهور است در تهته جای داد. و میر قاسم کیگی^(۸) نیز چند وقت در تهته بوده (f. 81a) بر حقایق ۲۰ احوال اطلاع یافت. و در آخر^(۵) همین سال مراجعت نموده بملازمت امیر شاه یگ رسیده او را بر تسخیر ولایت تهته ترغیب و تحریص نمود.

(۱) ر سه ندارد: تن
(۲) ح م: چاندوکه
(۳) م: ری؛ ر: بتاخت راه
(۴) ح: ابو المجید؛ ف: ابوالمظفر (۷) م: جلا
(۵) م: اواخر
(۶) م: کیگ؛ ر: یکک
(۸) م: کیگی؛ ر: کیگی

و هم چنانکه شاه یک کنکاش یافته بود، در سال دیگر حضرت بادشاه بعزم تسخیر قندهار متوجه شده، مردم هزاره و تکدر را تاخته، مراجعت فرمودند. درین سال قحط و وبا در قندهار واقع شد. و در سنه احدی و عشرين و تسعمایه حضرت بادشاه کامکار بجوالی قندهار آمده، قلعه را قبل نموده در صدد نقب کردن شدند. و محاصره تنگ واقع شد و قحط و غلای ه غریب در درون شهر روی نمود. بالاخره بمصالحه قرار یافته، در اول تیر ماه که در اردوی معلى مرض تب عارض لشکریان شد، بالضروره معاودت نمودند.

و در همین سال میرزا شاه حسن از پدر رنجیده بملازمت خاقان بلند مکان بابر بادشاه رسید، و به نظر عنایت و عاطفت بادشاهی مفتخر و مباهی گشته، ۱۰ دو سال در ملازمت درگاه بود. و حضرت بادشاه میفرمودند که شاه حسن یک بملازمت ما نیامده، بلکه آمده که توره سلطنت و قانون ایالت را از ما یاد گیرد. و دران (f. 80a) اثنا مهتر سنبل پاره آزه گرفته در قلعه قندهار درآمد. آخر الامر میرزا شاه حسن برخست عالی عازم قندهار گردید^(۱).

۱۵

و در سنه اثنی و عشرون و تسعمایه که رایت نصرت آیت بابر بادشاه صوب قندهار در حرکت آمد، و هنوز محمول در صحرا بود که محاصره قندهار واقع شد. شاه یک از آمد و شد بادشاه بتنگ آمده حضرت شیخ ابوسعید بررانی را بمصالحه فرستادند. و از انجانب نیز خواجه خداوند^(۲) محمود و خواصه عبدالعظیم به قندهار تشریف آورده عهدنامه نوشتند. که ۲۰ در سال آینده قندهار را به بندگان خاقان عالیشان بپارند. و برین قرارداد میگ همایون مار بادشاه مراحت نمود. و شاه یک قلعه شال را مضبوط

از کار بنامد. و شاه یک روز امر ابوالفتح را بفرستادن خود به مصحوب اکابر قندهار بدرگاه خاقان کامکار فرستاده اساس و ساختار دیوارهای آنجا را و بادشاه دانا دل خواججه جلال الدین را باسب و سه دیار و دهان شاه یک فرستاده مراجعت فرمود.

چون اردوی معلی از حدود قندهار عتبات کابل توجه نمود، شاه یک به سیوی آمد، و چندگاه درین حدود بود، بامر و لشکر بانه خود گفت: حضرت ظهیر الساطعه و الخواجه درین مرتبه تشریف آورده را فرستاده را دیدند و سال دیگر لوایی عزیمت تسخیر خواهند فرستاد، و از ما در هیچ بیجا نسازند آرام در (f. 79a) نخواهند گرفت. و درین اثناء در دین نیات کرد: یکی آنکه چون از محمد مقیم آن جرأت واقع شد، همیشه در خمار میبارید ایشان این خار می خرید، که اگر روی به تسخیر نمکین بیایم میباید آید حرکتی از ارغویه واقع شود. زیرا که چون بعد از مسدود آن حرکت از محمد مقیم حضرت ظهیر الساطعه بتلافی آن باجیه او را از قندهار برده است، بدین واسطه مردم ارغویه را کلفتی کلی در خمار نمکین یافته است. و دیگر آنکه بادشاهزادها بسینر مجتمع شده دست ایشان به نوزبک و قزلباش نمی رسد، می خواهند قندهار را بحیثه تصرف در آورند، عمارا فکر خود باید کرد. در اول زمستان هزار سوار را مستعد ساخته از سیوی در^۱ ولایت سند فرستادند. آن جماعه در هفدهم شهر ذی قعدة سنه احدی و عشرين و تسعمایه قریه کاهان و باغبانان را آمده تاختند. مخدوم جعفر که یکی از علمای سند بوده، از میرزا عیسی ترخان نقل میکردند که درین تاخت هزار شتر از چرخهای باغات که (شب) کار میکردند بردند، و قیاس باید کرد برین (f. 79b) چیزهای دیگر را و معمورثی آن دیار را. و یک هفته دران حوالی لشکر بوده معاودت نمودند.

را گذاشته اسبان دیگر بدست آورده ازان محل نیز بایلغار بدر رفته ، خود را بسر منزل مراد رسانیدند . و آن جماعه بهوش آمده هر چند دویدند (f. 78a) بگرد شان نرسیدند ، و خائب و خاسر باز گشتند .

ذکر نهضت بادشاه کامگار محمد بابر بادشاه بچاناب قندهار

ازان زمان که خبر حبس شاه یگ بمسامع بادشاه والا مکان ظهیر السلطنة و الخلافة رسیده بود ، پیوسته توجه تسخیر قندهار مکنون ضمیر همایون می بود . اما بواسطه موانع متنوعه که در بلاد ماوراءالنهر و بدخشان وقوع می یافت آن داعیه از قوت بفعل نمی آمد . و بالجله بادشاه والا جاه خاطر جمع نموده با جمعیت تمام لوای عزیمت بطرف قندهار برافراخت . و شاه یگ آنچه از جنس مصالح قلعه داری و آذوقه^(۱) در بیرون قندهار و نواحی آن بود همه را درهم آورده بدرون شهر کشید ، و بتحصن قرار داده برج و باره را باهتمام مردم کاری سپرد . و همدران اثنا جاسوسان باردوی معلی فرستاد ، تا از کیفیت و کیت لشکر خبردار گشته روز بروز خبر بجدد میرسانیده باشند . چون این مردم باردوی ظفر قرین رسیدند ، ملاحظه لشکر و مردم نموده خبر دادند که بادشاه با لشکر بسیار متوجه این حدود ۱۵ است . شاه یگ (f. 78b) از کمال علو همت قرار داد که قدم در میدان مقابله و مقاتله نهد . درین باب مشورت باصحاب خود نموده ، همه قرار دادند که بکف دست بکارزار باید برد ، و اگر صورت فتح در آینه مراد روی نمود مع المراد والا خود را به حصن کشیده ابواب جسدال و قتال مفتوح مبداریم .

۲۰

چون مهبر السلطنة و الخلافة بنواحی قندهار رسید ، آنحضرة را مرصی "دست داد ، و شدت ضعف بناتبة انعامید که لشکرین را دل و دست

شاه یگ با استقبال رادر زاده بر آمده بانواع دلدارى و عطوفت و مهربانى
پیش آمد و در آغوش عاطفت گرفته بمنزل آورد. و مردمی که همراه بودند
همه را با سب و سر (و) پای فاخره سرافراز ساخت. و دست ماه یگم را
گرفته به عاقل انکه سپرد. و چون بعد از یکسال قاسم کوکه در حکم
کشته شده بود بمیرزا شاه حسین نکاح کرده تسلیم نمود. ۵

ذکر وقایع و بعضی احوال شاه یگ

چون خاقان جمجاه شاه اسمعیل اواسط شعبان سنه سبع عشر و تسعایه
(۱۶۷۸) ولایت خراسان را بحیطه تصرف در آورد، و کوکه عطمت
و ططنه اهت رافراخت، و بعد از اهزام و قتل محمدخان شیبانی
و اوزبکیه غریب استعلا و استیلانی پیدا کرد، مردم بزديك و دور از ۱۰
حشمت و غرور او ملاحظه تمام می نمودند. درین میان درمش خان سواحی
فراه و میستان رسیده لوای حکومت رافراشت. شاه یگ را اندیشه
دست داده باصحاب خود مشورت نمود که ما میان دو بادشاه با استقلال آب
و آتش مثال^(۱) افتاده ایم: اریک جانب شاه اسمعیل و از جانب دیگر مار بادشاه.
رای ممکن ران قرار گرفت که بوسیله درمش خان ملازمت خاقان جمجاه ۱۵
شاه اسمعیل باید شنافت و به بندگان طهیر الدین محمد مار بادشاه طرح مصالحه
باید اداخت. القصه قاضی ابوالحسن و مولانا یار علی را بصورت کامل متوجه
ساخت و تحفه و پیشکش ارسال داشته یاز و اخلاص بیایه سریر خلافت
مصر عرضه داشت نمود، و خود بوساطت درمش خان ملازمت بواب
اعلی شاهی مشرف شده بانواع مراسم سرافراز گشت (۱۶۷۹) و محمود را ۲۰
شاه یگ مداف فرموده حکم کردند که تا بنین توده بجهت^(۲) زانو میزده باشد.

(۱) در این کتاب و سایر کتب (۲) در این کتاب و سایر کتب (۳) در این کتاب و سایر کتب

قندهار آرند (f. 75b). شاه یگ را این مشورت پسند آمده بی بی دولت کته را به دولت خان نکاح کرده تسلیم نمود. دولت کته را بکابل فرستادند. مشار الیها بر سیل ندره بمنزل ماه یگم میرفته و خود را بیگانه وار مینمود، و در آخر مقدمات ما فی الضمیر را اظهار نموده. ماه یگم ه بنابر ملاحظه و خوف جانی که در صغر سن در بند بابر بادشاه افتاده بود باو امتناع می نمود، که مبدا بعد از وصول به قندهار خویشان از برای حفظ ناموس مرا بدار القرار قبر واصل گردانند. دولت کته بآیمان غلاظ دفع توهم اومی نمود. عاقبة الامر عزم جزم کرده قرار داد که بطریق خفیه بر آید.

۱۰ چون خبر به شاه یگ رسید بغایت خوشحال گشت، و بابا میرکی ساربان پدر میر محمود ساربان و میر عاقل اتکه عم میر فاضل و ابو مسلم کوکلتاش و عبد الصمد ترخان و دولت خان و جمعی دیگر را باین مهم تعیین نموده فرستادند. این جماعه بمردم هزاره رسیده و جمعی دیگر را از انجا مهیا و معد ساخته بکابل رفتند. و در بیرون کابل فرود آمده بعد از دوسه ۱۵ روز اسبان را تازه ساخته و نعل بازگون^(۱) بسته مستعد شدند. و یگم بحمام رفته (f. 76a) نماز عصر از حمام در حین غلو و ازدحام بر آمد، و براسبی سوار شده بمراققت دولت کته خود را باین مردم رسانید. دران حین ناهید یگم دختر ماه یگم يك و نیم ساله بود. او را نتوانست بر آورد. این جماعه وصول ماه یگم را مغتنم دانسته در ساعت سوار شدند. تمام شب ۲۰ و روز راندند، و روز دیگر بسر منزل رسیده فی الجمله آرامی گرفتند. و بعد از آنکه توشه و قوتی حاصل نموده بودند يك شبانه روز دیگر رانده از منازل مخوفه برآمدند. و در خیل هزاره چند روز آسایش گرفته بقندهار رسیدند.

و فتحپور قلعه بود که از سیوی پنجاه گروه جانب سند واقع شده . و الحال فتحپور خرابست و قلعه و عماراتش موجود . اولاد سلطان پیرولی قریب بهزار سوار از دولتشاهی و برغدائی و کوریائی و نورگائی^(۱) و مردم بلوچ و احشام دیگر تا دوسه هزار کس جمعیت نموده به جنگ پیش آمدند . و بالاخره فتح از جانب شاه یک شد ، و ازینها بعضی کشته شدند و برخی بجنبه سند رفتند . و شاه یک باز گشته به سیوی آمده روزی چند اقامت نموده طرح باغات و عمارات انداخته و قلعه بنا فرموده جمعی را از مردم کاری تعیین (f. 75v) کرده به قندهار معاودت نمود .

گفتار در بیان آوردن ماه یکم^(۲) از کابل

چون شاه یک مراجعت نموده از سیوی به قندهار آمد و سیرکنان ۱۰ زمین داور و گرمسیر رسید ، دران اثنا که بمنزل اول بر آمد و بمردم دلداری داده نوازش بسیار نمود ، والدۀ ماه یکم ، بی بی ظریف خاتون^(۳) ، نمود سیاه در کردن کرده پیش دروازه خانه بایستاد . و چون شاه یک برآمد در دامنش آویخت که بهمه حال ماه یکم یادکاری از برادر تو مانده بدست باید آورد . و داغ مفارقت برادر بر شاه یک ازین حالت تازه شد ۱۵ و در فکر آوردن ماه یکم طریق مشورت باصحاب خلوت ملوک داشته . خوانین عصمت فاعلمه سلطان یکم و خانزاده یکم که حرم شاه یک بودند جان صلاح دیدند که دولت کنه^(۴) که یکی از خادمۀ حرم محمد مقیم است او را بیشتر بکابل فرستیم ، تا او باطلاتف الحیل به ماه یکم آشنا گشته ، این ممی را مصمم^(۵) ساخته خبری فرستد . بعد ازان جماعۀ که عمرمان ۲۰ و غصه صان باشند رفته یکم را عنفی از کابل بر آورده از راه هزاره^(۶) به

(۱) نورگائی (۲) ماه داوره جنوب (۳) بی بی ظریف خاتون (۴) کنه (۵) مصمم (۶) هزاره

گفتار در بیان عزیمت شاه بیگ به تسخیر ولایت سیوی
و فرار نمودن اولاد سلطان پیر ولی برلاس

چون امیر شاه بیگ از قندهار (f. 71r) به شال نزول نمود، میر فاضل
کوکلش و عبدالعلی ترخان با استقبال برآمده مردم حسام و بنو احی شال را
به ملازمت آورده نمودند. شاه بیگ سرداران احسام را استیانت و دلداری
داده بنایت امیدوار ساخت. اما احسام از دهشت لشکر هراسان بودند،
و نمی دانستند که لشکر عازم کدام بجانب است. و بالآخره معلوم کردند که
بجانب سیوی عزیمت دارند. این خبر اولاد سلطان پیر ولی که حاکم سیوی
بودند رسید. چند نفر از مردم معتبر با پیشکش نزد شاه بیگ فرستاده انذار
اخلاص و دولت خواهی نمودند. شاه بیگ فرستاده‌های آن مردم را به دست
معاودت نمود. و چند روز در شال رحل اقامت افکنده شرح مشورت
در میان امراء خود انداخت. گفتند رأی همه ما بر تسخیر ولایت مذکور
قرار گرفته. زیرا که در سنه خمس عشره و تسعمایه خاقان جبر بداه شاه اسماعیل
ولایت خراسان را بحیاطه تصرف درآورد، و حضرت بابر بادشاه در کابل
تشریف دارند، و ابواب منازعت از طرفین مفتوح شده، و ما را از
برای خود فکر عاقبت می باید کرد، تا اگر روزی (f. 71v) از قندهار جدا
شویم توایم روزی چند آنجا گذرانیم. آخر الامر از شال کوچ کرده
جمع سپاهیان را پیش فرستاد. و شاه بیگ از عقب کوچ بکوچ بنواهی
سیوی رسیده قریه را بدست آورده. مردمی که در قلعه بودند بعضی آمده
دیدند و بعضی فرار نموده خود را به فتحپور که مجمع^۱ و مسکن ایشان بود
رسانیدند. شاه بیگ میر فرید ارغون و میر فاضل کوکلش و زینک ترخان
و عقیل^۲ که را از سیوی بقندهار فرستاده خود بجانب فتحپور متوجه شد.

و دیگر آنکه حالت و جمعیت مرا معلوم سازند. فی الحال کس باطراف و جوانب فرستاده مردم خود را طلبیده با جمعیت و کثرت تمام باستقبال برآمد، و در بیرون قندهار سه روز اقامت نموده و ایلچیان را راضی ساخته، از همان بیرون رخصت نمود.

و در سنه ثلث عشر و تسعایه ظهیر السلطنة و الخلافة محمد بابر بادشاه از کابل و غزنین با سپاه ظفر قرین رایت نصرت آئین بعزم تسخیر قندهار و زمین داور بر افراخت. و شاه یگ و محمد مقیم با سپاه فراوان بقصد محاربه پیش آمده جنگ عظیم نمودند، و بعد از کشش و کوشش بسیار نسیم نصرت^(۱) و ظفر بر پرچم علم بابر بادشاه وزید؛ و شاه یگ و محمد مقیم منهزم گردیدند، و تمامی مملکت قندهار (f. 73b) و زمین داور بتحت تصرف ۱۰ بادشاهی درآمده، خزائن امیر ذوالنون را که مدتی مدید اندوخته بود بر امراء و سران^(۲) سپاه قسمت نمود، و زمام حکومت قندهار در قبضه اقتدار برادر عالی گوهر خویش سلطان ناصرالدین میرزا نهاده عنان مراجعت بکابل انعطاف داد، و ماه یکم صیفة محمد مقیم را نیز به بند برد. اما بعد از چند ماه شاه یگ و محمد مقیم با لشکر جلادت اثر بقندهار باز گشته، آن ۱۵ مملکت را از سلطان ناصرالدین میرزا انتزاع کردند، و میرزا بکابل شتافت. و شاه یگ و محمد مقیم روی بمرانجام مهام ولایت خود آوردند. ۲۰ آن سال محمد مقیم را متقاضی اجل در رسیده از عالم فانی بجهان جاودانی منتقل گردید. و حضرت ظهیر السلطنة و الخلافة ماه یکم را بآئین شریعت منبره در حباته نکاح محمد قاسم کوکه درآورد. و بعد از چندگاه دختری ۲۰ ارو منوبه شد. ناهیدیکم او را نام کردند. و قاسم کوکه در جگ اوزبک منقول گشت.

شهبسوار میدان پیکار را زخم بسیار زده از اسب پیاده گردانیدند، و خواستند که دستگیر کرده نزد محمد خان برند. امیر ذوالنون خود را بعجز درنداد و بهمان دستور جنگ میکرد تا کشته (f. 72b) شد.

ذکر بعضی از حالات شاه بیگ و محمد مقیم ارغون

۵ بعد فوت امیر ذوالنون شاه بیگ و محمد مقیم هردو برادر باهم در قندهار جمع شده تعزیت پدر بجا آوردند، و بعد از فراغت تعزیت در همان مجلس محمد مقیم و جمیع امراء ارغون و ترخان و یکه و سائر سپاهی شاه بیگ را بسررداری قبول نمودند. و شاه بیگ نماز عصر آن روز فرمود تا نقاره نوبت بدستور می نواخته باشند^(۱)، و هرکس که در زمان حیات ۱۰ ذوالنون منصبی داشته بهمان حرفت باز گذاشته متعرض نشد. ازین ممر مردم از دل و جان راغب و مائل خدمت شاه بیگ شدند. و شاه بیگ عنفوان جوانی را به پیرایه علم و ادب قرین داشته، و بهره تمام از علوم یافته، همواره بعلماء و طلبه صحبت میداشت.

و چون محمد خان شیبانی تسخیر ولایت خراسان نموده بنواحی فراه ۱۵ رسید و خیال تسخیر قندهار نموده عنان یکران بدانطرف تافت، بعد از وصول بحدود گرمسیر شاه بیگ و امیر محمد مقیم ایلچیان نزد محمد خان شیبانی فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمودند، و خطبه و سکه بنام و القاب محمد خان (f. 73a) مزین ساخته به ادراک شرف ملازمت وعده فرمودند. محمد خان از ایشان راضی گشته بصوب خراسان مراجعت کرد، و سه راس ۲۰ اسب و خلعت فاخره و خرگاه مصحوب عبدالهادی خواجه و تیمور تاش^(۲) فرستاد. و شاه بیگ از آمدن ایشان اطلاع یافته بران محمول نمودند که یمکن که این دوکس برای دوکار آمده باشند: یکی آنکه بنای عهد مستحکم سازند،

(۲) ح: عبدالهادی و خواجه تیمور تاش

(۱) م: نواختند

ارادت مالک الملک علی الاطلاق آن بود که ولایت خراسان بحوزه تصرف
 محمدخان شیبانی و لشکر اوزبک درآمد و مدت دولت اولاد خاقان منصور
 برآید، بر اجتماع جنود بلا انتها و تدبیر رای صیانت آرا هیچ فائده
 مترتب نگشت. همدران ایام سپاه اوزبک و ماوراء النهر از آب آمویه
 عبور نمود. سلاطین و امراء خراسان غریق بحر حیرت و اندیشه گشتند و
 و کثرت دیگر طریق مشورت مملوک داشتند. امیر ذوالنون بنابر شجاعت
 جبلی صلاح در جنگ دید، و امیر محمد برندق برلاس را تحصن در بلده هرات
 مصلحت افتاد. و قبل از آنکه خاطر بر یکی ازین دو صورت قرار دهد،
 صباح آن آثار قرب و وصول لشکر قیامت اثر محمدخان شیبانی با سپاه افزون
 از حوادث آسانی ظاهر گشت. سپاه خاقانی^(۱) بر انگار و جوانگار آراسته ۱۰
 بمیدان قتال رسیدند. و شاهزادها نیز به تبعیه لشکر پرداخته صفوف قتال
 آراستند^(۲). از طرفین خروشیدن بهادران (f. 72a) و آواز نفیر و نقاره
 و سوزن از ایوان کیوان درگذشت. امیر ذوالنون با جمعی شیران بیشه
 رزم آزمای در معرکه ستیز بضرب شمشیر نهنگ آهنگ جمعی از سالکان مسالک
 بهلوانی را به غرقاب فنا انداخته به کرات و مرات بر لشکر اعدا تاخت ۱۵
 اما چون عساکر اوزبک باضعاف مضاعفه خراسانیان بودند، و بسان دریا
 موج موج و فوج فوج^(۳) از عقب یکدیگر به کومک میرسیدند، سپاه
 شاهزادها از مقاومت عاجز گشته عنان عزیمت بر ادائی هزیمت یافتند،
 و پربشان و بی سامان^(۴) هر طائفه با اطراف ولایت خراسان شتافتند. و امیر
 دو تون ثبات قدم نموده گاه بر میمنه و گاه بر میسره حمله میکرد، و از زخم ۲۰
 تیغ و خسر سالک و معرکه بنفون پردلان رنگین ساخته نهایت حلاوت و مبارزت
 نحاسی آورد. آخر الامر اوزبکسان از اطراف و حوالب درآمده، آن

(۱) مکان

(۲) و (۳) و (۴) و (۵) و (۶) و (۷) و (۸) و (۹) و (۱۰) و (۱۱) و (۱۲) و (۱۳) و (۱۴) و (۱۵) و (۱۶) و (۱۷) و (۱۸) و (۱۹) و (۲۰)

و مقربان خود طریق مشورت پیش آورد. رای هر یکی بامری قرار گرفت. امیر ذوالنون فرمود که ما را رفتن از لوازم است، درینوقت مردمی و مروت رخصت تقاعد نمی دهد، و باز آمدن^(۱) از محالات است، چرا که لشکر اوزبک در غایت عظمت و شوکت و نهایت قدرت و قوت است. و دولت خاندان خاقان منصور روی بانهدام و زوال دارد. القصه امیر ذوالنون با جمعی از سپاه ارغون روانه اردوی لشکر شاهزاده بدیع الزمان (f. 71a) میرزا شده. دوسه منزل طی کرده بود که خبر رسید که صبیّه او چوچک بیگم در دار السلطنت هرات از جهان پر آفات رخت سفر آخرت بر بست. باستماع این خبر اگرچه حزن و اندوه بسیار کشید، اما زبان تحمید و تمجید حضرت حمید مجید بر کشاد که در نزول این بلا خاطر ما ازین محل جمع شد. مسرعی نزد شاه بیگ فرستاد که بدار السلطنت هرات^(۲) شتافته جمعی را از محترّفات ستر^(۳) عصمت با خود برد، و آب و آش داده از کسوت سوگواری بر آورده زود به قندهار مراجعت نماید. و محمدمقیم در زمین داور، و امیر سلطان علی در سیستان، و امیر جعفر ارغون و عبدالعلی ترخان و زینک^(۴) ترخان و عاقل اتکه و فاضل کوکلتاش در قندهار بوده و حزم و هوشیاری و محافظت و بیداری را پیشنهاد همت ساخته غافل و ذاهل نباشند.

و چون امیر ذوالنون از اینجا بطریق سرعت روانه گردید، در اندک فرصت باردوی شاهزاده بدیع الزمان میرزا رسیده بشرف دستبوس مشرف شد و باعزاز و اکرام و تعظیم و احترام مفتخر گشت. شاهزاده باتفاق میر ذوالنون (f. 71b) با سائر امراء عظام بساط مشورت مبسوط گردانیدند، و دانستند که تیر تقدیر را به سپر تدبیر دفع نمی توانند ساخت. و چون

(۱) ح: زیاد دارد؛ م: ح: سراق؛ م: سرابده

(۲) م: زینک؛ م: زینک؛ م: زینک

(۳) ح: زیاد دارد؛ م: ح: سراق؛ م: سرابده

(۴) م: زینک؛ م: زینک؛ م: زینک

انتقال و ارتحال از دنیای دون لازم وجود متوطنان ربع مسکون، در شهر
سنه سبع و تسعمایه میرزا الغ بیگ ابن ابوسعید میرزا در ولایت کابل بجوار
رحمت ایزدی پیوست، و پسرش میرزا عبدالرزاق حاکم آن دیار گشته،
بجای پدر بر مسند فرماندهی نشست. و بسبب صغر سن شاهزاده در میان
۵ امرا و ارکان دولت مخالفت افتاد، و شیرم زکة سرانجام تمامی مهات جزوی
و کلی را از پیش خود گرفت. و امیر یوسف و محمد قاسم بیگ و امیر
یونس علی و بعضی دیگر از امرا و ارکان دولت از شهر بیرون رفته فرصت
نگاه می داشتند، و صباح عید اضحی که شیرم زکة در دیوانخانه سلطان
نشسته آتش میکشید، با سیصد نفر مکمل یخبر بکابل درآمده بر سرش
۱۰ تاختند، و تیغها از نیام انتقام کشیده فی الحال بنیاد (f. 69b) حیاتش
بر انداختند. و ازین جهة^(۱) پریشانی تمام بحال کابلان راه یافته.

این خبر در گرمسیر بسمع ولد خورد امیر ذوالنون میرزا محمد مقیم
ارغون رسید، و در اواخر سنه ثمان و تسعمایه لشکر هزاره و تکدر را جمع
نموده تسخیر کابل را پیشنهاد همت گردانیده بدان جانب نهضت نمود.
۱۵ و میرزا عبدالرزاق فرار بر قرار اختیار کرد و محمد مقیم دران مملکت حاکم
شد و دختر الغ بیگ میرزا را بجاله نکاح درآورد. و این اخبار در وقتیکه
بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون ارغون در کنار آب آمویه بودند بدیشان
رسید و موجب فرح و ابتهاج گشت. اما پریشانی بسیار بخاطر امیر ذوالنون
راه یافت، و ازانجا کتابتی مشتمل بر تهدید^(۲) و وعید بفرزند خود نوشت،
۲۰ که این امر نیک واقع نشد که او این دلیری نموده. الحال باید که از خود
غافل نبوده امراء کابل را نزد خود نگذارد. بنابراین میرزا محمد مقیم اکثر
مردم قدیم کابل^(۳) را رخصت فرموده با مردم خود بحکومت و حراست
کابل اشتغال نمود.

(۳) ف ندارد: نزد خود.... کابل

(۲) م زیاد دارد: تمام

(۱) م: سبب

سیستان را تاخته در موضع اوق رایت اقامت برافراخت. و چون این خبر بسمع ذوالنون رسید باتفاق ولد ارشد خود شاه یگ روی بطرف معمر میرزا ابن حسین آورد، و در طی مسافت مسارعت نموده صباحی که هنوز ابن حسین میرزا در خواب (f. 68b) بود و لشکریانش متفرق^(۱)، امیر ذوالنون بنواحی اوق رسید. و میرزا خبر یافته با قریب سیصد هزاره سوار که در آن زمان در آستان دولت نشان حاضر بودند، متوجه امیر ذوالنون گشت. و از آن جانب میر فاضل کوکلتاش با عم خود عاقل انکه که منقلای لشکر ارغونیان بود در برابر ابن حسین میرزا صف قتال آراست. مبارزان حائزین دست باستمال تیرو کمان و سیف و سنان بردند. مقارن این حال از یکطرف میر ذوالنون با جمعی کثیر از قوم ترخان و ارغون، و از جانب ۱۰ دیگر شاه یگ با جمعی از مردم یک و نکدر و هزاره، و از عقب باقر ارغون و ملک علی^(۲) ولد سلطان علی ارغون و سلطان یک یکبار با لشکر سیستان بمعمر که رسیدند و ابن حسین میرزا را در میان گرفتند. و میرزا ساعی بمحاربه اقدام نموده در همان اثنا از دست میر فاضل یک کوکلتاش زخم نیزه محروح گشت. لاجرم عنان فرار بصوب هرات تافت، و امیر ۱۵ ذوالنون از تعاقب میرزا مردم خود را مانع آمده نگذاشت که اورغ^(۳) و لشکریان دیگر را کسی تعرض نماید. و امیر ذوالنون بعد از فتح مراجعت نموده به سیستان (f. 69a) شتافت، و برادر خود میر سلطان علی را ملاقات نموده در سه سب و تسعایه به قندهار مراجعت نمود.

کفزار در بیان تسخیر نمودن میرزا محمد مقیم ولد امیر ذوالنون ۲۰ کابل را و بعضی از حوادث آن

چون ثبات و دوام ساحت ذات یحیوی و قادر کن فیکون است.

با مقرب الحضرت السلطانی مشورت کرده به مصالحه پرداخت. و مولانا فصیح الدین صاحب استرآبادی را جهت تمشیت آن مهم بکنار آب مرغاب روان ساخت. و مولانا صاحب بملازمت بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون رسیده ادای رسالت کرد، و شاهزاده را بلطف پدر بزرگوار ترغیب و تحریص نمود. و آنحضرت بواسطه حقوق^(۱) ابوت مایل بصلح و صفا گشته. بعد از تکرار آمد و شد مردم بر آن قرار یافت که سلطنت بلخ و توابع متعلق بدیع الزمان میرزا باشد، و در آن ولایت نام نامی آن شاهزاده گرامی در خطبه ردیف اسم همایون خاقانی گردانند. و در اثناء راه خواجه شهاب الدین عبد الله مروارید بشاهزاده و امیر ذوالنون ملاقات نموده فرمان سلطنت بلخ را رسانید. و بدیع الزمان به بلخ تشریف (f. 68a) فرموده امیر ذوالنون و شاه بیگ را معزز و محترم گردانیده رخصت انصراف ارزانی داشت، و حکومت سیستان را برادر میر ذوالنون، [و] امیر سلطان علی ارغون، عنایت کرد. و میر ذوالنون و شاه بیگ علم فرماندهی افراشته به قندهار آمدند.

ذکر توجه^(۲) ابن حسین میرزا بجانب سیستان و جنگ

کردن امیر سلطان علی ارغون^(۳)

در سنه ثمان و تسعمایه جاجم بردی و خدا قلی کوتوال قلعه لاش بهوا خواهی خاقان منصور با حاکم سیستان امیر سلطان علی ارغون باغی شده عرضداشت بپایه سریر اعلی فرستادند، مضمون آنکه اگر یکی از شاهزادها سایه وصول بدین حدود اندازد فتح سیستان بسهولت دست دهد. بنا بران خاقان عالیشان ابن حسین میرزا را با دو هزار سوار به تسخیر ولایت سیستان نامزد کرد. و ابن حسین میرزا بآن ولایت شتافت و حدود

(۱) م زیاد دارد: والدین و (۲) ر: «هزیمت»، بجای «توجه»، (۳) د ندارد: ارغون

بود که میان او و خاقان منصور ملاقات واقع نشود، تا دیگر بار نیران فتنه و آشوب کارزار اشتعال و التهاب نیابد. شاهزاده مصلحت وقت در انحاء این ملتس دانسته، از پل مالان به پل سالار شافت و از ابحا عنان عزیمت بفرمای آب مرغاب تافت.

ذکر تفویض سلطنت (f. 67a) بلخ به بدیع الزمان میرزا و مراجعت ه نمودن امیر ذوالنون ارغون و ولد ارشد او شاه یگ

چون بدیع الزمان میرزا از طاهر بلده هرات کوچ کرده بکبار آب مرغاب شافت. تمامی لشکر بادغیس و جحکتو در ظل رایت فتح آیت میرزا مجتمع گشتند؛ و شاه یگ نیز از قندهار بملازمت رسیده، در اردوی عالی جمعیتی عظیم دست داد. و پرده یگ بخشی که از قل خاقان منصور ۱۰ در قلعه مرو حاکم بود از تسلیم حصار امان کرده. شاه یگ روی به تسخیر آن قلعه آورد. سپاه نکدر و هزاره و سایر لشکر هجوم عام کرده دست به بر و کمان بردند و بقدم حلاوت و مردانگی متوجه آن حصص گردیدند. و امیر پرده بخشی از صبح تا نیم روز بمدافعه مشغولی نموده^(۱) بالاخره از مقاومت عاجز گشت و شاه یگ حصار مرو را مسخر گردانید و امیر پرده ۱۵ را کردن سته زد بدیع الزمان میرزا فرستاد. و آن حضرت حریم او را منور فرموده باطلاش فرمان داد. و خاقان منصور در بلده هرات از وفور کثرت سپاه و استمداد خود فرزند و قوف باقه نایت مضطرب شد. و آنکه در آوولا سپاه از یورش استراباد (f. 17b) مراجعت نموده بودند. و اسبان ایشان نایت لاغر و ناتوان بود و نمی توانستند که بی آنکه جسد ۲۰ مهم آسایش نمایند. مرتکب سفر دیگر گشته ما بدیع الزمان میرزا و میرزا و نون ابواب مفاصله و مفاصله نکشاید. لاجرم خاقان منصور

در حوالی باغات فرود آمده اند و انتظار می برند. امیر ذوالنون قاصدی
 بملازمت بدیع الزمان میرزا فرستاده صورت حال اعلام نمود. و بدیع
 الزمان میرزا در نواحی لکله‌خانه به امیر ذوالنون پیوست؛ و در
 محلی که در خرگاه میر ذوالنون شاهزاده تشریف داشت قراولان خبر
 رسانیدند که سپاه وافر از حوالی باغات نمودار شدند. همان ساعت امیر
 ذوالنون بالشکر ارغون متوجه پیکار گشته در نواحی النک نشین تلاقی
 جانبین واقع شد. و از هر دو طرف شیران بیشه نبرد تیغ کین آخته
 بر یکدیگر تاختند، و گرد فضای^(۱) معرکه هیجا باوج فلک تیز گرد رسانیدند.
 دران اثنا ماهچه لوای کشورکشای بدیع الزمان میرزا پرتو وصول بر
 ۱۰ معرکه حرب انداخت، و هرویان را از مشاهده آن حال دست از کار
 و دل از جای رفته. نخست میرزا سید عبد الله و امیر بابا علی فرار نمودند؛
 بعد ازان محمد معصوم و میرزا ولی بیگ نیز راه گریز اختیار کردند. و میرزا
 در آمدن در شهر (f. 66b) مصلحت ندیده روی باردوی خاقان منصور نهاد،
 و مردم دیگر منهزم گشته بقلعه درآمده دروازه‌ها را کشیدند، و برج
 ۱۵ و باره را بمردم اعتمادی سپردند. و بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون
 مظفر و منصور در النک نشین نزول فرمودند. پس از چند روز از انجا به
 پل مالان نقل کرده طمع میداشتند که بی آنکه مباشر جنگ و پیکار گردند
 هرویان شهر بدیشان دهند. بنابراین امیر علیشیر بمدارا و مواسا گذرانیده
 سپاه را اجازت حرب نداد. و چون مدت چهل روز حال برین منوال
 ۲۰ بگذشت و خبر مراجعت خاقان منصور بتواتر پیوست، امیر نظام‌الدین
 علیشیر رسل و رسایل نزد بدیع الزمان میرزا فرستاد، و او را از مقابله
 و مقاتله پدر باز داشت و التماس نمود که از ظاهر هرات کوچ فرموده بطرفی

کلمه، الصلح خیر، مطمح نظر فرخنده اثر گردانیده. فرمان ایالت سیستان و فراء بنام بدیع الزمان شرف نفاذ یافت، و منشور موفور السرور را امیر شیخ علی طغانی بمیرزا رسانید. و میرزا بدیع الزمان از غور به سیستان توجه نمود. و این واقعه در اواخر صفر سنه اربع و تسعمایه بود.

ذکر نهضت بدیع الزمان میرزا بعزم دار السلطنت هرات
 دران اوقات که خاقان منصور بصوب استرآباد عنان یکران را انعطاف داد. بدیع الزمان میرزا از (f. 65b) سیستان و امیر ذوالنون ارغون از زمین داور به ییلاق^(۱) غور آمدند، و خیال تسخیر ولایت خراسان کرده سپاه هزاره و تکدیری و قبچاق را مجتمع گردانیدند. و بعد از مشوره با خود نامعدود بولایت هرات بشتافتند، و از مراعی و مواشی امرا^{۱۰} و ارکان و دولت خاقانی هرچه یافتند تصرف کردند، و از اینجا متوجه دار السلطنت هرات گشتند. و از شیوع این اخبار امیر نظام الدین علیشیر و سایر امرا که دران بلده فاخره حاضر بودند در بحر اضطراب افتادند، و مریح و ماره شهر را مضبوط ساخته و مردم بلوکات را بقلعه در آورده بر نقصن فرار دادند. و چون بدیع الزمان میرزا بقصبة ادسیه^(۲) رسید ۱۵۰ امیر ذوالنون ارغون برسم منقلای بیشتر متوجه گردید؛ و بعضی از مردم بلوکات که در باغات خود مانده بودند چون امیر ذوالنون را بالشکر سیار دیدند، ملاحظه تمام نموده پیشکش و ساوری بقدر حال کشیدند، و گفتند: مناسب نمی بینیم که شما این چنین پیش روید، چرا که محمد معصوم میرزا از صاحب حکمت و محمد ولی یک از اندخود و سید عبد الله میرزا ۲۰ داماد و عبد الباقی (f. 65a) میرزا و امیر بابا علی^(۳) و پسران خواجه افضل^{۱۱} به همراه سوار مکمل مجتمع گشته در رکاب شاهزاده محمد معصوم میرزا

(۱) در سال ۱۰۰۰ هـ (۱۵۹۱ م) در ییلاق (۲) در سال ۱۰۰۰ هـ (۱۵۹۱ م) در ییلاق (۳) در سال ۱۰۰۰ هـ (۱۵۹۱ م) در ییلاق

تفصیل این اجمال آنکه قبل ازین وقوع بروزی چند خاقان سعادتمند جناب
 شیخ الاسلام سیف الملة والدين احمد التفتازانی و شیخ جلال الدین ابوسعید
 پورانی و سید (f. 64b) غیاث الدین محمد صدر را بجانب گرمسیر فرستاده بود،
 تا بدیع الزمان میرزا را نصیحة نموده از بادیة مخالفت بجاده موافقت آورند.
 ۵ و ایشان چون بمحدود فراه رسیدند شنیدند که بدیع الزمان میرزا بر سیل
 ایلغار لشکر بسر پدر بزرگوار کشیده است. اما شیخ جلال الدین ابوسعید
 پورانی و سید غیاث الدین محمد با میرزا و با میر ذوالنون پیوستند، و شیخ
 ابوسعید در باب تمهید بساط مصالحه بادشاهزاده گفت و شنید نمود. جواب
 دادند که اگر حضرت خاقان در مقام عطوفت و مهربانی آمده از ممالك
 ۱۰ محروسه آنمقدار عنایت فرمایند که معیشت جمعی که ملازم رکاب سعادت
 انتساب اند بسهولت بگذرد، ما نیز طریق اطاعت و فرمانبرداری مسالوک
 داشته غاشیة عبودیت و خدمتگذاری بر دوش خواهیم گرفت و إِلَّا فَلَا.
 و شیخ و سید اجازت یافته بیارگاه حشمت آئین رسیده سخنان میرزا بدیع الزمان
 را بعرض رسانیدند. و جهة تاکید اساس مصالحه نوبت دیگر مصحوب
 ۱۵ امیر شیخ علی طغائی که در انوقت در ملازمت سده سدره مرتبت بود،
 بجانب اردوی بدیع الزمان توجه نموده (f. 65a) جناب هدایت پناهی بخدمت
 امارت دستگاهی باز آمده عرض داشتند که میرزا بدیع الزمان طمع میدارد
 که حکومت ولایت سیستان و نواحی بدستور سابق تعلق بوی گیرد، تا بار
 دیگر پیرامون مخالفت نگردد. و آن حضرت این ملتمس را بسمع قبول
 ۲۰ شنود، و از النک نشین کوچ کرده بجانب هرات نهضت فرمود. چون خبر
 جزم شد که بادشاه بار دیگر بجنگ بدیع الزمان و امیر ذوالنون توجه نموده،
 مع عیشیر از دار السلطنت هرات باردوی معلی رسیده بشرف ملازمت خاقان
 سید شد. و آنحضرت را بر استرضای بدیع الزمان میرزا ترغیب فرموده

آمدند. بمجرد طلوع آن آفتاب مانند ستارها در گریز شده هریکی بجانبی^(۱) روی نهادند. و بدیع الزمان میرزا بجانب غور و شاه یگ بطرف زمین داور عزیمت نمود. و خاقان منصور مظفر و سرور گشته روی بدار السلطنت هرات نهاد، و بلوازم حمد و شکر گذاری بادشاه عطا بخش پرداخت. و این واقعه در شعبان سنه ثلاث و تسعمایه بوده. ۵

ذکر مصالحه بادشاه و الاجاه سلطان حسین میرزا

با بدیع الزمان میرزا

در آنوقت که بدیع الزمان میرزا باتفاق شاه یگ از حدود قندهار بجانب التک نشین ایغار نمود، امیر ذوالنون در ولایت غور بود. بنا بر آن بدیع الزمان میرزا از اردوی معلی کاری نساخته عسان عزیمت ۱۰ بمحرم (۱۰۶۱) معسر امیر ذوالنون تافت. و آنجناب شاهزاده را استقبال نموده بر صحت ذات نخسته صفات او لوازم حمد و ثنا بتقدیم رسانید، و سبه تدارک آن اختلال باجماع سپاه قندهار و زمین داور و غور سرعان اشرف و حوالب روان گردانید. و باندک زمانی لشکر بسیار از الوس ارغون و قبایل هزاره و تکدوری و قجاق و غیرهم در ظل رایت میرزا ۱۵ بدیع الزمان و امیر ذوالنون مجتمع گشتند. و مستعد رزم و پیکار شدند. چون این خبر بمعرض خاقان فریدون قر رسید بخیال آنکه کزت دیگر مژ را را کوشمال دهد، از التک نشین عازم هرات گردید. و همدران ایام شهب لال الدین ابوسعید بورانی و مولانا محمود سرخ از نزد بدیع الزمان ۲۰ م را و امیر ذوالنون اردوی همایون آمده مطرح اساس مصالحه اداختند. و مدون مصور مایل شده سامر حوئی شاهزاده پیشهاد صحت ساخت.

فرست غنیمت شمرده بران قرار دادند که با سه چهار هزار سوار بجانب اردوی خاقان ایلغار نموده بیخبر خود را بمعسکر نصرت اثر رسانند . و باین عزیمت بر بادپایان نشسته ساعتی از سیر نیاسودند . و در عرض پنج شش روز بنواحی سبزوار رسیدند . و فریدون حسین میرزا خبردار گشته . ه قلعہ را مضبوط (f. 63a) ساخته ، مسرعی چند متعاقب یکدیگر بدرگاه معلی روانه ساخت ، و کیفیت حادثه به پدر بزرگوار عرضه داشت نمود . این خبر به النک نشین رسید . بنا بر قلت سپاه مقربان بارگاه خاقان عالیجاه در بحر^(۱) اندیشه و اضطراب افتادند . چندی از مقربان خود را در ساعت روانه دارالسلطنت هرات فرموده حکم کرد که قلعہ^(۲) را مستحکم و مضبوط ۱۰ ساخته امیر علیشیر باهتمام قلعہ پردازد ، و سپاه را در ساعتی که فرمان رسد روانه اردو نماید . و سلطان حسین میرزا فی الحال خندق فرمود ، و قراول پیش فرستاد . جمعی که پیش بودند ملاحظه لشکر کرده خبر آوردند که هیچ جای توقف ننموده مانند باد و باران میرسند . و فی الواقع اگر بدیع الزمان میرزا و شاه یگ بهان طریق رانده آن شب بمعسکر میرسیدند . کار از ۱۵ پیش برده اردو را برهم میزدند ، و مهم را حسب مدعای خود بفیصل می‌رسانیدند . اما از آنجا که اقبال و دولت سلطان میرزا قوی بود . تائید نیافته شب در حوالی اسفراین بخواب ببرند^(۳) . علی الصباح که جنود ظفر اثر مانند نجوم هجوم کرده جوق جوق باردوی (f. 63b) معلی ملحق میگشتند . بدیع الزمان میرزا و شاه یگ بهان مظنه قلت لشکر که داشتند باردو رسیدند . ۲۰ و بمجرد رسیدن^(۴) از طرفین آواز کوس و نفیر و سورن بلند شد ، و بدیع الزمان میرزا و شاه یگ با سپاهیان یکدل آتش محاربه افروخته کارزار غریب نمودند . آخر الامر بادشاه به تخت روان سوار شده به میدان^(۵) در

(۱) م : تخییر و (۲) م : رفت ؛ م : رفتند (۳) م : رفت ؛ م : رفتند (۴) م : ندارد ؛ و بمجرد رسیدن (۵) م : زیاد دارد ؛ محاربه

(۲) م : زیاد دارد ؛ هرات

آمدند. بمجرد طلوع آن آفتاب مانند ستارها در گریز شده هریکی بجان^(۱) روی نهادند. و بدیع الزمان میرزا بجانب غور و شاه یگ بطرف زمین داور عزیمت نمود، و خاقان منصور مظفر و مسرور گشته روی بدارالسلطنت هرات نهاد، و بلوازم حمد و شکر گذاری بادشاه عطا بخش پرداخت. و این واقعه در شعبان سنه ثلاث و تسعمایه بوده. ۵

ذکر مصالحه بادشاه و الاجاه سلطان حسین میرزا

با بدیع الزمان میرزا

در آنولا که بدیع الزمان میرزا باتفاق شاه یگ از حدود قندهار بجانب النک نشین ایلغار نمود، امیر ذوالنون در ولایت غور بود. بنا بران بدیع الزمان میرزا از اردوی معلی کاری نساخته عنان عزیمت ۱۰ بصوب (f. G4n) معسکر امیر ذوالنون تافت. و آنجناب شاهزاده را استقبال نموده بر صحت ذات خجسته صفات او لوازم حمد و ثنا بتقدیم رسانید، و جهة تدارك آن اختلال باجتماع سپاه قندهار و زمین داور و غور سرعان باطراف و جوانب روان گردانید، و باندك زمانی لشکر بسیار از الوس ارغون و قبایل هزاره و تکدري و قبچاق و غیرهم در ظل رایت میرزا ۱۵ بدیع الزمان و امیر ذوالنون مجتمع گشتند^(۲) و مستعد رزم و پیکار شدند. چون این خبر بعرض خاقان فریدون قر رسید بخیال آنکه کثرت دیگر میرزا را گوشمالی دهد، از النک نشین عازم هرات گردید. و همدران ایام شیخ جلال الدین ابوسعید پورانی و مولانا محمود سرخ از نزد بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون باردوی همایون آمده طرح اساس مصالحه انداختند. ۲۰ و خاقان منصور بصلح مایل شده خاطر جوقی شاهزاده پیشنهاد همت ساخت.

فرست غنیمت شمرده بران قرار دادند که با سه چهار هزار سوار بجانب اردوی خاقان ایلغار نموده بیخبر خود را بمعسکر نصرت اثر رسانند . و باین عزیمت بر بادپایان نشسته ساعتی از سیر نیامویدند . و در عرض پنج شش روز بنواحی سبزوار رسیدند . و فریدون حسین میرزا خرددار گشته ، ۵ قلعه را مضبوط (f. 63a) ساخته ، مسرعی چند متعاقب یکدیگر بدرگاه معلی روانه ساخت ، و کیفیت حادثه به پدر بزرگوار عرضه داشت نمود . این خبر به النک نشین رسید . بنا بر قلت سپاه مقربان بارگاه خاقان عالیجاه در بحر^(۱) اندیشه و اضطراب افتادند . چندی از مقربان خود را در ساعت روانه دارالسلطنت هرات فرموده حکم کرد که قلعه^۲ را مستحکم و مضبوط ۱۰ ساخته امیر علیشیر باهتمام قلعه پردازد ، و سپاه را در ساعتی که فرمان رسید روانه اردو نماید . و سلطان حسین میرزا فی الحال خندقی فرمود . و قراول پیش فرستاد . جمعی که پیش بودند ملاحظه لشکر کرده خبر آوردند که هیچ جای توقف ننموده مانند باد و باران میرسند . و فی الواقع اگر بدیع الزمان میرزا و شاه یگ بهمان طریق رانده آن شب بمعسکر میرسیدند ، کار از ۱۵ پیش برده اردو را برهم میزدند ، و مهم را حسب مدعای خود بفیصل می‌رسانیدند . اما از آنجا که اقبال و دولت سلطان میرزا قوی بود . تائید نیافته شب در حوالی^۳ اسفراین بخواب ببردند^۴ . علی الصباح که جنود ظفر اثر مانند نجوم هجوم کرده جوق جوق باردوی (f. 63b) معلی ملحق میگشتند . بدیع الزمان میرزا و شاه یگ بهمان مطنه قلت لشکر که داشتند باردو رسیدند . ۲۰ و بمجرد رسیدن^(۴) از طرفین آواز کوس و نفیر و سورن بلند شد ، و بدیع الزمان میرزا و شاه یگ با سپاهیان یکدل آتش محاربه افروخته کارزار غریب نمودند . آخر الامر بادشاه به تخت روان سوار شده به میدان^(۵) در

(۱) م : تخیرو (۲) ح : می رفت ؛ م : رفتند (۳) ف زیاد دارد : محاربه

(۲) ح م زیاد دارد : هرات (۴) م ندارد : و بمجرد رسیدن

منصور بجانب پشنگ رود، بدیع الزمان میرزا بآهنگ جنگ از^(۱) عقب
 معسکر درآید؛ و اگر نخست بدفع بدیع الزمان پردازد، میر ذوالنون از
 عقب لشکر در آید. القصه چون خاقان منصور بولایت فراه عبور فرموده
 بزمین داور درآمد، بواسطه عدم وجدان قوت قحط در اردوی اعلی
 دست داد، و از صعوبت آن حالت نزدیک بآن رسید که سپاه ظفر پناه ۵
 متفرق و پریشان گشته نزدیک امیر ذوالنون روند. دران اثنا مسموع
 حضرت بادشاه شد که در قلعه بیست که ضبط آن در عهده عبد الرحمن
 ارغون است غله بسیار ذخیره نهاده اند، و تسخیر آن بمسولت میسر
 میشود. بنا بران سایه علم نصرت بظاهر آن حصار افگندند. خونی بر ضمیر
 عبد الرحمن ارغون استیلا یافته، قبل از آنکه کس دست بآلات رزم برد، ۱۰
 پهای اطاعت بملازمت سلطان حسین میرزا شتافته قلعه را تسلیم نمود.
 وفي الواقع اگر عبد الرحمن یک دو سه روز (f. 62b) قدم در میدان
 ثمانت نهاده بمراسم قلعه داری می پرداخت، کار لشکر خاقان منصور
 بنایت تنگ شدی، چه باوجود فتح آن قلعه عسرت در اردو هم چنان باقی
 بود، و خاقان منصور مصلحت در مراجعت دانسته از همان منزل بجانب ۱۵
 دارالسلطنه هرات باز گشت.

ذکر توجه نمودن بدیع الزمان میرزا باتفاق شاه یک ارغون بجانب
 اردوی همایون سلطان حسین میرزا در النک نشین

کیفیت احوال آنکه سلطان حسین میرزا در اوائل بهار چندگاه بعیش
 و عشرت پرداخت، و لشکریان متفرق گشته بمنازل خود رفتند، و معدودی ۲۰
 از امرا در لشکر سلطان حسین ماندند، و این خبر به بدیع الزمان میرزا
 و شاه یک ارغون ولد میر ذوالنون که در گرمی اقامت داشتند رسید.

آنچنان جوانی را که دران خاندان نظیری نداشت بقتل رسانیده همان شب بجانب اردو متوجه شدند. اندکی راه رفته بودند که آنکس که نشان بخشش می آورد بایشان دوچار شد. و چون قضا کار خود کرده بود، غیر تاسف و تحسر فایده روی ننمود. علی الصباح امیر ساربان جنید که در شهر بود باتفاق اکابر و اهالی به تجهیز و تکفین جسد مطهرش (f. 61b) مشغول شده در مدرسه شریفه هرات مدفون ساختند. و چون خبر شهادت ولد ارشد بسمع بدیع الزمان میرزا رسید، اضطراب و بی تحملی^(۱) آغاز نهاده، عزم انتقام جزم کرده بجمع آوردن لشکرها فرمان داد.

ذکر توجه نمودن سلطان حسین میرزا بجانب قندهار و از اثنای

راه مراجعت نمودن آن شهریار

۱۰

چون به مسامع^(۲) جلال^(۳) آن بادشاه فرخنده فال رسید که بدیع الزمان میرزا باتفاق میر ذوالنون ارغون لشکر زیاده از حد فراهم آورده داعیه دارد که بانتقام محمد مؤمن میرزا قدم در میدان مقابله و مقاتله نهد، بناء علی هذا خاقان منصور لوای عزیمت بجانب گرمسیر و قندهار در حرکت آورد. ۱۵ و میرزا بدیع الزمان و امیر ذوالنون چون بر نهضت آن حضرت اطلاع یافتند، رعایا و مزارعان مملکت فراه و زمین داور و قندهار را فرمودند تا از جنس خوردنی آنچه حاضر بود به قلاع در آوردند، و مجموع محصول آن ولایت را بمردان کاری استوار گردانیدند. و امیر ذوالنون قلعه پشنگ را آنچنان استحکام داده بود که اگر فی المثل مور بران برفتی راه نیافتی، ۲۰ و دران قلعه منزل گزید؛ و بدیع الزمان (f. 62a) میرزا در دیگری از قلاع سپهر ارتفاع خود را مضبوط گردانیده؛ و شاه بیگ در حصار قندهار و میرزا محمد مقیم در قلعه زمین داور. و چنان مقرر شد که اگر خاقان

رور قیامت طاهر شدن گرفت القصه محمد مؤمن میرا (f 60b) فوجی را
 ارشعاع^(۱) ر حاك هلاك ابداحت اما درین اثنا سبب حرونی^۲ توس سپهر
 بد مهر تنگ نارگیر محمد مؤمن ار هم نگسیحت و ار پشت رین بر روی رمین
 افـ[ه] یکی ار لشکریان در وی آویخت و میرا مطهر حسین رین
 ماحرا اطلاع یافته خود را رساید، و برادر راده را در آغوش عطوفت ه
 کشیده، دلداری داده، آنگاه باستراناد درآمده، او را به سدی ار نقره
 مقید ساخت بعد ار چند رور مصحوب امیر محمد برندق برلاس که حالوی
 مطهر حسین میرا بود بحساب هراة فرستاد، و در^(۲) ماه صفر سه ثلث
 و تسعماية آنجا رسایده در قلعه حسن نمود، و روی بملازمت حاقان مصور
 آورده در کنار آب مرعاب شرف بساط نوسی مشرف گشت و کیفیت ۱۰
 حال عرص ~~کرد~~ مادر مطهر حسین میرا حدیحه بیگی^(۳) بیگم نقای
 شاهزاده محمد مؤمن میرا را مستلزم فای پسر خود مطهر حسین میرا
 تصور فرموده، همگی همت او متوجه آن شد که آن تاره مهال رباص دولت
 و اقبال را بر صرصر قهر ار پای درآورد. و حواحه نظام الملك را که دران
 زمان صاحب اختیار ملك و مال بود (f 61v) با خود متفق گردایسده، ۱۵
 شی که حاقان مصور ار شراب فی شعور بود، حکم قتل آن شاهزاده حاصل
 کرده، یار علی بخشی و عبدالواحد یساول را با دو کس ار معتمدان خود
 حبة آن مهم نامرد فرموده، باستعمال تمام فرساده رور دیگر که حاقان
 مصور ار حکم شب گذشته وقوف یافت، مسرعی ار عقب فرستاد،
 و فرمان همایون ارسال داشت که رهار بحان قره العین آسیبی برساند ۲۰
 اما آن جماعة بانکار با ماله حدیحه بیگی بیگم در غایت سرعت طبع مسافت
 نموده در محلی که محمد مؤمن میرا محوس بود در آمدند. شاهزاده کیفیت
 سال دانسته مرحمت و بايثار آغار تلاش کرد. آن بدبختان فی عاقبت

(۱) ح ماله (۲) ح امراند مره (۳) و ندارد سگی ر سگی

نهال زندگانی او به تند باد اجل از پای در افتاد. صورت حال بر سیل
اجمال آنکه چون پدر بزرگوارش از جد امجد یعنی خاقان منصور سلطان
حسین میرزا رنجیده عنان بصوب قندهار معطوف داشت، محمد مؤمن^(۱)
میرزا در استرabad می بود، و پدر در حین توجه بقندهار پیغام بفرزند
دلبند نمود که ترا مراقت من نمودن مناسب است، باید که عنان عزیمت
باینصوب بگماری. شاهزاده به پدر پیغام فرستاد که این امر از شما لایق
نمی بینم که از خاندان سلطنت روی بر تافته پناه بملازمان خود برید.
بدیع الزمان میرزا بر رای فرزند آفرین نمود، و چندی از معتمدان که با وی
بودند نزد او فرستاد و تاکید نمود که چون اعمام در مقام انتقام اند (f. 60a)
۱۰. زنهار به سخن ایشان فریفته نگردی، و اگر جد بزرگوار طلب نماید اطاعت
و انقیاد حکم جهان مطاع نموده خود را بملازمت رسانی؛ اگر بخلاف حکم
کسی بآن حدود آید، در میدان نبرد دستبرد نمائی.

الغرض چون مظفر حسین میرزا بحوالی استرabad نزول نمود، محمد
مؤمن میرزا خبر یافته می خواست که بقدم اطاعت عم بزرگوار را استقبال
۱۵ نماید، و ملك و مال را بوی گذاشته بجانبی توجه فرماید. دران اثناء
فرمان بدیع الزمان میرزا بوی رسیده مبنی^(۲) برآنکه بهیچ وجه عنان اختیار
از دست ندهد، و سپاه خود را فراهم آورده قدم در میدان مقاتله^(۳) نهد.
بنا بران محمد مؤمن میرزا با لشکری آراسته از استرabad بیرون آمد، و عنان
یکران بصوب معركة پیکار منعطف گردانید^(۴). مظفر حسین میرزا با سپاه
۲۰. پیکران در میدان خرامید و آواز شیون و^(۵) نفیر و کوس و سوزن بین الطرفین
بلند گشت، و در طرفة العین باران تیر و تفنگت باریدن گرفت. القصه
مبارزان و شجاعان^(۶) باهم در افتاده آتش جدال و قتال بر افروختند، و علامت

(۱) - ندارد: شیون و

(۲) - : مقابله

(۱) ف: یوسف

(۶) - : شجاعان

(۴) ف: معطوف داشت

(۲) - : متضمن

و نشاط گذرانید. باین وصلت مبانی^۱ اخلاص امیر ذوالنون و اولاد او نسبت بآن حضرت غایت استحکام یافت، و بآن واسطه امیر شیخ علی طغانی که اتالیق میرزا بود درم^(۱) شد و بالاخره در بند افتاد. صورت حال آنکه در روزی که امیر ذوالنون به طواف یکی از مزارات زمین داور (f. 59a) اشتغال داشت، فدائی بطریق دادخواهان پیش آمده کاردی بمیر ذوالنون رسانید. و ملازمان او در ساعت او را پاره پاره کردند، و آن حرکت را از انگیز امیر شیخ علی طغانی معلوم کردند. و امیر ذوالنون و اولاد (ش) قصد قتل او نمودند. امیر شیخ علی به سر پرده میرزا بدیع الزمان گریخت، و ارغونیان با دوسه هزار سوار (سرا) پرده عالی را مرکزوار در میان گرفتند، و کس نزد آنحضرت فرستاده طلب امیر شیخ علی نمودند. ۱۰ بدیع الزمان میرزا فرمود که شما بروید، شیخ علی را ما میفرستیم. پیغام میرزا را قبول نمودند. اما عهد و پیمان را بآیمان غلاظ مؤکد گردانیدند که شیخ علی را نکشند. بعد از پیمان بدیع الزمان میرزا شیخ علی را بامیر ذوالنون تسلیم نمود، و او بار دیگر^(۲) ازان حضرت راضی گشته کمر خدمت بر میان بست، و امیر شیخ علی را چند گاهی در یکی از قلاع گرمسیر محبوس ۱۵ گردانیده، آخر الامر اجازه داد که بهر طرف که خواهد رود، و امیر شیخ علی بدرگاه خاقان منصور شتافته در سلك امراء عظام انتظام یافت. و مسدران ایام که میرزا بدیع الزمان (f. 59b) در زمین داور بسر میرد، حادثه محنت اثر محمد مؤمن میرزا ولد میرزا بدیع الزمان اشتبار یافت.

کفتار در بیان گرفتار شدن محمد مؤمن میرزا ولد بدیع الزمان میرزا ۲۰
و از پای در آمدن آن نهال بصر صر تقدیر متعال

محمد مؤمن میرزا شاهزاده بود آفتاب طلعت. در عنفوان آوان جوانی

(۱) ه: منوم (۲) از این ما (f. 59a) تا به ایشان آغاز (f. 61b) تلاش کرد، در ه موجود نیست

و بمضمون آن مشرف گشته انواع خوشحالی کرد. و بطریق معذرت به ساربان علی نمود که چون بدو منزل راه بخانه خود رسیدیم، بفرزندان ملاقات نموده و سری از معاملات کشیده، باتفاق شما بدرگاه می رویم. چون به قندهار رسید، رحل اقامت انداخته ساربان علی را اکرام و احترام تمام نمود. و میر ذوالنون بایسران خود شاه بیگ و خیمه مقدم و برادر خود میر سلطان علی بدر خرگاه خود او را طلب نموده، تحیت داشت. بعد از حرف و حکایت گفتند که ما را جیزم شده که بادشاه دیگر پیر ما را رخصت نخواهد کرد. بلکه نادم شده اند. تو راست بگویی. آن مرد چون ملائمت بسیار دیده بود، موافق مزاج ایشان سخنی گفت. اسب او و سروپا و زر بسیار باو داده رخصت کرد. چون ساربان علی مراجعت نموده بملازمت خاقان منصور رسید و کیفیت حال را معروض داشت و عرض داشت میر ذوالنون را در خلوت گذرانید. چون کار از دست افتاد، رفته بود. بجز ندامت سودی نداشت. والله اعلم بالصواب.

ذکر رفتن میرزا بدیع الزمان به قندهار

میرزا بدیع الزمان بواسطه انحراف مزاج از خاقان منصور در آن مایوس گشته، عنان عزیمت بولایت گرمسیر داشت. و پس از وصول بآن مملکت امیر ذوالنون در آنجا بمشیم استقبال او استعجال نمودند. و بلاوازم نیاز سخن در استرضای خاطر همایونش کوشیده، در آنجا خیر و عالی مقام نهادند. همدران ایام در آنجا را خواستگاری نموده در سلك سیر و سرور مبسوط داشته بعیش

مصور و میر را بدیع الزمان و سایر متساان دیوان امارت را تسلی کلی
حاصل آمد

دگر عریمت میر دوالوون به قدهار

چون مدتی مدید میر دوالوون در ملازمت حاقان مصور گذراید،
شاهزادهای کامگار و امرای نامدار و ورزای عالیقدر در احکام مهم
میر دوالوون متوجه شده بعرص همایون رسانیدند که سرحداتی قدهار
حل پذیر شده، اگر حکم اعلیٰ بهاد (f 57b) یابد میر دوالوون به مهیات
پرداخته خاطر جمع سازد حکم اعلیٰ بهاد یافت که فرید و امرای خود
را ملازمت گذاشته خود به قدهار رود بمجرد حکم میر دوالوون فرصت
را عیبت دانسته پسر و امراء و مردم خود را گرفته بطریق ایلعار عارم ۱۰
قدهار گشت، و چندی را با اسباب و یراق در منزل بار گذاشت
بعد از دو سه روز حاقان عالی مکان فرمودند که امیر دوالوون تا نوروز
توقف نموده، سور نوروز را گذراید، به قدهار رود تواجی بمنزل
رسید، اسباب و رحوت بحال خود دیده احوال معلوم نمود، و کیفیت
عریمت میر دوالوون بعرص همایون رسانید بر زبان حاقان گذشت که ۱۵
دوالوون آتچمان بدر رفت که ما را دیگر نخواهد دید شاهزادها و امرا
استماع^(۱) نمودند که او باز می آید، طویله اسب و شتران و فراش خانه و سایر
اسباب او در منزل بحال خود است مادشاه فرمودند که اس از کمال عقل
و فراست است، که ما را باری داد، و فی الواقع چنان بود فرمان استمالت^(۲)
نوشته بدست ساربان علی تواجی که معتمد درگاه بود^(۳) (فرستاد (f 58a) ۲۰
ساربان علی سرعت تمام در جیبی که از فراه روان شده بود^(۴) رسیده فرمان
رسانید [ه] میر دوالوون استمقال نموده تعظیم تمام فرمان گرفت،

(۱) حقه و اسب (۲) ندارد اسباب (۳) ان همه در و محمود است

فحوائی کار دانسته‌ام که بادشاه مرا رخصت نخواهد کرد. من مردم خود
 را رخصت کنم که بجای و منزل خود روند. میرزا بر تدبیر او آفرین کرد.
 و امیر ذوالنون قریب یکسال با معدودی در اردوی معلی بود. تا آنکه شبی
 در خلوت از هر جا سخنی در شناس خاص خاقان منصور مذکور می‌شد.
 ۵ در اثناء مکالمه فرمودند که در باره ذوالنون چه بنفادیر دولت خواهان
 میرسد. اهل مجلس در جواب متأمل بودند که میرزا بدیع الزمان عرض
 کرد که مملکت قندهار را هیچ يك از امرا قبول نمی‌کند؛ و هر کس را
 بایالت قندهار نامزد کرده فرستادید. در عرض دو سه سال بمرض و با
 در معرض تلف شد. میر ذوالنون را رخصت باید کرد. از دو حال
 ۱۰ بیرون نیست: یا مطیع خواهد بود یا نه خواهد بود. بعد از آن نیز از دو
 حال خالی نیست: یا بمرض عام گرفتار خواهد شد یا نه. اگر از چنگ
 مرگ^(۲) خلاص یابد از چنگ مارهای ندارد. بادشاه را این سخن خوش
 آمد. فرمود که عنان اختیار این امر به ید اقتدار شماست. میرزا بدیع
 الزمان (f. 571b) متعهد امر امیر ذوالنون شد، و خاقان منصور خلعت
 ۱۵ فاخره و اسب با زین و لجام و سایر اسباب حشم مثل نقاره و علم و حکم
 منشور طغرا از دیوان اعلی مقرر فرمودند. و میر ذوالنون نیز عهدنامه
 بمیرزا سپرد که هرگاه میرزا را امری حادث شود، او بجان و دل امداد
 نماید، و هرگاه فرمان طلب صادر گردد بلا توقف حاضر آید. میرزا ذو
 النون عنایت میرزا را ملحوظ ساخته در حال مسرعی به قندهار فرستاد،
 ۲۰ و شاه‌بیگ پسر ارشد خود را طلبید. و عبدالرحمن ارغون و زینک
 ترخان و جعفر ارغون و میر فاضل پدر سلطان محمود خان بهکری با دوستان
 سوار ایلغار نموده خود را بخراسان رسانیدند. از آمدن^(۳) شاه‌بیگ خاقان

این معنی را مکرر مشاهده نمودند، سر انقیاد و اطاعت بر فرمانبرداری نهاده دیگر پیرامون خلاف نگشتند. و نیکو خدمتی امیر ذوالنون بموقع قبول^(۱) افتاد. خاقان منصور سلطان حسین میرزا زمام رتق و فتق مملکت قندهار و فراه و غور را در قبضه اقتدار او نهاد؛ و امیر ذوالنون در ایالت آن ولایت استقلال گرفته، و دست تسلط بر ولایت شال و مستونگ و توابعه و لواحق آن (f. 56a) نیز یافت، والله اعلم.

گفتار در بیان سلوک میر ذوالنون ارغون^(۲) در وادی^۳ اخلاص و یگانگی به بدیع الزمان میرزا

چنانکه سابق مذکور شد که خاقان منصور تربیت میر ذوالنون نموده بنوازش طوغ و علم سرافراز ساخته ولایت قندهار و گرم سیر و زمین داور ۱۰ باورزانی داشتند. بعد از سه چهار سال میر ذوالنون جمعیت خوب بهم رسانید و مردم هزاره و تکدیری و قبیچاق و مغول قندهار را بخود متفق ساخت. چون این خبر بمسامع جلال عاکفان سده سنیة اقبال خاقان منصور رسید، فرمان قضا جریان بطلب میر ذوالنون صادر فرمودند؛ و مومی‌ایه بنی تحاشا و بلا توقف خود را به پایه سریر خلافت مصیر رسانیده ۱۵ پیشکش خوب به نظر اعلی درآورد، و به شاهزادها و ارکان دولت علی قنات مراتب تحف و هدایای لایق گذرانید، چنانچه همه مردم زبان به تحسین و اخلاص و دولت‌خواهی میر ذوالنون گشودند. باوجود این بادشاه و الاجاه را اطمینان حاصل نیامد. میر ذوالنون تفرس غریب داشت از فراست دریافت که معامله چیست. خود را به میرزا بدیع الزمان ۲۰ وابسته^(۴) در خلا و ملا بملازمت (f. 56b) میرزا میرسید، و هرروز چیزی غیر مکرر بنظر کیما اثر میگذرانید. تاآنکه شی بمیرزا عرض کرد که من از

(۱) ه. ۵۰۰ تاریخ (۲) ح. او باید: که در او ای مشهور بود (۳) و ندارد: راست

❦ جزء سیوم ❦

در ذکر ایالت حکام ارغونیه و مدت حکومت و وقایع محاربات ایشان
— ذکر مجملی از احوال امیر ذوالنون ارغون —

امیر ذوالنون بن میر (حسن) بصری که به صفت شجاعت و بهادری از
ه اکثر شجعان الوس ممتاز بود، در زمان سلطان ابوسعید میرزا در سلک
ملازمان ایشان بسر میبرد، و به روز رزم و کارزار کوششهای مردانه ازو
بوقوع می آمد. بنا بران منظور نظر عنایت و ملحوظ تربیت و رعایت
ابوسعید میرزا گشت، و باصناف انعام و احسان محسود امثال و اقران
شده مرتبه او از اقربا و اخوان برگذشت.

۱۰ و بعد از واقعه قراباغ، امیر ذوالنون در ملازمت پدر خود به هرات
شتافته، روزی چند در خدمت سلطان یادگار میرزا نیز گذرانید، و بعد
ازان به سمرقند رفته پرتو التفات سلطان احمد میرزا بر وجنات احوالش
تافت. و دو سه سال دران دیار بسر (f. 55b) برده. بعد ازان به سبب
منازعتی که در میان امرای ترخان و ارغون بوقوع پیوست، نوبت دیگر
۱۵ روی توجه بخراسان نمود. و چون منظور نظر سلطان حسین میرزا شد
ایالت ولایت غور و زمین داور را بوی تفویض نمودند، و حال آنکه در
آنولا احشام هزاره و تکدیری بران حدود استیلای تمام داشتند. امیر ذوالنون
در شهر سـنه اربع و ثمانین و ثمانمایه با اندک لشکری متوجه آن صوب
گشته، در مدت سه چهار سال چند نوبت بآن جماعه محاربت فرموده، بدوله
۲۰ خاقانی در همه معارك مظفر و منصور گشت و ولایت مذکوره را در حین
تسخیر و تصرف درآورد. و احشام هزاره و تکدیری و سائر احشام چون

میگذرانید، تا آنکه در اواخر سنه ست [و] عشر(ین) و تسعایه شاه ییگ ارغون به تسخیر سند متوجه گردید.

وقایع محاربات شاه ییگ به محل خود مذکور میشود. و چون از احوال (f. 55a) مردم سومره و سمه نسخه که در احوال ایشان بتفصیل مرقوم باشد بنظر درنیامده، بنا بران بجملی که مکتوب یافت مرقوم گردانید. ه اگر عزیزی زیاده برین اطلاع داشته باشد لاحق گرداند.



جام صلاح الدین شد. جام صلاح الدین خواست که بعزیمت قتال و جدال استقبال نماید. حاجی که وزیر عمده او بود مصلحت چنان دید که جام صلاح الدین در شهر بوده، فیلان جنگی و لشکر را باو همراه نموده ببنگک فرستد. جام صلاح الدین در شهر توقف نموده حاجی وزیر را ببنگک فرستاد. چون بین العسکرین آتش قتال و جدال برافروخت، از طرفین مبارزان ببنگک^(۱) کشته می شدند. و در آخر لشکر دریاخان هزیمت یافته عنان مراجعت یافتند. و حاجی وزیر در سر سواری عرضداشت بجانب جام صلاح الدین نوشت که نسیم فتح و فیروزی بر علم شما وزیده، خاطر جمع دارید. چون یگانه بود تعاقب نتوانست نمود^(۲). قاصدان مع عرضداشت ۱۰ بدست مردم دریاخان افتادند، و او فی الحال مضمون عرضداشت را تغیر داده عریضه دیگر نوشت بنام حاجی (۱. 5. 11b) وزیر که شکست بر لشکر شما واقع شد، و غنیم زور است، شما اهل و عیال خود را از تپه بیرون برید، و اصلاً توقف ننمائید، و در موضع چاچکان با یکدیگر ملحق خواهیم شد. به مجرد رسیدن عرضداشت، جام صلاح الدین در شب نهم ماه مبارک^(۳) ۱۵ افطار نا کرده از آب گذشت و شکست بحال او راه یافت. مدت حکومتش هشت ماه بود. و چون حاجی وزیر به جام صلاح الدین ملاقات نموده باو ملامت کرد، که باعث بر آمدن چه بود، او عرضداشت حاجی را بر آورده نمود. حاجی گفت که من این نه نوشته ام. بالاخر بر خدیعه دریا خان اطلاع یافته ندامت و تأسف بسیار نمودند. اما چون کار از دست ۲۰ رفته بود، ندامت سودی نداشت. پشت^(۴) دست گزیدن گرفتند. و دریا خان چند منزل تعاقب نموده، در روز عید فطر جام فیروز را به تپه آورده در عیدگاه نماز ادا کرد [ه]. جام فیروز چند سال باستقلال

(۱) م ندارد: بنگک (۲) م : کرد (۳) م زیاد دارد: رمضان (۴) م ندارد: پشت

مشار الیه جامع جمیع علوم نقلیه و عقلیه بوده و تصانیف یسیدیده در هر علم دارد و اران حمله شرح بر مشکوة^(۱) نوشته، اما باتمام نرسیده. و مسوده آن در کتب خانه مسود اوراق ست. و بر اکثر کتب متداوله حواشی نوشته اند. و در همان بقعه کاهان بملک آخرت شتافتند و مزار ایشان در مقار کاهان است و زیارت گاه آن مردم شده. (f. 53b) ۵

القصه چون حام فیروز بعیش و عشرت پرداخت، و ارکان ملک روی باهدام آورد، جماعه واقعه طلب کس به حام صلاح الدین فرستاده او را اران حال آگاه ساختند که جام فیروز اکثر مست و بیخود می باشد، و عمده الملک^(۲) دریاخان بود، او بیز اعتزال و اعتدار نموده خود را بکاهان

کشیده؛ اکنون وقتست، سرعت خود را باید رساید. حام صلاح الدین ۱۰ مکاتب مردم تهته را نظر سلطان مطهر در آورد. سلطان مطهر لشکر سیار همراه حام صلاح الدین نموده رخصت تهته فرمود. و او کوچ نکوچ متواتر قطع مسافت بعید نموده فی الفور از آب تهته عبور نمودن بیاد کرد^(۳). و مردم حام فیروز سراسیمه شده او را از حاب دیگر بدر

آوردند. حام صلاح الدین به بلدة تهته بر سریر سلطنت نشست، و حاصه ۱۵ حیلان حام فیروز را مؤاحده و مصادره نموده طلب اموال میکرد. حام فیروز را والدهاش برد دریاخان بموضع کاهان آورده، و از در^(۴) زاری آمده از تقصیرات ماسق^(۵) استعمار نمود. ^(۶) و دریاخان (f. 51a) حقوق سابق را مرعی داشته در صدد جمعیت لشکر گشت. چون لشکر بهکر و سیوستان متفق شده در زیر رایت حام فیروز جمع آمدند و مردم بلوچ ۲۰ و احشام زیر رجوع کردند^(۷)، دریاخان لشکر را سر کرده متوجه دفع

(۱) در جمیع نسخ مشکوة. (۲) عمده ملوک. (۳) مورد بهره عادی میگردد. (۴) در (۱-۶) از حمله در ف موجود است. (۵) سابق. (۶) و دریاخان (f. 51a) حقوق سابق را مرعی داشته در صدد جمعیت لشکر گشت. (۷) دریاخان لشکر را سر کرده متوجه دفع

و بعد از چندگاه جام نظام الدین لوای غزیمت^(۱) مملکت باقی برافراشت .
و بعد از فوت وی فتوری تمام در احوال مردم سند راه یافت .

ذکر جام فیروز

چون جام نظام الدین سفر آخرت اختیار نمود ، جام فیروز ولد او خورد
۵ سال بود ، و جام صلاح الدین که از قرابتان جام بود و نبیره جام سنجر داعیه
نمود که او را بر مسند سلطنت اجلاس کنند . دریاخان و سارنگ خان که
غلامان معتبر جام بودند ، و شوکت و مکنت تمام داشتند ، قبول این معنی
نموده باتفاق اشراف و اعیان تهته جام فیروز را بر سریر سلطنت بجای
او نصب کردند ، و جام صلاح الدین که در مقام نزاع و جدال بود مایوس
۱۰ شده بگجرات رفته التجا بسطان مظفر گجراتی آورد . و چون حلیه^(۲) سلطان
مظفر دختر عم جام صلاح الدین می شد ، سلطان مظفر متوجه حال او
می بود (f. 53a) .

و چون در عنفوان شباب جام فیروز بر تخت^(۳) بنشست ، بساط عیش
و نشاط مبسوط گردانیده اکثر اوقات بدرون حرم می بود ، و احیاناً که
۱۵ بیرون می آمد [ند] ، لولیان و مسخرها در مجلس او می بودند ، و هزل
و ندیمی میکردند . و در زمان او مردم سمه و خاصه خیلان تعدی بسیار بر
اهل شهر می نمودند ، و چون دریاخان^(۴) مانع می شد باواهانت می رسانیدند .
دریاخان^(۴) بموضع کاهان که جایگیر او بود رخصت گرفته آمد . و در همان
ایام مخدوم عبدالعزیز ابهری محدث و مولانا اثیرالدین ابهری و مولانا محمد
۲۰ پسران او که هریکی عالمی متبحر بوده ، بموضع کاهان تشریف فرموده چند
سال به افاده و نشر علوم پرداختند . و آمدن ایشان از هرات به سبب
خروج شاه اسمعیل در شهر^(۵) سنه ثمان عشر و تسعایه بوده . و مولانا

(۱) م : به

(۲) م زیاد دارد : سلطنت

(۳-۴) این جمله در م موجود نیست

(۲) ح : اهلیه

دعا کنید که بی سبب شرعی بجائی نروم، و کسی نیز اینجا نیاید، مبادا خون مسلمانان یگانه ریخته شود، و عند الله سبحانه^(۱) شرمسار گردم.

در زمان دولت او (f. 52a) احیای سنن بنوعی شیوع یافته بود که مافوق آن تصور توان کرد. و در مساجد اقامت جماعت به نهجی می بود که صغیر و کبیر محله در مسجد حاضر آمده بگذارند نماز تنها راضی نبودند. ه اگر وقتی از یکی جماعت فوت شدی، بغایت نادم گردیده دو سه روز باستغفار مشغول می بود.

و در آخر سلطنت جام نظام الدین لشکر شاه یگک از قندهار آمده مواضع اکری و^(۲) چندوکه و سیدیچه^(۳) را تاخت نمودند. جام لشکر عظیم بجهت دفع فساد مغولان فرستاد. و آن لشکر تا قریه که مشهور است ۱۰ به خلوگیر رسیده جنگ صعب نمودند. و دران جنگ برادر شاه یگک^(۴) بقتل رسید و هزمت یافته عنان بجانب قندهار برتافتند، و تا زمان حیات حام نظام الدین دیگر به سند نیامدند.

و جام نظام الدین اکثر اوقات بمذاکره و مباحثه علمی با علماء آنزمان مشغولی مینمود. و جناب مولانا جلال الدین محمد دوانی از شیراز داعیه ۱۵ ملک سند نموده میر شمس الدین و میر معین را که هر دو شاگردان مولانا بودند به تهته فرستاده استدعا نمود که آنها آمده سکونت نمایند. جام نظام الدین منازل لایق تعیین نموده اسباب معیشت را (f. 52b) معد و میا گردانید، و مبانى برای خرج راه مصحوب ایشان فرستاد. پیش از وصول رسولان مولانا سفر آخرت اختیار فرمودند. و چون میر شمس و میر معین ۲۰ را صحبت حام نظام الدین در افتاده بود، مراجعت نموده به تهته اقامت نمودند^(۵).

(۱) ه داد و ده و نسل و اکری و ده (۲) نیمه دین و ده. کرب ماچانی (ه) ه آمده (۳) نیمه باشد و او محمد مرزا و دارد (۴) ه اکثری و ده و ده (۵) ه آمده

و ثمانمایه بر مسند سلطنت جلوس نمود و در اجلاس او جمیع مردم از علما و صلحا و رعایا و سپاهی متفق بودند. و او حاکم باستقلال شد و لوای استعلا برافراشت.

آورده اند که جام نظام الدین در اوائل حال طلب علم می نمود، و در مدارس و خوانق میگذرانیده، و بغایت متواضع و خلیق^(۱) بود و بصفات پسندیده و اخلاق حمیده متصف، و زهد و عبادت بدرجه کمال داشته، و فضیلت و حالت او زیاده ازان بود که شمه ازان تحریر توان نمود.

در اوائل جلوس از تهته بجمعیت تمام به بهکر آمد و یکسال رحل اقامت انداخته مردم قطاع الطريق را قلع و قمع (f. 51b) نموده در قلعه بهکر ذخیره بسیار از هر قسم کشید. و دلشاد نام خانه زاده او بود و به او در مدارس خدمت میکرد، او را به بهکر تعین نمود. و حوالی و حواشی سند را بنوعی ضبط کرد که مردم مرفه الحال در مسالك آمد و شد می نمودند. و از آنجا خاطر جمع ساخته، بعد از يك سال مراجعت نموده در تهته مدت چهل و هشت سال باستقلال گذرانید.

۱۵ و در زمان دولت او علما و صلحا و فقرا در نهایت فراغت اوقات میگذرانیدند، و سپاهی و رعیت آسوده حال و مرفه البال بودند.

جام نظام الدین با سلطان حسین لنگاه حاکم ملتان معاصر بوده، و در میان ایشان طریقه محبت و مودت ثابت بوده. همیشه تحف و هدایا با یکدیگر ارسال می نمودند.

۲۰ و جام نظام (الدین) هر هفته باصطبل خود میرسید و دست بر پیشانی اسپان میکشیده و میگفته که ای دولت مندان! غیر غزائی نخواهم که سواری بر شما واقع شود، چرا که در حدود اربعه حکام اسلام اند.

و رعیت در کمال جمعیت و فراغت بوده اوقات میگذرانیدند. و جام سنجر همواره رعایت و خاطر جوئی^(۱) علماء و صلحاء و درویشان می نمود. در روز جمعه خیرات و مبرات فراوان بفقرا و مساکین میداد و وظائف و ادارات باهل استحقاق تعین نمود.

آورده اند که قبل از حکومت سنجر حکام دیگر بارباب مناصب جزوی ه میداده اند^(۲). چون امر سلطنت به سنجر قرار گرفت قاضی معروف نام شخصی را که قبل ازین حکام سابق بقضای بهکر تعین نموده بودند و جزوی ناقص بوی میدادند، و چون قاضی وظیفه کم داشت از مدعی و مدعی علیه چیزی میگرفت. و این معنی بسمع جام سنجر رسید که قاضی به زجر و عنف از مدعی و مدعی علیه چیزی میگردد، باحضار قاضی حکم کرد. قاضی حاضر ۱۰ آمد. جام فرمود که بمن رسیده که تو به زجر از مدعی و مدعی علیه چیزی میگیری. گفت: بلی، من می خواهم که از گواهان نیز چیزی بگیرم. اما گواهان پیش از آنکه از ایشان چیزی بگیرم بدر می روند. جام بی اختیار درخنده شد. قاضی گفت که تمام روز در دارالقضا می نشینم و اوقات (I. II. 11) صرف میکنم، و فرزندان من بی چاشت و شام می باشند. جام ۱۵ انعامات خوب بقاضی داده، و وظیفه لایق تعین نموده حکم کرد که در جمیع نالک بارباب مناصب و وظائف خوب تعین نمایند، چنانکه اوقات گذر ایشان بفراغت تمام باشد.

و چون زمان حکومت او به هشت سال رسید، ازین دار پر ملال استقال نمود. ۲۰

ذکر جام نظام الدین که بحام ننده معروف است

(بن بابیه بن اتر بن صلاح الدین بن تماچی)

آمد ۳۰ فوت سنجر بتاریخ بیست و پنجم ربیع الاول سنه ست و ستین

سند را از آب شور تا موضع کاجریلی و کندهی که سرحد موضع ماتيله و اوباره است بحوزه تصرف کشید.

و چون زمان حکومت او به هشت و نیم سال^(۱) رسید، جام سنجر را که دران اوان از مخصوصان او بود هوای سلطنت در سر افتاد. خاصان ه و ندیمان او را با خود متفق ساخته در وقتی که او در خلوت شراب می خورد زهر در شیشه (f. 50a) کرده بدست ندیمی داد. چون جرعه ازان در کشید، بعد از سه روز در گذشت.

ذکر جام سنجر

جوان خوش صورت بود، چنانکه جمعی کثیر شیفته روی او بودند. ۱۰ بی آنکه ازو علوفه داشته باشند^(۲) همواره اوقات را صرف ملازمت او می نمودند. آورده اند که جام سنجر پیش از آنکه بمسند حکومت نشیند، درویشی صاحب کمال را باو توجیهی^(۳) خاص بوده. شبی سنجر به ملازمت آن عزیز رسیده. بعد از ملایمت^(۴) نمودن بدرویش عرض کرد که من می خواهم که بادشاه تهته شوم اگر همگی هشت روز باشد. درویش فرمود ۱۵ که تو بادشاه خواهی شد و هشت سال کامروائی^(۵) خواهی کرد. و چون جام را بدنه سفر آخرت گزید، اعیان ملک اتفاق نموده جام سنجر را بر تخت سلطنت اجلاس داده زمام رتق و فتق حکومت به قبضه^(۶) اقتدار او گذاشتند. و چون او بدعای درویش بر سریر سلطنت صعود نمود، بی آنکه مباشر جنگ و جدال شود از اطراف و جوانب مردم اطاعت او قبول نموده ۲۰ بلوازم فرمانبرداری پرداختند. و مملکت سند را در زمان دولت او رواجی و رونقی پدید آمد که در هیچ زمان سابق (f. 50b) آن مقدار نبود. سپاهی

(۵) م : کامرانی

(۶) م : ید

(۲) م : جیتی

(۴) م : ملازمت

(۱) ح و : هشت سال و نیم

(۲) و : داشتند

بکر شد، و تا قصبه نصرپور رسیده بود که ناگاه مبارك نام شخصی که در قید حیات جام تغلق منصب پرده‌داری داشت در تهته خروج نموده خود را جام مبارك خطاب کرده بر سریر حکومت نشست. و چون مردم باو اتفاق نداشتند، زیاده از سه روز حکومتش را بقائی نبود. و او را اعیان شهر تهته دفع نموده، کس بطلب سکندر فرستادند. چون این خبر باوه رسید با حکام دیگر طرح مصالحه انداخته به تهته مراجعت نمود، و بعد از يك و نیم^(۱) سال رخت حیات از تنگنای عالم فانی به فسحت سرای جاودانی کشید.

ذکر جام رایدنه

در تاریخ سادس جمادی الاول سنه ثمان و خمسين و ثمانمائه جام رایدنه ۱۰ خروج کرد. و این جام رایدنه در زمان جام تغلق در حوالی سرحد کج می بود و او را نسبت وصلت بآن مردم واقع شده بود، و جمعی کثیر از مردم کاری را (f. 49b) نگاهداشته بنایت رضا جوئی آن مردم مینمود، و براق خوب و انعامات لائق همیشه بآن مردم میداد؛ و ایشان آثار رشد و بزرگی از ناصیه حال او مشاهده نموده از کمال اخلاص خود را باو سپرده بودند. و چون خبر فوت سکندر باو رسید، او به جمعیت تمام شهر تهته در آمده مردم را جمع ساخت، و اظهار نمود که من بداعیه ملک نیامده‌ام، بلکه آمده‌ام که اموال و عرض مسلمانان نگاه دارم. من خود را شایسته سلطنت نمی دانم، و شما هر که را شایسته^(۲) این امر میدانید او را اجلاس نمائید، تا اول کسی که دست بیعت باو بدهد من باشم. ۲۰ چون دران میان کسی که استحقاق این امر داشته باشد نبود، همه به اتفاق او را بر تخت سلطنت بر آوردند. و او در مدت یکینم سال تمام ولایت

متوجه شد، و بمرور ایام ملوک طوائف بر مسند دهلی تمکن (f. 48b) نمودند، ولایت ملتان بتصرف لنگاهان و ولایت سند بتمام در حوزه تصرف سلاطین سند درآمد.

القصة جام فتح خان بصفت شجاعه و سخاوت موصوف بود و بفتوت و مروت مشهور. مدت حکومت او پانزده سال و چند ماه بود. و چون زمان حیات او بآخر رسید، از سرای فانی بسر منزل جاودانی انتقال نمود.

ذکر جام تغلق بن سکندر

چون جام فتح خان پهلو بر بستر ناتوانی نهاد، و از قراین اوضاع چهره مرگ معاینه نموده قبل ازان به سه روز برادر خود تغلق را بر مسند ایالت اجلاس داد، و زمام حکومت و عنان امارت را بدو تفویض فرموده^(۱) او را جام تغلق^(۲) خطاب کرد. و چون او بر سریر سلطنت جلوس نمود، برادران را بحکومت سیوستان و قلعه بهکر تعیین فرموده اکثر اوقات خود را به سیر و شکار مصروف داشتی. و چون مردم بلوچ بحوالی بهکر فتنه و فساد آغاز نهادند، جام به جمعیت تمام آمده سرداران ۱۵ بلوچ را تنبیه نموده مراجعت کرد؛ و در هر پرگنه تهبانه تعیین نمود. و زمان^(۳) ایالت او بیست و هشت سال بود. بعد ازان (f. 49a) باجل طبعی در گذشت.

ذکر جام سکندر

ولد او بجای پدر جلوس نمود. و چون او خورذ سال بود حکام سیوستان و بهکر هر یکی به محال متعلقه خود پرداخته سر بر خط حکم او نهادند، و با یکدیگر مخالفت ورزیدند. و جام سکندر از تهبته برآمده عازم

(۲) م زیاد دارد؛ حکومت و

(۲) م زیاد دارد؛ شاه

(۱) م : نموده

اکثر اسپان سپاهی سقط شد، و لشکر میرزا ازین سبب پریشان گشته پیاده مانده بودند^(۱). چون این معنی به مسامع علیّه صاحبقران رسید، سه^(۲) هزار اسپ از طویله خاصه بجهت میرزا فرستادند؛ و میرزا باین انعام مستظهر گردیده بر مردم بهتی و آهن که دم از تمرد و سرکشی میزدند تاخت آورده خانمان ایشان یاد فنا برداد، و کس به بهکر فرستاده اعیان شهر را طلب فرمود^(۳)، و گماشتگان سلاطین دهلی تاب مقاومت نیاورده از راه جیسلمیر فرار نمودند. و از اهالی شهر بهکر ابوالفیث که از اکابر سادات بود و بزهده و صلاح و تقوی آراسته بملاقات میرزا محمد شتافته و بروح سید المرسلین (t. 48a) متوجه شده از آنحضرت شفاعت می خواست.

مروست که شبی حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم به خواب ۱۰ میرزا پیرمحمد آمده سید ابوالفیث را باو نمود که این شخص فرزند من است. نسبت باو اعزاز و احترام مرعی داشته دست تعرض از وی کوتاه دار. میرزا پیرمحمد از خواب بیدار شد و انتظار ملاقات عزیزی که بخواب دیده بود می برد، تا بعد از یازده روز سید ابوالفیث حاضر آمد. میرزا پیرمحمد در بارگاه خود نشسته بود، و از امراء در یمین و یسار او جمعی بودند ۱۵ چون نظر او بر سید ابوالفیث افتاد، شناخته بی اختیار استقبال کرد، و سید ابوالفیث را در کنار گرفته و اعزاز و اکرام بسیار نموده، پہلوی خود جای داد. امراء در صدد تفحص احوال سید ابوالفیث شدند. میرزا قصه خواب را به امراء^(۴) باز گفت، و در همان روز اسب و هدایا داده رخصت مراجعت ارزانی داشت و پرگنه الور را بوجه انعام سید ۲۰ ابوالفیث مقرر نمود.

و چون میرزا پیرمحمد بعد از رسیدن صاحبقران به تسخیر دهلی

اثنا این مردم باتیغهای برهنه برآمده قصد او کردند. و جمعی که با او بودند هر چند بمدافعه کوشیدند فایده (f. 47a) مترتب^(۱) نگشت. و جام علشیر را در لحظه بدرجه شهادت رسانیدند، و هم چنان دوان بسرای او درون رفتند. چون شور و غوغا شد، مردم خبردار گشته و جمع آمده دیدند که کار از دست رفته بود. ناچار سر انقیاد بر خط فرماندهی ایشان نهادند. و آوان^(۲) حکومت علشیر هفت سال بود.

ذکر جام کرن

بعد از شهادت جام علشیر به اتفاق برادران بر مسند ایالت برآمد. و او نسبت باعیان و اشراف شهر ناخوش بود، و باین مردم انحراف مزاج داشت. خواست که در اوائل جلوس مردم را بقید آورده بعضی را مقتول و برخی را محبوس گرداند. در همان روز یا روز دیگر که او مجاس سلطنت را بیاراست و بار عام داده خاص و عام را طلب نمود، در باب استمالت بآنها سخنان میگفت. چون مایده طعام آوردند، بعد از فراغ طعام برخاست و بطهارة خانه روانه شد. دران میان جمعی فدائیان که به ترغیب و تحریص آن مردم حاضر آمده بودند، او را بر در طهارة خانه پاره پاره ساختند. و چون باعث کشتن کرن فتح خان بن سکندر^(۳) بود، باتفاق لشکریان (f. 47b) و رعیت بر مسند سلطنت جلوس نمود.

ذکر جام فتح خان بن سکندر

چون وی بر تخت سلطنت برآمد قواعد ایالت و قوانین امارت را استحکام داده کمال تیقظ و هوشیاری در امور جهانداری مینمود. همدران هنگام میرزا پیرمحمد که از نبائر حضرت صاحبقران امیر تیمور گورگان بود بجوالی ملتان رسیده، بلده ملتان و اوچه را گرفته چندگاه توقف نمود.

(۱) ح ف م : مرتب

(۲) م ندارد: آوان

(۳) ف زیاد دارد: خان

و عشرت مشغول می بود، و خود از معاملات ملکی خبری نمی گرفت، تا آنکه عمکان او جمعیت نموده با اتفاق در شهر آمدند، و در صدد گرفتن جام نظام الدین شدند. و او از شر عمکان خود وقوف یافته به صوابدید بعضی از لشکریان در نیم شب از شهر برآمده عزیمت گجرات نمود. صباح آن این مردم بر فرار حام نظام الدین اطلاع یافته تعاقب نمودند. درین اثنا اعیان شهر که این نزاع و رزم خوردگی مشاهده کردند، حام علیشیر را که در گوشه منزوی بود پیدا ساخته، باجماع و اتفاق بر تحت امارت برآوردید، و حام نظام الدین در اثنای طریق سالک مسالك بقا گردید، و عمکان او سائب و حاسر بازگشته در صحرا می گذرانیدند.

۱۰ ذکر (f 46b) جام علیشیر (بن تماچی)

باتفاق اعظم و اعیان بر تخت سلطنت حلوس نموده ابواب معدلت و احسان بر روی خلافت کشود. و او بنایت دانا و شجاع بود. و اول نامور جهاداری متوجه شده ولایت سند^(۱) را چنانچه باید ضبط و ربط نمود، و خلق آن دیار در زمان دولت او در امن و امان بوده روزگار بفراغت میگذرانیدند. چون مدتی برین برآمد، بساط سور و سرور منسوط ۱۵ گرداید؛ اکثر اوقات در شهای ماحتاب سیر می کرد. و سکندر و کرن و فتح خان انشا تماچی که در صحرا سرگردان بودند، از سیر و فراغت حام علیشیر خردار شده، شها راه طی میکردند و روزانه در یشها (می) گذرایدند، تا آنکه شهر نزدیک رسیده جمعی از مردم شهر را با خود معق ساخته. و در شب جمعه که سیزدهم ماه بود، و حام علیشیر بطریق معتاد ۲۰ نا معدودی از مردمان و خصوصان در زور قجه نشسته سیر دریا میکرد، و چون نیم شب شد خواست که معاودت نموده بمنزل خود برود، درین

ملازمت سلطان فیروزشاه بود و خدمات پسندیده ازو بوقوع آمد (f. 45b). سلطان فیروزشاه او را مشمول عواطف خسروانی گردانیده چتر بادشاهان^(۱) عنایت کرد، و باز بحکومت ولایت سند آمده باستقلال تمام بنشست و مدت پانزده سال بحکومت و کامروائی^(۲) بسر برد، و بالاخره بسفر آخرت شتافت.

ذکر جام تماچی

بعد از فوت برادر بر اورنگ امارت جلوس نمود، و بمشاغل ملك و حکومت پرداخت. و او مردی فراغت دوست بود و به عیش و سرور اوقات بسر می برد. و مدت سیزده سال بر وساده ایالت تمکن داشت، و بمرض طاعون در گذشت.

ذکر جام صلاح الدین

بعد از فوت جام تماچی بشغل حکومت مشغول گشت. نخست بامور سرحد که بواسطه تمرد بعضی احشام برهم خورده بود پرداخته بضبط و ربط آن جماعت لشکری فرستاد که گوشمالی داده. بعد از تادیب و تنبیه هر فریق روی توجه بجانب کچ نمود. و او را محاربات سخت بمردم کچ واقع شد. اما در جمیع معارك نسیم فتح بر علم صلاح الدین وزید، و به فتح و غنائم مراجعت نموده به مهمات سپاهی و رعیت کما ینبغی می پرداخت. و بعد از یازده سال و چند ماه از عالم فانی بملك جاودانی (f. 46a) انتقال نمود.

ذکر جام نظام الدین بن جام صلاح الدین

پس از فوت پدر باتفاق امرا بر تخت سلطنت جلوس نمود. و همگان^(۳) او که بمقتضای مصلحت ملك در قید حبس بودند بر آورد. و آنها ملك سنکدر و کرن و بهاؤ الدین و آمر بودند. هریکی را به ناحیه فرستاده امور ملکی را به بعضی نویسندگان باز گذاشته، شب و روز به عیش

جام تماچی بن جام انر (و پسرش خیرالدین)

باتفاق اعیان (f. 41a) مملکت بر سریر سلطنت موروثی جاوس نمود، و لشکر سلطان علاؤالدین بعد از جنگ جام تماچی بن انر را دستگیر کرده باعیال در دهلی بردند، و او را آنجا فرزندان شدند. و طائفه سیه در ه حوالی تهری میگذرانیدند و عمال جام انر سر رشته مهمات را بدست آورده در تنسيق و ترویج معاملات میکوشیدند. بعد مضمی مدت ملک خیرالدین ولد جام تماچی که در صغر سن با پدر بدلی رفته بود بعد فوت پدر به سند آمده ولایت را متصرف شده بحکومت بنشست.

و بعد از اندک فرصت سلطان محمدشاه از راه گجرات به سند آمد، ۱۰ و چون جام خیرالدین محنت بند و زندان کشیده بود، هر چند سلطان محمدشاه^(۱) او را طلب نمود او ملازمت را به خود قرار نتوانست داد، تا آنکه سلطان محمدشاه بن تغلق شاه در حوالی متهه علم عزیمت سفر آخرت بر افراشت.

آورده اند که بعد از فوت (او) سلطان فیروزشاه وصایه و وراثت بر ۱۵ سریر سلطنت صعود نموده عازم دارالملک دهلی گشت. و جام خیرالدین چند منزل تعاقب نموده از حوالی سن که از مضافات سیوان^(۲) است معاودت کرد. سلطان فیروزشاه را (f. 44b) آن خدشه بخاطر بود. و جام خیرالدین بعد از عزیمت و نهضت سلطان فیروزشاه بساط عدل و احسان مبسوط گردانیده در ترفیه حال رعایا و عامه برایا کمال اهتمام می نمود.

۲۰ و از نوادر وقائع آنکه ازان جام نیکو سرانجام آورده اند که روزی با جمعی از خواص و خدم به سیر و تماشا بر آمده. ناگاه استخوان آدمیان بنظرش در آمد که در مغاکی افتاده بود. عنان کشیده لحظه دران عظام

(۱) ح افزاید: بن تغلق شاه در حوالی متهه

(۲) م: سیوان: ح: سیوان

بود، در حین محاربه گرفتار شد. و آن مردم او را مقید و محبوس ساختند. و حام را در تعامل نموده همچنان به اسط عیش و عشرت اشتغال داشت. و کاهه بن تماچی ازین بحر کیسه او در سینه خود مخفی داشته خود را بلطائف الخیل از جنگ دشمنان و راهباید، و از حام را روگردان شده، قلعه مهر رسید (و) عایشاه ترك را ملاقات نمود. و عایشاه باتفاق ملك فیروز جمعیت کرده در حصار هرامپور حام را را مقتول گردانید، و ملك فیروز را بحکومت حصار باز گذاشته خود مراجعت نمود. بعد از سه روز مردم حام را^(۱) به حدیقه و حیل کاهه بن تماچی و ملك فیروز را بقتل رسانیدند

حام حوبه بن نابیه (f 13b)

- چون حام از رحلت نمود، حام حوبه در قوم سمسه بخطاب حامی ۱۰ ملقب شده خیال تسخیر تمامی سد بخاطر گذرانیده برادران و خویشان را ربایت نموده^(۲) نامرد ولایت گردانید. و آن مردم از برار موضع تاهتی عور نموده قتل و غارت و خرابی قریات و قصبات مهر مشغول گشتند و دو سه دفعه میان مردم سمسه و حکام مهر جنگ صعب افتاد مردم ترك چون طساعت مقاومت نداشتند، قلعه مهر را گذاشته خود را به اوچه ۱۵ کشیدند. و حام حوبه بعد از استماع فرار آن عسکر کوچ بکوچ متواتر روانه مهر گردید، و چند سال باستقلال در سد گذرانید، تا ایامی که سلطان علاؤالدین برادر خود العجای را بسواحق ملتان تعیین نمود. العجای ملك نواح^(۳) کاموری و تاتارخان را بدفع حام حوبه به سد فرستاد حام حوبه قتل از وصول لشکر شیخون اجل بر تاحت، و او عمرص حقای در ۲۰ گذشت، ایام حکومت او سیزده سال بود، و لشکر سلطان علاؤالدین بموانع مهر رسیده دانه مهر را تصرف در آورده سارم سیوستان شدند

(۱) سمسه حوبه را در نام - ما آورده و بعد (۲) و مرده (۳) و نواح ادیس

شده بود. و انر نام شخصی از طائفه سیه بود و آثار (f. 42b) رشد از جبین او هویدا بود. و اعیان ملک خفیه در وقت سحر جمیع بدرون خانه او بالاتفاق شده بمشوره یکدگر ارمیل را بقتل رسانیدند^(۱) و سر او را بدروازه شهر آویختند، و به اجماع مردم انر را بر تخت سلطنت اجلاس دادند.

ذکر جام انر بن بابیه

۵

باتفاق امراء حاکم مستقل شد، و خاق کثیر کرد وی جمع آمدند. و او به جمعیت تمام عازم تسخیر سیوستان شده با ملک رتن که از اعمال سلاطین ترك بود در حوالی سیوستان رسیده میدان مقابله و مقاتله بیاراست. ملک رتن نیز با لشکر آراسته از قلعه برآمده به جنگ^(۲) گاه حاضر آمده آتش ۱۰ محاربه برافروخت، و جام انر در جنگ اول منہزم شد. و بار دیگر به امداد برادران جمعیت نموده بکارزار آمد و ملک رتن در تاختن اسب بسر درآمده از اسب جدا شد و بر زمین افتاد. جام انر سر او را از تنش جدا کرد و قلعه سیوستان را متصرف گشت. ملک فیروز و علیشاه ترك که در نواحی بهکر بودند، باو مکتوبی نوشتند که این دلیری لائق نبود و حالا استعداد ۱۰ لشکر بادشاهی نموده^(۳) پای مردانگی در میدان استقامت ثابت گرداند^(۴). او ازین سخنان (f. 43a) متأثر گشته عزیمت تهری نمود، و در همان ایام مریض گشته بعالم آخرت شتافت. ایام حکومتش سه سال و شش ماه بود.

و بعضی بر آنند که چون جام انر فتح سیوستان نموده مراجعت کرد، شبی بساط عشرت گسترده بشرب مشغول بود. درین اثنا خبر آمده که ۲۰ جمعی از باغیان رسیدند. کاهه بن تماچی که وکیل او بود، او را بدفع اهل بغی نامزد فرمود^(۵). چون او به جمعی ایانگار کرده بآن مردم رسید مست

(۱) د و ف م : جمعی بدرون خانه ارمیل درآمده او را بقتل رسانیدند. و ما عبارت را اختیار کرده ایم.

(۲) ف : خیل (۴) م : باید گردانید (۵) ف : نمود

(۳) م : باید نمود و

چند سال با استقلال گذرانید و تا نصرپور بتصرف در آورد. و او در
 عنوان جوانی انتقال نمود، و طفلی سنگهار نام از وی مانده. تاری^(۱) نام
 دختر او مدتی حکومت کرد و رعایا و برایا مطیع و متقاد او بودند. و چون
 سنگهار بمرتبه رشد رسید، سریر سلطنت را مقرر خود ساخته، بسر انجام
 امور ملك و مال پرداخت، و جمعی را که در مقام ترمز و عناد و بغی و
 فساد بودند تادیب و تنبیه نموده، عنان عزیمت را باطراف ولایت کج
 معطوف داشته تا نانکنی^(۲) بتصرف خود در آورد. بعد از چند سال سفر
 آخرت گزید و از وی (f. 42a) فرزندی نمانده بود. زن او همون نام در
 قلعه واهکه^(۳) حکومت میکرد، و برادران خود را بحکومت محمدتور
 و تهری^(۴) تعین نمود. و بعد از آن باندك مدتی برادران دودا که در ناحیه ۱۰
 مخفی بودند ظهور کرده برادران همون را مستاصل نمودند. درین اثنا پهنو
 نام از اولاد دودا خروج کرد و جمعیت غریب باو گرد آمد. جماعه که
 بمنازعت سلطنت برخاسته بودند همه را از بین برانداخته خود بر تخت
 امارت به نشست. و او نیز چند گاه بحکومت پرداخته ایام حیاتش بسر^(۵)
 رسید. و بعد از وی خیرا نام شخصی امور سلطنت را متکفل شده بمعاملات ۱۵
 ملك می پرداخت. و او بصفات پسندیده متصف بود. و بعد از چند
 سال آفتاب حیاتش باقی ممات غروب نمود. و بعد از وی ارمیل^(۶) نام
 شخصی بر مسند حکومت بنشست. و او ظالم طبیعت و مردم آزار بود.
 خلایق از ظلم او متفر^(۷) شده در صدد قتل و عزل او همت گماشتند.
 و [چون] فرقه سه از نواحی کج آمده در حوالی سند رحل اقامت انداخته ۲۰
 بودند، و میانه ایشان و مردم سند طریق حبه مندی و مواصلت مسلوک

(۱) تاری

(۲) نانکنی

(۳) واهکه

(۴) تهری

(۵) خیرا

(۶) ارمیل

(۷) متفر

(۸) حبه مندی

(۹) مسند حکومت

(۱۰) ناحیه

(۱۱) متفر

(۱۲) حبه مندی

را تاخته بملتان نزول فرمود، و جمعی را که بدست میرزا پیرمحمد اسیر شده بودند سیاست نمود. و بعد ازان حکام سند سر از اطاعت بادشاهان دهلی بیرون آورده حاکم باستقلال شدند، چنانکه ذکر^(۱) کرده میشود.

گفتار در بیان حکومت سومره و سمه

— ذکر سومره —

سابقاً مذکور شده که چون سلطان محمود غازی^(۲) از دارالملک غزنین به بلده ملتان رسیده گمنند تسخیر برکنگره قلعه ملتان انداخت و به حوزه تصرف در آورد، گماشتگان خود را به سند فرستاد تا ولایت سند را به تحت تصرف در آوردند. و بعد از فوت سلطان محمود غازی چون سلطنت ۱۰ باولاد او^(۳) منتقل شد، و نوبت حکومت و جهانداری به عبدالرشید بن سلطان مسعود رسید، و او بساط عیش و نشاط را مبسوط گردانیده به لوازم جشن و سور و مراسم عیش و سرور مشغول شده بمهبات جهانداری نه پرداخت، در اکثر سرحداتی دوردست مردم آغاز تمرد کرده سر از ربه اطاعت باز کشیدند.

۱۵ الغرض دران اوان مردم سومره از نواحی تهری جمعیت کرده سومره نام شخص را بر مسند ایالت (f. 41b) اجلاس دادند. و او مدتی بسرداری آن قوم گذرانیده حوالی آن دیار را از خس و خاشاک مفسدان پاك ساخت، و با زمین داری صاد نام که دران حدود دم استقلال میزد طرح وصلت انداخته دختر او را بمجالة نکاح در آورد. و ازو فرزندی ۲۰ بهونگر نام بوجود آمد. و بعد از فوت پدر بر مسند تحت حکومت موروثی جلوس نموده قدم پیشتر نهاد، و در آخر بر فراش مرض جان بقابض ارواح سپرد. و بعد ازوی پسرش دودا نام متکفل مهبات حکومت گردیده

(۲) و م ندارد: او

(۲) م: «غزوی»، بجای «غازی»

(۱) م: یاد

محالفت شد. بعضی از ملازمان ملک بهی به سارنگ خان پیوستند، و سارنگ خان تقویت یافته ملتان را گرفت، و در ماه رمضان سنه تسع و تسعين و سبعایه جمعیت نموده عازم دهلی شد. امراء دهلی جمعیت نموده به حگ و دفع او متوجه شدند. در پانزدهم ماه محرم سنه ثمانایه میانه ایشان مصاف واقع شد. سارنگ خان هزیمت خورده جانب ملتان رفت. ۵

و [چون] کار ملک بی انتظام ماند و این دو بادشاهرا ده نام در مقام خصومت و نزاع شد (f 40b). درین اثنا بتاريخ^(۱) ماه ربیع الاول سه ثمانایه میرزا پیرمحمد میره امیر تیمور صاحبقران از آب پنجاب گذشته حصار اوچه را محاصره نمود، و ملک علی که از جانب سارنگ خان حاکم اوچه بود متحصن شده تا یکجا حمال کرد. و سارنگ خان چهار هزار ۱۰ سوار را به ملک تاج الدین همراه کرده بمسد ملک علی فرستاد. و میرزا پیرمحمد خبردار شده قلعه را گذاشته استقلال ملک تاج الدین نموده او را مهرم ساخت، و از پی در آمده قلعه ملتان را محاصره نموده، تا شش ماه با سارنگ خان محادله میکرد و هر روز حگ می شد. آخر اماان حواسته تلامت میرزا [یان] مشرف شده. ۱۵

و بعد از فتح ملتان میرزا پیرمحمد چند روز توقف نمود. و در ماه شوال سنه مذکور امرای بادشاهان دهلی خبر تسلط میرزا پیرمحمد شنیده همه در مزار شیخ قطب الدین بختیار کاکی قدس سره جمع آمده از طرفین عهد بستند؛ و امراء دهلی و بادشاهان خود غالب آمده ایها را بموه ساحنه مایکدیگر در ساختند. و اطاعت و انقیاد اهل سد سلاطین هد ۲۰. زمان تشریف آوردن صاحبقرانی بود. و آمد از آمدن میرزا پیرمحمد خبر خود سعادت در ماه صفر سه احدی و (f 11a) ثمانایه ملکه^(۲)

و مبارک خان^(۱) را بدست آورده بقتل رسانید . و ملو ازین خبر هراسان شده خود را بملازمت سلطان رسانید ، و غبار خاطر سلطان را معلوم نموده به لطائف الحیل خود را از اردو به شهر انداخته لوای مخالفت بر افراخت . سلطان با سعادت خان محاصره شهر نموده هر روز جنگ می انداخت ، و تا سه ماه این صحبت گرم بود . بعضی هواخواهان مقرب خان سلطان را فریب داده از سعادت خان جدا کرده به شهر آوردند . سعادت خان دید که کار از پیش نمی رود و تسخیر قلعه دهلی دشوار است و برسات برسید ، از گرد شهر برخاسته به فیروزآباد رفت^(۲) و باتفاق مختصان نصرت شاه بن فیروز خان بن سلطان فیروز شاه را که در میوات بود ، ۱۰ در ماه ربیع الاول سنه مذکور در فیروزآباد بر تخت سلطنت اجلاس داده ناصرالدین نصرت شاه خطاب کردند . و چون امراء دیدند که نصرت شاه نمودی بیش نیست بمکر و حيله نصرت شاه را از سعادت خان جدا کرده و جمعیت^(۳) نموده ، بر سر سعادت خان که امیرالامراء بود غافل رسیدند (f. 40a) . و او طاقت نیاورده بدیله رفته به مقرب خان ملحق شده ۱۵ و مقرب خان او را گرفته بقتل رسانید [ند] . امراء نصرت شاهی مثل محمد مظفر شهاب الدین ناهر و فضل الله خان بلخی و خانه زادان فیروزشاهی ناچار بیعت مجدد به نصرت شاه کردند ، و اکثر ولایات را متصرف شدند . و سلطان ناصرالدین محمود شاه از نفاق و حرام نمکی امراء و سپاه متفکر گشته تدبیر کار خود گم کرد و نمی دانست که چه باید کرد . و هم ۲۰ چنان از طرفین جنگ و جدل واقع می شد .

و در سنه ثمان و تسعین و سبعایه سارنگ خان حاکم دیپالپور و لاهور را که از جانب سلطان محمود شاه منصوب بود با خضر خان حاکم ملتان

مخالفت شد. بعضی از ملازمان ملک بهتی به سارنگ خان پیوستند، و سارنگ خان تقویت یافته ملتان را گرفت، و در ماه رمضان سنه تسع و تسعين و سبعمایه جمعیت نموده عازم دهلی شد. امراء دهلی جمعیت نموده به جنگ و دفع او متوجه شدند. در پانزدهم ماه محرم سنه ثمانمایه میانۀ ایشان مصاف واقع شد. سارنگ خان هزیمت خورده جانب ملتان رفت. ۵

و [چون] کار ملک بی انتظام ماند و این دو بادشاهزاده باهم در مقام خصومت و نزاع شدند (f. 40 b). درین اثنا بتاريخ^(۱) ماه ربیع الاول سنه ثمانمایه میرزا پیرمحمد فیروز امیر تیمور صاحبقران از آب پنجاب گذشته حصار اوچه را محاصره نمود، و ملک علی که از جانب سارنگ خان حاکم اوچه بود متحصن شده نایکجا جدال کرد. و سارنگ خان چهار هزار ۱۰ سوار را به ملک تاج الدین همراه کرده بمسد ملک علی فرستاد. و میرزا پیرمحمد خبردار شده قلعه را گذاشته استقبال ملک تاج الدین نموده او را مهزم ساخت، و از پی در آمده قلعه ملتان را محاصره نموده، تا شش ماه با سارنگ خان بجادله میکرد و هر روز جنگ می شد. آخر امان خواسته بتلازم میرزا [یان] مشرف بشده. ۱۵

و بعد از فتح ملتان میرزا پیرمحمد چند روز توقف نمود. و در ماه شوال سنه مذکور امرای بادشاهان دهلی خبر تسلط میرزا پیرمحمد شنیده همه در مزار شیخ قطب الدین بختیار کاکی قدس سره جمع آمده از طرفین عهد بستند؛ و امراء دهلی بر بادشاهان خود غالب آمده اینها را نمونه ساخته با یکدیگر در ساختند. و اطاعت و انقیاد اهل سند بسلطین هند ۲۰ نارمان تشریف آوردن صاحبقرانی بود. و بعد از آمدن میرزا پیرمحمد به هند خود بسعادت در ماه صفر سنه احدی و (f. 41a) ثمانمایه طلنبه^(۲)

و مبارک خان^(۱) را بدست آورده بقتل رسانید. و ملو ازین خبر هراسان شده خود را بملازمت سلطان رسانید، و غبار خاطر سلطان را معلوم نموده به لطائف الحیل خود را از اردو به شهر انداخته لوای مخالفت برافراخت. سلطان با سعادت خان محاصره شهر نموده هر روز جنگ می انداخت، و تا سه ماه این صحبت گرم بود. بعضی هواخواهان مقرب خان سلطان را فریب داده از سعادت خان جدا کرده به شهر آوردند. سعادت خان دید که کار از پش نمی رود و تسخیر قلعه دهلی دشوار است و برسات برسید، از گرد شهر برخاسته به فیروزآباد رفت^(۲) و باتفاق مختصان نصرت شاه بن فیروز خان بن سلطان فیروز شاه را که در میوات بود، در ماه ربیع الاول سنه مذکور در فیروزآباد بر تخت سلطنت اجلاس داده ناصرالدین نصرت شاه خطاب کردند. و چون امراء دیدند که نصرت شاه نمودی بیش نیست بمکر و حيله نصرت شاه را از سعادت خان جدا کرده و جمعیت^(۳) نموده، بر سر سعادت خان که امیرالامراء بود غافل رسیدند (f. 40a). و او طاقت نیاورده بدلی رفته به مقرب خان ملحق شده ۱۰ و مقرب خان او را گرفته بقتل رسانید [ند]. امراء نصرت شاهی مثل محمد مظفر شهاب الدین ناهر و فضل الله خان بلخی و خانهزادان فیروزشاهی ناچار بیعت مجدد به نصرت شاه کردند، و اکثر ولایات را متصرف شدند. و سلطان ناصرالدین محمود شاه از نفاق و حرام نمکئی امراء و سپاه متفکر گشته تدبیر کار خود گم کرد و نمی دانست که چه باید کرد. و هم ۲۰ چنان از طرفین جنگ و جدل واقع می شد.

و در سنه ثمان و تسعین و سبعایه سارنگ خان حاکم دیپالپور و لاهور را که از جانب سلطان محمود شاه منصوب بود با خضر خان حاکم ملتان

فوج تاپیار^(۱) حواله او نموده، با لشکری گران رخصت فرموده، عنان اختیار آن صوبه به ید اقتدار او باز گذاشت. و او دران دیار استیلای تمام یافته زمین داران آن نواحی را مطیع و منقاد خود ساخت، و بعضی حصارها که خراب کرده بودند از سر بنا کرد. و پادشاه بنگاله و امراء و حکام اطراف هدایا و پیشکش که به سلطان فیروز (f. 39a) شاه میفرستادند بسلطان محمود شاه فرستادند.

و ممدین سال سلطان محمود شاه سارنگ خان را جهة ضبط دیپالپور و ملتان و سند تعین فرمود، و برای دفع فساد شیخا کپو کهران که در لاهور طغیان نموده بود، رای خلجی خان بهتی و رای داؤد و کمال مین^(۲) و لشکر ملتان فرستاد. و ایشان در ماه ذی قعدة سنه ست و تسعین ۱۰ و سابعیه متوجه شده، چون نزدیک لاهور رسیدند، شیخا کپو کهران با جمیع تمام و استعداد محاربه در دوازده گروهی لاهور مقابله نموده مصاف داد. نیم فتح و ظفر بر رایت سارنگ خان و زید و شیخا کپو کهران هزیمت یافته به کوه جمو رفت. روز دویم سارنگ خان قلعه^(۳) لاهور را منصرف شده ملک کهندو^(۴) برادر خود را عادل خان خطاب کرده آنجا ۱۵ گذاشت و خود به دیپالپور آمد.

و در ماه شعبان سنه مذکور سلطان محمود شاه مقرب خان را با جمعی از مردم معتمد به قلعه گذاشته خود با سعادت خان بجانب یانه^(۵) و گوالیار حرکت نمود. چون سلطان نزدیک گوالیار رسید ملک علاؤ الدین دهاروال^(۶) و مبارک خان پسر ملک راجو^(۷) و ملو برادر سارنگ خان بسلطان در ۲۰ مقام (f. 39b) فریب شدند. سعادت خان خبردار شده ملک علاؤ الدین

(۱) تاپیار
(۲) کمال مین
(۳) قلعه
(۴) کهندو
(۵) یانه
(۶) علاؤ الدین دهاروال
(۷) راجو

محمد آباد فرموده بود و عایدات محمد آباد بود. در این کتابها نیز آمده است
و در مقدمه جماد و ربیع الاول ۵۵۵ هجری قمری و ۱۱۶۱ هجری شمسی
گفته است. و در این کتابها نیز آمده است.

- ذکر سلطان علاؤ الدین شاه بهر جهت شده که اول همایون بهر جهت
۵ چون سلطان محمود شاه و پدرش بهر جهت بهر جهت سلطان محمود شاه که
همایون سلطان شاه بهر جهت بهر جهت بهر جهت بهر جهت بهر جهت
و در مقدمه شهر ربیع الاول ۵۵۵ هجری قمری و ۱۱۶۱ هجری شمسی
فرموده. و در این کتابها نیز آمده است. و در این کتابها نیز آمده است.
ماه جمادی الاول ۵۵۵ هجری قمری و ۱۱۶۱ هجری شمسی
۱۰ تخت و دولت چه شد که بر سر آمد. و در این کتابها نیز آمده است.
توانست خورد ازین مملکت جز قسمتی که بهر جهت

ذکر سلطان ناصر الدین محمود شاه پسر خورد محمد شاه

- چون سلطان علاؤ الدین در گذشت اکثر امرای اراده نمودند که بی
رخصت برخاسته به جایگیر خود بروند. خان جهان که وزیر اعظم سلطان
۱۵ محمد شاه بود خبردار شده. ایشان را دلاسا نموده بشهر در آورد،
و بتاریخ بیستم ماه جمادی الاول ۵۵۵ هجری قمری و ۱۱۶۱ هجری شمسی
و ملوک و اکابر شهر در قصر همایون^۱ بر تخت سلطنت جلوس نموده سلطان
ناصر الدین محمود شاه^۲ خطاب یافت. وزراء و امراء و عاملان پدر و برادر
را مناصبی که داشتند ارزانی داشته. مقرب الملک را مقرب خان خطاب
۲۰ داده ولیعهد ساخت. خان جهان را سلطان اشرف خطاب کرد، و از

(۴-۴) این جمله در م

موجود نیست

(۳-۳) این جمله در حد و

موجود نیست

(۱) ندارد: شاه

که

جلوس نمود. و در اوائل حال غلامان و خانه‌زادان پدر را که با او مخالفت نموده بودند از شهر بیرون کرد، و جمعی دیگر را بقتل رسانید و منادی کرد که هر کس که ازین مردم (f. 37b) در شهر بماند خون او بگردن او است.

و سلطان محمد شاه به جمعیت تمام در دهلی نزول اجلال فرموده باستقلال بملك و مال پرداخت. و چون تقویت تمام حاصل کرد، بخاطر ه آورد که از ابوبکر شاه غافل نباید بود. بنابراین همایون خان پسر خود را با جمعی از امراء بر سر او تعیین نمود. چون این لشکر بنواحی کوتله که مکن ابوبکر شاه بود رسید، او در ماه محرم سنه ثلث و تسعين و سبعایه با اتفاق بهادر^(۱) نامی از خانه‌زادان فیروز شاه جمعیت نموده بر لشکر همایون خان شیعخون آورد، و در میان آتش جدال و قتال برافروخته شد. و در ۱۰ آخر ابوبکر شاه با عنوان خود شکست یافته بقلعه کوتله درآمد. چون این خبر به سلطان محمد شاه رسید کوچ بکوی خود را آنجا رسانیده کار محاصره بر وی تنگ گرفت. ابوبکر شاه عاجز آمد و امان خواسته ملازمت نمود. و سلطان محمد شاه کار او را^(۲) ساخته به قلعه میوات فرستاد، و همدران حبس فوت کرد.

و سلطان بجناب دهلی رفت و از آنجا بجناب گجرات نهضت فرمود^(۳) ۱۵. و بعد از آن^(۴) مدتی بجناب بنگاله عنان عزیمت معطوف داشته متمردان و مفسدان (f. 38a) آن حدود را گوشمال داد، و در قلعه محمد آباد که در زمان او بنا یافته بود اقامت نمود. و بعد از چند گاه بیار شد. درینوقت خبر آوردند که بهادر ماهر بعضی مواضع نواحی دهلی را تاخته خلل انداخته. سلطان باوجود ضعف متوجه میوات شد. چون به کوتله رسید بهادر ماهر ۲۰ مقابل^(۵) آمده جنگ کرد، و شکست یافته در کوتله متحصن شد. و چون قدرت بودن نداشت از کوتله بگریخت. سلطان بجهت اهتمام عمارت که در

(۱) محمد بهادر - مقابل

(۲) حوز: تاج آورده

(۳) حوز: بهادر شاه

(۴) حوز: بهادر شاه - (۵) حوز: محمد زاده

جهان نما^(۱) نزول فرمود . و افواج ابوبکر شاه بتاریخ دوم ماه جمادی الاول سنه مذکور در کوچهای فیروزآباد با لشکر سلطان محمد شاه جنگ میکردند . در همان روز بهادرخان میواتی^(۲) با جمعیت تمام شهر درآمد . ابوبکر شاه تقویت یافت و روز دیگر صف آرائی کرده جنگ انداخت . محمد شاه هزیمت خورده با دو هزار سوار از آب جون گذشته بمیان دو آب رفت . و بار دیگر در ماه شعبان سنه مذکور لوای عزیمت بجانب دهلی برافراشته به ابوبکر شاه اتفاق محاربه افتاد . و هنوز نوبت به سلطان محمد شاه نرسیده (۱۰۳۷۸) بود که شکست بر لشکر محمد شاه افتاد ، بیت :

تا در نرسد وعده هر کار که هست *

سودی نکند^(۳) یارئی هر یار که هست *

۱۰

ابوبکر شاه تا سه گروه تعاقب کرده بجانب دهلی مراجعت نمود . و سلطان محمد شاه باز در جلیسر^(۴) قرار گرفته و جمعیت بهم رسانیده در ماه رمضان سنه مذکور به اهل لاهور و ملتان و قصبات دیگر فرامین و احکام صادر فرمود که در هر بلده که بندگان فیروزشاهی را یابند بکشند . در اکثر جاها ۱۵ که این حکم به امضا رسید قتل عام و غارتی عظیم درو واقع شد ، و تفرقه غریب در میان خلایق راه یافت . و عاقبة الامر امرا به اغراء^(۵) سلطان محمد شاه به سلطان ابوبکر شاه مخالفت ورزیده ، خطهای پنهانی به محمد شاه نوشتند . ابوبکر شاه بی دست و پا شده بجانب میوات رفت . مدت سلطنت او یک و نیم سال بود .

شکر سلطنت محمد شاه بن سلطان فیروز شاه

۶۰

بتاریخ ششصد و شصت و شش سنه اثنی و تسعین و سیزده بر تحت سلطنت

۱) سده مذکور سنه ۱۰۳۷۸ قمری است ۲) سده مذکور سنه ۱۰۳۷۸ قمری است ۳) سده مذکور سنه ۱۰۳۷۸ قمری است ۴) سده مذکور سنه ۱۰۳۷۸ قمری است ۵) سده مذکور سنه ۱۰۳۷۸ قمری است

کرد و بتاریخ هژدهم شهر رمضان سنه تسعین و سبعایه وفات یافت، بیت :
 فلك را سر انداختن شد سرشت * نشاید کشیدن سر از سر نوشت
 که داند که این خاک انگيخته * بخون چه دلهاست آميخته
 همه راه گر نیست بینده کور * ادیم گوزنست و کیمخت گور

۵ ذکر سلطان تغلق شاه بن فتح خان بن سلطان فیروز

وی بتاریخ هژدهم شهر رمضان سنه تسعین و سبعایه بوصایه سلطان
 فیروزشاه و سعی امرا در قصر فیروزآباد بر تخت سلطنت جلوس یافته به
 (f. 35b) سلطان غیاث الدین تغلق شاه^(۱) مخاطب گشت. و سلطان محمد
 شاه که پسر حقیقی سلطان فیروزشاه بود و سلطان ازو آزردہ خاطر شده
 ۱۰ او را بناحیه تعین کرده بود، میان او و امرا مخالفت واقع شد. و سلطان
 محمد شاه طالب ملک گشته متوجه شد. و امرای نامدار باتفاق سلطان تغلق
 شاه متوجه دفع او شدند. و او در ماه ذی حجه مذکوره بکوه سر مور^(۲)
 در آمد و بساطان تغلق شاه با یک لك سوار تعاقب کرد و کار ناساخته
 معاودت نمود. و نیز چون بشهر رسید بسبب عنفوان جوانی در عیش
 ۱۵ و کامرانی مستغرق شد، و سرانجام ملک و کار سلطنت مهمل ماند، و قصور
 و فتور در کارهای ملک پیدا شدن گرفت. و از روی قله تجربه و فرط^(۳)
 حزم برادران حقیقی را مقید ساخت^(۴). و ابوبکر پسر ظفرخان که برادر
 زاده او باشد از بیم و هراسی که داشت گوشه گرفته از میان بدر رفت.
 ملک رکن الدین وزیر و امراء دیگر باو یار شده خروج کردند، و ملک
 ۲۰ مبارك کبیر^(۵) را در فیروزآباد دهلی بر در دولت خانه تغلق شاه کشتند. و او^(۶)
 جمعیت و غلبه باغیان دانسته باتفاق خان جهان از دروازه که جانب آب
 چون بود بر آمد (f. 36a). ملک رکن الدین حاضر شده تعاقب نموده

(۵) ح : پسر

(۳) م : افراط

(۱) م زیاد دارد : ملقب و

(۴) ف ندارد : مقید ساخت (۶) م : «سلطان» بجای «او»

(۲) ف : هرمور

تغلق شاه و خان جهان را بدست آورده بقتل رسانید، و سر ایشان را بهمان دروازه آویخت. و این واقعه در بیست و یکم ماه صفر سنه احدی و تسعین و سبعمایه روی داد. ایام سلطنت او پنج ماه و سه روز بود و العلم عند الله.

ذکر سلطان ابوبکر شاه

بعد ازین واقعه امرای بی رای سلطان ابوبکر بن ظفرخان بن سلطان ه فیروز شاه را بیادشاهی برداشته سلطان ابوبکر شاه خطاب دادند، و منصب وزارت به ملک رکن الدین مقرر شد. و بعد از چند گاه معلوم سلطان ابوبکر شاه شد که ملک رکن الدین باچندی از امرای فیروزشاهی اتفاق نموده بود که سلطان ابوبکر شاه را از میان بردارد و^(۱) خود پادشاه شود. سلطان ابوبکر شاه پیش دستی نموده باتفاق امراء ملک رکن الدین^(۲) را بقتل ۱۰ رسانید. و سلطان ابوبکر شاه بعد از قتل ملک رکن الدین^(۳) استیلا یافت و غلبه پیدا کرد.

مردین اثنا خبر رسید که میر صده سامانه حاکم آنجا را بخنجر کشته و خانه او را غارت کرده سر او را نزد سلطان^(۴) به نگر کوت فرستادند. و سلطان محمدشاه (f. 36b) آن خبر شنیده از نگر کوت به سامانه آمده و در ۱۵ ماه ربیع الاول بر تخت سلطنت بنشست. میر صده سامانه و زمین داران دامن کوه باو ریعت تازه نمودند، و بعضی امراء و ملوک دهلی نیز از ابوبکر شاه روگردان شده به محمد شاه پیوستند، و بیست هزار سوار و پیاده بیشمار در گرد او جمع شد. و چون از سامانه بجانب دهلی عزیمت فرمود تا رسیدن بموالی دهلی، جمعیت او به پنجاه هزار سوار کشید؛ و بتاريخ بیست و دوم^(۵) ۲۰ ماه ربیع الآخر سنه احدی و تسعین و سبعمایه سلطان محمد شاه^(۶) به قصر

(۱) ه. مرده است. ه. مرده دارد. (۲) ه. پناه دارد: محمد شاه. (۳) ه. مرده دارد. (۴) ه. مرده است. (۵) ه. تاریخ دوم. (۶) ه. مرده است.

کرد و بتاریخ هژدهم شهر رمضان سنه تسعین و سبعایه وفات یافت. بیت :
 فلک را سر انداختن شد سرشت . . . نشاید کشیدن سر از سر نوشت
 که داند که این خاک انگیخته . . . بخون چه دلهاست آمیخته
 همه راه گر نیست بینده کور . . . ادیم گوزنست و کیمخت گور

۵ ذکر سلطان تغلق شاه بن فتح خان بن سلطان فیروز

وی بتاریخ هژدهم شهر رمضان سنه تسعین و سبعایه بوصایه سلطان
 فیروزشاه و سعی امرا در قصر فیروزآباد بر تخت سلطنت جلوس یافته به
 (f. 35b) سلطان غیاث الدین تغلق شاه^(۱) مخاطب گشت . و سلطان محمد
 شاه که پسر حقیقی سلطان فیروزشاه بود و سلطان ازو آزرده خاطر شده
 ۱۰ او را بناحیه تعین کرده بود ، میان او و امرا مخالفت واقع شد . و سلطان
 محمد شاه طالب ملک گشته متوجه شد . و امرای نامدار باتفاق سلطان تغلق
 شاه متوجه دفع او شدند . و او در ماه ذی حجه مذکوره بکوه سر مور^(۲)
 درآمد و بساطان تغلق شاه با یک لك سوار تعاقب کرد و کار ناساخته
 معاودت نمود . و نیز چون بشهر رسید بسبب عنفوان جوانی در عیش
 ۱۵ و کامرانی مستغرق شد ، و سرانجام ملک و کار سلطنت مهمل ماند ، و قصور
 و فتور در کارهای ملک پیدا شدن گرفت . و از روی قلة تجربه و فرط^(۳)
 حزم برادران حقیقی را مقید ساخت^(۴) . و ابوبکر پسر ظفرخان که برادر
 زاده او باشد از بیم و هراسی که داشت گوشه گرفته از میان بدر رفت .
 ۲۰ ملک رکن الدین وزیر و امراء دیگر باو یار شده خروج کردند ، و ملک
 مبارک کبیر^(۵) را در فیروزآباد دهلی بر در دولت خانه تغلق شاه گشتند . و او^(۶)
 جمعیت و غلبه باغیان دانسته باتفاق خان جهان از دروازه که جانب آب
 چون بود برآمد (f. 36a) . ملک رکن الدین حاضر شده تعاقب نموده

(۵) ح : پسر

(۳) م : افراط

(۱) م زیاد دارد : ملقب و

(۴) ف ندارد : مقید ساخت

(۶) م : «سلطان» بجای «او»

(۲) ف : سر مور

(f. 31b) عزیمت نگرکوت فرمود. و چون بدامن کوه رسید، پارهٔ برف در ظرف کرده نزد سلطان^(۱) آوردند. سلطان فرمود که در حینی که سلطان محمدشاه درین مقام رسیده بود برای او برف آورده بودند. فرمود تا ازان شربت بسازند. چون مهیا نموده آوردند و بنده حاضر نبود آن شربت^(۲) نخوردند، و فرمودند که باتفاق فیروزشاه خورده شود. چون این چنین الطاف در حق من نموده بودند، امروز من نیز ازان شربت نخورم تا صد شتر بار نبات را شربت برف ساخته به روح سلطان بمردم ندم و آبخنان کرد.

القصه سلطان بعد از فتح نگرکوت بجانب تهته عزیمت نمود. و چون به تهته رسید جام خیرالدین که والی تهته بود بقلعهٔ آب متحصن شده مدتی لشکر را نگاه داشت. و سلطان بواسطهٔ عسرت غله و کمی علف و کلانی آب ۱۰ و کثرت پشه عزیمت کجرات فرموده بشکال^(۳) را آنجا گذرانید. و نظام الملك را معزول ساخته کجرات را به ظفرخان داد و به طرف تهته نهضت نمود. چون سلطان به تهته رسید جام خیرالدین امان خواسته بملازمت آمد. و سلطان او را منظور نظر عاطفت (f. 35a) گردانیده^(۴) با سایر زمینداران آن حدود حکم فرمود که بدھلی برند. و چون بحوالی سیوستان رسیدند ۱۵ حام خیرالدین داعیهٔ فرار نموده بخود مصمم^(۵) ساخت که در وقت کوچ خود را بکنار آب رسانیده در زورقچهٔ سوار شده برود. جمعی که مؤکل بودند اطلاع یافته خبر بسلطان رسانیدند. سلطان حکم فرمود که زنجیر بر پای جام خیرالدین نهاده بدھلی ببرند. و سلطان با لشکر خود عازم دارالملک دهلی گشت. و بعد از مدتی جام جوته ولد جام خیرالدین را خلعت داد ۲۰ و حکومت تهته را بآو مفوض گردانیده رخصت فرمود.

و سلطان فیروزشاه سی و هشت سال و چند ماه باستقلال جهانبانی

۱۰۱ الف. ر. د. دارد. دوز شاه (۲) ه. در ستال: و ه. (۱) ح. و ه. (د. دارد: او را
 ۱۰۲ الف. ر. د. دارد. را (۳) ر. ک. ل. ح. ر. ت. ک. ل. (۴) ه. بود. خود عمر
 ۱۰۳

عمارت قلعه فرموده نصر^(۱) را با هزار سوار درانجا تعین نمود. و ملک بهرام را حکم کرد که دران حدود فوجدار باشد. چون به سیوستان رسید ملک علشیر و ملک تاج کافوری را بحکومت آنجا باز گذاشت، و طواف آستانه متبرکه حضرت شهباز قلندر و دیگر مشایخ آنجا نموده و به مخادیم و ارباب استحقاق وظائف و ادارات مقرر فرمود. و از انجا یلده بهکر تشریف آورده بیست روز^(۲) در بهکر^(۳) اقامت فرمود. و ملک رکن الدین را نائب و ملک عبدالعزیز برید را دیوان بهکر ساخته هشتاد نفر منفرد^(۴) به محافظت قلعه تعین نمود. و ملک رکن الدین^(۵) را بخطاب «اخلاص خانی» نوازش نموده سرانجام مهام ولایت سند را (f. 43a) به ید اختیار او باز گذاشت، و طعی منازل و مراحل نموده بهر سرزمین که میرسید اهالی^(۶) آن محال را بعطایا و مراحم خوشدل می گردانید. و در شهر رجب سنه اثنی و خمسین و سبعمایه بدارالملک دهلی رسیده باستقلال تمام بر سریر سلطنت جلوس فرموده و جشنهای بادشاهانه ترتیب داده خلایق را بالطف و انعام بهره ور گردانید، و نوید عدل و احسان در داده خواص و عوام^(۷) و کافه انام را بمذعیات خود رسانید. و بتاریخ پنجم شهر صفر سنه ثلاث و خمسین و سبعمایه بطریق سیر در ممالک محروسه حرکت کرد و اکثر زمین داران آن حدود بملازمت سرافراز گشته در ربهقه اطاعت و انقیاد در آمدند. و در سنه اربع و خمسین و سبعمایه به کلانور و دامن کوه آن نواحی بشکار بر آمده در حین مراجعت عمارات عالی بر کنار آب سرستی^(۸) بنا فرمود؛ و شیخ صدرالدین بن شیخ بهاء الدین زکریا را خطاب شیخ الاسلامی داده از انجا رخصت وطن نمود. و سلطان فیروز شاه در سنه ستین و سبعمایه ولایت بنگاله را بحیطه ضبط در آورده. و در ماه رجب سنه اثنی و سبعین و سبعمایه

(۱) م : نصیر
(۲) م زیاد دارد : دیگر
(۳) م ندارد : در بهکر
(۴) ح : مقرر؛ م : مفرد
(۵) ف زیاد دارد : رحمة الله علیه
(۶) م : و موالی
(۷) ح ف : خاص و عام
(۸) ح : برس؛ د : نرسی

(f. 341a) عزیمت نگرکوت فرمود. و چون بدامن کوه رسید، پارهٔ برف در ظرف کرده نزد سلطان^(۱) آوردند. سلطان فرمود که در حینی که سلطان محمدشاه درین مقام رسیده بود برای او برف آورده بودند. فرمود تا ازان شربت بسازند. چون میا نموده آوردند و بنده حاضر نبود آن شربت^(۲) نخوردند، و فرمودند که باتفاق فیروزشاه خورده شود. چون این چنین الطاف در حق من نموده بودند، امروز من نیز ازان شربت نخورم تا صد شتر بار نبات را شربت برف ساخته به روح سلطان بمردم ندم و آتچنان کرد. القصه سلطان بعد از فتح نگرکوت بجانب تهته عزیمت نمود. و چون به تهته رسید جام خیرالدین که والی تهته بود بقلعهٔ آب متحصن شده مدتی لشکر را نگاه داشت. و سلطان بواسطهٔ عسرت غله و کئی علف و کلانی آب ۱۰ و کثرت پشه عزیمت کجرات فرموده بشکال^(۳) را آنجا گذرانید. و نظام الملك را معزول ساخته کجرات را به ظفرخان داد و به طرف تهته نهضت نمود. چون سلطان به تهته رسید جام خیرالدین امان خواسته بملازمت آمد. و سلطان او را منظور نظر عاطفت (f. 35a) گردانیده^(۴) با سایر زمین داران آن حدود حکم فرمود که بدهلی بروند. و چون بحوالی سیوستان رسیدند ۱۵ سام خیرالدین داعیهٔ فرار نموده بخود مصمم^(۵) ساخت که در وقت کوچ خود را بکنار آب رسانیده در زورقچهٔ سوار شده برود. جمعی که مؤکل بودند املاع یافته خبر بسلطان رسانیدند. سلطان حکم فرمود که زنجیر بر پای جام خیرالدین نهاده بدهلی ببرند. و سلطان با لشکر خود عازم دارالملک دهلی گشت. و بعد از مدتی جام جوته ولد جام خیرالدین را خلعت داد ۲۰ و حکومت تهته را باو مفوض گردانیده رخصت فرمود.

و سلطان فیروز شاه سی و هشت سال و چند ماه باستقلال جهانبانی

(۱) در نسخهٔ ارد. صورت شاه (۲) ه : در شکال : و ه . (۳) ح : زیاد دارد : او را (۴) ه : بیگانه : ح : در شکال (۵) ه : بدون بخود عمر

عمارت قلعه فرموده نصر^(۱) را با هزار سوار درانجا تعین نمود. و ملک بهرام را حکم کرد که دران حدود فوجدار باشد. چون به سیوستان رسید ملک علیشیر و ملک تاج کافوری را بحکومت آنجا باز گذاشت، و طواف آستانه متبرکه حضرت شهباز قلندر و دیگر مشایخ آنجا نموده و به مخادیم و ارباب استحقاق وظائف و ادرات مقرر فرمود. و از آنجا ببلده بهکر تشریف آورده بیست روز^(۲) در بهکر^(۳) اقامت فرمود. و ملک رکن الدین را نائب و ملک عبدالعزیز برید را دیوان بهکر ساخته هشتاد نفر منفرد^(۴) به محافظت قلعه تعین نمود. و ملک رکن الدین^(۵) را بخطاب «اخلاص خانی» نوازش نموده سرانجام مهام ولایت سند را (f. 43a) به ید اختیار او باز گذاشت، و طعی منازل و مراحل نموده بهر سرزمین که میرسید اهالی^(۶) آن محال را بعطایا و مراحم خوشدل می گردانید. و در شهر رجب سنه اثنی و خمسین و سبعمایه بدارالملک دهلی رسیده باستقلال تمام بر سریر سلطنت جلوس فرموده و جشنهای بادشاهانه ترتیب داده خلایق را بالطف و انعام بهره ور گردانید، و نوید عدل و احسان در داده خواص و عوام^(۷) و کافه انام را بمدعیات خود رسانید. و بتاریخ پنجم شهر صفر سنه ثلاث و خمسین و سبعمایه بطریق سیر در ممالک محروسه حرکت کرد و اکثر زمین داران آن حدود بملازمت سرافراز گشته در ربه اطاعت و انقیاد درآمدند. و در سنه اربع و خمسین و سبعمایه به کلانور و دامن کوه آن نواحی بشکار برآمده در حین مراجعت عمارات عالی برکنار آب سرستی^(۸) بنا فرمود؛ و شیخ صدرالدین بن شیخ بهاء الدین زکریا را خطاب شیخ الاسلامی داده از آنجا رخصت وطن نمود. و سلطان فیروز شاه در سنه ستین و سبعمایه ولایت بنگاله را بحیطه ضبط درآورده. و در ماه رجب سنه اثنی و سبعین و سبعمایه

(۱) م : نصیر
(۲) م زیاد دارد : دیگر
(۳) م زیاد دارد : رحمة الله علیه
(۴) ح : مقرر؛ م : مفرد
(۵) ح : برسد؛ د : نرسی
(۶) ح : برسد؛ د : نرسی
(۷) ح : خاص و عام
(۸) ح : برسد؛ د : نرسی

گروهی نته رسید، اتفاقاً آن روز عاشورا بود. سلطان توقف نموده
آن روز روزه داشت (۳۳۱ f) و روز دوم آن مرض سلطان عود کرد،
و حرارت عظیم بدن او مستولی شد^(۱). اطبا و حکما معالجات نمودند فایده
را نداشت^(۲) نگشت، تا آنکه بیست و یکم ماه محرم سه اثنی و حمسین
و سیمایه سلطان محمدشاه از حها گدراں ملک حاوداں انتقال نمود. ۵

دگر سلطان ویروز محمد شاه

چون سلطان محمد شاه علامات موت را در خود مشاهده نمود، ویروز
شاه را که ابن عم او بود و آثار بررگی از حین او واضح و انوار شوکت از
نامیه او لایح و لیعهد گردایده، در باب ملک و اهل و سپاه وصیت نموده
رحمت و خود از تنگای عالم فانی به مسحت سرای حاودانی کشید. امراء ۱۰
و ویراز و حواتین و عامه حلائق در همان منزل باو بیعت کردند و در
مارح است و چهارم^(۳) شهر محرم الحرام سه اثنی و حمسین و سیمایه سلطان
ویروزشاه بر تخت برآمده بار عام داد و مردم را باصاف الطاف و اکرام
بواجت.

و طعی حروف سلطان شیده با مردم سومره و حاریجه و سیمه جمعیت ۱۵
نموده از عقب اردو درآمد و چون این خبر بمسامع سلطان ویروزشاه
رسید، دو هزار کس تعیین نمود (۳۳۱ f) و آن مردم شاش از آب گذشته
به طعی و مردم سومره مقابله نموده، حکی عظیم در پیوسته، طعی رو نگر
سپاه ویروز دیگر بر مردم سومره کارزار کردند و دران معرکه بر مهم
گنه بسیاری قتل رسیدند و سلطان ویروزشاه در عره شر صحر سه ۲۰
مذکر را حواتین نته کوچ کرده و مدارالملک دهلی نمود^(۴)، و مقرر نمود
که هر روز سه روزه از پنج گروهی منزل نکند. و بر کولات سانگیره^(۵)

از جریمه ملتانیان درگذشت. و مردم معتمد را در ملتان و بهکر و سیوستان تعیین فرموده در اواخر^(۱) سنه مذکوره مراجعت نمود.

و در شهر اربع و اربعین و سبعمایه سلطان محمدشاه را در خاطر افتاد که سلطانی و امارت ممالك دهلی بی امر خلیفه عباسی جائز نیست. در غیبت^(۲) با خلیفه بیعت کرد^(۳)، و درین باب مبالغه نموده خلق را از جمعه باز داشت تا ملک رفیع را با تحف و هدایا بمصر فرستاد و خلیفه مصر مصحوب ملک رفیع و کسان خود^(۴) برای او لوا و خلعت فرستاد. و سلطان خوشوقت شده آن مردم را تعظیم بسیار نمود و مبالغه (f.32b) انعام فرمود و خطبه بنام خلیفه خوانده اسم خود را ردیف نام او گردانید.

۱ و در سنه احدی و خمسین و سبعمایه سلطان محمدشاه از دارالملک دهلی عنان عزیمت بجانب گجرات معطوف گردانیده بسرعت تمام به کرنال رسید. و طغی نام غلام سلطان در مقام بغی شده به بندر کنبایت^(۵) گریخت. و چون سلطان آنجا رسید، او گریخته در مردم جاریجه در آمد. سلطان نیز عزم ناکنی^(۶) فرموده بجانب تهته متوجه شد، و در موضع تهری^(۷) بکنار آب نزول نموده اقامت فرمود از برای جمع آمدن لشکر. درین اثنا سلطان را عارضه تپ روی داده، اندوه غربت در دلش^(۸) راه یافت. سلطان از تهری کوچ کرده در کندل آمده ساکن شد و مرض سلطان بصحت مبدل گشت. و درین منزل اهل حرم از راه دریا رسیده بخدمت پیوستند. سلطان از آمدن ایشان خوشحال شده اجناس وافر بلشکر بخشید، ۲۰ و به جمعیت عظیم متوجه تهته شد. و طغی که گریخته به تهته در آمده بود سراسیمه شده چاره کار خود نمیدانست. چون سلطان به چارده

(۱) م : آخر	(۳) م : نمود	(۶) ف : ناک نی ؛ م : نانک نی
(۲) ف : « و رعیت ، بجای	(۴) م : مصحوب کسان خود	(۷) ف : ستی ؛ م : تهری
و در غیبت ،	(۵) ف : کهنات ؛ ح : کهنایت	(۸) ف : درونش

تاج الدین را بملتان و خواجه حظیر^(۱) را (f.31b) به بهکر و ملک علیشیر را به سیوستان تعیین فرمود. و در اواخر سنه ثلث و عشرين و سبعایه^(۲) سلطان غیاث الدین تغلق شاه سلطان محمد ولد ارشد خود را ولی عهد ساخت و بیعت نامه بنام او از مردم اعیان ستانیده، در اوایل سنه خمس و عشرين و سبعایه شمع حیات او از صرصر باد اجل فرو نشست. ۵

ذکر سلطان محمد شاه بن تغلق شاه

چون سلطان محمد شاه بن تغلق شاه بر سریر سلطنت موروثی جلوس نمود آثار عدالت و نصفت در ممالك مبسوط گردانیده، محامد و محاسن در انظار ملک منتشر ساخت. و در شهر سنه سبع و عشرين و سبعایه کشلوخان را بولایت سند تعیین فرمود^(۳) و بعد ازان بجانب دولت آباد نهضت نموده آن را تختگاه کرد. و چون دو سال آنجا ماند کشلوخان از بهکر به ملتان آمده مردم ملتانی و بلوچ را با خود متفق ساخته عزم بغی مصمم گردانید. و چون این خبر بسمع سلطان محمد^(۴) شاه رسید در سنه ثمان و عشرين و سبعایه بطریق استعجال بملتان رسید. و کشلوخان کفران نعمت ورزیده باولی نعمت خود رو برو شد. و به مجرد مقابله فوجی که ۱۵ رسم طلبیه در پیش (f.32a) بود بر کشلوخان حمله آورده بروی ظفر یافته و سر او را بریده در حضور سلطان آوردند. و لشکر او از خوف سیاست سلطانی پراکنده گشته رو باطراف و جوانب نهادند. و سلطان حکم فرمود که از خون ملتانیان جوی روان سازند. چون سرهنگان تیغهای برهنه بدست گرفته قصد کشتن ملتانیان نمودند. شیخ الاسلام شیخ ۲۰ رکن الدین در باب شفاعت ملتانیان بدرگاه سلطان محمد شاه آمده، سر خود را برهنه کرده بایستاد. سلطان بعد از ساعتی شفاعت شیخ را قبول نموده

(۱) در متن: «احمد» (۲) در حاشیه: «ملک علیشیر» (۳) در متن: «سیوستان» (۴) در متن: «محمد»

روز دیگر خسروخان با لشکر و حشم بیرون^(۱) آمده صفوف مقاتله
اراست، و لشکر غازی ملک بقصد دشمنان تیغ کین از نیام انتقام کشیده
رزار نمودند، و در يك لمحہ لشکر کفار را علف تیغ گردانیده از کشته
شستہا^(۲) ساختند. خسروخان خائب و خاسر رو بگریز نهاد و غازی ملک
نفر ملک از جنگ گاه برگشته در عمرانات شهر فرود آمدند، و نیم شب
مقدار و اعظم و اعیان و کوتوال دهلی کلیدهای حصار بخدمت غازی ملک
وردند. صباح از^(۳) عمرانات شهر با کرو و فر بادشاهی بدہلی در آمد،
در ایوان ہزارستون بساط تعزیت سلطان علاؤ الدین و سلطان قطب الدین
ولد او (f. 31a) مبسوط گردانیده سه روز بہر اسم تعزیت پرداخت، و در
ہر دہلی منادی کرد کہ اگر کسی از خاندان علاؤ الدین و سلطان
قطب الدین مانده باشد، خود را ظاہر سازد، تا من او را بر تخت بادشاهی
نشانم و کمر خدمتگاری بر میان جان بسته چاکرئی این درگاہ کنم. چون
عد از تفحص و تجسس بسیار هیچ کس ظاہر نہ شد، آخر الامر امرا
لشکریان و سادات و علماء و مشایخ و جمہور انام اتفاق و اجماع نمودند کہ
مایستہ بادشاهی و فرمانروائی غازی ملک است، کہ او فتنہ و فساد را از
صفحہ ملک دور گردانیده تقویت اہل اسلام نموده. پس در شہور سنے
عشرین و سبعایہ غازی ملک را بسطاط غیاث الدین تغلق شاہ ملقب
گردانیده دست مبايعہ بوی دادند، و او را بر مسند سلطنت دہلی بر آورده
خطبہ بنام او خواندند، و نفر ملک ولد او را سلطان محمد شاہ خطاب
کردند.

و در حینی کہ سلطان غیاث الدین از ملتان عازم دہلی گشت مردم
سومرہ خروج نموده تہتہ را متصرف شدند. و سلطان غیاث الدین ملک

خطه ملتان و اوچه و سند را تن^(۱) جانگیر او نموده و پسران سلطان
(f. 303) علاء الدین به سبب غفلت و کثرت عیش و عشرت^(۲) بامور
جهانداری پرداختند، و ازین جبهه اختلال بسیار به مملکت ایشان راه یافته،
با قتلای، اذا طال (ت) الغفلة زال (ت) الدولة دولت از خاندان
علاق^(۳) برافساد؛ و ولد او سلطان قطب الدین که همیشه مست لا یعقل ه
میود، بعضی از خواصان به غدر و خدیعت سر او را بریده، خسروخان را
که مباشر این امر بود بجای او بر تخت برآوردند. و خسروخان کفار^(۴)
و اوپاش را بنواخت، و ابواب خزائن سلطان علاؤ الدین و قطب الدین
کشوده بمردم نامناسب داد. و کفار بر شهر دهلی استیلا یافته کار بر مسلمانان
تنگ ساختند.

۱۰ درین اثنا نخر ملک بن غازی ملک از دهلی خفیه بر آمده رو به ملتان
نهاد، و در اندک فرصتی به پدر ملحق گشته وقایع احوال دهلی باز نمود.
و چون غازی ملک و نخر ملک در نهایت شجاعت و شهامت^(۵) بودند، از
برای اعانت اسلام و انتقام اهل کفر و ظلام تیغ کین از نیام کشیده، کمر
جهاد بر میان بستند، و قوت و نصرت از ملک علام مسئلت نموده لشکر ۱۵
سند و ملتان را جمع ساخته عازم دارالملک دهلی گشتند، و با سه هزار
سوار که بارها (f. 306) در معارك محاربه رزم آزمائی نموده بودند به
حؤن دهلی رسیدند. چون این خبر به خسروخان رسید، لشکری عظیم
ترتیب داده بیرون فرستاد. و هر دو لشکر با هم رو برو شده و سر
الحق بملو، آشکارا گشته، تائید نصرت الهی و تقویت امداد نا متاهی قرین ۲۰
حال غازی ملک و نخر ملک شد. و لشکر کفار منهزم و مغلوب شدند.
و اکثری غنل رسیده ثلیل بعد عنت خود را بدرون قلعه^(۶) دهلی رسانیدند.

(۱) تن در اینجا به معنی ملاقات و دیدار است.
(۲) عشرت به معنی عیش و تفریح و بازی و شادی است.
(۳) علاق به معنی حاکم و پادشاه است.
(۴) کفار در اینجا به معنی کفار و مشرکین است.
(۵) شهامت به معنی شجاعت و دلیری است.
(۶) قلعه به معنی محکم و حصن است.

سیوستان را بدست آورده حصار را مستحکم گردانید. و چون این خبر به نصرت‌خان رسید، با لشکری گران و اسباب و آلات آتش بازی از ملتان در کشتیا انداخته [بود] بسیوستان رسید. و مغولان بیرون آمده آتش محاربه برافروختند، و بالاخره هزیمت یافته راه فرار پیش گرفتند، و لشکر سلطانی مراجعت نموده به بهکر رسید.

درین اثنا از سلطان علاء الدین حکمی رسید که الغ خان به تسخیر گجرات نامزد شده با نصف لشکر سند از راه جیسلمیر عازم گجرات شود. چون (f. 29b) الغ خان با لشکریان به جیسلمیر رسید^(۱)، آن قلعه را فتح نموده کفار بسیار بقتل رسانید، و دویست سوار در قلعه جیسلمیر گذاشته بدیگر لشکر^(۲) با عسکر گجرات ملحق شد.

و در سنه سبعمایه سلطان علاء الدین تیغ سیاست برکشیده، اهل بغی و فساد را برانداخت. محروسه سلطان علاء الدین از جهت شرقی و جنوبی و غربی متصل بدریای شور بوده، از جانب بنگاله و دکن و گجرات و سند و از سمت شمال تا آب^(۳) نیلاب. و در هر ناحیه حاکم و دیوان و امین و قاضی تعیین فرموده چنان ضابطه^(۴) نمود که در هر هفته از هر ناحیه خبری بتازگی بسطان می رسید. و چون امور جهان دارئی او بدرجه کمال انجامید و بمقتضای «اذا کمل الشئ فانتظر زواله» عاقبت کار هر اقبالی را ادباری و هر کمالی را زوالی است، در ششم شوال سنه سبع عشر(ه) و سبعمایه رخت سفر بربست.

ذکر سلطان غیاث الدین

۲

چون در اواخر سلطنت سلطان علاء الدین غازی ملک را بواسطه دفع مغولان چنگیز خانی با ده هزار سوار به دیپالپور تعیین فرموده بود،

(۱) م ندارد: عازم گجرات (۲) ح ف: لشکرمای دیگر؛ (۳) ح: باب
.... رسید م: لشکر دیگر (۴) م: رابطه

و اسب و فیل بمردم داد که همه مردم بواسطه انعام و اکرام مطیع و منقاد او گشتند. و چون بر قتل عم و خسرو پدر^(۱) خود سلطان جلال الدین مرتکب شد، این عمل قبیح در نظر مردم بغایت سهل [و شنیع] نمود.

و در اوائل سنه ست و تسعین و ستایه مهم ملتان و سند را بره مهبات جهانبانی مقدم داشت، بسبب آنکه ارکلی خان ولد سلطان جلال الدین در ملتان بود. بنا بران برادر خود الغ خان^(۲) را با چهل هزار سوار تعین نموده باستعجال تمام روانه گردانید. و الغ خان بملتان رسیده محاصره کرد. بعد از مدت سه ماه کار بر اهل حصار دشوار شد. و ملتانیان از ارکلی خان روگردان شده، شبی از قلعه برآمده به الغ خان پیوستند، و ارکلی خان از روی عجز و اضطراب^(۳) بخدوم شیخ رکن الدین را در میان آورده امان خواسته از ملتان برآمد. و سلطان علاء الدین نصرت خان را بمحکومت ملتان و اوچه (f. 29a) و بهکر و سیوستان و تهته باده هزار سوار تعین فرمود، و حکم کرد که نصرت خان بجمع حدود ملتان و سند عبور کرده، هرجا مفیدی و متمریدی باشد او را قلع و قمع نموده ۱۵ ساله من کل الوجوه جمع سازد، و مردم معتمد^(۴) را در بلاد و قلاع سند تعین فرموده خود در ملتان اقامت نماید.

و در اوائل سنه سبع و تسعین و ستایه^(۵) صلادای^(۶) مغول از جانب سبزان بمرحله سیوستان رسید، و حوالی سیوستان را نهب و غارت کرده حصار^(۷) سیوستان را محاصره نمود. و در اندک فرصت مردمی که ۲۰ در سیوستان بودند ناب مقاومت نیاورده و بگریز نهادند، و صلادای مغول^(۸)

۱۱۱ سنه ۷۰۰ و پدر (۱) و معتمد
 ۱۱۲ سنه ۷۰۰ و تولد شاه (۲) حواله اندک معتمد
 ۱۱۳ سنه ۷۰۰ و (۳) بر پشت شهسوار
 (۴) از سنه ۷۰۰ در حواله خود مست
 (۵) سنه ۷۰۰ و صلادای (۶)
 (۷) حصار سیوستان
 (۸) در سنه ۷۰۰ در حواله خود مست

غمگین می بود، تا در شهر سینه خمس و ثمانین و ستمایه بعالم آخره منزل
(f. 28a) گزید.

ذکر سلطان جلال الدین خلجی

سلطان جلال الدین بن فیروز خلج در سلك ملازمان سلطان
ه غیاث الدین بلبن انتظام داشت. در تواریخ^(۱) آورده اند که طایفه خلج
از نسل خالجان^(۲) داماد چنگیزخان اند. و او در شجاعت و مردانگی
بی نظیر بود، و در فراست و تدبیر قرین نداشت. دفعه دفعه ترقیات یافته
آخر بر تخت بادشاهی بنشست، و در سینه ثمان و ثمانین و ستمایه در دهلی
خطبه بنام او خواندند، و امراء و اعیان و اکابر بعضی بطوع و رغبت
۱ و برخی به اجبار و اکراه به بیعت سلطان درآمدند. و در سینه ثلاث
و تسعین و ستمایه سلطان جلال الدین عازم لاهور گشته، خطه ملتان و اوچه
را به ارکلی خان پسر میانگئی خود مفوض داشت، و نصرت خان را بحکومت
سند تعین فرمود و مال و جهات^(۳) سند را نیز در مواجب^(۴) ارکلی
خان عنایت نمود. و ارکلی خان مردی بغایت خوش خوی و رزم جوی
۱۵ بود. و در مدت حکومت خود دو مرتبه بولایت سند رسیده تأدیب
و تنبیه مفسدان کرد و حدود سند را بواجبی ضبط نمود. و در سینه خمس
و تسعین و ستمایه سلطان جلال الدین از دست داماد (f. 28b) و برادرزاده
خود سلطان علاء الدین شربت شهادت چشید.

ذکر سلطان علاء الدین

۲۰ در اواخر سینه خمس و تسعین و ستمایه بدارالسلطنة دهلی بر سریر
سلطنت تصاعد نموده خطبه بنام خود خواند. و آنقدر زر^(۵) و جواهر

(۴) ح: موجبات

(۵) م: در

(۲) ح د ف م: همه و مالوجیات

می نویسند

(۱) م: تاریخ

(۲) م: خالجان

تغیر حلاله علاجی نبود، آن عورت را در حباله شیخ صدر الدین ولد
مخدوم شیخ بهاء الدین زکریا در آوردند. بعد از زفاف که شیخ^(۱) را تکلیف
مطلق کردند، آن عورت گفت: من از خانه ابن فاسق پناه بتو آوردم^(۲).
خدا روا ندارد که باز بدست او مبتلا شوم. شیخ در جواب گفت: از
زنی کم توان بود و طلاق نداد. سلطان بی تاب شده در مقام انتقام شد^(۳). ۵
و گویند دو مرتبه از ملتان کس بطلب شیخ سعدی به شیراز فرستاد،
و مبلغها ارسال نمود، و خواست که برای شیخ در ملتان خانقاه بسازد
و دیبهای زر خرید (f. 27b) و قف نماید. شیخ بواسطه ضعف و پیری
توانست آمد، و هردو نوبت سفینه متضمن اشعار خویش بخط خود
نوشته ارسال نمود، و نا^(۴) آمدن خود و^(۵) سفارش امیر خسرو ضمیمه ۱۰
آن ساخت. و اکثر علما و فضلا در مجلس او حاضر میگشتند.

و سلطان محمد بعد از سه سال بملازمت پدر بدار الملک دهلی میرسید
و پس از يك سال رخصت انصراف می یافت. و در شهر سنه ثلاث
و ثمانین و ستایه چنگیز خان قتلغ^(۶) و تیمور را با لشکر گران به هندوستان
تبعین نمود. و چون لشکر مذکور از آب فیلاب گذشته بمحدود لاهور ۱۵
رسید، سلطان محمد ولد سلطان غیاث الدین بلبن ماسی هزار سوار در حوالی
لاهور رسیده، بین العسکرین آتش جدال و قتال برافروخت. و سلطان محمد
ثمرت شهادت جشیده ریاض رضوان شتافت. و باوجود فوت سردار
مهریت محاسب تیمور و قتلغ افناد، و شکست عظیم یافته فرار نمودند^(۷).
و سلطان غیاث الدین بلبن ولایت ملتان و سند را بدستور سابق به کبکسرو ۲۰
و سلطان محمد مقرر فرمود. و سلطان^(۸) بلبن از غم فوت پسر همیشه

۱) در تذکره صدر محمد (۱) همدرد سلطان محمد
۲) در تذکره صدر محمد (۲) همدرد سلطان محمد
۳) در تذکره صدر محمد (۳) همدرد سلطان محمد
۴) در تذکره صدر محمد (۴) همدرد سلطان محمد
۵) در تذکره صدر محمد (۵) همدرد سلطان محمد
۶) در تذکره صدر محمد (۶) همدرد سلطان محمد
۷) در تذکره صدر محمد (۷) همدرد سلطان محمد
۸) در تذکره صدر محمد (۸) همدرد سلطان محمد

معمور (f. 26b) و راهبا در کمال امنیت بود، و سپاه در غایت^(۱) فراغت میگذرانیدند. سلطان بادشاهی بود دانا و پخته و صاحب وقار و تجربه کار و کارها از روی فهمیدگی و سنجیدگی کردی، بیت^(۲):

چه نیکو متاعیست کار آگاهی مبادا ازین نقد عالم تهی

۵ و سلطان در اوایل سلطنت خود ناحیه لاهور و ملتان و سند به سلطان محمد ولد ارشد خود تفویض فرمود. و سلطان محمد بواسطه ارادت و انابتی که به مشایخ عظام داشت اکثر در ملازمت قطب العارفین شیخ بهاء الدین زکریا غوث^(۳) و شیخ فرید الدین گنج شکر میگذرانید، و بغایت شجاع و کریم طبع و افاضل^(۴) دوست بود. و امیر خسرو و امیر حسن دهلوی ۱۰ همیشه در ملازمت او می بودند، و در سلك ندماء مواجب و انعام می یافتند، و نظم و اثر ایشان را بغایت خوش کردی. و آنچنان مؤدب و مہذب بود که در مجلس فرماندهی^(۵) اگر تمام روز و شب بنشستی زانوی خود بالا نکردی، سوگند او جز بلفظ حق^(۶) نبود. و بمشایخ عظام و علماء اعلام اعتقاد تمام داشت. گویند شیخ عثمان مروندی که از بزرگان ۱۵ سند بود به ملتان آمد. سلطان تعظیم او بجای آورده نذر و هدیه (f. 27a) گذرانید^(۷)، و التماس توطن شیخ در ملتان نمود. و شیخ اختیار ننموده مسافر شد. آورده اند که شیخ عثمان و شیخ صدر الدین ولد ارشد شیخ بهاء الدین زکریا در مجلس حاضر بودند. از استماع اشعار غراء^(۸) ایشان و درویشان دیگر را وجدی پیدا آمد. همه در رقص درآمدند و سلطان ۲۰ دست بر سینه داشته پیش ایشان ایستاده بود و زار زار میگریست.

گویند یکی از دختران سلطان شمس الدین در حباله نکاح سلطان محمد بود. اتفاقا سلطان را در حالت مستی سه طلاق بر زبان^(۹) رفت، و چون

(۱) م : و به، بجای در غایت،	(۴) ح و ف : فاضل	(۷) د : گذرانیدند
(۲) د ندارد : بیت ؛ ح : فرد	(۵) و : فرمانروائی	(۸) م : سماع اشعار عرب
(۳) و م ندارد : غوث	(۶) د : حق ؛ ح : حق	(۹) ح م افزاید : واقع

ازین نوشته مرا خفیه به بهای^(۱) متعارف میفروخته^(۲) باشند. و نیز منقولست که سلطان هیچ کنیز^(۳) و خادمه و جاریه و رای منکوحه خود نداشت، و او برای سلطان طعام می پخت. روزی بسطان گفت که از جهت نان پختن همیشه دستهای من آزار دارد؛ اگر کنیزی بخری که او نان می پخته باشد قصوری ندارد. سلطان در جواب فرمود که (f. 26a) بیت ۵ المال حق بندهای^(۴) خداست، مرا نمی رسد که از آنجا داهی^(۵) بخرم؛ صبر کن که خدای تعالی ترا در آخره جزای خیر دهد^(۶)، بیت:

جهان خوايست پیش چشم یدار ۵ بخوابی دل نه بندد مرد هشیار
و در سنه ثلث و ستین و ستایه سلطان ناصر الدین مریمش گشت، و در یازدهم جمادی الاولی سینه اربع و ستین و ستایه از دار دنیا بدار آخره^(۷) انتقال نمود^(۸)، و از اولاد او کسی نماند. مدت سلطنت او نوزده سال و سه ماه و چند روز بود.

ذکر سلطان غیاث الدین بلبن

او در سلك غلامان زر خرید شمس الدین ایلتمش انتظام داشته، و از حمله بندگان چهل گانی بوده. و بعد از واقعه سلطان ناصر الدین محمود در ۱۵ شهریور سنه ۶۹۱^(۹) و ستین و ستایه بر تخت سلطنت دهلی جلوس فرمود. و اساس مملکت را بر قانون سلاطین عجم استحکام داده جمیع ممالک محروسه هند را از آنجه در حیطه تصرف سلطان شمس الدین بود در حیز تسخیر کشیده، و بساط عدل و انصاف مبسوط گردانیده نهایت رعایت شریعت پیش نهاد همت ساخت. و در باب سیاست آنچنان ضابطهای محکم نهاد که ۲۰ کسی را برای آن نبود که تواند بخلاف او کاری کند. و عرصه مملکت او

(۱) ه. ص ۵۰

(۲) ه. ص ۵۰

(۳) ه. ص ۵۰

(۴) ه. ص ۵۰

(۵) ه. ص ۵۰

(۶) ه. ص ۵۰

(۷) ه. ص ۵۰

اربع و اربعین و ستایه گرفته محبوس گردانید، و زمان حیات مسعود شاه در محبس^(۱) پایان رسید.

ذکر سلطان ناصر الدین محمود بن سلطان شمس الدین ایلتمش

روز سه شنبه، بیست و پنجم محرم سنه اربع و اربعین و ستایه در قصر فیروزه^(۲) بر سریر سلطنت دهلی جلوس فرمود، و چند سال بطریق استقلال فرمانروائی نمود. و در روز دو شنبه بیست و دویم شوال سنه تسع و اربعین و ستایه رایت عزیمت بجانب لاهور و ملتان و اوچه و بهکر برافراخت، و از خطه اوچه گذشته عازم سند گردید، و حکومت ولایت سیوستان را به قتلغ خان ارزانی داشت، و ایالت اوچه و ملتان به ملک ۱۰ سنجر تفویض نموده بدار الملك دهلی نهضت فرمود^(۳).

چون سلطان ناصر الدین بدار الملك دهلی رسید (f. 25b) و عزیمت ولایت لکهنوتی پیشنهاد همت ساخت و از انجا که^(۴) امراء و ارکان دولت نهضت سلطان را بدانجانب مناسب ندیدند، لشکری عظیم^(۵) آراسته با ملک جلال الدین بآنحدود جهة تأدیب و تنبیه متمردان فرستادند^(۶). و در ۱۵ آخر سنه ست و خمسین و ستایه لشکر مغل بنواحی اوچه و ملتان آمد. سلطان بجهة دفع ایشان عزیمت نمود. و لشکر مغل بی جنگ برگشت، و سلطان نیز معاودت فرمود.

گویند سلطان ناصر الدین در سالی دو مصحف کتابت کردی و بهای آن در وجه قوت خاصه خود مصروف داشتی. یکمرتبه چنان اتفاق افتاد ۲۰ که مصحفی که نوشته^(۷) سلطان بود، یکی از امراء به بهای زیاده بخريد^(۸). چون سلطان ازین معنی آگاه شد، او را خوش نیامد. امر فرمود که بعد

(۱) ح م ندارد: در محبس	«نهضت فرمود»	(۶) م: فرستاد
(۲) ح م: فیروز	(۴) م ندارد: از انجا که	(۷) ح: نبشته
(۳) م: «رسید» بجای	(۵) م ندارد: عظیم	(۸) م: هدیه نمود

عباد کمال جد و اجتهاد بتقدیم رسانید، و در سه ثلاثین و ستایه نور الدین محمد را بایالت سند گذاشته بجانب دهلی مراجعت نمود. و سلطان شمس الدین در دار الملک دهلی روز دوشنبه بیست و ششم ماه شعبان سه نث و ثلثین و ستایه رو بملک باقی آورد.

ذکر سلطان مسعود

۵

چون سلطان مسعود شاه بن رکن الدین فیروز شاه بن سلطان شمس الدین ایلمش در سه تسع و ثلاثین و ستایه^(۱) سلطنت دهلی را بوجود خود معزز گردانید و مالک مالک موروئی گشت، در ماه صفر سه نث و اربعین و ستایه خبر عبور لشکر مغول از آب سند و محاصره خطه اوچه در دهلی شایع شد، مسعود شاه متوجه دفع اعدا گشت. چون ۱۰ مغلان از توجه او خبر یافتند از ظاهر اوچه برخاسته از راه بکر بخراسان شناختند. و سلطان مسعود شاه به بکر رسیده نور الدین محمد را از حکومت سند عزل نموده به ملک جلال الدین حسن^(۲) تفویض فرمود، و از آنجا عنان عزیمت بصوب دهلی معطوف داشت. و در حینی که به بلده ملتان رسید، بعضی از جوانان باده خوار در مجلس مسعود شاه راه یافته او را ۱۵ بر بسط بساط نشاط تحریش^(۳) نمودند، و او خود فی نفس الامر (f. 25a) مائل به شرب مدام بود. بنا بران دران باب افراط نمود و در احوال ملک او اختلال پدید آمد. امراء در خفیة قاصدی نزد^(۴) عمش سلطان ناصر الدین محمود که در بهرائج بود فرستاده التماس حضور کردند. ناصر الدین محمود بسرعت هرچه تمامتر بصوب دهلی آمده سریر سلطنت را ۲۰ یسار است. مسعود شاه را در روز یکشنبه بیست و سوم محرم سه

تاب مقاومت آن لشکر نبود، و در شهر ملتان تحصن نموده^(۱) مغلان مدت چهل روز آن را محاصره کردند. سلطان ناصر الدین درینوقت در خزانه بکشداد و خلق را بانعام و احسان بنواخت، و خیلی آثار جلادت و مردانگی بظهور آورد. و چون به لشکر فتح میسر نشد، ناچار مراجعت نمودند. و چون مملکت سند بوی قرار گرفت، بسیار از اکابر خراسان و غور و غزنین از مر حادثه^(۲) چنگیز خان بخدمت او پیوستند، و در حق هر يك (f. 24a) از ایشان انعام و اکرام مبذول فرمود. در آخر سنه ثلث و^(۳) عشرين و ستمایه ملك خان خلجی و اتباع او بر بلاد سیوستان مستولی شدند. و ملك ناصر الدین قباچه متوجه دفع شر آن جماعت گشته بین الجانین حربی ۱۰ صعب وقوع یافت، و ملك خان بقتل رسید. و چون دولت ناصر الدین قباچه بآخر انجامید، سلطان شمس الدین ایلتمش در سنه اربع و عشرين و ستمایه لشکر بخطه اوچه کشید. ناصر الدین قباچه قرار به فرار داده بقلعه بکر شتافت و سلطان وزیر خود نظام الملك محمد بن اسعد را بمحاصره اوچه تعیین فرموده خود بدلی مراجعت نمود. نظام الملك در روز سه شنبه بیست ۱۵ و هشتم جمادی الاول سنه خمس و عشرين و ستمایه اوچه را بصلح گرفته متوجه بقلعه بهکر شد. ناصر الدین قباچه از آنجا نیز عزم گریز کرده در کشتی بنشست، و چون بمیان دریا رسید سفینه عمرش غریق بحر فنا گردید.

ذکر سلطان شمس الدین ایلتمش

۲۰ چون در سنه اربع و عشرين و ستمایه نظام الملك محمد بن اسعد که از قبل سلطان شمس الدین بحکومت سند تعیین یافته بود، و ضبط و ربط ولایت سند بنوعی که باید و شاید نموده در تعمیر بلاد و ترفیه (f. 24b)

(۱) و ندارد: ثلث و

(۲) و ندارد: مر حادثه

(۱) و: متحصن شده

کایاب شده. پادشاه عادل خدا ترس^(۱) مشفق بر خلائق بود، علما و صلحا را عزت میداشت و خدمت میکرد.

ذکر سلطان قطب الدین

چون سلطان شهاب الدین غوری قطب الدین ایبک را در دهلی قائم مقام خود ساخته عازم ولایت خراسان شد و خبر فوت وی به قطب الدین^۵ ایبک رسید، لوای سلطنت باستقلال برافراشته خطبه بنام خود خواند، و او را سلطان قطب الدین^(۲) نامیدند. و زمام فرمانروائی هند و سند پید اختیار و قبضه اقتدار او در آمد، تاآنکه در شهر سنه سبع و ستایه در بلده لاهور در میدان چوگان بازی از اسب افتاد و نقد بقایا در فنا بر داد. و مدت چهارده سال خطبه بنام خود خواند و هند و سند در ۱۰ تحت تصرف او بود.

ذکر آرام شاه بن قطب الدین ایبک^(۳)

بعد از فوت پدر باتفاق امراء (۱۱۹۱) دهلی بر تخت سلطنت نشست. اما بسبب عدم قابلیت او را بر مسند دولت آرامی دست نداد. و امراء آرام شاه او^(۴) را شایسته سریر جهانبانی ندیده کس نزد سلطان شمس الدین^{۱۵} ایلش فرستادند، و او را بدلهی ملبیده پادشاه ساختند. و بمالک هند دران ایام بمهار قسم انتقام یافت: دار الملک دهلی تعلق به شمس الدین ایلش گرفت، اوجه و ملتان و سند بفرمان ناصر الدین قباچه سمت تقاض پذیرفت، لکنوتی بمحیطه ضبط و ربط ملوک خراج در آمد، لاهور و توابع بمکاشیخان ناح الدین بلند مخر گشت. درین اثنا^(۵) فوجی از لشکر ۲۰ هزار مان بمحاربه ملک ناصر الدین متوجه شد. و ملک ناصر الدین قباچه را

(۱) قمری در روایات (۲) قمری در روایات (۳) قمری در روایات
(۴) قمری در روایات (۵) قمری در روایات

مسخر گردانید ، و فوجی با قطب الدین ایبک^(۱) به تسخیر سند تعین نمود .
 و قطب الدین ایبک در عرض سه ماه عرصه سند را بحیطه تصرف در
 آورده سیف الملوك را در سند گذاشته عازم دار الملک (f. 22b) دهلی
 گشت . و سلطان شهاب الدین از ملتان بتدریج سپاه بدیار هند میرد ،
 ۵ و بلاد و قلاع و ولایت میگرفت ، تا دهلی را که دار الملک آن ولایت است
 در تسخیر در آورد . و ازین تاریخ دهلی تخت گاه سلاطین شد .
 و قطب الدین ایبک را دران مملکت قائم مقام ساخته بصوب خراسان عزیمت
 نمود . و درین اثنا خبر فوت برادر او سلطان معز الدین بدو رسید . بغایت
 اندوهناک گشته به سرعت روانه گردید . بعد از وصول به بلده^(۲) غزنین حکم
 ۱۰ فرمود تا سپاه باستعداد سفر سه ساله ترکستان مشغولی نمایند . و دران اثنا
 شنود که طایفه از^(۳) کهوکران^(۴) نواحی لاهور سالک طریق عصیان گشته اند ؛
 دفع ایشان را اهم و اولی دانسته بدان طرف شتافت ، و بسیاری از دشمنان
 را به تیغ انتقام گذرانیده در وقت مراجعت بمنزل دمیک بزخم خنجر یکی
 از فدائیان^(۵) کهوکران شهادت یافت ، قطعه :

۱۵ شهادت ملک بحر و بر شهاب الدین * کز ابتداء جهان مثل او نیامده یک
 سیمز^(۶) غره شعبان سال ششصد و دو * قتاده در ره غزنین بمنزل دمیک^(۷)

ایام سلطنت او از ابتداء تسخیر غزنین تا آخر عمر سی و دو سال و (f. 23a)
 چند ماه بوده . و از وی یک دختر وارثه^(۸) مانده . گویند خزاین بسیار
 از زر و تهره و جواهر داشته^(۹) ، از آنجمله پانصد من الماس که از جواهر
 ۲۰ نفیسه است از خزانه برآمد . دیگر نقود و اموال را ازین قیاس توان نمود .
 نه مرتبه سفر هند نموده است : دو مرتبه شکست یافته و دیگر مراتب

(۱) م زیاد دارد : داده	(۴) ح سه : کهوکران	(۷) ر سه : رهنک ؛ ح : او یک
(۲) م ندارد : بلده	(۵) ح : کدخدایان	(۸) ح و م : وارث
(۳) و ندارد : از	(۶) و : و در ، بجای و ز ،	(۹) د : باز ماند

❦ جزء دوم (۱) ❦

در (۲) ذکر سلاطین که بعد از حکومت گهاشتگان خلفای عباسیه
لوای حکومت در دیار سند برافراشته اند

مورخین چنین تحریر نموده (۳) اند که بعد از خلافت منتسبان بنی امیه
ه گهاشتگان خلفای بنی عباس بدیار سند و ملتان آمده ضبط و ربط نمودند .
و در زمان هارون و مامون بعضی از مملکت هند نیز در تحت فرمانروائی
ایشان بوده . و انتهاء حکومت گهاشتگان خلفای عباسیه تا زمان خلافت
القادر بالله ابو العباس احمد بن اسحاق بن المقتدر بالله بوده . و چون در
منتصف (۴) ماه رمضان سنه ست عشر (۵) و اربعمیه سلطان محمود غازی از دار
۱۰ الملك غزنین عزیمت تسخیر هندوستان نموده بخطه ملتان رسیده ، بلده ملتان
و اوچه را بدست آورده ، گهاشتگان القادر بالله را اخراج کرد ،
و عبد الرزاق وزیر را از ملتان با فوجی بجهة تسخیر سند (۵) تعیین نمود .
و او در سنه سبع عشر (۶) و اربعمیه خاطر از (f. 21b) معاملات بکر جمع
ساخته متوجه سیوستان و تهته شد ، و اکثر مردم عرب را اخراج نموده
۱۵ جمعی را که بقید عیال و اطفال گرفتار بودند و فضیلت و حالت داشتند
مناصب شرعیه بایشان تفویض فرموده و ظایف و ادارات جهة معیشت ایشان
مقرر نمود . و چون در سنه احدی و عشرین و اربعمیه سلطان محمود غازی
در گذشت ، سلطان مسعود ولد ارشد او بر تخت غزنین نشست ممالک موروثی
پدر و هند و سند را در حیطه تصرف در آورد ، و رعایا مال و خراج

(۵) ه ندارد : القادر بالله ...

تسخیر سند

(۳) ف : فرموده

(۴) ف : نصف

(۱) ف ندارد : جزء دوم

(۲) د ف ندارد : در

ساختیم^(۱). و اگر چه مدعی ما حاصل شد اما در طریق عدالت خلیفه
 فوری رفت. خلیفه^(۲) چون این سختان شنید، ساعتی سر بچیب ندامت
 فرو برد و آتش غضب در تنور سینه او شعله زدن گرفت. پس حکم فرمود
 تا آن دو دختر داهر را بدم اسبان بستند و در گرد شهر گردانیده در دجله
 انداختند و محمد بن قاسم را در گورستان دمشق مدفون گردانیدند. ۵
 آورده اند که اهل هند بعد از فوت محمد بن قاسم بدو سال در مقام بغی
 و انحراف شدند و از سرحد دیالپور تا آب شور در حیطه تصرف گزاشتگان
 خلیفه ماند. و چون در سنه ست و تسعین خلیفه به مملکت عقبی انتقال
 نمود، و بعد از وی سلیمان بن عبد الملك بتخت خلافت بر آمد عامر بن
 عبدا لله را بولایت سند تعین فرمود. و بعد از وی مروان بن محمد که ۱۰
 القادر بالله لقب داشت ابو الخطاب را به ایالت سند تعین نمود. و در سنه
 ثلث و ثلاثین و مائة عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس که به
 سفاح مشهور است و اول خلیفه بنی عباس بود، فوجی از دار الخلافه به
 سند فرستاده ملازمان بنی امیه را بنیام بیرون کردند. و بعد از چهار سال
 (۱۱۱۱) ابو جعفر منصور عباسی لشکری به هندوستان^(۳) تعین فرمود و در ۱۵
 سنه سیمین و مائة هارون رشید بن مهدی ابو العباس را بمحکومت سند
 فرستاد، و او مدتی مدید در مملکت سند بوده.

مطالعه فرمان امثالا للامر به حاجب گفته بدانچه مامور شده بعمل آر .
 بموجب حکم محمد بن قاسم را در پوست^(۱) خام گرفت . بعد از سه روز
 مرغ روحش قفس قالب را تهی کرد^(۲) . حاجب او را در صندوق نهاده
 بدار الخلافة روانه گردید . چون بولایت شام رسید ، روز بار عام صندوقی
 ۵ را که دران جسد محمد بن (f. 20a) قاسم بود پیش ولید خلیفه آورد^(۳) .
 پرسید که او در قید حیات است . حاجب عرض کرد که چون او را در
 پوست خام گرفتم بعد از سه روز از عالم رفت . خلیفه فرمود تا صندوق
 را درون حرم بردند . خود بر صندوق استاده حکم کرد که سر آن را
 بکشایند^(۴) ؛ و دختران رای داهر را طلب فرموده^(۵) گفت : حکم من
 ۱۰ اینچنین نافذ است ، بیائید و محمد بن قاسم را به بینید . هر دو خواهر پیش
 آمده دیدند و شناختند ، و دست برداشته خلیفه را دعا کردند و ثنا گفتند
 و عرض نمودند که پادشاه عادل را در کارهای خطیر شتاب نباید کرد ، و به
 سخن دوست و دشمن در امر^(۶) استعجال نباید نمود . خلیفه فرمود که
 مقصود ازین سخن چیست ؟ گفتند : ما بنا بر عداوت که به محمد بن قاسم
 ۱۵ داشتیم این تهمت کردیم ، چرا که پدر ما بدست او کشته شده^(۷) و ملك و دولت
 از خاندان ما بدر رفته و ما اسیر و دستگیر گشته بدیار غربت افتادیم . پادشاه
 بسبب غضب مال^(۸) حال ما را تحقیق نکرده و کذب و صدق مقال ما را
 معلوم نفرموده این چنین حکمی صادر فرمودند ، و حالانکه محمد بن قاسم
 ما را بجای پدر و برادر بود ، و دست او مطلقاً^(۹) بدامان عفت ما نرسیده .
 ۲۰ چون مدعای ما انتقام (f. 20b) پدر بود ، او را بدین خیانت منسوب

(۱) م : «چرم» بجای «پوست»	آورد	(۶) ف و م ندارد : در امر
(۲) ف و م : تهی کرده به عقبی	(۴) م : حکم فرمود که در	(۷) ف و م زیاد دارد : بود
پرواز نمود	حضور او بکشایند	(۸) م ندارد : مال
(۳) م : صندوق نزدیک خلیفه	(۵) م ندارد : طلب فرموده	(۹) ف و م : مطلق

آمده مال و خراج قبول نمودند که هر ساله بلا عذر بملازمان دارالخلافه جواب گویند.

چون محمد بن قاسم خاطر خود را جمع ساخت و در هر بلده و ناحیه جمعی از مردمان معتقد را تعیین فرموده مراجعت نمود. درین اثنا از ولید خلیفه حکمی رسید. و آن چنان بود که در وقت فتح حصار الور در اسیران دو دختر^(۱) داهر مصحوب محمد بن علی بن طهمان همدانی بدست خادمان حبشی به دارالخلافه فرستاده بود. شبی خلیفه آن دو خواهر را در حرم سرا طلب فرموده بخادمان شبستان سپرد، تا غم خواری^(۲) ایشان نمایند، و چون از رنج راه بر آسانید ایشان را^(۳) بملازمت حاضر گردانند. بعد از مدت دو ماه بحکم خلیفه دو بندگی سندی را حاضر ساختند، و ترجمانی نیز آوردند چون نقاب از چهره آنها بر گرفتند، خلیفه يك نظر شیفته جمال آن دو پری پیکر گشته پرسید چه نام دارید؟ یکی گفت (f. 19b) نام من پرمیل دیواست و دیگری گفت سورج دیو. خلیفه یکی را ر فراش حکم فرمود. او برخاسته عرض کرد که من شایسته شبستان بادشاه توانم بود، چرا که محمد بن قاسم ماهر دو خواهر را سه روز نزد خود نگاهداشته، آنگاه بخدمت بادشاه فرستاد. و ترجمان مضمون کلام ایشان را خاطر نشان خلیفه کرد. خلیفه را آتش غضب و غیرت در گرفت. حکم فرمود که محمد بن قاسم خود را بواسطه این بی ادبی در پوست گاو کشیده بدارالخلافه حاضر گردد، و نعبه مزید ناکید از روی نهدید^(۴) خلیفه در حاشیه فرمان بخط خود نوشت که محمد بن قاسم هر جا که رسیده باشد خود را در پوست گاو کشیده بملازمت حاضر آید و از حکم تجاوز ننماید. دران ایام محمد بن قاسم به ادهاجور رسیده بود که صاحب خلیفه منشور را بوی رسانید. بعد از

نزد اهل حصار و پسران داهر فرستادند ، او را بیرون دروازه نگاهداشتند و خود بالای فصیل قلعه بایستادند . زن داهر کیفیت واقعه جنگ و کشته شدن داهر و سرداران نام بنام بتفصیل خاطر نشان نموده گریه و زاری در گرفت . همه او را تکذیب کرده (f. 18d) سنگ و کلوخ زدند که تو^(۱) با این جماعه یکی شده ، سخن تو درجه قبول ندارد . پس لادی را باز آوردند و به آلات قلعه کشائی پرداخته منجنیق و سایر ادوات آتش بازی بکار داشتند . در اندک مدت آن حصار مفتوح شد ، و دمار از روزگار کفار برآورده اکثری را بقتل رسانیدند ، قلبی که مانده بودند اطاعت اسلام نمودند^(۲) . و نقود و اشیاء نامعدود بدست لشکر اسلام در آمد^(۳) . ۱۰ و بتکده که در قلعه بود خراب کردند ، و از میان آن گنجی عظیم ظاهر شد . آنرا برای خلیفه ضبط کردند و خمس از سایر غنائم بر آورده صرف عمارت^(۴) مساجد نمودند ، و محمد بن قاسم مراجعت نموده بالور رسید .

و در اوایل ربیع الاول سنه اربع و تسعین احنف بن قیس بن رواح اسدی را در بلده الور حاکم گردانیده به تسخیر ولایت ملتان متوجه گشت . ۱۵ اعیان ملتان باستقبال آمده محمد بن قاسم را ملازمت کردند و او عهد و پیمان نموده مال و خراج مقرر ساخته داؤد بن نصیر^(۵) بن ولید عثمانی را بامارت ملتان نصب فرمود . و خزیم عبد الملك بنی تمیم را بحصار دیالپور که بر ساحل دریا قلعه عظیم بوده والی ساخت . و در حینی که از ملتان (f. 19a) عازم دیالپور گشت قریب پنجاه هزار کس از سوار و پیاده زیر علم محمد بن قاسم جمع آمده بودند . بهر ناحیه فوجی تعیین نمود . لشکر اسلام تا سرحد قنوج رسید ، و رایان و رای زادگان^(۶) آن زمین همه در اطاعت اسلام در

(۱) م ندارد : تو

(۲) ف : عبارات

(۳) ف : در آمدند

(۴) ف : م : نصیر

(۵) ف ندارد : و نقود در آمد

(۶) ف : م : حکام ، بجای

(۷) ف : م : نصیر

فتح نموده مال و خراج بر ولایت سستد مقرر کرد، و برهمنان را بدستور سابق بر اخذ اموال و تشخیص معاملات تعیین فرمود. و مردم سمه که در حوالی تهری^(۱) بودند جمعیت نموده با دهل و سرنای بسیار در ملازمت محمد ابن قاسم آمدند. پرسید که ایشان چه کسانند؟ برهمنان نمودند که این مردم احشامند، و باین روش بدیدن حکام می آیند. بایشان نیز مقطعی قرار داده رخصت فرمود. و مردم لوهانه و سته^(۲) و جندر^(۳) و ماچی و هالیر^(۴) و کوریجه نیز باستصواب علی بن محمد بن عبد الرحمن سلیطی آمدند. و ایشان همه سر و پا برهنه بودند. به زنهار در آمدند. ایشان را امان داده حکم کرد که خدمت ایشان آنست که هرگاه که مردم اسلام از اینجا به دار الخلافه بروند و از دار الخلافه به الور یابند این مردم راهبر و بدرقه باشند.

و در اوایل (f.18c) سته اربع و تسعين پسران داهر با جمعی از دلاوران در قلعه اسکندره^(۵) متحصن شدند، و آن حصاری بود بس محکم. از آنجا آمده بعضی مواضع سند را غارت کردند. چون خبر به محمد بن قاسم رسید، بدانجا نهشت فرمود و بآن حصار رسیده آغاز محاصره کرد و بعد از چند روز بواسطه کمی غله عسرت پدید آمد. لشکر اسلام اوقات ۱۵ ه گوشت میگذرانیدند. محمد بن قاسم مردم^(۶) دانا را نزد داهر فرستاده به عنایت و رعایت امیدوار ساخت. ایشان جواب دادند^(۷) که ما را بقیه حاصل^(۸) شده که رای داهر زنده برآمده، و امید میداریم که عفریه لشکری عظیم از هند برداشته می آرد و انتقام میکشد. محمد بن قاسم فرمود که لادی زن داهر را از الور آورده نزد پسران او بایستد فرستاد، با عتبه فاسد ایشان را بر طرف گرداند. چون لادی^(۹) را حاضر آورده

(۱) و ه . هـ متواتر

40 41

۱۲۱ (۱) ۱۲۱

(۱) $\frac{1}{2} \times \frac{1}{2} = \frac{1}{4}$

(i) ۱۰۰۰

1994

(9)

۱۰۵

1944 1945 1946 1947

نمودند، و آنها سر داهر را شناختند و تصدیق کردند. و محمد بن قاسم حکم کرد تا لشکر اسلام فرود آمده جا بجا قلعه را حلقه زده بذکر و صلوة و تسبیح مشغولی نمودند و آن شب جمعه بود تا صبح زنده داشتند. و چون روز روشن شد سر داهر را با کنیزکان پیش (f. 18a) دروازه قلعه فرستاده اهل قلعه را از کشته شدن داهر خبردار گردانیدند. اهل قلعه تکذیب نمودند. و چون خبر این مقاتله^(۱) به سمع لادی زن داهر رسید، بی اختیار شده خود را بدروازه رسانید، و از کنیزکان احوال داهر پرسید. کنیزکان گریه کنان سر داهر باو نمودند. بمجرد دیدن خود را از قلعه بینداخت و شوری عظیم در حصار افتاد. کفار بناچار دروازه‌های حصار کشودند. روز جمعه ۱۰ یازدهم ماه رمضان سنه ثلث و تسعین لشکر اسلام بقلعه در آمد، و خزاین و دفاین و حشم و خدم را بقید ضبط در آورده تحویل قیس نمودند. و در صحن بت‌خانه وضع منبر نموده نماز جمعه و خطبه ادا کردند. بعد ازان محمد بن قاسم در اوائل شهر شوال خزائن و اموال و اشیا و اسیران را بقید کتابت آورده مصحوب قیس با دویست سوار از راه کیچ و مکران بجانب ۱۵ دارالسلام بغداد فرستاد. و حجاج بر حقایق احوال اطلاع یافته شادکامی^(۲) بسیار نمود، و همه اشیا را بشام نزد خلیفه وقت^(۳) ارسال داشت. چون قیس بخدمت خلیفه رسید چتر و اعلام داهر را گذرانیده کیفیت فتح و محاربات و سائر وقائع مشروح (f. 18b) و مفصل بعرض رسانید، خلیفه خوشحال شده بخلفت فاخره^(۴) و سائر انعامات محمد بن قاسم را بنواخت، ۲۰ و منشوری صادر فرمود که از لشکر اسلام دور میناید که بفتح سند اکتفا نموده عازم ناحیه شرقی نگشته اند. بالفعل آنچه مملکت داهر است همه را بحیطه تصرف باید آورد. چون این مثال به محمد بن قاسم رسید برهناباد را

(۴) و ندارد: و سایر وقایع

.... فاخره

(۲) م : شادی

(۳) و ندارد: وقت

(۱) م : و این خبر، بجای

فیلان بود برداشت، و به ناگاه برخی از لشکر اسلام حقهای آتشبازی بجانب عماری فیل^(۱) انداختند. چون آتش شعله زدن گرفت، فیل صفوف^(۲) لشکر کفار را برهم زد، و آن مخاذیل^(۳) خود را بجانب آب انداختند. چون کنار^(۴) آب خلاب بود، فیل داهر فرو نشست. درین اثنا لشکر اسلام تیر باران کردند، و دران میان تیری به گلوی داهر نشسته مرغ^۵ روحش از کاخ دماغ پرواز نمود. و این واقعه در ساعتی بود که آفتاب در نهانخانه مغرب مستور گشته بود، و برهمنانی که بالای فیل در عقب عماری بودند داهر را از عماری بیرون آورده در ته خلاب پنهان کردند، و خود بجانب شهر شتافتند. اما لشکر اسلام گذر دروازاها را گرفتند و آنچنان ضبط نموده بودند که اگر مرغ خواستی توانستی که بدرون درآید. بنابراین برهمنان^{۱۰} بدست قیس افتادند. و قیس خواست (f.17b) که ایشان را بقتل رساند. برهمنان امان خواستند و مزده^(۵) کشته شدن داهر دادند. قیس برهمنان را امان داد. درین اثنا بعضی از لشکریان آن دو کنیزک را که با داهر در عماری بودند بدست آورده پیش محمد بن قاسم حاضر گردانیدند. محمد بن قاسم فرمود تا در لشکر اسلام منادی کردند که داهر ملعون غائب شده،^{۱۵} و مردن آن مطرود مشخص نیست. مبدا بغارت مشغول شوید که^(۶) او کین کرده غدیری و^(۷) دست بردی نماید. قیس چون این ندا بشنید برهمنان را گرفته نزد محمد بن قاسم آورد، و او به شنیدن این خبر تکبیر گفت و مبارزان اهل اسلام غلظت نکیر و تهلیل بقلک و ملک^(۸) رسانیدند. و محمد بن قاسم با جندی از مبارزان بآن برهمنان بکنار آب آمده فرمود تا داهر را^{۲۰} از خلاب بر آورند. و سر او را بریده و بر نیزه کرده اولاً به کنیزکان

(۷) داهر مدبر و

(۱) فیل

(۵) داهر مدبر و

(۸) داهر مدبر و

(۶) داهر مدبر و

داهر مدبر و

داهر مدبر و

داهر مدبر و

که در اثناء جنگ سردار را عنان اختیار از دست رفته اسپش بر مید، و او را بر زمین انداخته در میان صفوف میگشت. لشکریانش^(۱) اسب را خالی دیده تصور نمودند که او کشته شده. لاجرم ترك ستیزه کرده رو بوا دی گریز (f. 16b) نهادند.

۵ القصه عبد الله بفتح و ظفر با محمد بن قاسم پیوست، و محمد بن قاسم ازان منزل کوچ بکوچ بحوالی الور رسید^(۲). داهر در شهر الور متحصن شد و محمد بن قاسم شرائط محاصره بجا آورد، و منجیق و آتش بازی که از اهل روم و فارس دیده بودند بکار آوردند. و هر روز کارزاری عظیم بین الجانبین واقع میشد. در مدت ده روز هفت جنگ بوقوع آمد، و در جمیع معارك ۱۰ نسیم فتح بر لوای اسلام وزیده، کفار منهزم و مغلوب گشتند. و روز پنجشنبه دهم ماه مبارك رمضان سنه ثلث و تسعین رای داهر از روی خشم و کین فیلان را^(۳) آراسته، سپاه و حشم خود را مهیا ساخته به محاربه اهل اسلام بیرون برآمد، و گویند که ده هزار سوار جوشن پوش با وی بود و سی هزار پیاده بیش پیش صف آراسته در میدان مقابله بایستادند، و داهر ۱۵ خود در عماری فیل نشسته و چتری مرصع بران کشیده، و یمین و یسار با لشکر جرار آراسته قدم در میدان مردانگی نهاد. و آن روز در عماری با وی دو کنیزك خوش منظر پری زاد^(۴) حور پیکر بودند: یکی جام شراب بوی میداد و دیگری برگ تنبول. از صبح تا شام بین الفريقین (f. 17a) آتش جدال و قتال برافروخت. و لشکر اسلام تیغ خون آشام از نیام انتقام ۲۰ کشیده در مقام تحمل و تهور^(۵) ثبات قدم ورزیده اکثر لشکر کفار را بقتل رسانیدند. و محمد بن قاسم با جمعی در میدان تاخته فوجی را که در پیش

(۵) م ندارد: در مقام تحمل و تهور

(۳) ف م ندارد: را
(۴) م ندارد: پرزاد

۱۰ لشکریان
ند

رغبت اسلام آوردند قوم چنه بود^(۱) و گویند مردم چنه در حیثی که
بلازمت محمد بن قاسم رسیدند، مایده طعام در مجلس امیر کشیده بودند.
امیر امر^(۲) فرمود که این جماعه^(۳) مرزوقند. و مردم چنه را مرزوق
ازین جهت گویند.

و چون محمد بن قاسم خاطر از حوالی سیوستان جمع نمود، بعضی ۵
گفتند که اولاً به برهمناباد باید رسید و آن قلمه را فتح نموده متوجه الور
باید شد. و محمد بن قاسم گفت^(۴) که اول به تسخیر دار الملک الور توجه
باید کرد و داهر را دفع نمود، و بعد ازان رو بمالک دیگر باید آورد،
و رای همه برین قرار یافته محاذی موضع تلپتی از آب گذشته عزیمت دار
الملک^(۵) اختیار کردند. داهر این (f.16r) خبر را^(۶) شنیده داعیه برآمدن ۱۰
نمود. منجمان و کاهنان مجتمع گشته باو نمودند که از احوال کواکب چنان
معلوم میشود که ضعف طالع تو در نهایت قوی^(۷) است و قوت طالع
اسلام در اوج کمال است. درینوقت ترا بیرون بر آمدن لائق نیست.
لاحرم خود نامدود مستعد و میا نموده باستقبال لشکر اسلام فرستاد،
و آن مردم بر کار کولاب کجبری^(۸) فرود آمدند. روز دیگر محمد بن قاسم ۱۵
موضع رفبان عبدالله بن علی ثقفی را به حرب کفار نامزد کرد. و او متوجه
لشکر کفار گشته، در منزل کولاب کجبری آمده^(۹) بر کنسار آب تلاحق
مربط دست داد، و آتش قنال اشتعال یافته حکم عظیم در گرفت، و کفار
قرار بر قرار اختیار کرده بسیاری ازان دران آب غریق بحر فنا گشتند.
و همی از مؤرخان گفته اند که سبب فرار کفار از معرکه کارزار آن بود ۲۰

(۱) و گویند که مردم چنه بود
(۲) امر
(۳) جماعه
(۴) گفت
(۵) دار الملک
(۶) خبر را
(۷) قوی
(۸) کجبری
(۹) آمده

بحوالی سیوستان رسیدند. و دران سرزمین آنچنان کارزاری در پیوست که از شرح صعوبت^(۱) آن بنان [و] بیان قاصر است. القصه در دو جنگ کفار غالب آمدند، و در مرتبه سیوم نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم اسلام وزیده، کافران منهزم و مغلوب گشته رو بگریز نهادند. محمد بن قاسم ثقفی قلعه ه سیوستان را فتح نموده، به ضبط و ربط حوالی سیوستان^(۲) پرداخت، و برهمین وزیر که به امان اهل اسلام در آمده بود، او را همراه مردم خود بجانب تهته و نیرن کوت رخصت نموده مهبات آنجائی را به رای و رویت وی باز گذاشت. و مردم چنه خبر لشکر اسلام شنوده با پیشکشهای لائق بخدمت محمد بن قاسم پیوستند، و اطاعت^(۳) و مال گذاری قبول نموده ۱۰ مراجعت نمودند، و ازانست که قتمهای اسلام زمین آن روی آب را که در تصرف مردم چنه بود عشری میگویند.

نقلست که چون محمد بن قاسم در حوالی سیوستان نزول نمود، مردم چنه شخصی^(۴) را به جاسوسی فرستاده بودند. او در وقت بانگ نما در اردوی اسلام حاضر شده تحقیق احوال سپاه میکرد، و دران اثنا ۱۵ (f. 15b) صفوف جماعه برای اداء صلاوة^(۵) منعقد شده بود و محمد بن قاسم امامت جماعت میکرد، و مقتدیان در جمیع ارکان تبعیت امام نمودند. جاسوس این حال را مشاهده کرده رفت و با مردم چنه باز نمود و گفت: والله من این قوم را آنچنان متفق دیده ام که بهر امری^(۶) روی آورند البته بانصرام میروسانند، و کیفیت تبعیت قوم را بامام در ۲۰ بایشان بیان کرد. به مجرد استماع رعبی در دلهای مردم چنه راه یافتند. همه آمده اطاعت اهل اسلام نمودند. و اول کسانی که از تمنان^(۷) ستند

حوائی مکران و کنار آب قلزم به حیطة تسخیر در آوردند، و روی توجه به تسخیر سند نهاده همواره در تفحص و تجسس احوال مردم سند بودند، و جمعی که از دار الخلافه برای ایتباع متاع و کنیزان به ساحل سند آمده بودند، چنانچه شمه ازین مذکور شده، بایشان همراهی نموده راهنمون گشتند.

تلفه در سینه اثنی و تسعین محمد بن قاسم که پسر عم و داماد حجاج بن
یوسف بود با لشکر اسلام (f. 14b) برای انتقام عازم سند گردید، و مدتی
در کرمان ساختگی لشکر نموده آلات و ادوات^(۱) حرب و قلعه کشائی را
معد^۲ و میاگردانید، و به کیچ و مکران رسیده روی توجه به تسخیر
سند نهاد. و چون خبر لشکر اسلام به داهر رسید، اراده نمود که پیش
آمده برحد مکران به لشکر اسلام^(۳) محاربه نماید. اعیان مملکت باو گفتند
که این لشکر عرب است. از روی خشم و کین و تعصب و عداوت دین
آمده اند، مبرو تحمل باید پیش گرفت. اگر این لشکر بتاخت و باخت از سر
ما دفع شود بهتر و الا تدبیر باید نمود، و مبلغی مال از خزائن تار این
لشکر باید کرد، و ازین فتنه مملکت خود را باید نگاه داشت. رای داهر
را این سخنان معقول افشاد^(۴) و در رفتن توقف نمود، تا آنکه لشکر اسلام
حلو دیز^(۵) به قلعه نیرن کورت^(۶) رسیده آتش جدال و قتال بر افروختند^(۷)،
و آن قلعه را محاصره نموده بمد از جنگ و جمدال فتح کرده اکثر کفار را
قتل رسانیدند. و بقیه السیف فرار بر قرار اختیار کرده^(۸) بدار الملك الور
شدند. و لشکر اسلام به فیروزی^(۹) عنان عزیمت به تسخیر تنه معطوف
دانسته مدتی زمانی تنه را مسخر ساختند، و از انما عازم دار الملك الور گشته
آورده (f. 17a)

$$u = p + i q, \quad u' = p' + i q', \quad \bar{u} = p - i q, \quad \bar{u}' = p' - i q'$$

(a) $\frac{1}{2} \log \frac{1}{2}$ (b) $\frac{1}{2} \log \frac{1}{2}$

$\frac{d}{dt} \left(\frac{\partial L}{\partial \dot{x}} \right) = \frac{\partial L}{\partial x}$

2000



2000 年 12 月 10 日

را در آغوش گرفته سر و روی او را بیوسید و دست او را گرفته به خیمه در آمد. و زمانی ممتد با یکدیگر نشسته خصوصیات احوال تمام باز نمودند، و در آخر روز رای داهر متوجه منزل گردید. و بعد از مراجعت برادر^(۱) دهرسین را اثر تب بر بدن ظاهر شد^(۲) و از حرارت و اشتداد تب تمام جسد او پر آبله گشت. روز چهارم از زاویه مرض رخت بعالم دیگر کشید. چون خبر مرگ دهرسین^(۳) به رای داهر رسید، سخت اندوهگین شده بمنزل برادر شتافت و جمعی از محرمان و مخصوصان را پیش فرستاد که این خبر تحقیق نموده بیایند. چون بخیمه دهرسین رسیدند، راهبان را دیدند که سرها برهنه کرده اند. بعد ازان^(۴) مردم داهر را بدرون^(۵) برده، پرده از روی دهرسین برداشتند، و بر ایشان مردن دهرسین عیان شده فریاد کنان نزد داهر آمدند. (f. 14a) و او سروپا برهنه بمنزل برادر آمده نعش او را برداشته در مغاره که برای سوختن معهود بود بسوخت، و لوازم عزا بجا آورد. و بعد از فراغ تعزیت به قلعه برهمناباد که مقر دهرسین بود رفته مردم او را با خود همراه گرفت و معتمدان را در برهمناباد تعیین نموده بجانب دار الملك الور مراجعت فرمود، و چند سال به استقلال زمام حکومت^(۶) و دارائی به ید اختیار و قبضه اقتدار او بود.

ذکر فتح سند بر دست محمد بن قاسم و کشته شدن داهر

در تاریخ فتح سند قاضی اسمعیل بن علی بن محمد بن موسی بن طائی چنین آورده که در زمان خلافت ولید بن عبد الملك حجاج بن یوسف ثقفی از دار السلام بغداد محمد بن هارون و جماعه را به کیچ و^(۷) مکران فرستاد. ایشان

(۱) د زیاد دارد: او (۴) م ندارد: بعد ازان (۶) م زیاد دارد: داری

(۲) م: و تا میرفت زیاده می شد (۵) م: «درون، بجای «بدرون» (۷) و م ندارد: کیچ و

(۳) م ندارد: د: دهرسین

خواست که فی الفور در قلعه درآید. مردم شهر دروازه‌های قلعه را بسته دست بآلات حرب بردند، و آخر مردم شهر در میان آمده دهرسین را بجانب غری شهر برده فرود آوردند، و مسرعی^(۱) را بجانب داهر فرستاده او را خبردار گردانیدند^(۲). او ترك (f. 138) شکار گفته باستعجال تمام معاودت کرده بقلعه درآمد، و صباح آن اسباب ضیافت و اقامت مهیا نموده مصحوب^۵ معتمدان نزد برادر فرستاد. دهرسین رقم رد بران کشیده از قبول مهبانی اما و امتناع نمود، و در آخر روز مادر او با مردم^(۳) اعیان شهر نزد دهرسین رفته او را به نصائح و مواعظ تسلی نموده گفتند، که مقصود داهر ازین کار حیل نفسانی نبوده، بلکه حیل بجهت دفع توهّم امور منحوسه که در طالع بائی رانی منجمان دیده بودند کرده، و این عذر نزد عامه مردمان مقبول است. ۱۰ تو نیز خود را از وادی مخالفت برادر گذرانیده به دستور سابق اطاعت و موافقت نمائی. دهرسین التماس مادر و اقرا قبول نمود، و روز دیگر بر بل سوار شده پلای فلسفه آمده محاذی سرای داهر بایستاد و سلام کرده آداب ته‌لیم برادر بجای آورد. رای داهر استدعای حضور نمود. دهرسین گفت: من سوگند کرده‌ام که در خانه تو در نیام و تنشینم. اما اگر تو برآئی ۱۵ و تشریف حضور دهی، از الطاف بعید نه خواهد بود. رای داهر خواست که در همان ساعت به ملاقات برادر برآید، اما چون روز^(۴) یکگاه بود قرار داد^۵ ملاقات (f. 131a) به فردا نمود. صباح آن داهر با جمعی کثیر ملاقات برادر بیرون آمد. و چون به سمع دهرسین رسید، باستقبال برادر^(۶) عازم گردید، و بمسافت يك كز انداز^(۷) از اسب فرود آمده پای برادر را بیوسید. ۲۰ و داهر نیز بر برائی و عتوفت اخوت را کار فرموده از اسب فرود آمد و برادر

۱ (۱) ق. داهر بود
 ۲ (۲) داهر بود
 ۳ (۳) داهر بود
 ۴ (۴) داهر بود
 ۵ (۵) داهر بود
 ۶ (۶) داهر بود
 ۷ (۷) داهر بود

نیفتاد. بعد از روزی چند اعیان مملکت را حاضر ساخته قرار داد که خواهر او^(۱) بانی رانی^(۲) بعقد وی در آورند. پس شبی در خلوت بر همنان را جمع کرد و بآئین خویش گوشه چادر خود را^(۳) بگوشه چادر خواهر بست، و گرد آتش گردیده بر تخت برآمده شب را بروز آوردند و از مباشرت احتراز نمودند. و چون روز شد بانی رانی را در منزلی که می بود بردند.

القصه چون این خبر سماع شد، و مرده زبان تسلیع کشودند^(۴)، و چون این خبر به برادر او که در برعمناباد بود رسید، مکتوبی مشتمل بر طعن و لعن به برادر نوشت، که بمن چنین^(۵) رسانیده که تو این کار قبیح (f. 12b) کردی و ناموس خاندان ما پیاد دادی. داهر جواب نوشت که ۱۰. جبهه پاس سخنان منجمان این امر به وقوع آمده و الا من هرگز مرتکب این امر شنیع نمی شدم. بار دیگر به برادر^(۶) نوشت که تو ازین کار برگرد، و اگر تومی خواهی که تقدیر را به تدبیر دفع کنی آن خود ممکن نیست. القصه بعد از مراسله^(۷) کار به مصالحه کشید. و میان ایشان آتش منازعت ملتب گشت. دهرسین مقاتله^(۸) برادر را پیش نهاد عمت خود ساخت و از ۱۵ برعمناباد با لشکری آراسته عازم دار الملک الور گشت. و چون این خبر به رای داهر رسید، عرق حیت و^(۹) غضب او در جنبش آمد، و او نیز لشکری عظیم مهیا ساخته میدان مقاتله و مجادله^(۱۰) یاراست. و منتظر آمدن برادری بود. و چون انتظار بسیار کشید. به جبهه دفع ملال طرح شکار در میان اذناخته به صحرا برآمد. بعد از چند روز دهرسین به حوائی الور رسیده

(۱) ع نازد: او کشودند	(۱) ف ع: مرسلات
(۲) ع نازد: را	(۲) ع نازد: خبر	(۲) ف: مقابله
(۳) ع نازد: گوشه چادر	(۳) ف نازد: این	(۳) ع نازد: حیت و
خود را	(۴) ف: به داهر: مر: دهر	(۴) ع نازد: و مجادله، بحای
(۵) ع نازد: چون نیز خبر	یا و بحای و به برادر	و مقاتله و مجادله

فرار برقرار اختیار کردند ، و چچ تعاقب نموده اکثری ازان مردم را بقتل رسانید ، و معدودی چند^(۱) بدر رفتند . و آن روز در جنگ گاه نزول نموده روز دیگر بالور در آمد . و همه^(۲) مردم شهر بازارها را آئین^(۳) بستند ، و چچ به شوکت تمام بالور در آمده مالك مالك و مال گشت . و در همان ۵ سال با لشکری عظیم بمحدود ممالك خود سیر نمود و خاطر از سرحدها جمع ساخته پاي تخت خود قرار گرفت . و ازرانی سوهندیو اوزا (f. 11a) دو پسریکی داهر و دوم دهرسین و یکدختر بائی نام به وجود آمد ، و بعد از چند سال چچ نیز بساط حیات طی نموده جان بمالك ارواح سپرد ، و بعد از وی پسر کلان او داهر جانشین او^(۴) شد .

۱۰ ذکر جلوس داهر بن چچ بر تخت پدر^(۵)

باتفاق جمهور انام داهر بن چچ^(۶) بر تخت موروثی پدر برآمد ، و طریق عدل و انصاف پیدش گرفته سپاه را بزرورعیت را برعایت و احسان شاد کام ساخت . مردم آن دیار بجملگی سر برخط فرمان او نهاده کمر اطاعت بر میان بستند . و داهر بعد از حکومت يك سال بجانب ولایت شرقی نهضت ۱۵ فرموده مردم^(۷) اعتمادی بران سرحد تعیین نمود ، و خاطر ازان جانب جمع کرده روی توجه بجانب چتور نهاد ، و ازانجا بناحیه غربی شتافته به مهمات آنصوب پرداخت ، و ازانجا به برهمناباد^(۸) رسیده روزی چند توقف نمود ، و برادر خود دهرسین بن چچ را بمحکومت آنجا باز گذاشت ؛ و ازانجا ایلغار کرده عازم کیچ و مکران گشت^(۹) ؛ و درانجا^(۱۰) شش ماه گذرانیده

(۱) ف م ندارد: چند	(۵) ف ندارد: بر تخت پدر	(۹) م ندارد: و ازانجا
(۲) م ندارد: بالور در آمد .	(۶) ف ندارد: باتفاق جمهور	مکران گشت ؛
و همه	انام داهر بن چچ	ف : «نموده» بجای «کرده»
(۳) ف : رسن	(۷) م ندارد: مردم	(۱۰) ف م : «آن حدود»
(۴) ف م ندارد: او	(۸) ف : برهمنان آباد	بجای «آنجا»

عبارت به از تو بر^(۱) نیاید. بهتر آنست که گوشه گیری و خود را در معرض هلاک نیازی. چچ آن مکتوب را نزد رانی برده مضنون^(۲) را بیان کرد و گفت: دشمنی قوی در رسیده، تدبیر کار چیست؟ رانی گفت: تدبیر جنگ را مردان نیکو دانند. اگر تو میترسی، جامه خود را بمن ده و لباس مرا تو درپوش، تا من بحرب دشمن برآیم. چچ شرمند شده سرافعال پیش انداخت. آنگاه ه رانی گفت: خزائن و دقائن یشار بدست تو درآمده. زر بسیار بمردم تار کن، تا همه خواهان تو شوند و بزر چتر تو گرد آیند. چچ دیگر باره در خزانه کشوده مالی عظیم به سپاه قسمت فرمود، و استعداد جنگ نموده میدان مقابل و مقابل یاراست. ناگاه رانا مهرت به حوالی الور رسید، و پس از رسیدن این خبر چچ نیز بالشکری^(۳) آراسته برآمد. و چون دو لشکر با یکدیگر ۱۰ مقابل شدند، رانا مهرت فریاد برآورد که ای چچ ۱ بچه تقریب این لشکرها در معرض تلف و هلاک شوند. مقصود ازین منازعت ما و توایم. هر دو بمیدان (t. 10b) رزم برآمده جنگ کنیم. اگر مرا کشی^(۴) خود مقصود تو حاصل است، و حشم و خدم من از آن تو، و اگر من غالب آیم ملک و مال از آن من^(۵) باشد. چچ این سخن را قبول نموده قدم جرأت پیش نهاد. ۱۵ و رانا مهرت از صف خود بیرون برآمد و پیاده شد، و چچ نیز از اسب فرود آمده حلو دار خود را فرمود تا اسب را از عقب او آهسته آهسته یارد. چون با یکدیگر نزدیک رسیدند و خواستند که تیغ و سنان حواله یکدیگر^(۶) نمایند، و نامور^(۷) حلو دار چچ اسب بوی رسانید. و او جلدی نموده^(۸) خود را اسب گرفت و تیغی کشیده بر سر رانا مهرت زد^(۹) چنانکه یک ضرب ۲۰^(۱۰) شمشیر تمام ساخت. چون لشکریان رانا مهرت این حال را معاینه نمودند،

(۱) در نسخه های

(۲) فرموده من

(۳) در نسخه های

(۴) او جلدی نموده

(۵) فرموده من

(۶) در نسخه های

(۷) در نسخه های

(۸) در نسخه های

(۹) در نسخه های

(۱۰) در نسخه های

نمیگرفت، و از (f. 9b) تنگدستی و افلاس به تنگ آمده مردن بر زیستن اختیار کرده بودند،^(۱) طلب نموده گفت: معاندان شما را مقید و محبوس گردانیده ام، سرو مال آنجماعة تعلق بشما دارد، و هر یکی از شما یکی از ایشان را گردن زده^(۲) مال^(۳) و منزل او را متصرف شود. مفسدان معاندان را ه کشته کام روا گشتند. روز دیگر رانی سوهندیو^(۴) نعلش رای ساهسی را برآورده به آئین^(۵) خود بسوخت. پس فرمود تا چچ را بر تخت سلطنت نشاندند و^(۶) چتر بر سرش^(۷) بر افراشتند.

ذکر جلوس چچ بر سریر حکومت و عقد بستن^(۸) رانی را^(۹)

چون باتفاق امرا چچ بر تخت حکومت برآمد، در خزائن را کشوده ۱۰. صلاهی عام^(۱۰) در داد، و خاص و عوام^(۱۱) را بهره مند گردانیده بدام احسان و اکرام صید خود ساخت، و در مواجب سپاهی برافزود، و در خراج رعایا کاست، و معموری و آبادانی دیگر در عرصه ملک پیدا آمد. رانی را به آئین خود^(۱۲) در حباله نکاح^(۱۳) در آورد. و چون این خبر در اطراف بمالک منتشر شد، خویشان رای ساهسی از جانب جودپور و چتور بطلب ملک و میراث ۱۵. برخاستند، و لشکری عظیم فراهم آورده عازم جدال و قتال^(۱۴) گشتند. سردار آن لشکر (f. 10a) رانا مهتر چتوری بوده. چون به حوالی جیسلیهر رسید، مکتوبی به چچ نوشت، که تو مرد^(۱۵) برهنی، کار سلطنت از تو نشاید و مهم

(۱) ف م ندارد: که هیچ کس.... (۵) م: «ماین، بجای «به آئین»، (۱۰) ف: «انعام، بجای «عام، کرده بودند» (۶) م: «نشانده، بجای (۱۱) ف: «عام» (۲) ف م: «بقتل رسانیده»، «نشاندند و»، (۱۲) م: «خویش» بجای «گردن زده»، (۷) م ندارد: سرش (۱۳) ف: «خویش، بجای «نکاح»، (۳) م زیاد دارد: و منال (۸) ف م: «کردن، بجای و م: «خود، بجای» (۴) ف: «ساهدیو، بجای «بستن»، «نکاح»، (۹) ف ندارد: رانی را (۱۴) م: «انتقام» (۱۵) م: «مردی» ارد: رانی سوهندیو

سعی نمودند اما فائده بران مترتب نمی شد . چون رانی چهره مرک را در آینه پیشانی رای ساهی معاينه نمود و از حیات او مایوس گشت ، چچ را طلب فرموده احوال ساهی بدو باز نمود ، و در باب جانشینی او حيله انگيخت ، و صاحبان را گفت : رای ساهی میگوید که مردم را خبر کنید ^(۱) که فردا بار عام است ، خواص ^(۲) و عوام بسلام حاضر آیند . صباح آن رانی فرموده : نائفت رای ساهی در دیوانخانه عام نهادند ، و حاجبان بیرون آمده گفتند : رای میفرماید (۱. ۱۶) که من بواسطه ضعف نمی توانم بیرون آمد ، چچ را سانشین خود گردانیدم . و انگشتری رای به چچ سپرده ^(۳) او را بر تخت بر آوردند . چون مردم این امر را معاينه نمودند ، ناچار همه تابع و منقاد او گشتند . و بعد ازان بروزی چند رای ساهی محضر شده مشرف موت گشت . ۱۰ رانی چچ را طلب نموده گفت : اکنون وقت آن رسیده که دست آرزو در کردن سراو حائل کنیم ^(۴) . و تدبیری نموده معاندان ^(۵) را از میان دفع نمائیم . چچ گفت : بدانچه رای رانی اقتضا کند آنچنان بعمل آرم . رانی گفت : رای ساهی فرزندی ندارد ، و خویشان او دعوی وراثت ملك و مال خواهند نمود ^(۶) . علاج واقع پیش از وقوع باید کرد . پس در ساعت ۱۵ قرب بنه زنجیر میا کرده درون حرم سرا در حجرها نهادند . بعد ازان بیکان بیکان از قربانان رای ساهی را میگفتند که رای شما را برای وصیت ملك میطلبند . هر یکی که درون میرفت ، دست او را گرفته به حجره میبردند ، و به زنجیرش پایی بند میکردند . و چون رانی خاطر از دغدغه ایشان فارغ ساخت ، خویشان مفلس رای ^(۷) را که هیچ کس از آنها حساب ۲۰

۱۱۱ (۱) رای ساهی میفرماید که مردم را خبر کنید
 ۱۱۱ (۲) خواص و عوام
 ۱۱۱ (۳) چچ را سانشین خود گردانیدم
 ۱۱۱ (۴) رای ساهی میفرماید که من بواسطه ضعف نمی توانم بیرون آمد
 ۱۱۱ (۵) و تدبیری نموده معاندان را از میان دفع نمائیم
 ۱۱۱ (۶) رای ساهی فرزندی ندارد ، و خویشان او دعوی وراثت ملك و مال خواهند نمود
 ۱۱۱ (۷) رای ساهی میفرماید که من بواسطه ضعف نمی توانم بیرون آمد

مشغولی مینمود. درین اثناء مکاتبات از سرحد دیبل رسید، و جواب آن ضروری بود. مکاتبات را حاجان برای ساهی رسانیدند. و برآمدن از آن مجلس برودشوار نمود. فرمود که در پیش تخت پرده بگیرند و چچ را طلب نمایند. رانی سوهندیو^(۱) گفت که او مرد برهنه است، از وی چندین ملاحظه و حجاب چیست. او را باید طلب نمود. چون چچ پیش تخت حاضر آمد، دعا و ثنا گفت، و مکاتباتی که از سرحد آورده بودند بر خواند، و مضمون را معروض داشته جواب حاصل نمود، و مکتوبی انشا کرد که از شنیدن آن رای ساهی خوشوقت شده خلعت فاخره بوی انعام فرمود^(۲)، و حکم کرد که او مهمات ضروری^(۳) در درون محل آمده بعرض میرسانیده باشد. رانی ۱۰ سوهندیو^(۴) به مجرد دیدن شیفته حسن و جمال چچ گشته خواهان وصال و جویان^(۵) اتصال او شد. دلالة بدست آورده نزد چچ فرستاده، اظهار ما فی الضمیر نمود. چچ در مقام ابا و استبعاد^(۶) شده گفت: من برهنم، از من خیانت نیاید به تخصیص در حرم بادشاه، که دران خطر جان و ویرانی خان و مان است. اما [چون] سلطان عشق بر دل رانی استیلا نمود، ۱۵ و آرام و قرار و خواب و خورش ازو برمید^(۷) و از بی آرامی چون^(۸) مرغ نیم بسمل می تپید. آخر این راز به السنه و افواه افتاد. بعضی از^(۹) اهل غرض این معنی را به سمع رای ساهی رسانیدند. او گفت که چچ مردی امین و برهنه است، ازو این کار نیاید.

القصه مدتی^(۱۱) برین برآمد. چون صبح حیات ساهی به شام مان ۲۰ نزدیک شد، رای ساهی بیمار گشت، و اطبا و حکما^(۱۲) در معالجه او کمال

(۱) ف م ندارد: سوهندیو (۵) م: جویای (۹) ف زیاد دارد: جان

: داد، بجای و انعام (۶) ف م ندارد: بدست آورده (۱۰) ف ندارد: از

مود (۷) ف م: استغفار (۱۱) م زیاد دارد: مدید

(۸) ف م: و او را مستاصل (۱۲) م: حکیمان

ساخت، بجای و از، مدید

و رای ساهی بن سیرس^(۱) رام نام وزیری داشت. او را مطلق
 تمدن ساخته مهات کلی و جزوی (f. 7b) باو تفویض نموده بود. و او در
 رتق و فتق مهات بنوعی غور مینمود که جنبه و دقیقه فوت و فرو گذاشت
 نمی شد. ازین عمر خاطر رای ساهی جمع بود^(۲) و روز و شب در شبستان
 به "عبس و نشاط بر میرد. و اگر احياناً مهم ضروری روی میداد^(۳)،
 با مکاتب امرای سرحد می آمد، رام^(۴) وزیر به در حرم سرای رای ساهی
 رسیده بعرض میرسانید. ناگاه روزی رام وزیر مجلس داشت. برهمنان
 و اهل ملج دران انجمن جمع گشتند. دران اثناء جوانی خوش منظر^(۵) در
 بهایت فصاحت و بلاغت چچ نام حاضر آمد. حضار مجلس از فصاحت زبان
 او^(۶) و ملاقات لسان او حیران ماندند. پرسیدند که از کجایم و چه نام ۱۰
 داری؟ گفت: نام من چچ است و پسر سیلاج ام. و سیلاج دران شهر
 برهمنی مشهور بود^(۷). چون صحبت او با رام وزیر در افتاد او را^(۸) بانعامات
 و نفقات بنواخت. و در مهات دیوانی دخل داده نائب خود گردانید.
 او علم محاسبه^(۹) و لغات سندی و^(۱۰) هندی و خطوط را خوب می دانست.
 به مرور ایام دخلی تمام پیدا کرده مهام ملکی و مالی را نیکو سرانجام داد^(۱۱)، ۱۵
 و کوکب^(۱۲) ملج اوقیت گرفته کارش بحالی رسید (f. 8a) که از رام وزیر
 عمر نام نمود. ناگاه رام وزیر به عروض^(۱۳) مرض گرفتار آمده پهلوی
 دوتائی بر بستر نهاد.

روزی رای ساهی حسنی عظیم درون محل ترتیب داده به سور و جویز

۱۰۰) ه خایر سدر و	۹) ف ه هارد نو	۱۰۰) ه خایر سدر و
۱۱) ه مداد	۱۰) ف ه هارد نو	۱۱) ه مداد
۱۲) ف ه کوکب	۱۱) ف ه هارد نو	۱۲) ف ه کوکب
۱۳) ف ه هارد نو	۱۲) ف ه هارد نو	۱۳) ف ه هارد نو

و قهر پیش رفت، و هر یکی از اوصاف مذکوره را به محتاش کار میفرمود. امن و رفاهیت در عباد و بلاد^(۱) پیدا شد. و بعد یکسال از جلوس خود بالشکری عظیم اطراف و انکاف ممالک خود را بطریق سیر عبور فرموده، هر جا که^(۲) متمرّدی و مفسدی بود او را^(۳) قلع و قمع نمود و (f. 7a) چون ه خاطر خود جمع ساخت رحل اقامت در خطه الور نهاد و بساط عیش و نشاط مبسوط ساخته در خرمی و شادمانی بر خود و خلق بکشد. و معاملات ملکی و مالی را چهار ضابطه کرده بود:

ضابطه اول برای لشکریان، که مواجهی که برای هر یکی تعیین نموده بود بلا قصور بآنها میرسیده باشد^(۴).

۱۰ ضابطه دوم برای رعایا، که آنچه^(۵) مال واجبی از خراج و عشور مقرر گردانیده بود^(۶)، هر یکی از رعایا^(۷) بلا طلب آن را در سه قسط ادا نموده باشد^(۸). و از آثار کمال عدالت او آنکه بجای محصول غلات و نقود^(۹) رعایا را فرمود تا شش قلعه چنانچه الور و سیوستان و اوچه و ماتيله و مؤو^(۱۰) و سورائی^(۱۱) را بنحاک پر کرده مرتفع ساختند. و اکثری از ان قلاع تا امروز ۱۵ معمور است.

ضابطه سیوم با اهل تجارت، که آنچه^(۱۲) از وجه باج بران مردم مقرر بود بی مطالبه تحصیلدار بارباب حوالات دیوانی میرسیده باشد^(۱۳).

ضابطه چهارم با اهل حرقة و صنعة، چه بر هر یکی از طوائف پیشه‌وران خدمتی از سرکار دیوانی متعین^(۱۴) بود، و بخدمات مرجوعه قیام می نمودند.

(۱) ف : عباد بلاد	(۵) م ندارد: که آنچه	(۱۰) ف : مؤ
(۲) ف ندارد: که	(۶) م : گردانید	(۱۱) ف : سواری؛ م: سیواری
(۳) ف م ندارد: او را	(۷) م ندارد: از ریاعا	(۱۲) م ندارد: که
(۴) ف : میرسانیده؛	(۸) ف م : می نمودند	(۱۳) ف : میرسانید؛ م: میرسانیدند
م: میرسانید	(۹) م ندارد: غلات و نقود	(۱۴) ف م : معین

ویندر دیو، و از سمت شمال تا حدود قندهار و حد^(۱) سیستان و کوه سلیمان و کردان و کیکانان^(۲) بود. و این ممالک محدوده را بچهار قسم منقسم گردانید، و هر قسمی را بعهدۀ یکی از ولات^(۳) باز گذاشته، پای تخت و جای نشست خود بلذۀ الور مقرر نموده بود^(۴)، و مدتی مدید بعیش و فراغت گذرانیده. در ممالک او هیچ يك از امرا و رعایا سرکشی ننموده، همه^(۵) در کمال اطاعت و انقیاد بودند. ناگاه از فارس لشکری عظیم از بادشاه نیروز براه کرمان به کیج^(۶) و مکران رسیده، آن ناحیه را غارت کرده، اکثر مردم را اسیر ساخته مداوت نمود. چون این خبر به سیهرس رسید، آتش غضب در پادشاه او برافروخت، و لشکری عظیم مستعد ساخته بحد کیج و^(۷) مکران رسید، و به بادشاه نیروز خبر فرستاد. او نیز آمادۀ جدال و قتال گشته بر سبیل ۱۰ استعمال (f. 11a) عازم استقبال گردید، و در اندک فرصت باهم قریب شده بین تمکین آتش جدال و قتال در گرفت، و از صباح تا نیروز در حرب و ضرب بوده. بادشاه نیروز^(۸) بروالی سند غالب گشته او را^(۹) منهزم گردانید. و در حین فرار ناوکی بر گلوی سیهرس رسیده مرغ و وحش بمقر سقر قرار گرفت. و لشکر نیروز تا نیم شب اردوی سیهرس را غارت نموده مراجعت ۱۵ کردند. روز دیگر لشکریان سند که در شب متفرق شده بودند، مجتمع شده بوزار الملک الور نهادند. چون بالور رسیدند، پسر سیهرس رای سامی را متعلق بر تخت نشاندند، و جشنی عظیم ترتیب داده زر و گوهر تار کردند. رای سامی منوابع ملکت را چنانچه پدر او مقرر نموده بود مرعی داشته. ۲۰ عدل و انصاف و خلق نیکو و کرم و حلم و تواضع و سیاست

(۹) ه. دارد: اورا

(۱۰) ف. زیاد دارد: شده

سرد

(۶) ه. دارد: مه

(۷) ف. کیج

(۱۰) ف. دارد: و

۱۱. ۱۲. ۱۳.

۱۴. ۱۵. ۱۶.

۱۷. ۱۸. ۱۹.

۲۰. ۲۱. ۲۲.

۲۳. ۲۴. ۲۵.

عریضه حجاج حکمی از دار الخلافه صادر شده بود که محمد بن قاسم (f. 5b) ابن عم خود را بجهت تسخیر ولایت سند تعیین نموده ساختگی لشکر از بیت المال بغداد نماید، حجاج در عرض یکماه استعداد پانزده هزار کس از انبجمله شش هزار سوار و شش هزار جمازه سوار و سه هزار پیاده نموده عازم سند گردانید، و سی هزار درهم بجهت خرج همراه ساخت، تا بوقت ضرورت صرف^(۱) لشکر نماید. و عزیمت این لشکر در سنه اثنی و تسعین از هجرة بوده، و العلم عند الله.

ذکر انتقال سلطنت سند از حکام سابق^(۲)

به چیچ^(۳) بن سیلاج برهمن

۱۰. ناقلان اخبار و ناقدان سخن گذار چنان اخبار می نمایند که الور شهری بود بغایت عظیم بر کنار آب مهران، مشتمل بر عمارت های عالی و قصر های مشید و باغات پر اشجار کثیر الاثمار، و از امتعه و اسباب تمدن هر چه مقیم و مسافر را آرزو میشد درو^(۴) موجود بود، و مالک تصرف و صاحب اقتدار اطراف و اقطار آن بلاد و دیار سیهرس^(۵) رای^(۶) بن ساهسی^(۷) بود؛ و چون ۱۵ سیهرس رای نیک نهاد و عدالت منش بود، و همواره رقاب^(۸) قواطب خلق زیر بار اجناس اعطاف و اصناف الطاف او بود، جمهور طوائف انام از خواص و عام کرامتثال (f. 6a) بر میان جان بسته در فرمانبرداری او قیام می نمودند، و حدود مسالك ممالكش از ناحیه شرق تا حد کشمیر و قنوج، و از جانب غرب تا مکران و کنار دریای محیط که بندر دیبل باشد و^(۹) اکنون ۲۰ مشهور به بندر لاهوریست^(۱۰)، و از طرف جنوب تا حد صورت بندر^(۱۱)

(۸) ف : «اوقات» بجای «رقاب»

(۴) م ندارد : درو

(۱) م : خرج

(۹) م ندارد : باشد و

(۵) م : سهرس

(۲) ف ندارد : سابق

(۱۰) ف م : لاهری

(۶) ف ندارد : رای

(۳) د ف : «به داهر بن چیچ»

(۱۱) م ندارد : بندر

(۷) ف : شاهی

و آن سهو است

در آوردند ، و خلیفه مرحوم بجهت کین و انتقام آن طایفه ملوم^(۱) لشکری
 بآن مرزوبوم^(۲) نامزد فرموده بود^(۳) ، و درین اثنا مریض گشته رخت
 وجود بعالم بقا کشید ، و الحال اهل اسلام همچنان در حبس کفار مانده^(۴)
 اند . اگر حکمی صادر شود یکن^(۵) که آن مردم خلاص یابند و اموال نیز
 بدست آید . و چون تفرس^(۶) احوال و اوضاع اعداء از لوازم حزم و احتیاط ه
 است ، حجاج قبل از وصول جواب آن عرضه داشت دو مرد دانا را
 بناموسنی احوال سند و استعلام عدد عدو^(۷) و^(۸) لشکر آنجا (f. 5a)
 تعیین نمود ، و این قضیه را بهانه و تقریب ساخته منشوری به مصحوب آن
 دو مرد فرستاد . و دران ایام والی سند داهر بن جج بوده . چون منشور
 حجاج بدو رسانیدند ، از روی تعظیم و احترام تلقی نمود ، و مضمون را معلوم ۱۰
 کرده حمود و انکار ازین تفصیر کرد ، و اظهار براءت ذمه نموده به لسان
 بر تفاق مقدمات اخلاص و وفاق در میان آورد ، و به طریق تجاehl و استبعاد
 استفسار این واقعه نمود ، و گفت : کسان را^(۹) بجهت تفحص جمعی که این نوع
 بی ادبی نسبت ببلالزمان خلیفه کرده اند روان سازیم^(۱۰) ، تا اگر پیدا شوند
 نغز او سزا رسانیم^(۱۱) ، و آنچه برده اند باز ستانیده بخدمت خلیفه فرستیم^(۱۲) . ۱۵
 کسان را تعیین کرد ، و این دو مرد را چند گاه بطوائف الحیل نگاهداشته
 حراب غدر آمیز نوشت که در بندر دیل جماعة قضاة الطريق می باشند ، که این
 بی ادبی کرده اند . و دست تسلط ما^(۱۳) از گریبان آنها کوتاه است . ایشان
 از حقائق حالات سباهی و ولایت املاع حاصل نموده بخدمت حجاج
 رسیدند . و کیفیت احوال اهل^(۱۴) سند بسمع وی رسانیدند . چون در جواب ۲۰

(۱) ملوم	(۲) مرزوبوم	(۳) نامزد	(۴) کفار
(۵) یکن	(۶) تفرس	(۷) عدو	(۸) لشکر
(۹) کسان را	(۱۰) روان سازیم	(۱۱) نغز او سزا رسانیم	(۱۲) باز ستانیده
(۱۳) ما	(۱۴) اهل		

گفتار در ایراد بعضی از وقائع و بیان باعث فرستادن جنود اسلام و وفود کرام از دار السلام بغداد

در «تاریخ سند» مسطور است که در زمان خلافت عبد الملك خلیفه بعضی ملازمان را جهت خریدن کَنیزکان هندی و امتعه دیگر به سند تعیین فرمود، ^(۱) تا برخی از تجارت شام بآن مردم همراه شده بدیار سند رسیدند ^(۲)، و کَنیزکان و متاعی که درکار داشتند فراهم آورده از راه دریا معاودت نمودند. و چون به بندر دیبل، که درین ایام به بندر تهنه و لاهری مشهور است، رسیدند، جمعی ^(۳) از قنطاع الطريق بر ایشان ریخته اکثری را بقتل رسانیدند. و بعضی را دستگیر کرده محبوس ساخته اموال ۱۰ و اشیاء را بتاراج بردند، و چندی از آن مردم رخت حیات را بساحل نجات کشیده ^(۴) واقعه را بعرض ^(۵) خلیفه ^(۶) رسانیدند. عرق غیرت خلیفه در حرکت آمده لشکری نامزد فرمود، و در اثنای استعداد آن لشکر اجل بر خلیفه شینخون آورد ^(۷)، و خلیفه ^(۸) عازم مملکت (f. 11b) عقبی گردید و آن لشکر در توقف افتاد. و چون بعد از فوت وی ولد رشید او ولید بر مسند ۱۵ خلافت نشست و حجاج بن یوسف را بحکومت کوفه فرستاد. و او ضبط و ربط مهتمات عراقین نموده، بسر انجام امور مملکت کرمان و خراسان و سیستان پرداخت، و خبری از حالات ولایت مکران و سند معلوم نموده بخلیفه عرضه داشت ^(۹) نمود که بملازمان خلیفه که بجهت اکتیاف متاع ^(۱۰) رفته بودند، اهل سند بی ادبی نموده دست تصرف و تاراج باموال و متاع ^(۱۱) بردند. ۲۰ دراز کردند، و جمعی از ملازمان ^(۱۲) بقتل رسانیدند، و بعضی را بقید حبس

(۱-۱) این جمله در م موجود نیست	(۵) و ندارد : خلیفه	(۹-۹) این جمله در م موجود نیست
(۲) و : جمیع	(۶) و م : آورده	
(۳) و زیاد دارد : رسیده	(۷) و م : «نصب شمیر	(۱۰) و م زیاد دارد : را
(۴) م : «نزد، بجای «برض»	خونخوار فنا، بجای «خلیفه»	
(۵) م : «نزد، بجای «برض»	(۸) و م : عرضداشت	

ذکر جمعی از احوال ولید بن عبد الملک

بقول بعضی از مؤرخان ولید جناری بوده ستمکار . اما باعتقاد اکثر مؤرخان افضل خلفاء بنی امیه بود ، زیرا که (f.3b) مسجد جامع دمشق که مشهور است بجامع بنی امیه او ساخت . در تاریخ گزیده ، مسطور است که شش باره^(۱) هزار هزار دینار سرخ دران عمارت صرف نموده . و گویند ه هر روز دوازده هزار کس دران مسجد کار میکردند . و در مدینه^(۲) مسجد رسول الله صلی الله علیه وسلم را او وسیع گردانید ، و در بیت المقدس مسجد اقصی را نیز بتجدید عمارت نمود ، و هر نایبانی را قانندی داد ، و بمذومان^(۳) را از سایر برایا جدا کرده جهت ایشان وجه معاش تعیین فرمود . و در ایام خلافت او بلاد ما وراء النهر تا فرغانه و مملکت کابل^{۱۰} و سند و ملتان مفتوح گشت . و در تاریخ مرآة الجنان ، چنان مرقوم شده که ولید با وجود وفور جور کثیر التلاوة بود ، چنانچه در هر سه روز يك ختم قرآن میکرد ، و در ماه مبارك رمضان هفده^(۴) ختم بجای می آورد . و در تاریخ گزیده ، مسطور است که ولید در ایام خلافت خویش در راه بادیه برکهای آب ساخت ، و در دمشق دار الشفاء و دار الضیافت طرح^{۱۵} انداخت ، و بیش از و این رسم نبود . و وضع منار جهة بانگ نماز از مخترعات اوست . و قاتش در جمادی الاولی سنة ست و تسعین^(۵) اتفاق (f.4a) افتاد . و مدتی حیاتش چهل و نه سال و کسری بود ، و زمان حکومتش ه سال و هشت ماه و کسری . و ولید المتقم با الله لقب داشت ، و العلم عند الله سبحانه .

﴿﴾ جزء اول ﴿﴾

در ذکر فتح سند و تعیین^(۱) نمودن عسکر فیروزی اثر اسلام از دارالسلام
بغداد در زمان خلافت (f. 3a) ولید بن عبد الملک و وقائع محاربات
ایشان با لشکر کفار حق ناشناس و مدت حکومت
گماشتگان خلفاء بنی امیه و بنی عباس

کرائم محامد و اثنیہ^(۲) سزاوار ساحت عزت^(۳) آفریدگاریست که
ذوات و صفات طوائف انسانرا مختلف^(۴) و متفاوت آفرید، و واردات افعال
و صادرات اعمال سالکان مسالك حکومت و جهانبانی را متباین و متناقض
مخلوق^(۵) گردانید «فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ
۱۰ بِالْخَيْرَاتِ». و بعد^(۶) بر ضمائر قدسی سرائر اصحاب فطنت و یکاست مخفی
و مستور نماید که اهل تواریخ متفق اند برین معنی که فتح سند در زمان
خلافت ولید بن عبد الملک بسعی و اهتمام حجاج بن یوسف ثقفی بوده،
چنانچه علی بن حامد بن ابی بکر الکوفی در «تاریخ سند» که مشهور است به
«چیچ نامه» مسطور نموده، و محرر این اوراق^(۷) از تطویلات محلّ و عبارات
۱۵ ممل^(۸) احتراز نموده آنچه ضروریست^(۹) درین اوراق مرقوم می نماید
و بالله التوفیق .

(۱) م : تعیین	(۴) ف : ندارد : انسانرا مختلف	(۷) م : ندارد : این اوراق
(۲) م : ندارد : کرائم محامد و اثنیہ	(۵) م : ندارد : مخلوق	(۸) ف : بجل : م : بی محل
(۳) ف : ندارد : ساحت عزت	(۶) م : ندارد : و بعد	(۹) ف : ضرورت

شرف از وی زمین و آسمان را = بلندی داده قدر او^(۱) جهان را
اساس دین چنان داد استقامت = که آباد است تا روز قیامت

اما بعد^(۲) راقم این صحیفه محمد معصوم المتخلص به «نامی» بن سید صفائی
الحسنی اترمذی اصلاً و البکری^(۳) مکناً و مدقناً و المنتسب^(۴) الی سید شیر
قندر بن بابا حسن ابدال السبزواری مولداً و اتقدهاری موطناً و مرقداً
را^(۵) مدتیست که در خاطر فاتر این معنی خطور میکرده^(۶) که شمه از
(۱. ۲۱) و فائز فتح و احوال حکام سند در قید کتابت در آورد، و تتبع آثار
و مختص اخبار نموده مجموعه سازد. اما بواسطه عوائق روزگار ناسازگار
و واتی جریخ کج رفتار^(۷) از مکن قوت بمظہر^(۸) فعل نمی آمد، و باقتضای
الامور مرهونه باوقاتها، در^(۹) عقدت تویف^(۱۰) و تاخیر می ماند، تا ۱۰
درین ایام که قره عینی و ثمره فزادی میر بزرگ جعله الله من عبادہ الصالحین
باعث تعری و تألیف و سبب^(۱۱) تسوید و تصنیف این نیمقه گردیده^(۱۲) علت غائی
این ولیفه گشت. لایحاله متوجه تسوید و ترصیف این اوراق گردید^(۱۳).
باشد که از مطالعه اسوال تربیت یانگان بهد امکان و گذشتگان بنی نوع انسان
بیرازم خبر و شر و مواد نفع و خیر و قوف و اطلاع حاصل نموده، بحسن ۱۵
سیرت هوشندان آگاه و بیکو صفات بارگاه^(۱۴) اقتدا^(۱۵) یابد؛ و به سنن
سبیه^(۱۶) و اخلاق رضیه آن زمره علیه اقتدا کرده، از شیوة ناپسندیده اهل
حیث و خلقت و خصائل ایشان^(۱۷) و شیمة ردیه ارباب بظالت و عطلت
احساب و احتراز نماید، و من الله التوفیق والعصمة والعون.

(۱) ف. کبود
(۲) ف. کبود
(۳) ف. کبود
(۴) ف. کبود
(۵) ف. کبود
(۶) ف. کبود
(۷) ف. کبود
(۸) ف. کبود
(۹) ف. کبود
(۱۰) ف. کبود
(۱۱) ف. کبود
(۱۲) ف. کبود
(۱۳) ف. کبود
(۱۴) ف. کبود
(۱۵) ف. کبود
(۱۶) ف. کبود
(۱۷) ف. کبود

جزء سیوم — در ذکر ایالت حکام^(۱) ارغونیه .

جزء چهارم — در ذکر انتقال ولایت سند بحیطه تسخیر بندگان درگاه و امراء و حکام که ازان درگاه بحراست و حکومت این ولایت مقرر شده اند، تا زمان تحریر این صحیفه که موسوم است به «تاریخ سند» و الله المستعان و علیه^(۲) التکلان .

سپاس و ستایش^(۳) مالک الملکی را که بمقتضاء حکمت شامله خود نظام مهام عالم و انتظام امور بنی آدم بوجود سلاطین عدالت آئین منوط و مربوط گردانید و کلام صدق انجام «لولا السلطان لأكل الناس بعضهم بعضا» مؤید این معنی است، لمؤلفه مثنوی^(۴) :

۱۰ خداوندی که بی شبه است و مانند * بقدرت بر خداوندان خداوند
خداوندی که اورا نیست همتا (f. 2a) * گوا بر هستی او جمله اشیا
نظام مملکت از خسروان داد * ز عدل خسروان زیب جهان داد
نباشند ار بدوران بادشاهان * شود از حادثات این دهر ویران
و صلوات زایکات و تحیات نامیات بر سید کائنات که رفعت لواء نبوتش
۱۵ از فحواى «كنت»^(۵) نیئا و آدم بین الماء و الطین « پیداست، و رایت بلند
آیت^(۶) رسالتش از مقتضای «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»
هویدا، صلی الله علیه و آله و اصحابه اجمعین و التابعین لهم باحسان^(۷) الی
یوم الدین، لمؤلفه^(۸) مثنوی :

محمد گر نخست آمد وجودش * جهان موجود از فیضان^(۹) جودش
۲۰ چنان بگرفت گردون را بشوکت * که بر چرخ برین زد پنج نوبت

(۱) م ندارد : باحسان

(۴) م : شعر

(۱) م ندارد : حکام

(۸) م ندارد : لمؤلفه

(۵) و ندارد : از فحواى كنت

(۲) م : إلیه

(۹) ح م : «شد از فیض»

(۶) و ندارد : و رایت بلند

(۳) م : «بی قیاس، بجای

بجای «از فیضان»

آیت

«و ستایش»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در مختار صایه کار آگیاں عالم فی اساس^(۱) و حواطر را که هوشمدان
 حتی شاس معی و مستور عموهد بود، که این صمیمه ایست^(۲) لطیفه مشتمل
 بر احصار فتح سد و وقائع حرب لشکر اسلام با عسکر کفار بد فرحام،
 و مدت حکومت گانشکان حلفاء بی امیه و عباس، و حکامی که بعد از انقضای
 رمان ایشان لواہ حکومت در بلاد سد افراشته اند، و ذکر استیلاء حکام
 اعرابیه و مدت حکومت ایشان^(۳) و وقائع محاربات و تسخیر نمودن بعضی
 بلاد و ولایات، و حقائق امیر نارمان انقراض حیات ایشان، و انتقال
 ذات^(۴) این ولایت تحت فرمان روائی مدکان حضرت خلافت پساهی ظل
 تہی حلال الدین محمد اکبر بادشاہ ماری حلد الله ملکہ و سلطانہ (۱۱۱۱) ۱۰
 و امان علی العالمین زہ و احسانہ، و ذکر حکام و امرائی کہ اراں درگاه
 مملی حکومت و ایالت نکر^(۵) و سیستان و تہتہ تعیین شدہ^(۶) اند، و این
 صحفہ می^(۷) است بر چهار جزء:

جزء اول - در ذکر فتح سد و رمان حکومت متسان حلفاء بی امیه
 و بی عباس.

جزء دوم - در ذکر بادشاہان کہ فناءک محروسہ ہد داشته اند و سد بر در
 تحت تصرف گانشکان^(۸) اشارت ہودہ، و ذکر حکومت مردم
 سمرہ و سندھ^(۹)

۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱
۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷
۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳
۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹
۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵
۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱
۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷
۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳
۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹
۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵
۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱
۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷
۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳
۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹
۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵

اکنون باید که تشکرات صمیمانه خود را از اجابی که در اتمام این عمل
مباشرة یا غیر مباشرة باعث تشجیع و ترغیب شده اند اظهار کنم، بالخصوص
از آقای دکتر محمد بذل الرحمن مدیر اسمعیل کالج که در نشر این کتاب مستطاب
ساعی شدند؛ و از دوست گرام آقای محمد عبد الله چغتائی که چهار کتبه میر
و مصوم را از بلده ناکور کشف نموده، بمن ارسال داشته مرهون منت
ساختمند؛ و نیز از آقایان سید علی محمد راشدی، و محمد حنیف صدیقی، و الحاج
محمد صدیق میمن، و علاؤ الدین سمنه، که مخطوطات خود را بمن عاریت
دادند. و در آخر تشکر و امتنان دارم از نلیز خود آقای احمد دادرگر،
ایم - ای، که در ترتیب فهارس رجال و اماکن دستیاری کرده است.

عمر بن محمد داود پورته

باندیره، غره رمضان المبارک ۱۳۵۶ هـ

مطابق ۵ نومبر ۱۹۳۷ مسیحی

انتهی مقدمه

۵ - نسخه س

این نسخه نزد سادات معصومی به بلده سکر قدیم می باشد و بر ۲۷۰ ورق مشتمل است. ورق اب و ورق ۲ الف خیلی باسلیقه تذهیب کرده و جداول سطور زرد و سیاه و آبی دارد. کاغذش جدید و حجمش $۸ \times ۵\frac{1}{4}$ اینچ و هر ورق دارای ۱۲ سطر است. متن تاریخ بر ورق ۲۵۸ ختم میشود، و بعد از آن يك تتمه تألیف بیگ محمد بن زنده علی در احوال نوابان مغلیه تا سنه ۱۰۷۸ هـ شروع میشود. اسم کاتب و تاریخ اختتام کتابت را ندارد، و چون مصحح فرصت نداشت فقط بتطبیق بعضی الفاظ مشکوک اکتفا نمود.

۶ - نسخه ر

این نسخه نزد دوست گرامم آقا سید علی محمد راشدی است، که از کتابخانه پیر غلام مصطفی ولد پیر حزب الله شاه حاصل نموده و با نسخه سادات معصومی مقابل کرده. اسم کاتب حاجی عبید الله ولد حاجی میان محمود گاد است که ساکن شهر صدر بوده و این نسخه را برای خلیفه محمد احسان ولد خلیفه میان محمد پناه کپهر در غره ماه محرم سنه ۱۳۲۳ هـ مطابق تاریخ ۸ ماه مارچ سنه ۱۹۰۵ م نوشته، و خلیفه دوست محمد ولد خلیفه خوش محمد تنیه ساکن میروخان در سنه ۱۳۲۴ هـ مطابق ۱۹۰۶ م آنرا تصحیح نموده. و این نسخه مشتمل است بر ۲۳۳ صفحه ورق دیوانی.

بعلاوه این نسخ مذکوره ترجمه انگلیسیء تاریخ معصومی از آن کپتان مالت (G. G. Malet) که بدربار میر علی مراد خان والی ریاست خیرپور مأمور مقیم بود، و اقتباسات از تاریخ معصومی که ایلیت در «تاریخ هند» جلد اول درج نموده، و ترجمه تاریخ معصومی بزبان سندی تألیف دیوان نندیرام (۱۸۶۱ء) که الآن معدوم است برای تصویب متن نیز از نظر گذشت.

کنند (۶) . ای بر حوردار... تحریر یافته . و اگر کسی درین کتب فتح نامه حجت نماید حجت او برحق بیست . این دو کلمه برای دستنویز نوشته شده . بتاریخ بیست و یکم ماه رمضان مبارک
 سه ۱۱۸۴ هـ .

این نسخه علاً ما نسخه د موافقت دارد .

۳- نسخه م

این نسخه در مکتبه محمدی متعلق مسجد جامع مدنی موجود است ادعای
 تاریخ معصومی در حالات سلاطین سده . . خیلی کهنه و کرمخورد است
 و بعضی اوراق از بدن مفقود شده ، و کلماتش بر پاره شده ، و این حجت
 این کتاب و تاریخ استنساخ از بین رفته . مهربان مالککش که اسم او نیز مخفی
 شده است حامل سه ۱۱۳۸ هجری است . اوراق اخیراً خصوصاً خیلی معیوب
 است . و ما این حروف فارسی پ چ گ و حروف عربی ب ح ک و فرقی
 میکند . و لهذا برای تصحیح بعضی اسمهای اعلام معید ثبات شده . حقیقتش
 سلفیق و از خط ف تشنگ تر است .

۴- نسخه ح

این نسخه در اصل از آن یواب خدا داد خان مؤلف کتب و اب تاریخ
 سده . . و در میان حروف دوست گرام آقا محمد حبیب بن الحاج
 محمد صالح صدیقی ، ی . ای ، ایل ، یل . ی . در لارکانه آمده ، و او مرحمت
 و به این نسخه . و علاً موافقت با نسخه د دارد ، اما بر این علامت
 که به یاد یکی قرآنی است . و در آخر یک اصل مختصر
 . . که گوید معصوم خود الحاق کرده ، و ما آنرا در
 نسخه د و ح و ی خود ثبت کرده ایم . این نسخه در میان حور
 و به این نسخه . و تاریخ کهنه و کرمخورد

(W. H. Coxe) آمده، و مشارالیه مطالعہ آنرا بغرہ حزیران آغاز نمود و پانزدهم تموز باتمام رسانید، و بنظر میاید کہ این نسخه را از نواسہ ہای ظفر خان خریدہ . بیست سال بعد یعنی در سنہ ۱۷۸۷ م باز بدست ہینری جورج قون (Hen. Geo. Quin) رسیدہ . پس ازین معلوم نیست کہ چطور بمکتبہ آقایان ہیفراہ یافتہ .

این نسخه مشتمل است بر ۱۹۴ ورق، و ہر ورق ۱۵ سطر دارد، و در نستعلیق عادی ہندی نوشتہ شدہ . و عناوین قرمزی و صفحہ اول مذہب و جداول مطلا و آبی دارد، و حجمش $۹\frac{1}{4} \times ۵\frac{3}{4}$ انچ . و بطور کلی (باستثنای بسیار قلیلی) پ و چ و گ فارسی را مانند ب و ج و ک عربی مینویسد، و در کتابت مابین آنها هیچ فرق نمی گذارد، وما در طبع برای دفع التباس ہمہ جا با و جیم و کاف فارسی را پ چ گ می نویسیم بطرز حالہ .

۲ — نسخه ف

این نسخه در کتابخانہ ملا فیروز در کما اریٹنٹل انسٹیٹیوت بہ بمبئی موجود است، بلقب « تاریخ معصومی فتح سند » و خطش نستعلیق . اما ازین قرار کہ کاتبش ہندوئی بودہ و چندان درک فارسی نداشتہ بعضی الفاظ را بطور درست استخراج نکردہ و بعضی جاها عبارتش مختل است و چندی فراغ دارد، و کلفنش اینطور است :

« و ہذہ الرسالۃ از روی نسخہ بر خوردار (؟) اقبالمند دولہ رام پسر (؟) پہلاد داس بناسی ۲۵ شہر شوال ۱۰۸۵ نکدر راجکنات بلدہ تہتہ نزدیک دوکان سامن ہند و باتمام رسید . تمت تمام شد، کار من نظام شد . »

و بر ظہر ورق آخرین این فقرہ را دارد :

« این کتاب فتح نامہ سند بدستخط جسونت راء (؟) کھتری لالہ

تا که از مطالعه احوال گذشتگان درس عبرت گرفته باخلاق رضیه متصف و از عادات ردیه محترز شود .

تاریخ معصومی بحیث قدامت بعد از چیچنامه اول کتابیست که از تاریخ سند صحبت میکند . تاریخ طاهری و بیگلار نامه و ترخان نامه و تحفة الکرام که بعد از آن تألیف شده همه تابع و عیال آن هستند ، و از آن اقتباس میکنند . لاسیما تحفة الکرام که در اغلب جاها عبارت معصومی را حرفاً بحرف نقل میکند و گاهی باختصار اکتفا مینماید . و صاحب مآثر رحیمی و قتیکه ذکر احوال حکام سند میکند تاریخ معصومی را درین خصوص بر طبقات اکبری ترجیح میدهد . جزء آخرین کتاب که بر احوال سلطان محمود خان بکری و فتح سند پائین بر دست خانخانان مشتمل است از حیث اعتبار پایه عالی دارد ، زیرا که اکثری وقایع را مصنف برأی العین مشاهده کرده و در آنها شرکت داشته است . و ذکر سلطان محمود خان را سال بسال ثبت نموده که گویا در حضرت وی بحیثیت نامه نگاری بوده ، و آلا اینچنین دقت گیری از مورخ دیگر میسر نمی شد . گذشته ازینها در آخر احوال میرزا شاه حسین ارغون و میرزا عیسی ترخان و سلطان محمود ترخان ذکر فضلا و علمای آنزمان کرده ، و اگر میر معصوم درین سمت توجه نمی نمود اسم و رسم این همه بزرگان کالعدم میشد و کسی از وجود ایشان نشان نمی داد . نیز از لحاظ طرز انشاء و سلاست عبارت و خلو از استعارات بارده و تراکیب مغلقه تاریخ معصومی در میان تاریخهای دیگر درجه ممتاز دارد . رویهمرفته تاریخ معصومی بواسطه این جمله وجوہات يك منبع تاریخی است که از بی اعتنائی ادبا تا حال طبع و نشر نشده است .

نسخ تاریخ معصومی

نسخ تاریخ معصومی بسیار است و در جاهای مختلف منتشر .: چندی در متحف بریطانی موجود است ، یکی در اداره هند در لندن ، و یکی در

تاریخ و سبب تالیف و اهمیت تاریخ معصومی

و بعد از آن بدین ترتیب کتب نهضت فرموده^{۱۱}. از طرف دیگر در خصوص
نقص جامع انجام این تاریخ و جوانی که از جبهه نامه اخذ کرده اگر قدری تعمق
و حیرت می یابد. و صفحات بلاذری یا یعقوبی تصحیح می نمود گاهی
بعین غلط فاحش مرتکب نمی شد. همچنین غالباً تمام صفحات تاریخش بعد
از فتح عرب تا نهضت شاه یک ارغون و بعد از آن ذکر غرائب سیوی
و قشاطر و توبلی تاریخ می نمود، و ذکر احوال سلاطین دهلی که در ضمن
این صفحات آورده می توان از کتب تاریخ سابقین مانند طبقات ناصری
و تاریخ مبارکشاهی و طبقات اکبری بیست و تفصیل معلوم کرد. و شاید
سبب این اهمال پیری و کفرستی اوست زیرا که تاریخ معصومی را در اواخر
عمر که شصت و پنج ساله بود نوشته. و لیکن مع ذلک تاریخ معصومی مزایای
دیگر دارد. که الآن بذکر آن می پردازیم.

تاریخ و سبب تالیف و اهمیت تاریخ معصومی

در معصوم در هیچ جا تاریخ کتابت تالیف خود را واضح نوشته.
ولی: من ۱۲۴، من ۱۶-۱۷، چنانکه ذکر مرمت قلعه بهکر بر دست شاه
گردد. میگوید که تا این زمان که سه و تسع و الف است همان قلعه موجود
است. از این فریفته می توان نتیجه گرفت که تاریخ سند را در حوالی سه
۱۰۰۰ هجری نوشته است.

اما سبب تالیف این کتاب مستطاب چنانکه مصف خود در مقدمه
را بیان کرده است که آفرای می فرمود خود میر بزرگ در فید تحریر آورده

در این تاریخ و سبب تالیف و اهمیت تاریخ معصومی

در این تاریخ و سبب تالیف و اهمیت تاریخ معصومی

در این تاریخ و سبب تالیف و اهمیت تاریخ معصومی

در این تاریخ و سبب تالیف و اهمیت تاریخ معصومی

المعروف به «تاریخ معصومی» درین زمینه بکفایت او گواهی نمیدهد. در تمام نسخهٔ تاریخ فقط سه کتب تاریخ را نام برده: تاریخ مرآة الجنان^(۱) و تاریخ گزیده^(۲) و چچنامه^(۳)، گویا بر هیچ کتب تاریخ عربی و فارسی اعتماد نکرده یا عمداً آن مصادر را در پس پشت گذاشته جمیع مواد تاریخ معصومی را من تلقاء نفسه ایراد کرده است. اگر بدقت نظر کنیم خواهیم دید که در تمام حقایق تاریخی از همدم خود خواجه نظام الدین احمد هروی بهیچ وجه سبقت نبرده، و هیچ اضافهٔ معتدبه نکرده، حتی در وقایع چشم‌دیده: مثلاً در محاصرهٔ بوهری نزدیک نصرپور نظام الدین بخشی و ملا عبدالباقی نهاوندی مؤلف مآثر رحیمی هر دو اشعار دارند که چنان تنگی و عسرت در لشکر خانخانان راه یافت که اکبر بادشاه او را دو لك و پنجاه هزار روپیه و يك لك من غله با چند توب بزرگ و تویچی بسیار مصحوب رایسنگ بکومك خانخانان ارسال نمود^(۴)، این حقیقت را میر معصوم در تاریخ خود اظهار نکرده. و جزء اول تاریخش که مبنای آن بر چچنامه است خیلی مختصر و مملو از اغلاط تاریخی است. مثلاً در ایراد وقایع سلسلهٔ براهمه گوید که بعد از چچ پسر کلان او داهر جانشین او شد^(۵)، و ذکر حکومت چندر برادر چچ که بعد از او بر تخت نشست از میان برده، و نیز در ترتیب حمله محمد بن قاسم اشتباه کرده. بزعم او محمد بن قاسم اولاً نیرن کوت را محاصره کرده و بعد به دیبل رفته محبوسان اهل اسلام را آزاد ساخته، حالانکه از قرار خود چچنامه و تواریخ عربی مانند فتوح البلدان و تاریخ الیعقوبی محمد بن قاسم اولاً قلعه دیبل را گرفت

(۱) راجع متن، ص ۵، س ۱۱.

(۲) راجع متن، ص ۵، س ۴.

(۳) ایضاً، ص ۴، س ۱۳-۱۴؛ ص ۶، س ۴.

(۴) ضبقات: جلد دوم، ص ۴۱۴-۱۵؛ مآثر رحیمی، جلد دوم، ص ۳۶۲-۶۳.

(۵) راجع متن، ص ۱۶، س ۸-۹.

کرده همه شبگیر بر منزل دور = تو خفته بره بانگ جرس میشنوی
 يك حصه عمر من بنادانی رفت = يك حصه ازان چنانکه میدانی رفت
 يك حصه به پیوده به یگار گذشت = يك حصه بافوس و پشیمانی رفت
 نیز پنج مثنوی باسم خه در تتبع خه یا پنج کنج نظامی بنظم آورده،
 و از یکی از کتبه ها که آقای چغتائی بمن فرستاده معلوم می شود که آنرا در
 سنه ۱۰۱۳ هـ بانعام رسانیده. اسم مثنوی که مقابل هفت پیکر نوشته تا الآن
 کشف نشد؛ اسمای بقیه چهار مثنوی حسب ذیل است:

۱- معدن الافکار مطابق مخزن الاسرار

۲- حسن و ناز (۱) مطابق خسرو و شیرین

۳- اکبر نامه مطابق سکندر نامه

۴- پری صورت مطابق لیلی و بجنون

حلی حای ناسف است که این همه مثنوی ها مفقود شده.

(۵) میر معصوم را در عهد خود یکی از مؤرخین معتبر می شردند. صاحب
 مآثر الزمرا بناریندانی او مقرر است، و در جلد اول، ص ۶۶۳، که از طبقات
 اکبری تألیف خواجه نظام الدین احمد هروی صحبت میکند گوید که «مثل
 میر معصوم بهکری و غضیره اهل کمال دماز تألیف آن بوده اند، و در جلد
 سوم، ص ۲۳۶-۲۳۷، گوید: «اتفاقاً دران ایام تألیف طبقات اکبری در میان
 بود» محدث میر که در ناریندانی پیکانه روزگار بود در گرفت، چنانچه خواجه
 محمدعلی مصاحبت و همدمی میر دران نسخه نموده. «یشتار شهادت بیکانگی
 ... علوم تاریخ، فتن نمی شود، و ما یقیناً تحقیق نمی توانیم بگوئیم که علوم
 ... را که تحصیل کرده، یعنی لا اقل تألیف و جلدش نمی تواند باشد»

- ۱ چون گریه من دید نهان کرد تبسم
 پیداست که گریه من بی اثری نیست
- ۲ در عشق نشه ایست که عشاق خسته را
 ذوقیست در فراق که اندر فراق نیست
- ۳ داد پیغام بقاصد مه من خنده کنان
 ظاهر است از سخن او اثر خنده هنوز

و این چند رباعی از نتایج فکر صافی اوست :

آنها با خود در انجمن باید بود * با خویش همیشه در سخن باید بود
 هم بلبل و هم گل چمن باید بود * دیوانه کار خویشتن باید بود
 که نالم و که ز ناله خاموش کنم * باشد که ز جانی سخت گوش کنم
 فارغ ز خیال تو نیم یک نفسی * ترسم که دگر نفس فراموش کنم
 ای آنکه بر آن رخت نظر می باید * چشم تو ورای چشم سر می باید
 خواهی که ز عشوهاش غافل نشوی * در چشم دلت چشم دگر می باید
 جویای جمالش ارچه بسیار بود * هر دیده نه لائق رخ یار بود
 هر کفر نه اندر خور زنار بود * هر سر نه سزاوار سر دار بود
 در مذهب ما بجمله یکسان می باش * در دایره کفر بایمان می باش
 این است طریق عشق جانانه ما * زنار بگردن و مسلمان می باش
 ز که دل ازین و آن پر از کینه کنی * تا چند بزر سینه چو گنجینه کنی
 ز که نبود که تیره سازی دل را * آن کار بود که دل چو آئینه کنی
 ز که پیش روزگار اندر گزید * عیب دیگران مکن تو هم زان گزید
 بر روی ز آویز زامن خویش * ز می دوسه روزی که درین روز
 غریب ز حیرت کس میشنوی * آواز در پیش و پس میشنوی

۱- بی‌سبب دور حواص گذشت هیچ - غفلت نشد کم از دل آلود روزگار
۲- غریب و سر و در و قبا ی مار - دامن کشان بجهت دنیا در افتخار
۳- امل نکردن و کار عمل حرام - بیچاره آدمی که گرفتار کار و بار

هنگام رفتن است نکاید همرازان - تا بعد زین قرار گیریم به بر دیار
مرگ برادران همه دیدیم و دوستان - وین نفس شوح چشم نمی کرد اعشار
ن که به سال و جوانان ماهر و - نگذاشتند حسرت گیتی یادگار
حرم با نعل عریان گذر کنیم - ران بیشتر که دیده شود خاک رهگذار
سیار جوان من و تو یابید و نگذرد - بر خاک دیگران که به یدد ران عمار
باغ مبد سر شد آخر گلی بچینی - مشکین درخت عمر که شایسته میوه دار

وله در مساحات

۱. بی مره حاکم تر ما همان شود و اما که کرده ایم یکایک عیان شود
 ۲. ارب فصل خویش محشوی مدورا آدم که غارم سر آسمان شود
 ۳. حاره آدمی که اگر خود هزار سال مهلت یابد از اجل و کامران شود
 ۴. درین حدیث رفتن را ببرد ماحد هزار حسرت از بهار و ان شود
 ۵. و منتهی هلاک فتنه کشی و خود تر از عمل نماید و فی نادمان شود
 ۶. در حدیث که در وقت قصص روح چون سگرم دبدو ما خود نشان شود
 ۷. سه که آشنای آن عالم خوشگوار شه سی شهادت ما در دهان شود
 ۸. سه که محش که در ادر آن من قول رین موافق صدق حقایق شود
 ۹. سه که غایت شش در بهر مدار مرغ بر آید و بر آتشین شده

۱۰۰۰ دینار ... ح ... است را شرح کرده است

۱۔ جو شخص سے آگے اور ذرا دور ہو جائے

• شمس سال کیم و روز

از در بخشندگی و بنده نوازی * مرغ هوا را نصیب ماهی دریا
 قسمت خود میخورند منعم و درویش * روزی بخود میخورند پشه و عنقا
 حاجت موری ز علم غیب بداند * در بن چاهی بزیر صخره صما
 جانور از نطفه میکند و شکر از نی * برگ تراز چوب خشک و چشمه زخارا
 شربت نوش آفرید از مگس نحل * نخل بر آور کند ز دانه خرما
 از همگان بی نیاز و با همه مشفق * از همه عالم نهان و بر همه پیدا
 پرتو راز سرادقات جلالش * از عظمت ما ورای فکرت دانا
 خود نه زبان در دهان عارف مد هوش * حمد و ثنا میکند موی بر اعضا
 هر که نداند سپاس نعمت امروز * حیف خورد بر نصیب رحمت فردا
 ما نتوانیم حق حمد تو گفتن * با همه کرویان عالم بالا
 نامی از آنجا که فهم اوست سخن گفت * ورنه کلمات فهم کی رسد آنجا

وله در نعت پیغمبر صلعم

توحید کائنات که تهلیل انبیاست * بعد از ادای نام خدا نام مصطفاست
 یا معشر الخلائق صلّوا علی النبی * آنکو غبار مرقد او مروه و صفاست
 عطرش دماغ جان جهان تازه میکند * کو مشک چین که بوی جبین از خطا نخواست
 در گوش هوش اهل محبت رسالت * از صدق امر فاتبعونی سخن سراست
 گسترده بزم قرب تو در بارگاه قدر * سیر تو بر مدارج معراج کبریاست
 من کیستم بمدح تو یا چیست نظم من * جائی که خالقت بصفت صاحب ثناست
 کس راز جن و انس و ملک با وجود فضل * روشن نشد که حد کمال تو تا بجاست
 جان پرور است نظم من اما بنعت تو * یا مصطفی بغیر تو گردم زخم خطاست
 باشد که بشنوم ز بلالت شبی بخواب * کین نامی از غلام غلامان مصطفاست

در آخر عمرش گفته

باد خزان وزید و فرو ریخت نو بهار * عمر عزیز رفت و نکردیم هیچ کار

(ج) میر معصوم شاعری خوشگو بوده و تخلص و نامی، داشته و عبد القادر بدایونی (۳، ص ۳۶۶) گوید که سلیقه درست در شعر و معا و طبعی بلند و فطرت عالی دارد. صاحب دیوانست. يك نسخه دیوان نامی نزد سید نور علی شاه معصومی موجود است. سید علی محمد راشدی تمامی آنرا بقلم خود نقل کرده، و بنده اشعار ذیل را ازان منتخب کرده ام. و خیلی جای تحسین است که در تمام دیوان قصیده‌ای در مدح کسی یافت نه شد. ابتدای دیوان باین غزل میشود:

باده از ابتدای سخن تا به انتها ۰ صلوات بر روان روان بخش مصطفی
 میهمی و عیدش آیت اِنِّ اَنَا التَّزْوِیْزُ ۰ گاهی کند بزمه استغیثوا بدا
 زان رو که شد غبار دلت باد را نصیب ۰ اِنِّی وَجَدْتُ قَرَّةَ عَیْنٍ مِنَ الصَّا
 بِیْنِیْ که در هوای تو خواهد سپرد جان ۰ در هر دو کون وصل تو می خواهد از خدا
 و له در غزل

مگر ز سوزش من ناله‌ئی یافت خبر ۰ که نفس میزندش شعله ز سوراخ جگر
 بر آتش غیبت عشاقی بنرس ای زاهد ۰ برق آور سحری می جدد آنجا مگرد
 گفتنش عمر منی خوش مگر گفت خموش ۰ عمر هر چند که خوشتر گذرد شیرین تر
 و له در غزل

نرم بکنند مرا و تو شادان چه گویمت ۰ احوال دود سینه نالان چه گویمت
 که شمع آتشا کنش بیگانه سوز من ۰ آخر به کافری به مسلمان چه گویمت
 گفتم که مشک است مرا، می کشم تو را ۰ کشنی و مشکلت نشد آسان چه گویمت
 صبح مژده یار تو ببارد دمیده باد ۰ پس مافقی ز شام غریبان چه گویمت
 و له در حمد یا رب تعالی

ای دقت سام آورد دانه صانع و پروردگار و حق و نور
 که سحر حسه‌ئی مفر و آدم صورت سوس آفرید صورت رب

سکهر که وطن اوست. آنرا از عمارات عالی و درختهای بر و غیره زیورها پوشانیده. و در میان دریای پنجاب (ای مهران یا دریای سند) که در گرد و پیش قلعه بهکر جاریست عمارتی 'ستیا سر' نام بنا نهاده که در روی زمین نیست، و تاریخ آنرا 'گنبد دریایی' (۱۰۰۷) یافته. و گویا خانه خود را بالای کوهی که مشرف بر باغات و دریای پنجاب است آنچنان ساخته که کسی در عمل بمثل وی نشان نمی دهد. اولاً مناره (که الآن بمناره معصومی مشهور است) که مناره ماندو و دهلی يك كهست (۴) بودند. يك حصه او از خشت پخته است، اما گویا ریخته اند و درست کرده. مقابر پدر و برادر خود زیر آنها (۴) نمود، و آیات و احادیث که مدلل بر مغفرتست بالای قبر خود در آن گنبد بخط کتبه کنده، و بر تعویذ قبر نود و نه نام باری تعالی نوشته. شصت سال ازین عمارت گذشته، رخنه در وی راه نیافته. اما در عمارت حویلی دست تصرف را کوتاه داشته، تمثیل عمارات سائر الناس کرده. میفرمودند که بر عمر اعتماد نیست. بعد از وفات این بنیاد حویلی مندرس شود. آلا بر در خانه خود متصل مسجد بدر^(۱) باغچه در اراضی بیست (۴) ییگه راست ساخته، گلهای و درختهای میوه دار نشانده که تفرجگاه عالم است^(۲). القصه میر معصوم يك بانی آثار تاریخی و کتبه نویس برجسته بود. و عقیده اش این بود که بنای این چنین عمارتها سبب خلود آدمی میشود، چنانچه این بیت او بر آن دلالت میکند:

✽ توان کردن تمام عمر را مصروف آب و گل ✽

✽ که شاید یکدمی صاحب دلی در وی کند منزل ✽

(۱) عبارت مختل است ولیکن مقصد واضح.

(۲) دوست گرام آقا سید علی محمد راشدی مدیر اسبوعیه 'ستاره سند' مقاله مفصلی بر آثار میر معصوم در بلده سکهر و رهبری و حوالی آن در 'بهار نمبر' اسبوعیه مذکوره، سال ۱۹۳۶ م، نشر نموده است، و نیز آقای پروفیسور محمد شفیع در مخزن اورینتل کالج، ماه اگست ۱۹۳۷، وصف این آثار کرده است، لهذا درین باب زیاده تر صحبت کرده نمی شود.

سکهر واقعست ، و بالای آن يك بنای سنگی مرتفع است که گویا خود در ایام زندگی مقدماً ساخته . سن تعمیرش (۱۰۰۲ هـ) ازین اشعار استخراج میشود :

امیر سید فاضل محمد معصوم * بروی کوه بنا کرد منزلی به شکوه
عجب خجسته مقامی که خلق میآیند * پی زیارتش از هر طرف گروه گروه
چو از دیبر خرد سال این بنا جستم * قلم گرفت رقم زد «عمارت سر کوه»

میر معصوم شخصی زاهد و متقی بود و همت و سخاوت را بجائی رسانیده بود که تا مردم اجلاف بهکر را نیز سوغات از هندوستان می فرستاد ، و برای اکابر و اصاغر شهر مسانه و مشاهره و میاومه و فصلانه و جمعی مقرر نموده بود ، اما آخرها که بوطن رفت آن حسن سلوک نماند و بنابر وجهی مردم ازو متأذی گشتند . گویند آبادگار بنوعی بود که تقلید میکرد که در محال جاگیر پاره جنگل برای شکار نگاه دارند^(۱) .

پسرش میر بزرگ که برای او «تاریخ سند» را تصنیف نمود در بدایت امر یکی از چوکیداران اکبر بادشاه بود . در ایام بغاوت سلطان خسرو پسر جهانگیر او را مسلح از میان راه گرفته آوردند . کوتوال ظاهر کرد که این هم شریک فتنه است . او انکار کرد . جهانگیر از وی پرسید ، پس درینوقت سلاح چرا پوشیدی ؟ گفت وصیت پدرم هست که شب چوکی با سلاح باشی . چوکی نویس هم گواهی داد که امشب نوبت چوکی او بود . پادشاه از وی عفو کرد و همه اموال و املاک پدرش باو بخشید ، و منصب بخشیدگري قندهار باو ارزانی داشت . مدتها آنجا بود و زرهای پدر را که در حدود سی یا چهل لك رویه بود باسراف خرچ کرده دماغی بهم رسانید که سر تواضع بکسی فروذ نمی آورد ، و با هیچ صاحب صوبه آنجا نمی ساخت . خدم و حشم بسیار داشت و قرار وضع پاکیزه . در نظم و اثر مربوط بود و خوش مینوشت .

پس زن سال ذکر احوالش معلوم نیست، الا اینکه يك كنه بره تریپوله دروازه به تریپنه در ریاست حیور اعلام میدهد که در سنه ۱۰۱۴ هـ آنجا رفته است^{۱۱}.

در همان سال روز چهار شنبه سیزدهم جمادی الآخر (= ۲۷ تشرین اول ۱۶۰۵ م) ولی نعمت او اکبر بادشاه درگذشت^(۲) و بعد از او جهانگیر بادشاه حق خدمات او را شناخته میر معصوم را در سنه ۱۰۱۵ بعنوان امین الملکی به بکر و سواد و آنجا بعد چهار سال روز جمعه تاریخ ۶ ذوالحجه سنه ۱۰۱۹ به ار ایزدی پیوست^(۳). مزارش نزد مناره که با شش مشهور است در بلده

(۱۲) ہرگز، ذہن ماسٹنگ، سال ۱۹۶۰-۶۱ م، نمبر ۶، ص ۲۱-۲۰ جس کہ ایضاً ہے

چند عرصہ دریں بارگاہہ • • • • • حرکتی دور از اس راہ

قائد و رکنہ محمد مصوم ٹکری سے ۱۰۱۱

۱- اگر محکمات بر مضموم جمع کرده شود، ما الحارز و حسان اوروشانی سر مد

(۲) ۲۰۰۰ء - ۲۰۰۱ء (۱۰۱۱ء) طرح وفاق انگریز بادشاہ اس

(۳۱) صاحب خان اٹواریہ (جلد سوم، ص ۳۲۷) لکھتے ہیں کہ (۱۱۱۵) میں ہندو بادشاہ نے صاحب خان کو ایک زمین بخش دی تھی جس پر وہ ایک مسجد بنوا دی تھی۔

.. مصروفات نه درج ذیل : • کتاب : مع دور طبرہ

[illegible][illegible][illegible]

اکبری متواتر دیده می شود^(۱) و در همه وقایع جنگی تا فتح نهائی گجرات بر دست میرزا عبدالرحیم خانخانان ترددات بهادرانه نموده، که اعاده ذکر آن باعث تطویل خواهد شد.

القصه میر معصوم مدت اقامت خود را در احمدآباد بشغل نظامی و علمی بسر کرده در سنه ۹۹۸ هـ بخدمت اکبر بادشاه بلاهور حاضر شده مورد انعامات و نوازشات گردید، و بادشاه از خدمات حسنه او خورسند شده پrgنه دریلله وکاگری و چندوکه در وجه جاگیر او مقرر کرد، و پیوستین خاصن سرفراز ساخته او را رخصت نمود تا والده خود را ملاقات کرده باز بملازمت درگاه حاضر شود، و او بتاریخ ۱۴ صفر سنه ۹۹۹ به بهکر رسید^(۲). و بعد از آن کارهائیکه در مصاحبت میرزا خان خانان یا جداگانه برای استخلاص نصف سند جنوبی از دست میرزا جانی بیگ ترخان نموده در تاریخ معصومی^(۳) بوضاحت مذکور است. و یمن که بعد از فتح سند چندی به بهکر مانده یا علی الفور در معیت میرزا خانخانان بدربار اکبری رفته باشد، و از آنجا وقتاً فوقتاً به بهکر آمده و از کارهای نظامی و ملازمت فراغت یافته بتعمیر و آبادانی جاگیر خود پرداخته باشد، و بقیه فرصت را در بنای مبانی فاخره و یادگارهای عالییه که بعضی از آنها تا هنوز موجود است صرف کرده باشد.

غرض که بمروور ایام میر معصوم بواسطه شجاعت و مردانگی و دیگر

(بقیه حاشیه صفحه ماقبل)

طبقات اکبری، جلد دوم، ص ۲۷۰) بملازمت شهاب الدین احمد خان صاحب صوبه آنجا فائز گشته به تجویز منصب امتیاز گرفت. بنظر م میرسد که صاحب مآثر الامراء درین امر سرنا از ته زده است.

(۱) جلد دوم، ص ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۶، ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۹۰، ۴۱۰، ۴۱۲.

(۲) راجع متن، ص ۲۵۱.

(۳) ایضاً، ص ۲۵۱-۲۵۷.

بن مؤید این مقال است. در جلد دوم، ص ۲۲۶، گوید که در یست و هفتم شعبان که منظر گهرانی از علی که دیوار قلعه شکسته بود داخل احمد آباد شد، میر معصوم بکری که از سادات رفیع الشان بکر بود و فی الجمله طبع نظم و سلیقه شعر فیهی داشت، و در ملک امرای پادشاهی در هنگام فتح بکر متعلق شده بود، در آن وقت کومکی گجرات بود، و زین الدین در دوازده گروهی احمد آباد با اعتماد خان پیوستند و خبر آمدن مظفر را بشهر رسانیدند. از جنبه این دو گروه معتبر مانمی توانیم از گفتن این خود داری کنیم که روایت مآثر الامراء قطعاً قابل مدافعه نیست. بلك خیلی ممکن است که میر معصوم در ایام شیخ الاسلامی پدر خود سید صفائی تقرب بدر بار سلطان محمود خان حاصل کرده باشد و چون بعد از فوت او (سنه ۵۹۸۲ هـ) ایلت بهکر به بندگیان حضرت اکبر بادشاه تحویل شد، میر معصوم نیز بر صابت پدر در حقه معتبری در حضور اکبر بادشاه یافته باشد، و بعد از آن فرست مراحت به بهکر نداشته تقریباً یست سال در خدمت سرکار اکبر باماکن مختلفه گذرانده باشد. اول وقتی که اسم او را در طبقات اکبری می یابیم در سنه ۵۹۸۱ هـ است، چون در تحت سرداری آصف خان با امرای دیگر مانند میرزا محمد مفیم و نیدور بدخشی و غیرهم در شکست راجه ایدر شرکت نمود. اگر فی المثل فرض کنیم که درین سال بگجرات آمده، محتمل است که دو سال گذشته را در حضور اکبر بادشاه بسر برده باشد و بعد از آن بادشاه او را بنور کومکی بگجرات فرستاده باشد. بعد ازین اسم او در طبقات

(۱) جلد دوم، ص ۲۲۶، ۲۲۷

(۲) خان بکر در سنه ۱۰۰۰ که سابق سال ۱۰۰۰ هـ است و او در سنه ۱۰۰۰ که ۱۰۰۰ هـ است

(۳) ص ۱۰۰۰ (۱۰۰۰ هـ) - ص ۱۰۰۰ (۱۰۰۰ هـ) - ص ۱۰۰۰ (۱۰۰۰ هـ) - ص ۱۰۰۰ (۱۰۰۰ هـ)

(۴) ص ۱۰۰۰ (۱۰۰۰ هـ) - ص ۱۰۰۰ (۱۰۰۰ هـ) - ص ۱۰۰۰ (۱۰۰۰ هـ) - ص ۱۰۰۰ (۱۰۰۰ هـ)

(۵) ص ۱۰۰۰ (۱۰۰۰ هـ) - ص ۱۰۰۰ (۱۰۰۰ هـ) - ص ۱۰۰۰ (۱۰۰۰ هـ) - ص ۱۰۰۰ (۱۰۰۰ هـ)

(۶) ص ۱۰۰۰ (۱۰۰۰ هـ) - ص ۱۰۰۰ (۱۰۰۰ هـ) - ص ۱۰۰۰ (۱۰۰۰ هـ) - ص ۱۰۰۰ (۱۰۰۰ هـ)

آمد و بعضی تحف که والده اش در آن ایام فرستاده بود بنظر بادشاه گذرانید، اکبر بادشاه از روی اشفاق از وی سؤال نمود که «چند سال است که از والده جدا شده اید» و او جواب دید که «قریب به بیست سال باشد»^(۱) میتوان استنباط کرد که در سنه ۹۷۸ هـ یعنی قدری بعد از آنکه پدرش سید صفائی بمنصب شیخ الاسلامی ارتقا نمود، بگجرات درینی محل مأموریت رفته باشد^(۲).

صاحب تحفۃ الکرام (چاپ بمبئی، جلد سیوم، ص ۱۲۷) این معتمرا را
حل نموده است زیرا که بقول او: میر معصوم نخست پیش سلطان محمود خان
[و] آنگاه بجنور اکبر بادشاه بر تبه والا رسید، صاحب مآثر رحیمی

1. $\frac{1}{2} \pi$ and $\frac{3}{2} \pi$ are the only solutions.

اعتقاد حضرت گمبزی و تقرر شده و عیسی در آنجا دیده در سنگها یا مدینه مرده گئی و شدشت
مخبر نبوده و در سده ۱۰۰۰ در کجاست کبریا شده و ظهور در مواقع ظهور و غیبت شده و در سده
۱۰۰۰ و هفت یافت. که من و طوفان کبریا و کبریا و وقوع و سبب و سبب و تاریخ کرده
است از شاهکارهای اوست و در عصر که تاریخ بدست می آید و شاد و در (در جمع مکتوبه) مکتوبه
سده اول، صص ۳۳۰-۳۳۱).

(۱) د'ام-متر، ص ۳۵، س ۳-۲.

[illegible][illegible]

خودش چیست و چطور میتوان اعتبار کرد که يك فاضل مانند مير معصوم
عمر ۱۷ سالگی از زبور علم معطل بوده باشد^(۱). و خیلی جای تعجب است
که مير معصوم در تاريخ خود اسم اين ملا با علما و فضلاى ديگر نبرده و از او
ياد نکرده. و آنرا در ذکر احوال قاضى دته سيستانى^(۲) گويد که «مسود
اوقاف نيز اقتباس علوم در حوزه درس ايشان نموده، و چنانچه تحصيلات
او^(۳) در علم حديث تا حدى نقص ماند خودش اظهار نموده که بعد از
مع گجرات^(۴) به لارمت شيخ حيد مشرف شده و مشكوة را من اوله الى آخره
مع كتب حديث پيش ايشان گذرانيد و احازه حاصل نموده^(۵)».

مانی توانیم بفرض تعیین کنیم که در کدام سال میر معصوم وطن مآلوف
-بود را ترک گفته بکحرات رفت. بیان مؤلف مآثر الامراء که بعد از فوت
پدر و پناه "الاس مسک" فقره شصت و پنجم آباء احوالش اداخت پایاده عازم
کحرات گردید و "خلاف" وقع می نماید. زیرا که در سال ۵۹۹۸ هـ چون در
معیت شوالیه نظام الدین احمد غشی از کحرات حضرت اکبر بادشاه ملاحور

[illegible][illegible][illegible]

1990 1991 1992 1993 1994 1995 1996 1997 1998 1999 2000 2001 2002 2003 2004 2005 2006 2007 2008 2009 2010 2011 2012 2013 2014 2015 2016 2017 2018 2019 2020 2021 2022 2023 2024 2025 2026 2027 2028 2029 2030 2031 2032 2033 2034 2035 2036 2037 2038 2039 2040 2041 2042 2043 2044 2045 2046 2047 2048 2049 2050 2051 2052 2053 2054 2055 2056 2057 2058 2059 2060 2061 2062 2063 2064 2065 2066 2067 2068 2069 2070 2071 2072 2073 2074 2075 2076 2077 2078 2079 2080 2081 2082 2083 2084 2085 2086 2087 2088 2089 2090 2091 2092 2093 2094 2095 2096 2097 2098 2099 2100 2101 2102 2103 2104 2105 2106 2107 2108 2109 2110 2111 2112 2113 2114 2115 2116 2117 2118 2119 2120 2121 2122 2123 2124 2125 2126 2127 2128 2129 2130 2131 2132 2133 2134 2135 2136 2137 2138 2139 2140 2141 2142 2143 2144 2145 2146 2147 2148 2149 2150 2151 2152 2153 2154 2155 2156 2157 2158 2159 2160 2161 2162 2163 2164 2165 2166 2167 2168 2169 2170 2171 2172 2173 2174 2175 2176 2177 2178 2179 2180 2181 2182 2183 2184 2185 2186 2187 2188 2189 2190 2191 2192 2193 2194 2195 2196 2197 2198 2199 2200 2201 2202 2203 2204 2205 2206 2207 2208 2209 2210 2211 2212 2213 2214 2215 2216 2217 2218 2219 2220 2221 2222 2223 2224 2225 2226 2227 2228 2229 2230 2231 2232 2233 2234 2235 2236 2237 2238 2239 2240 2241 2242 2243 2244 2245 2246 2247 2248 2249 2250 2251 2252 2253 2254 2255 2256 2257 2258 2259 2260 2261 2262 2263 2264 2265 2266 2267 2268 2269 2270 2271 2272 2273 2274 2275 2276 2277 2278 2279 2280 2281 2282 2283 2284 2285 2286 2287 2288 2289 2290 2291 2292 2293 2294 2295 2296 2297 2298 2299 2300 2301 2302 2303 2304 2305 2306 2307 2308 2309 2310 2311 2312 2313 2314 2315 2316 2317 2318 2319 2320 2321 2322 2323 2324 2325 2326 2327 2328 2329 2330 2331 2332 2333 2334 2335 2336 2337 2338 2339 2340 2341 2342 2343 2344 2345 2346 2347 2348 2349 2350 2351 2352 2353 2354 2355 2356 2357 2358 2359 2360 2361 2362 2363 2364 2365 2366 2367 2368 2369 2370 2371 2372 2373 2374 2375 2376 2377 2378 2379 2380 2381 2382 2383 2384 2385 2386 2387 2388 2389 2390 2391 2392 2393 2394 2395 2396 2397 2398 2399 2400 2401 2402 2403 2404 2405 2406 2407 2408 2409 2410 2411 2412 2413 2414 2415 2416 2417 2418 2419 2420 2421 2422 2423 2424 2425 2426 2427 2428 2429 2430 2431 2432 2433 2434 2435 2436 2437 2438 2439 2440 2441 2442 2443 2444 2445 2446 2447 2448 2449 2450 2451 2452 2453 2454 2455 2456 2457 2458 2459 2460 2461 2462 2463 2464 2465 2466 2467 2468 2469 2470 2471 2472 2473 2474 2475 2476 2477 2478 2479 2480 2481 2482 2483 2484 2485 2486 2487 2488 2489 2490 2491 2492 2493 2494 2495 2496 2497 2498 2499 2500 2501 2502 2503 2504 2505 2506 2507 2508 2509 2510 2511 2512 2513 2514 2515 2516 2517 2518 2519 2520 2521 2522 2523 2524 2525 2526 2527 2528 2529 2530 2531 2532 2533 2534 2535 2536 2537 2538 2539 2540 2541 2542 2543 2544 2545 2546 2547 2548 2549 2550 2551 2552 2553 2554 2555 2556 2557 2558 2559 2560 2561 2562 2563 2564 2565 2566 2567 2568 2569 2570 2571 2572 2573 2574 2575 2576 2577 2578 2579 2580 2581 2582 2583 2584 2585 2586 2587 2588 2589 2590 2591 2592 2593 2594 2595 2596 2597 2598 2599 2600 2601 2602 2603 2604 2605 2606 2607 2608 2609 2610 2611 2612 2613 2614 2615 2616 2617 2618 2619 2620 2621 2622 2623 2624 2625 2626 2627 2628 2629 2630 2631 2632 2633 2634 2635 2636 2637 2638 2639 2640 2641 2642 2643 2644 2645 2646 2647 2648 2649 2650 2651 2652 2653 2654 2655 2656 2657 2658 2659 2660 2661 2662 2663 2664 2665 2666 2667 2668 2669 2670 2671 2672 2673 2674 2675 2676 2677 2678 2679 2680 2681 2682 2683 2684 2685 2686 2687 2688 2689 2690 2691 2692 2693 2694 2695 2696 2697 2698 2699 2700 2701 2702 2703 2704 2705 2706 2707 2708 2709 2710 2711 2712 2713 2714 2715 2716 2717 2718 2719 2720 2721 2722 2723 2724 2725 2726 2727 2728 2729 2730 2731 2732 2733 2734 2735 2736 2737 2738 2739 2740 2741 2742 2743 2744 2745 2746 2747 2748 2749 2750 2751 2752 2753 2754 2755 2756 2757 2758 2759 2760 2761 2762 2763 2764 2765 2766 2767 2768 2769 2770 2771 2772 2773 2774 2775 2776 2777 2778 2779 2780 2781 2782 2783 2784 2785 2786 2787 2788 2789 2790 2791 2792 2793 2794 2795 2796 2797 2798 2799 2800 2801 2802 2803 2804 2805 2806 2807 2808

یکی از اولیاء الله وقت بوده ، داشتند . پدرش میر سید صفائی به بهکر آمده^(۱) تحت ظل رعایت سلطان محمود خان (۸۹۸ - ۹۸۲) آنجا متوطن شد و به مرور زمان بسادات کهابروت که قریه ایست در حوالی سیوهوان (سیوستان) نسبت نمود^(۲). میر معصوم و دو برادرش در بلد بهکر متولد شدند . و چون سید صفائی بحلیه علم و فضل آراسته بود ، سلطان محمود او را بعد از فوت شاه قطب الدین هروی (المتوفی ۹۷۷ هـ) بمنصب شیخ الاسلامی بهکر مقرر نمود ، و بکمال استقلال و احترام زندگی بسر برده «در ذیقعدۀ سنه ۹۹۱ هـ علم عزیمت بعالم آخرت پرداخت»^(۳) .

از ایام جوانیء میر معصوم چیزی بدست نداریم ، الا اینکه صاحب مآثر الأمراء گوید^(۴) که اکثر اوقات ثمینۀ خود را در پی شکار صرف می نمود ، و بعد از فوت پدر در خدمت ملا محمد ساکن کنگری که از توابع بهکر است بتحصیل علوم اشتغال ورزیده بکمال حسیه آشنا گشت . اما نمی دانیم که

(۱) تاریخ ورودش به بهکر معلوم نیست . از آنجائیکه سلطان محمود در سنه ۹۲۶ هـ بمحافظت قلعه بهکر متعین شد (راجع ص ۱۱۶ ، س ۱۶) و ولادت میر معصوم خود در سنه ۹۴۴ هـ وقوع یافت ، باید دو سه سال قبل ازین وارد بهکر شده باشد . مطابق روایات حاندانی سید صفائی اولاً در زمان اکبر بادشاه از حسن ابدال قافله گرفته بدهلی آمد ، و چون شیخ الاسلام سید جلال الدین (شاید قاضی جلال الدین سندی ، راجع طبقات اکبری ، جلد دوم ، ص ۴۶۰) دران وقت رحلت نموده به سفارش ملا فیضی و ابوالفضل قاضی دربار و مفتی مقرر شد ، و بعد ازان لقب شیخ الاسلام یافت ، اما از آنجائیکه میر معصوم برای مدت دراز در سکر مانده از اکبر بادشاه رخصت گرفته به سند آمد و بر لب دریای مهران حویلی بنا کرده آنجا سکونت پذیرفت . ولیکن این روایت هیچ اهمیت ندارد و از طرف حقیقت دور است و نیز در تسلسل حوادث تاریخی اشنابه می نماید ، الا اینکه محتمل است که او را بعد از وفات قاضی جلال الدین از بهکر طلب کرده باشند . تاریخ وفات قاضی مذکور متعین نیست .

(۲) از آنجائیکه میر سید کلان که سلطان محمود خان را در اوایل سنه ۹۶۴ از قلع باغات سیوستان باز داشت جد (مادری) میر معصوم است (راجع متن ، ص ۲۲۲ ، س ۲۲) میتوان نتیجه گرفت که سید صفائی دختر این بزرگوار را در حلقه ازدواج کشید .

(۳) راجع متن ، ص ۲۳۷ .

(۴) راجع جلد سیوم از همین کتاب ، ص ۳۳۶ .

ترجمه حال مؤلف

سید نظام الدین محمد معصوم المتخلص بنامی^(۱) بن سید صفائی^(۲) الحسینی
الترمذی اصلاً و البکری مسکناً و مدفناً شب دوشنبه تاریخ هفتم رمضان ۹۴۴

(۱) ترجمه کافی و مبسوط از میر محمد معصوم بدست نمی آید. نظام الدین بخشی (المتوفی ۱۰۰۳ هـ) مؤلف
المبقات اکبری که میر معصوم در صحبت او سالها بوده فقط بیک دور سطر احوال اکتفا مینماید و او را از
سادات صفوی می شناسد (جلد دوم، ص ۴۰۰) و بعد ازو عبد القادر بدایونی مؤلف منتخب تنواریخ
(جلد ۳، صص ۳۶۴ - ۳۶۶) که از دوستان میر معصوم بود بعضی از احوال و اشعار او ذکر کرده.
و بعد ازو شیخ فرید بن شیخ معروف بکری صدر میرکار بکر و صاحب ذخیره الخوانین و که در حوالی سنه
۱۰۶۰ هـ تألیف شده سخنی از کتبه ها و عمارتهای میر معصوم میراند. نسخه خطی ازین کتاب انیس در
کتابخانه خصوصی مولوی عبدالحق مدرس اردو بکتابخانه موقوفه است. و دوست گرام آقا محمد عبدالله
چغتائی که در کتبه خوانی مهارت وافی دارند و آلات برای تفصیلات یاریش رفته اند فتره وراجع بنیر
معصوم از ان نسخه و نیز چند کتبه که مشارالیه از ناگور بدست آورده و ساکی بنام میر معصوم است به بنده
فرستاده همین منت ساختند. و بالاخره بواب مختصم الدوله شاه نواز خان (المتوفی ۱۱۷۱ هـ) در تألیف
ثمین خود و مآثر الاسراء، که در سنه ۱۱۹۴ هـ بر دست پدرش اتمام یافت ترجمه سال میر معصوم و فرزندش
میر بزرگ را قدری به بسط درج کرده است. بلاخن مترجم و آئین اکبری، (جلد اول، ص ۵۱۴) و
دیگران که از میر معصوم صحبت نموده اند براین کتاب معول دارند. شش سال قبل یعنی در سنه ۱۹۳۱ م
تاریخ ۲۵ دسامبر افراد خاندان سادات معصومی در اعزاز سجاده نشینی سید ثابتعلی شاه جشنی در شهر سکر
قدیم منعقد کردند، و وجهای بلد را که مابین آنها دوست گرام سید علی محمد راشدی مالک روزنامه هفتگی
و ستاره سند، نیز حاضر بود، دعوت شرکت دادند، و در ان جلسه بعضی از تحف و سوغاتها که میر معصوم
از شاه عباس صفوی پذیرفته بود و دیگر آثارش و سندات و تالیفات مانند تاریخ معصومی و دیوان نامی
و مثنوی ناز و نیاز و طب نامی نمایش دادند. رؤیه این یادگارهای غریبه دوستم را بر آن داشت که سوانح
حیات میر معصوم را فراهم آرد، چنانچه روز دیگر کتابچه ای بنام حیات معصوم، نوشته در مطبعه خود
چاپ نمود. سال گذشته در اواخر ماه ابریل که بنده در سکر بودم، و متن تاریخ معصومی را با نسخه
سادات معصومی که بتوسط دوستم عاریت گرفته بودم تطبیق میکردم، که آن مهربان همه مواد خود را که از
شجره خانواده معصومی و از سندات و فرامین اکبری که نزد ایشان مودع است جمع کرده بود، بن ارزانی
داشت که آنرا بهر وجهی که خواهم استعمال کنم، و بنده بواسطه این شفقت فوق العاده ازو خیلی متشکر هستم.
(۲) تمام نسب میر معصوم مطابق شجره خاندانی همین طور است: سید معصوم بن سید صفائی بن سید مرتضی

و باستانی معنی حکایات متعلق بتاریخ سند قبل از فتح عرب و قصه خاتمه تمدن قاسم که رنگ افسانه‌ای دارد اغلب وقایعی که در آن مندرج است منقذت مشخص تحتویات فتح البلدان دارد. ان شاء الله تعالی این تاریخ بر قیمت در عرض یکسال بنفقه انجمن مخطوطات فارسیه حیدرآباد دکن و تصحیح این ضعیف محله طبع آراسته خواهد شد.

تقریباً چهار صد سال بعد از تصنیف چچنامه سید محمد معصوم بکری همین تاریخ خود را قلم آورد. و تئیکه بنده بدانشگاه کبیرج مشغول تحقیقات علمی و دهم یک نسخه دستخطی گرانها ازین تاریخ بدستم افتاد. از همان وقت عزم الحزم کردم که بعد از مراجعت بوطن مألوف بطبع و نشر این نسخه خودم پرداخت. و یکی از سبب اشغال و تعویقات دیگر این اراده از قوه تعذر عمل نیامد. تا اواخر سنه ۱۹۳۵ مسیحی که آقای محترم دکتر محمد بذل لرحمن مدیر دانشکده اسمعیل کالج که یکی از اعضای متفدین هندارکر اربنتل سبندیت، بویه، هستند هیئت محریه این مؤسسه را تحریرض دادند که این نسخه تاریخ معصومی را بنفقه اوقات خود طبع و نشر نماید. هیئت محترمه این رساله را احسان کرده تصحیح و مقاله و تکرانی کنانت را بعده این ضعیف تمهیل فرموده. و مدوه نیز نکال رعایت و خوشی این کار خطیر را بر دوش گرفته. اگر در متن و معلا و آدا ازین مسئولیت تنوف بر آورده ام و و تادرب و نوا و بعدر عند تکریم مقبول:

محمد موری مدیر حریم خوشم که فروغ از خویش اوری میکشم

و بسیار جای تأسف است که هیچ کتاب تاریخ قبل از تسخیر سند بر دست عرب بماندیده، باین نتیجه که تأریخ این سرزمین قبل از فتح محمد ابن قاسم در پرده استتار مانده، الا برخی احوال از حکومت رایان و برهمنان که بطور افسانه‌ای در چچنامه مذکور است. و بعد از فتح اسلام است که ما در میدان تاریخی پا میگذاریم، و آن هم برای صد و پنجاه سال که در اثنای این مدت گماشتگان بنی امیه و بنی عباس یکی بعد دیگری آمده ملک سند را از جانب خلفاء در تحت تصرف خویش داشته اند. ولیکن متأسفانه احوال ایالت این نایبان نیز بجز چند اشاراتی که در کتب تأریخ عربی موجود است بطور رضایت بخش یافت نمی شود. درین زمینه دو مؤرخ عربی اعی البلاذری (المتوفی ۲۷۹=۸۹۲) مؤلف فتوح البلدان والیعقوبی (المتوفی ۲۸۴=۸۹۷) مؤلف تأریخ الیعقوبی مستثنی هستند. سابق الذکر یک فصل علیحده بر فتح سند در کتاب مستند خود آورده و مؤخر الذکر نیز تقریباً همان بیان باختصار و تغیر قلیلی تقریر کرده. بعلاوه این، سیاحان و جغرافیه نویسان عرب و متعرب مانند اصطخری و مقدسی و مسعودی اسمای شهرهای قدیم سند را ذکر کرده اند، اما بواسطه مرور زمان و تداول کتاب صورت اکثری از آنها چنان مسخ شده است که هویت و استخراج آنها از حد امکان بیرون است.

اولین تاریخ جامع که در فتح بلاد سند در زبان تازی تألیف شده کتابی بود که أبا عن جدّ در میراث قاضی اسمعیل بن علی الثقفی قاضی بکر آمده، و از روی آن نسخه علی بن حامد بن ابی بکر کوفی در حوالی سنه ۶۱۳ هـ (مطابق ۱۲۱۶ م) تألیف خود «منهاج المسالك المعروف به چچنامه» در زبان فارسی ترجمه نمود. ازان جائیکه نسخه اصلی عربی از بین رفته که باز یافت آن متعذر است، چچنامه فارسی اولین تاریخ سند است که بدست ما رسیده،

بسمه تعالی

مقدمه مصحح

سرزمین سد از زمان قدیم موبد و مسکن يك عده علماء و فضلاء بوده که آثار خود را در تاریخ عالم اسلام گذاشته اند، و در جمیع علوم و فنون صرفه وافر داشته، چنانکه از کتب تاریخ و سیر و ادب و حدیث مانند انساب شیعان و معجم اللدان با قوت و غیرهما واضح و لایح است. همچنین شمه ای را اصول بزرگان متأخری که درین حاک ربست نموده و مردم را از دوصات خویش مستبض ساخته در کتابها مانند تاریخ معصومی هذا و تحفة التکرام تألیف میر علیشیر قانع تهوی مدرح است.

میان این دو گروه اواصل قدرتی عظیم واقعست تقریباً هفت قرن، که در سلال آن تاریخ سیاسی این دیار مضطرب و ناقص و مبهم مانده است. می اندازد انقراض دولت می عباس که متنبان خود را برای حکومت سد و دوف میباشند يك دوره ملوک العلوانی آغاز میشود، و مملکت سد یکی مدد بگری در تحت تصرف غوریان و غوریان و سایر سلاطین دهل می آید، و بعد عار تاریکی آرا فرامیبرد که بحر چند اشعه نور چیزی مشرق می رسد، حتی هیچ منورج از سلسله سوزرگان و متنبان که حکام اهل سد و دوف میباشند، حقیق که قریب به مئول و سیر قصص و حکایات سد و دوف میباشند، گویا کسی تاریخ این قریبانی نیرد نوشته و نگذارد. در روز حکماء و شناسان عالم و فی انسانی عالم مدام مدون شده اند، و هیچ شای از مدام

صفحه

۳۱۸-۲۵۹	توضیحات و تعلیقات و استدراکات	۹
۳۲۲-۳۲۰	فهرست کتب مراجعه	۱۰
۳۴۱-۳۲۳	فهرست اسماء الرجال	۱۱
۳۵۲-۳۴۲	فهرست اسماء الأماكن و القبائل	۱۲



مندرجات کتاب

۱ مقدمه و تصحیح ۵-۸

۲ ترجمه حال مؤلف - تألیفات میر معصوم ح-۸

۳ نسخ تاریخ معصومی کج-۸

۴ مقدمه مؤلف ۱-۳

۵ جزء اول - در ذکر فتح سند و تعیین نمودن عسکر فیروزی
اثر اسلام از دار السلام بغداد در زمان خلافت
ولید بن عبد الملک، و وقایع عاربات ایشان با لشکر
کفار حق ناشناس، و مدت حکومت گهاستان
سالمه، بنی امیه و بنی عباس ۴-۳۱

۶ جزء دوم - در ذکر سلاطین که بعد از حکومت گهاستان
حاکمای عباسیه لوای حکومت در دیار سند برافراشته اند
..... ۳۲-۷۹

۷ جزء سوم - در ذکر ایالت حکام ارغویه و مدت حکومت
و وقایع عاربات ایشان ۸۰-۲۴۱

۸ جزء چهارم - در ذکر انتقال ولایت سند بحیطة تصرف
سرداران درگاه بعد از انقضای حکومت سلاطین محمود
عالم و ذکر احوال سلاطینی که بایالت بکر مقرر
شده اند

..... ۲۴۲-۲۵۷

